



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الربما  
علیهما صابا

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

شرح ودرجہ صحیح طبیب

بیت علم نظام الدین احمد غصاری مددرا

المجلد الأول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# احتجاج طبرسی ترجمه غفاری مازندرانی

نویسنده:

نظام الدین احمد غفاری مازندرانی

ناشر چاپی:

مرتضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	احتجاج طبرسی ترجمه غفاری مازندرانی جلد ۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	مقدمه مؤلف
۱۹	آیاتی که به احتجاج دستور می دهند
۲۱	اخباری که به احتجاج دستور می دهند
۲۱	اشاره
۲۱	دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم
۲۲	دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین
۲۴	دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (علیه السلام)
۲۵	دستور به احتجاج از حضرت باقر (علیه السلام)
۲۷	دستور به احتجاج از حضرت صادق (علیه السلام)
۲۸	دستور به احتجاج از حضرت کاظم (علیه السلام)
۲۹	دستور به احتجاج از حضرت رضا (علیه السلام)
۳۱	دستور به احتجاج از حضرت هادی (علیه السلام)
۳۴	دستور به احتجاج از حضرت عسکری (علیه السلام)
۳۶	دستور به احتجاج از حضرت زهرا (سلام الله علیها)
۳۷	علم آموختن امام حسن مجتبی (علیه السلام) مردی را
۳۹	فضیلت علما و دانشمندان
۴۰	فضیلت کمک دوستان اهل بیت (علیهم السلام)
۴۳	فصل ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الوهاج بر اصحاب ابرام و لجاج از یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین عرب و الزام همه آنها باحتجاج
۴۳	بیان گفتار حضرت صادق (علیه السلام) در باره لزوم احتجاج
۴۵	معنی جدال به احسن

۴۶	دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج
۴۸	گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
۵۲	احتجاج پیغمبر با یهودان
۵۷	احتجاج پیغمبر با نصاری
۶۴	احتجاج پیغمبر با دهریه
۷۱	احتجاج پیغمبر با مشرکین عرب
۷۱	اشاره
۷۹	در ذکر و بیان الزام یافتن اعیان مشرکین از حضرت سید المرسلین
۷۹	اشاره
۸۱	سخنان عبد الله بن ابی امیه مخزومی با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
۸۷	تفسیر آیه «ما لهذا الرسول يأکل الطعام»
۹۱	پاسخ حضرت پیغمبر به گفته های عبد الله مخزومی
۹۱	اشاره
۹۵	پیغمبر باید از جنس بشر باشد
۹۷	فضایل حضرت پیغمبر آخر الزمان
۹۸	نیامدن آیات بر بزرگان عرب مکه و طائف
۱۰۱	داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست
۱۲۰	پاره ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
۱۲۰	اشاره
۱۲۷	دشمنیها و گفتار ابو جهل لعین
۱۳۴	توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)
۱۳۷	معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر
۱۳۹	(بیان ذکر احتجاج نبی صاحب اللواء و المعراج) (در جواب از نسخ شرایع و ادیان و غیر از آن)
۱۳۹	اشاره
۱۳۹	گفتار یهود به حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
۱۴۳	احتجاج پیغمبر با یهود در باره قبله

- گفتار امام حسن عسکری (علیه السلام) در باره قبله ..... ۱۴۷
- (و هم در باب احتجاج حضرت پیغمبر) (علیه سلام الملك الاکبر) ..... ۱۴۹
- سخنان عبد الله بن صوريا يهودی ..... ۱۴۹
- پاسخ پیغمبر به گفته های ابن صوريا ..... ۱۵۰
- اشاره ..... ۱۵۰
- سبب نزول آیه «قل من كان عدوا لجبرئیل» ..... ۱۵۱
- گفتار سلمان فارسی با ابن صوريا ..... ۱۵۶
- اشاره ..... ۱۵۶
- تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال ..... ۱۵۷
- لزوم ولایت و محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام ..... ۱۶۳
- (در ذکر و بیان احتجاج حضرت نبی صاحب المعراج) (با طایفه یهود در باب ابرام لجاج) ..... ۱۶۴
- آیه ای در باره یهود ..... ۱۶۴
- استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود ..... ۱۶۸
- بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ..... ۱۷۱
- (و نیز در احتجاج نبی الانس و الجن علیه صلوات) (الملك المنان با طایفه یهودان) ..... ۱۷۶
- فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران ..... ۱۷۶
- (و نیز در ذکر و بیان احتجاج نبی صلی الله علیه و آله) (و اثبات دلیل بر یهودان لجاج) ..... ۱۷۹
- احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود ..... ۱۷۹
- اشاره ..... ۱۷۹
- تفسیر آیه اسری ..... ۱۸۰
- داستان معراج پیغمبر ..... ۱۸۲
- فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح ..... ۱۸۵
- فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم ..... ۱۸۶
- فضیلت حضرت نبی عربی بر عیسی بن مریم ..... ۱۸۷
- فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت سلیمان ..... ۱۸۸
- در بیان آنکه از امم انبیای ایزد عالم چند فرقه داخل جنت گردند ..... ۱۹۰

- در ذکر احتجاج حضرت نبی صلی الله علیه و آله (با یهود کثیر اللجاج) ..... ۱۹۲
- ذکر بیان آنچه در غزوه تبوک و در غیر آن مکان مثل لیلۃ العقبه) از حضرت نبی السراج با منافقان لجاج از روی الزام و احتجاج واقع و سانج گشت ..... ۱۹۴
- اشاره ..... ۱۹۴
- داستان منافقین با حضرت امیر المؤمنین ..... ۱۹۷
- سجود ملائکه بجهت آدم (علیه السلام) ..... ۲۰۳
- داستان آدم (علیه السلام) با ابلیس لعین ..... ۲۰۷
- داستان لیلۃ العقبه و منافقین ..... ۲۰۸
- ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی یوم الدین در روز خم غدیر و دیگر ایام شهر و سنین در باب ... ..... ۲۱۴
- اشاره ..... ۲۱۴
- ذکر بیان احوال سامری و پیدا کردن گوساله بعلم ساحری ..... ۲۱۸
- تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (علیه السلام) ..... ۲۲۱
- اطلاع پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر حالات بعضی از منافقین ..... ۲۲۴
- (ذکر بیان خطبه رسول آخر الزمان علیه صلوات الملك المنان) ..... ۲۲۶
- ذکر بیان معنی قاسطین و مارقین و ناکثین ..... ۲۳۸
- بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ..... ۲۵۹
- ذکر بیان و تعیین ائمه دین بعد از حضرت سید المرسلین و احتجاج رب العالمین بذکر مکان آن اعیان بر کافه مخلوقین از روی حق و یقین ..... ۲۶۲
- اشاره ..... ۲۶۲
- بیان مکتوب لوح که اسامی سامی ائمه دین (علیهم السلام) بترتیب در آن مکتوب و عیان است ..... ۲۶۵
- فضائل حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ..... ۲۷۱
- ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود ... ..... ۲۷۴
- اشاره ..... ۲۷۴
- داستان سقیفه بنی ساعده ..... ۲۷۹
- اشاره ..... ۲۷۹
- بیان منازعه حباب بن منذر در امر خلافت با اصحاب سید البشر ..... ۲۸۲
- کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) ..... ۲۹۱
- اشاره ..... ۲۹۱



- ۲۹۵ ----- احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار
- ۳۰۴ ----- بیان شهادت خالد بن سعید بر ولایت امیر المؤمنین
- ۳۰۷ ----- بیان شهادت سلمان فارسی رضی الله عنه بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام
- ۳۰۹ ----- بیان شهادت ابو ذر غفاری بر ولایت امیر المؤمنین علی ولی ایزد باری علیه السلام
- ۳۱۱ ----- بیان شهادت مقداد اسود الکندی بر امر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام
- ۳۱۴ ----- بیان شهادت بريدة الاسلمی بر ولایت امیر المؤمنین علی (علیه السلام)
- ۳۱۵ ----- بیان شهادت عمار یاسر در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام
- ۳۱۷ ----- شهادت ابی بن کعب برای امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ۳۱۹ ----- شهادت خزیمه بن ثابت انصاری برای امیر المؤمنین علی علیه سلام الباری
- ۳۱۹ ----- شهادت ابو الهیثم بن التیهان برای امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان
- ۳۲۱ ----- بیان شهادت سهل بن حنیف انصاری برای ولی ایزد باری امیر المؤمنین علی (علیه السلام)
- ۳۲۱ ----- بیان شهادت عثمان بن حنیف برای امیر المؤمنین علی امیر المؤمنین علی ولی دین حنیف
- ۳۲۲ ----- بیان شهادت ابو ایوب انصاری برای ولی ایزد باری حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
- ۳۲۳ ----- گفتار ابو بکر و عمر در باره خلافت
- ۳۲۵ ----- گفتار خالد بن العاص
- ۳۲۸ ----- داستان درب خانه فاطمه (سلام الله علیها)
- ۳۴۶ ----- احتجاج علی (علیه السلام) در باره خلافت
- ۳۵۰ ----- در بیان آنکه امیر المؤمنین حیدر علیه السلام هرگز به ابا بکر و غیره بیعت نکرد و پیوسته از ایشان آزاده بود بلکه در خطب و نماز هم حاضر نگردید
- ۳۷۴ ----- ذکر بیان کتابت ابا بکر که به پدر خود ابی قحافه قلمی نمود
- ۳۷۵ ----- ذکر جواب کتابت ابا بکر از ابی قحافه
- ۳۷۶ ----- ذکر بیان اقرار ابو بکر بر افضلیت علی (علیه السلام)
- ۳۸۸ ----- فهرست کتاب
- ۳۹۶ ----- درباره مرکز

## احتجاج طبرسی ترجمه غفاری مازندرانی جلد 1

### مشخصات کتاب

سرشناسه : غفاری مازندرانی ، احمد، توشیحگر، مترجم

عنوان قراردادی : الاحتجاج. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه و شرح احتجاج طبرسی / تالیف نظام الدین احمد غفاری مازندرانی. ؛ ترجمه نظام الدین احمد غفاری مازندرانی.

مشخصات نشر : تهران: مرتضوی ، [ 13]-

مشخصات ظاهری : 4ج.

یادداشت : کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : طبرسی ، احمد بن علی ، قرن 6ق . . الاحتجاج علی اهل اللجاج-- نقد و تفسیر

موضوع : اسلام -- ردیه ها

شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : طبرسی ، احمد بن علی ، قرن 6ق . . الاحتجاج علی اهل اللجاج . شرح

رده بندی کنگره : BP228/4 / طالف 722403 0031 2ی

رده بندی دیویی : 297/479

شماره کتابشناسی ملی : 3594548

تنظیم متن دیجیتال توسط میثم حیدری

ص: 1

اشاره



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکر و سپاس مر خداوندی را سزاست که ذات کامله اش از صفات مخلوقین متعالی، و حمد و ستایش بی احصایش در خور واجب الوجودیست که وجودش ابدی و باقی است. بلکه ذات عدیم المثالش منزّه و میرا از وصف و بیان صفات ثبوتیه است که «لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؛ و صفت کامله اش مصفی و معراست از آنچه لایق ذات پسندیده او نیست از عوارض سلبيه که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»، بسبب ازلیش مرتقی است بدوام و بقا، و بوسیله سرمدیش مرتفع است از زوال و فنا. و اهبی که بوجوب الوهیش جمیع خلائق بتواتر نعم غیر متناهیه اش رطب اللسان، و رحیمی که به ترادف و تتابع رحمت و اسعه اش از ابتدای ترحم و احسان باصناف انسان همگی و تمامی ایشان بحمدش عذب الیباند، لیکن از کثرت ابادی و عواطف و از بسیاری مواهب و عوارف بأنواع مخلوقات بسبب عدم احاطه عقول انسانی بآن یعنی اشمال حواس ظاهری و باطنی بکثرت آن بی شبهه و گمان تمامی بنی نوع انسان را احصای شکر و حمدی اندک آن بیرون از حیز قدرت و امکان است (بیت)

سبحان خالقى که صفاتش ز کبریا\*\*\* بر خاک عجز میفکند عقل انبیاء

لهذا السنه کلامی ناطقین از بیان حمد ذات واجبش الکن، و بیان عرفانی واصفین از اوصاف نعوت رب العالمین الحن است (بیت)

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست \*\*\* غایت فهم تست «الله» نیست

و ازینجاست حضرت نبی ایزد تعالی و تبارك قائل بعجز و فهم و درك خود در باب معرفت خالق الجن و الملك گشته که فرمود

«ما عرفناك حق معرفتك»؛ اکتفا بر شهادت و حدانیتش نماید که

«اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له»، شهادتی که وسیله ثقل میزان حسنات ارباب معرفت و حال و سبب سفیدروئی اصحاب فضیلت و کمال در روز «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» گردد.

«و اشهد أن محمدا عبده و رسوله» یعنی بر حقیقت رسالت رسول مجتبی خاتم رسل و انبیا سید و سرور اصفیا شفیع امتان در روز جزا محمد المصطفی علیه صلوات الله تعالی گواهی دهد.

و همچنین اقامه شهادت نماید بر آنکه وصی سید الأنبياء خیر الأوصياء و الأولياء امیر المؤمنین علی علیه التحية و الثنا بهترین اوصیا و نیکوترین اولیا وصی و جانشین رسول آخر الزمان بنص قرآن و بحکم حضرت نبی ایزد سبحان است.

و عترت طاهرة او ائمه هادین و امنای حضرت رب العالمین و حجج ارحم الراحمین بر تمامی مخلوقین و راهنمایان بطریق صدق و یقین ائمه معصومین بر سکنه زمین اند، و آن اعیان، بی شبهه و گمان افضل از همه انبیا و مرسلین سابقین اند، و اتمام نعمت و اهدای منان بجمیع خلقان بواسطه تعیین ذوات مقدسه ایشان بامامت و ولایت انس و جان بجهت ارتقای کلمه شهادت و ایمان از حضرت ایزد سبحان بطفیل آن اعیان است، و اختیار و اجتناب آن اوصیای ابرار تعظفا منه سبحانه بجهت سایر برایا محض از برای اظهار لطف و حکمت و ایضاح و اعلان عدل و رحمت او است. فلهدا استنکار و استکبار او منع اما بوسیله ارسال انبیا و تعیین اولیا نوح و دفع نمود، و افساد خلل و زلل متمرّدان بوسیله عصمت و پاکی ذوات کامله آن اعیان قمع و رفع فرمود.

و چون آن ائمه انام حفظه احکام و شرایع دین اسلام و باعث سیاست و هیبت

اهل معصیت و آثامند، حضرت مهیمن سبحان آن هدایت اهل ایمان را از جمیع ذنوب و عصیان و تمامی عیوب و نقصان پیوسته بحفظ و امان خود نگاهداشته. زیرا که هر يك ایشان را جز ارباب تجارب و نکال و رادع اصحاب تظالم و توائب اند چه وجود ذوات ذی الجود ایشان دافع ضرر درندگان و گزندگان از طوایف انس و جان و سبب تأدیب اهل تمرّد و طغیان اند، بلکه مانع همگی خلقان از دواعی خواهش شیطان و از اطاعت آن غاوی انسان است، زیرا که ایزد منان در هیچ زمان جمیع بندگان خود را بی ارشاد دلالت و برهان حجت نگذاشت، بلکه همیشه در میان مردمان مرشد هادی معصوم بودی که بوساطت ارشاد خلائق از کثرت ناصر و معین پیوسته ظاهر و مشهود می بود؛ و هر فردی از افراد ایشان از او بفیض احکام شرایع و دین و بتعلیم آداب اسلام و ایمان و ملت سید المرسلین میرسیدند، یا بوسیله قلت نصیر و ظهیر غائب و مکتوم میگرددید، تا آنکه خلائق را بر حضرت رب العزت حجت و برهان در آخرت بعد از ارشاد در این جهان خلقان را در باب عدم آن نباشد؛ و هیچ چیز از ضروریات دین مبین بر جمیع مخلوقین مشتبه و ملتبس از میامن الطاف ایزد مقدس نشود.

و اینکه حضرت ایزد تعالی تعیین انبیا و تشخیص اولیا بواسطه ارشاد و اهتدای خلق الله تعالی نمود، و آن طایفه را در باب تعیین رئیس و حاکم برای ایشان مجوز و مرخص ننمود باعث آنست که علم الهی محیط و محتوی و مشتمل و مبتنی است با آنکه انسان را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر حقایق اسرار ایزد خالق نیست، زیرا که اعیان ایشان از پیغمبران و رسولان بمضمون صدق مشحون «وَمَا أُوتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» بقلت علم و حال متصف اند فکیف سایر برابا دعوای فهم و ذکا توانند نمود.

دلیل دیگر آنکه چون حضرت عز و جل متعالی است از ارتکاب فعلی که بذات ستوده صفات او جایز نباشد مثل تکلیف بندگان بامری که ایشان بیشتر بآن عالم مبتدی نشده باشند محال است، زیرا که هر گاه حضرت اله بندگان خود را مختار گرداند

در باب کسی بواسطه ریاست و امامت کافه انام است و حال آنکه آن بنده را علم کما هو حقه فی الواقع بر تکالیف شرعیه که مراد خالق البریه باشد نباشد، پس احتمال آنست که آنچه خلاف مراد رب العباد باشد بندگان را ارشاد بآن نماید و بآن امر فرماید.

و این پسندیده نیست، زیرا که آن کس تکلیف انام بحق از روی تحقیق و تعیین نکرده بواسطه آنکه سابقاً مهتدی بآن نشده درین صورت دو امر لازم آید: یکی شرکت بندگان ایزد سبحان تعالی با خلقان در باب تعیین نبی و ولی بواسطه ایشان، دوم تکلیف بما لا یطاق.

و این هر دو باطل است، زیرا که حضرت واجب الوجود تنزیه ذات و تقدیس خود از صفات مخلوقین نمود، چنان که در قرآن میفرماید که «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» یعنی یا محمد پروردگار تو در خلق و فعل آنچه اراده کند مختار است علی الخصوص در باب تعیین نبی و ولی و اصلاً بندگان را کار رخصت و اختیار نیست، زیرا که اگر بندگان را در آن شغل اختیار باشد لازم آید که ایزد مختار را مانند و شریک و سهیم در اختیار باشد و حال آنکه ایزد منزه است از شرکت خلقان بایشان چنانچه بوضوح رسیده. و نیز تقدیس ذات مقدس از امر بتکلیف ما لا یطاق بذریعه «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْرًا» نمود. و هو حسبی و نعم الموجود.

بدان امانت الله تعالی که علامه العلماء و افضل الفضلا و قدوة المجتهدين و اكمل المتقدمين و المتأخرين و اتقى فضلاء الشريعة و افضل علماء الشيعة (ابو علی الطبرسی) سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه در تألیف کتاب احتجاج باین دلیل مستدل و محتاج شده گوید: سببی که مرا بر تألیف و تصنیف این کتاب مستطاب داشت عدول و انحراف اصحاب انکار و اعتساف و ارباب لجاج و جدال غیر انصافست، چه ایشان طریق بحث و احتجاج از برای نفی دعوای اهل جدال و لجاج را بذریعه کریمه «وَلَا تُجَادِلُوا»

منکرند و قول منکرین در این باب آنست که حضرت نبی المستطاب و آل و اصحاب در هیچ محل و مآب متوجه جدال و لجاج و بحث و احتجاج نشدند، و علمای شیعه نیز تجویز بحث و جدال و استعمال آن عمل نکردند، بلکه بوثیقه آیه مذکور عمل آن را از معایب شنیعه شمردند و ساعی آن را از علمای اتقیا نشمردند؛ لیکن من چون کتابی که محتوی بر جواز آن عمل و مشتمل بر ذکر مجمل و مفصل آن فعل بود ملاحظه و مطالعه کردم که زیرکان معانی و بیان در محاورات علم و ادب و دقیقه شناسان عجم و عرب در اثبات مقدمات فروع و اصول علم دین با جمعی از اهل خلاف و ذوی الفضول از روی صدق و یقین مکالمه و مجادله فرمودند تا آنکه در آن کلام از روی حجت و الزام اثبات مطلب و مرام خود نمودند و جواب موجه که در وجه نهی جدال در چند مقام و محالی که از حضرت واحد متعال واقعست از روی برهان و استدلال بیان نمودند که مراد و مفاد از نهی ایزد لا یزال در باب لجاج و جدال - و الله اعلم بحقیقة الحال - آنست که جمعی ضعفاء عقول که در علم و القول و مساکین اهل معرفت و حضور قاصر الدرك و الشعور که از اثبات مطالب بر خصم غالب عاجز باشند و قدرت اتمام دلیل از روی الزام و احتجاج بر خصم صاحب ابرام و لجاج نداشته باشند باید که سالک مسالك طریق مجادله و ناهج مناهج شیوه مخاصمه نشوند، زیرا که در علم راجل و از طریق بحث غافلند، اما جمعی از مبارزان مضمار فصاحت و بلاغت و فارسان میدان بیان و استطاعت که بمارست الزام و احتجاج غالب و قادر بر خصمای لجاج باشند آن طایفه محمود العاقبة بنا بر وثقیه «و لا تُجَادِلُوا... إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» از قبل حضرت رب العالمین و سید المرسلین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بمقاومت خصوم و مداومت کلام مأمور و منسوبند، و این معنی بر همگنان اظهر من الشمس و ایین من الامس است که هر گاه مؤمن عالمی بر اصناف کفره لئام یا از توابع نواصب و اهل الحاد مدعین اسلام در باب اثبات دلایل امر دین و اظهار طرق شرایع سید المرسلین و اثبات منهاج ائمة المعصومین از روی



صدق و یقین مجادله نمایند و بر آن منکرین از روی حجج و براهین تقوی و غالب آمده بر خصمای اضلای مبغضین دلیل عدم حقیقت و رجحان طریق اختیار و ارشاد ایشان را بر آن اذلاء ظاهر و عیان نماید، بیشبیه آن عالم در روز حساب و شمار از عنایت و احسان ایزد غفار داخل «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» گشته برفعت مکان و محل بر ابنای زمان خود مفتخر و مکمل گردد، بلکه بارتقاء جاه و مقام بوسیله مرحمت مهیمن علام از سایر انام اعزاز و احترام یافته بمزید رتبه فضل و حال و مرتبه معرفت و کمال در اقطار و اکناف زمین مشهور و منتشر گردد، و چنین سعادت بغیر عنایت صمدیت هر کسی را میسر نگرود (بیت)

این عطیه بهر کسی ندهند \*\*\* حب ایشان عطای لم یزلیست

بناء علیه این بنده ذلیل نیلا للثواب الجزیل در صدر این کتاب مستطاب ابتدا نماید بذکر و بیان فصل چندی که منظوی و مستعمل و محتوی و مشتمل باشد بر ذکر آیات با برکات قرآن عزیز سبحان که امر بعضی انبیا و پیغمبران بر اتمام حجت و اثبات برهان بر ارباب تمرد و طغیان نمود و آن اعیان را در آن باب تأکید فراوان فرمود.

و چون قرآن لازم الاذعان مبتنی و مشتمل است بر بسیاری از بیان اخبار احوال و فضیلت حال انبیای عالیشان و رسولان معجز نشان که هر يك آن اعیان در ایام نبوت و ارشاد خلقان مانع ادله منکران و دافع أسئله منافقان بر دین قویم و صراط المستقیم بحجج قاهره ظاهره و براهین واضحه باهره نمودند و بیان احوال انبیا و رسولان باحسن وجوه عیان فرمودند خصوصا حال پسندیده خصال رسول واهب متعال علیه و علی آله صلوات الله الملك الفعال که به اوضح التبیان بیان نمود، فلهدا این احقر شروع در ذکر مجادله آن سید و سرور و باقی ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الرب الاکبر نمود، و در بعضی محل و مقام در هنگام بیان کلام معجز نظام برگزیدگان مهیمن علام ذکر کلام جماعت شیعیان آن

ائمة الانام عليهم السلام که حال مستدعی و مقتضی آن باشد نماید و لیکن در اکثر محال ذکر اسانید رجال و بیان اصحاب اقوال ننماید؛ مبنی بر سه وجه: «وجه اول» اجماع و اتفاق همه اصحاب است در آن باب. «وجه دوم» موافقت ادله نقلیه با دلایل عقلیه است و عدم مخالفت هر يك از آنست با دیگری. «وجه سوم» کثرت شهرت و تواتر آنست چنانچه در اکثر کتب و سیر مذکور و در السنه و افواه مشهور است و مؤالف و مخالف را در آن خلاف نیست.

بناء علیه احتیاج به بیان اسناد رجال و ذکر اصحاب اقوال نیست اما در اخبار محتجه مرویه از ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام و التحیه چون در حد شهرت موافقت باجماع و اخبار باقی ائمة الابرار عليهم السلام الملك الغفار ندارد با آن که اکثر محال امثله که در احتجاج اقوال و افعال حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مذکور میگردد سابقا در بیان امثله و احتجاج سایر ائمة الانام عليهم السلام مذکور و مسطور گشته، لیکن به وسیله عدم اشتها تمام ظهور لا کلام محتاج ببیان اسناد رجال منقوله و مرویه از حضرت امام علیه السلام در باب لجاج و احتجاجست. فلهذا فقیر جمیع آنچه از آن حضرت علیه السلام نقل و بیان مینماید چون سند آن همه یکیست بواسطه اتحاد آن در اول جزو آن اخبار محتجه مرویه از تفسیر و غیره سند خود را تا آن حضرت يك بار بیان نمود و مکرر بیان نمود. و استعانت ما در بیان مطلب و مقصود از حضرت مهیمن معبود است، و هو حسبی و نعم الوکیل الودود.

## آیاتی که به احتجاج دستور می دهند

ذکر بیان آنچه حضرت ایزد سبحان در قرآن لازم الاذعان امر اهل اسلام باحتجاج و الزام منکرین لجاج نمود بشرطی که جدال و لجاج باحسن وجه الزام و احتجاج باشد و سبب دفع و رفع شبهات اهل انکار و نواصب و منکرین بالججاج شود حضرت ملک تعالی جل شانہ در کلام لازم الاحترام خطاب مستطاب بحضرت نبوت مآب محمد علیه صلوات الملك الوهاب نمود که «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (1) یعنی ای محمد باید که مجادله تو با کفار اشرار و اهل انکار بر وجه احسن واقع گردد.

یعنی مجادله و مباحثه و مکالمه و مخاصمه با منکران دین و خصمای ضالین بنوعی متمشی و مبتنی گردد که حقایق جمیع ضروریات شرع متین بر طوایف منکرین واضح و مبین گشته موجب رفع و دفع شبهات آن ملاعین گردد.

و نیز عز من قال میفرماید که «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (2) تفسیر کلام ایزد علام و الله اعلم بحقیقة المرام آنست که مجادله شما ای حضرت نبی

ص: 10

1- سورة النحل: 125.

2- سورة العنكبوت: 46.

الوری با اهل کتاب از نصاری اهل دغا و یهود عاقبت نامحمود و مجوس پرفسوس باید بطریق حیله و مکر و افسوس نبود بلکه بحث و جدال و مباحثه قیل و قال با اهل عتو و لجاج محض بواسطه اثبات حق و احتجاج بود.

و نیز حضرت رب العزیز در کلام لازم الا-حترام در باب احتجاج حضرت ابراهیم علیه السلام بر ارباب لجاج و لئام بحضرت نبی المستطاب نماید که «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» (1) و حقایق این بیان در تفسیر قرآن واضح و عیانست، هر کرا اراده اطلاع بر کما هی احوال حمیده خصال آن نبی ایزد متعال باشد باید رجوع بآن محال نماید.

و نیز مهیمن عزیز حکایت از بیان حال ابراهیم علیه السلام مینماید که در هنگامی که حجت خود را بر عبده نجوم مشهور و معروف بشمس و زهره و قمر بثبوت و لزوم رسانید و بوسیله زوال و افول و انتقال و خمول بر حدوث هر يك آن و اثبات محدث بواسطه هر يك آن بیان کرده فاطر و موجد آن را عیان نموده، چنانچه میفرماید که «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» الی قوله «وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا» (2).

خلاصه کلام آنکه این آیات و امثال دلیل بین و حجت روشن است بر جواز احتجاج بلکه نص امر است در بعضی مقام بوجوب اثبات حق از روی بحث و احتجاج بر اصحاب جدال و لجاج، و شرح معانی و تفسیر آیات بر منهاج ائمة البریات بزودی مذکور گردد.

ص: 11

---

1- سورة البقرة: 258.

2- سورة الانعام: 75-83.

و از سید البشر علیه صلوات الرب الاکبر مروی و مشتهر است که آن نبی عدنان از لسان معجز نشان بیان نمودند که ما بزبان هفتاد نفر از اعیان پیغمبران بر اثبات حقیقت دین ایزد سبحان بر منکران ملل و ادیان بحث و جدال و مباحثه از روی فضل و کمال کردیم تا حقیقت ادیان بر اهل انکار و طغیان از روی حجت و برهان ظاهر و عیان نمودیم.

## اخباری که به احتجاج دستور می دهند

### اشاره

اما اخبار در فضل و ثواب علمای مجادلین بر منکرین دین زیاده از حد حصر و شمار و بیرون از حساب و تذکار است؛ لیکن ما نبذی از آن بواسطه تحریض و ترغیب عالمان بر آن مذکور و بیان گردانیم:

### دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم

از جمله آن اخبار صحت آثار، حکایت کرد و نقل روایت نمود سید الزاهد و العالم العابد ابو جعفر مهدی بن ابی الحرب الحسینی المرعشی رضی الله عنه که آن سید صاحب النسب العالی و الحسب المتعالی مبین گردانید که حکایت نمود بمن شیخ الصدوق ابو عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی رحمه الله علیه؛ و آن دانا نقل نمود که حدیث کرد بمن پدرم محمد بن احمد رحمه الله، و آن کامل نقل حکایت و سند روایت از شیخ السعید ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی رضی الله عنهم نماید، و آن عالم روایت کند از ابو الحسن بن محمد القاسم المفسر الأسترآبادی، و آن فاضل نقل حکایت و سند روایت از دو بزرگ زیرک ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن محمد بن علی السیاری نماید، و این دو دانا از صلحای شیعه امامیه و از اتقیای این طایفه رفیع اند، و ایشان هر دو بلا واسطه روایت کنند از حضرت ولی ایزد باری ابو محمد حسن العسکری علیه السلام که آن امام زمان فرمود که پدر بزرگوارم حدیث نمود از آباء عظام و اجداد گرام ما و آن اعیان از جدم سید النبیین

ص: 12

و سید المرسلین اشرف سایر اولاد لوی بن غالب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب روایت کردند که آن حضرت به هنگام خطاب با اعزه اصحاب از لسان معجز نشان بیان نمودند که یتیمترین کسی که از آباء صلبی و امهات رحمی خود منقطع گشته یتیم و بی‌کس و بی‌یار و همنفس ماند و حال او در غایت قلق و اضطراب و نهایت عسرت و انقلاب باشد، و اصلاً کسی که مراعات حال و مراقبت احوال او نماید از اقربا و اقوام و از اصدقا و سایر انام موجود نباشد؛ مع هذا بانواع شداید ایام و اصناف مشقت آلام ممتحن گردد حال او بصلاح و سداد و بانجام و استعداد ادنی و اقریبست از حال یتیم منقطع از ایتم اهل ایمان که از امام زمان خود محروم و منقطع گردد و بوساطت سوانح امور زمان و علایق و عوایق دوران یا به اغوای شیطان من کل الوجوه از فیض سعادت خدمت و ادراک شرف صحبت کثیر المنفعت آن هادی زمان مأیوس گشته از استفاده و استفاضه علوم شریعت رسوم دینی و تعلیم معارف یقینیه محروم ماند، و بر حال خود در امور ممتحنه مأمور به از شرایع دین سید النبیین و طریقت ائمة المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مطلع نباشد که حکم آن بچه کیفیت و عنوانست. در این حال اگر کسی از شیعیان ما که عالم و دانا و عارف و شناسا بود بعلم ما و بآداب شریعت و سلوک طریقت هدایت و ارشاد آن جاهل یتیم که منقطع از مشاهده جمال ما و مأیوس از ادراک لقای باقی اولیای ملک تعالی گشته در حجر او یتیم ماند و حقایق اوامر و نواهی شرعیه را کما هی نداند بیشک و خفا در روز ثواب و جزا در منازل رفیع الاعلی از هم سالکان ماست (بیت)

زهی هدایت و احسان حق زهی توفیق \*\*\* که یافت جنت و گردید با ائمه رفیق

### **دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین**

و نیز باسائید مذکوره از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مروی و منقولست که جد بزرگوارم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی با خواص اصحاب سعادت انتساب خطاب مستطاب کرده از زبان معجز نشان بیان فرمودند که اگر عالم

و عارف از شیعیان ما که دانا بمراتب شریعت و شناسا بمطالب طریقت ما باشد بعضی از جهلای احبه و ضعفای غیر مبغضه ما را که باقصی درج عالیہ علم و کمال و اسنی مدارج معرفت و حال نرسیده باشند بلکه در تیه جهل و نادانی در کمال حیرت و سرگردانی مانند و اصلا مفر و محیص از آن ظلمتکده جهالت ندانند باعث هدایت و ارشاد و سبب ارائت طریق صواب و سداد گشته آنها را از حسیض مذلت جهل با شرف اوج محل معرفت و عقل رسانند و از فیض معرفت و عرفان و باستحصال علمی که از ما بایشان از روی مرحمت و احسان رسیده بانوار علوم حقیقت رسوم مستتیر و مستضیء گردانند؛ نتیجه آن در روز حساب و میزان دخول اعلیٰ منازل فرادیس جنان و استقرار در ارفع اماکن آنست و او را ملبس گردانند باحسن البسه نفیسه و انفس اقمشه غیر رخیصه و در سر با زیب و فر او تاجی مرصع بجواهر بیشمار و لآلی آبدار باشد که خراج آن بمراتب زیاده از مال و باج تمامی این دنیا و ما یحتاج باشد که از اشعه نور آن اهل آن موطن منور و مزین گردند، و حله ای که در بدن آن بنده خاص الخاص ایزد مهیمن بود بیشک جمع ذخایر و دفاین دنیا و ما فیها بقیمت کمترین رشته از رشته های آن مساوی نبود؛ و در هنگامی که عرصات را از ورود قدوم اضیاء لزوم خود مستضیء و مستتیر گردانند؛ در آن حال بامر ایزد متعال منادی ندا کند که ای بنده های حضرت اله وای محتاجان رحمت و مشتاقان این درگاه بر جمیع افراد رجال شما واضح و هویدا باشد که این همه عزت و احترام و مرحمت و اهتمام که نسبت باین بنده ایزد علام بوضوح و انجام رسید بجهت آنست که این دانا یکی از دانایان تلامذه بعضی اهل معرفت و عرفان و شاگردان اصحاب اسلام و ایمان از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که وسیله هدایت و ارشاد و سبب اهتداء و استرشاد بندگان حضرت خلاق العباد گشته و این طایفه محمودة العاقبه را از خارستان تیه جهل و نادانی بگلستان فضل و دانائی رسانید، لهذا این شرف و اکرام و عزت و احترام یافت.

پس هر احدی که مستدعی و مترقب این مرتبه کمال و مترصد این رتبه حال باشد باید که دست در دامن اطاعت و متابعت شخصی زند که او از تیه جهل و خذلان بیرون آمده بوسیله سعادت ادراک علم و عرفان تحصیل جمیع مراتب اسلام و ایمان نماید، و بنور هدایت و ارشاد آن مهتدی گشته از طریق تمرد و عصیان برگشته اقتداء به و اقتفاء لائره مستتبع همه اقوال و مستتم جمیع افعال او گردد تا از حیرت ظلمتکده جهل بر گردد و او را در عرصات حساب و میزان تا بوصول نزهت الجنان چیزی مانع ایشان نگردد، چه ظاهر و بین و واضح و روشن است که هر گاه شخصی در ایام حیات مستعار دنیوی متوجه تحصیل امور ضروریه اخروی گردد و در تتمیم و استکمال جمیع مراتب خیر و احسان سعی و اهتمام فراوان نموده مستنفر از شرور منکران باشد حضرت مفتاح الابواب قفل جهل از ابواب عقل او بردارد و شبهات دل او بهدایت حضرت عز و جل مرتفع و زایل گردد و همگی مطالب حال و مقاصد و مآرب کمال او را حاصل شود و بنیل امانی و آمال سرافراز گشته از تحصیل مراتب رضای الهی غافل نشود.

### **دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (علیه السلام)**

و نیز بهمین اسناد صحیح از ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام منقول و مرویست که جد بزرگوارم سید الشهداء ابا عبد الله الحسین علیه التحیه و الدعا در محضر جمعی از شیعیان ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الواحد الاکبر باین کلام در نظام صدق التیام متکلم گشته فرمودند که هر یتیم از ایتم محبین اهل بیت طیبین و طاهرین که از شرف صحبت لازم البهجت کثیر المنفعت امام زمان بواسطه غیبت و اختفای ایشان از خوف التهاب و اشتعال نوایر ارباب جور و عدوان منقطع و محروم ماند یا بوسیله محنت و مشقت مادر باب خونخواهی محبان ما از اعدای ما نتواند که از رشحات سحاب لجه علوم شریعت حقیقت رسوم و از قطرات امطار بحار افضال طریقت لزوم آن امام معصوم متمتع و منتفع گشته رشحه ای که وسیله خضارت کشت زار عبودیت



و امیدواری و قطره ای که موجب نصارت و شادابی طاعت حضرت باری گردد تحصیل نماید، در این حال اگر کسی متکفل احوال کثیر الاختلال او شود و از علوم ما آنچه بآن بنده ملک تعالی رسیده باو مواسات و احسان نماید تا آنکه آن بنده مطیع به تعلیم آداب شریعت دین مبین و تفهیم احکام طریقت ائمة المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مستطیع و مهتدی شود در آن محل حضرت عز و جل بآن بنده متفضل از روی تفضل و استحباب باین خطاب مستطاب سرفراز و ممتاز گرداند که ای بنده مواسی کریم و ای لایق و سزاوار عطیه مهیمن قدیم من اولی بکرم و احری باعطای جزا و نعمم، زیرا که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین از صفات کامله و نعوت شامله منست.

در آن حال بواسطه ایصال عطیه مال واهب بی امتنان بملایکه جنان خطاب بدینسان نماید که ای مسبحین ملاء اعلا و ای مطیعین امر ایزد تعالی باید که در منازل خیر محافل بهشت برین بعدد هر يك حرف از حروف تعلیم علم دین هزار هزار قصر دلنشین بجهت سکنی آن مؤمن پاک دین ترتیب و تعیین نمایند و جمیع لوازم آن مکان و مشتهیات لایقه آن از سایر مستلذات و نعیم از البسه استبرق و سندس و رضوان و حور عین و غلمان و تسنیم معین فرمایند. حسب الامر ایزد منان ملایکه جنان جمیع آن را سرانجام و سامان نموده در روز جزا و ثواب خلقان آن بنده برگزیده حضرت رحیم الرحمن را باعطای آن و بسکنای «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» مبتهج و شادمان گردانند.

### **دستور به احتجاج از حضرت باقر (علیه السلام)**

و بهمین اسناد صحیحه از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول و مروی است که حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهما السلام روزی با خواص تابعین اصحاب خطاب مستطاب فرمود که ای مؤمنین مطیعین اهل بیت سید المرسلین بدانید که عالمی که در مراتب فضل و کمال دانا و آداب شریعت سید المرسلین شناسا باشد و از پرتو علم ظاهرش روشن و باطنش منور و مزین بود؛ حال او بعینه در مشابهت و مماثلت

مثل کسیست که در شب دیجور ظلمتکده دنیا شمع افروخته در غایت اضائت و انارت با او بوده باشد که باعث هدایت و سبب استنضات طریق مقصود او و سایر الناس گردد، یعنی هر که نظر بدان شمع روشن کند پی بمقصد و مأمن برد بدان وسیله دعای خیر بجهت آن مؤمن نماید؛ حال عالم بدان منوالست گاهی که با او شمع نورانی از پرتو اشعه علم و دانائی بوده باشد که از اله ظلمت جهل و رافع تیرگی حماقت و ضجرت بود، چه هر که از شعاع انوار علوم حقیقت مرسوم او مستضیء و مستنیر گردد از وحشت آباد ظلمت جهالت خلاص گشته از نکبت آباد اذیات کودنی و حیرت نجات یابد، بیقین در یوم الدین آن مؤمن پاك دین از عتقا و طلقای آن عالم متین از نار سجین است، و حضرت واهب بی منت و غرض آن بنده مؤمن متعوض را باضعاف مضاعفه احسان و عوض دهد بنوعی که هر موی که در بدن مؤمن معتق بود بمعق ثوابی عطا کند که بمراتب زیاده بلکه افضل و ازید باشد از صدقه صد هزار قنطار ذهب خالص پاك که در طریق رضای حضرت خالق الافلاک بر وجه مأمور به عز و جل مشتمل و مؤدی گردد.

و صاحب صحاح اللغه میفرماید که «قنطار» بنا بر روایت معاذ بن جبل و باقی اصحاب علم و عمل عبارت از يك هزار و دو بیست اوقیه است که آن يك صد و بیست رطل مکه است یا مدینه علی اختلاف القولین، و گاه گفته می شود که قنطار پوست گاو نر است که مملو از ذهب احمر بود که جمیع آن را در راه حضرت اله تصدق کند.

و باعتقاد بعضی از ارباب فضل و حال صدقه آن مال بجهت آن بنده حضرت ایزد لا یزال و بال در مالست؛ زیرا که نظر بآنچه حضرت عز و جل برای آن بنده عالم کامل احسان بی امتنان نماید بمراتب اکمل و افضل و انفع و اشملست از ثواب صدقه هزار هزار رکعت نماز که در بیت الله الحرام بآن قیام و اقدام نماید. و بنا بر حدیث حضرت ختمی پناه علیه من الصلوات اذکاهها و التحیات انماها يك رکعت نماز تام الشرائط و افعال که بموافق رضای ایزد متعال مؤدی گردد ثواب آن در مأل در هنگام عرض اعمال بنزد

واهب بيمثال بهتر از بيست حج تامة المناسك و الافعالست؛ و يك حج بدلايل و حجج بهتر است از خانه مملو از ذهب احمر كه همه آن در راه خالق اكبر بمساكين و فقرائي كه مضطر باشند عطا و احسان نمايند. بناء عليه ثواب نماز و بندگي ايزد مختار بمراتب بسيار زياده از ثوابات تصدق مال قطار باشد، پس ثواب علمای راشد در يوم الدين كه هدايت و ارشاد جهله مؤمنين نمايند از عنایت ارحم الراحمين از حد تعداد و تعين افزون و از حساب و شمار بيرون است. «اللهم وفقنا و اياهم بالهداية و الاهتداء الى يوم الدين انك خير موفق و معين».

### دستور به احتجاج از حضرت صادق (عليه السلام)

و نیز بهمين اسناد از امام الهمام ابی محمد الحسن العسكري عليه السلام مشهور و منقولست كه آن حضرت فرمود كه حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام در هنگام مكالمه با اصحاب اعيان چنين بيان فرمودند كه علمای شيعيان ما مرابطين و مرتبطين باشند و در ثغر و جایی كه آن جا بيم بوده باشد از مجاورت و همسايگي ابليس نابكار و عفاريت اعوان آن مردود ايزد جبار، و هر گاه كه آن جماعت باغيه فجار اراده خروج بر ضعفاي جهلاي شيعيان ائمة الابرار و تسلط آن ملاعين اشرار بر آن طایفه اخيار و اغواء و اضلال مؤمنين ابرار نمايند يا از نواصب معابدین اهل البيت طيبين کسی كه وسيله جدال و لجاج يا باراده اثبات و احتجاج خواهد كه جهله طایفه شيعه ما را الزام فرمايد در آن هنگام و محال از علمای مرابطين بافضل و كمال كه پيوسته همت خود بر الزام و احتجاج طوايف كفره لئام و اهل لجاج يا از بواقی انام و مدعين اهل اسلام شخص كامل فاضل با آن طایفه وخيم العاقبه از روی تفرس معرفت و حال بمباحثه و مجادله قيل و قال درآيد و رفع شبهات فاسده و أسئلة كاسده باطله آن جماعت از روی دليل و حجت نمايد، ثواب آن عالم متقی بی شبهه و بيقين در نزد حضرت رب العالمين بمراتب بسيار افضل و اكثر از ثواب مجاهدين اخيار است كه همیشه آن طایفه با كفار ترك و روم

و خزر که عرب آن گروه را «جبل» گویند بیقین بوسیله آن فعل مثاب و مأجور باشد، بلکه هزار هزار مرتبه ثواب آن عالم مرابط انفع و ازید از ثواب مجاهدین یوم الدین در شرع و آئین باشد، زیرا که عالم مرابط مجاهد رفع شبهات از دین محبین و دفع اذیات و بلیات نواصب از مؤمنین بحجت و آئین نماید، و این معنی ظاهر و عیان است که رفع شبهات از دین ازید ثواب است در عقبی از دفع بلیات در دنیا. و الله اعلم بالآخرة و الاولى.

### **دستور به احتجاج از حضرت کاظم (علیه السلام)**

و نیز بهمین اسناد مقدم از حضرت امام الاکرم ابن جعفر الصادق موسی الکاظم علیه السلام مروی و منقولست که فقیه که از شرف خدمت کثیر المنفعه ما منقطع و محروم ماند مثل یتیم از ایتم مؤمنان است که محروم و منقطع از مشاهدت ما و از تعلیم شرایع و ارکان دین رسول آخر الزمان مایوس گردد، و کسی نبود که او را بتعلیم ما هو المنقول فی الفروع و الاصول معزز و ممتاز و مفخر و سرفراز گرداند و بدان وسیله او را از شر شیاطین ضالین و تبعه مضلین آن رئیس گمراهان برهاند بنوعی بسبب وسوس تلبیس ابلیس و اضلال اعوان آن خسیس ضال و هاوی و کاذب و خاوی نگرده، و دست تسلط آن طایفه غاویه و جماعت باغیه از ذیل و گریبان عصمتش کشیده و کوتاه گردد، البته آن ضال گمراه از طریق هدایت حضرت اله با تبعه و انصار در کمال قلق و اضطراب گشته در اوقات گاه و بیگاه عمرش بافسوس و بناله و آه مصروف و تباه گذرد و نامه اعمالش تیره و سیاه گردد، و این مقدمه بر آن منحوس اصعب و اشد است از مقدمه اضلال هزار عابد زاهد که آن ملعون ابدی و مطرود سرمدی با تبعه ضال در پی اغوا و اضلال آنها باشند زیرا که هم و غم و اندوه و الم عابد همگی و تمامی مصروف و معطوف است از برای رهائی نفس خود بتنهائی و اصلا غم و الم سایر امم از اولاد بنی آدم ندارد بخلاف فقیه عالم که با هم و غم رهائی نفس خود برای سایر بنی آدم محزون و متالم است بجهت

استخلاص سایر الناس از امم سید ولد آدم یعنی امت نبی العرب و العجم از عبید و اماء بلکه در فکر و ارشاد تمامی خلق الله تعالی است که بچه نوع تمامی بنی نوع انسان را از وسوسه مکر شیطان و از حيله و فسوس مکر آن رئیس اهل طغیان آزاد و مطلق العنان و مستخلص از نوایب التهاب آتش نیران ساخته داخل فرادیس جنان و مصاحب حور و غلمان گردانند، و بواسطه همین اراده و قصد آن فقیه کامل بسیار بهتر از هزار عابد بلکه از هزار هزار عابدست. «اللهم ارزقنا رتبة الكمال بمحمد النبي و الآل علیهم صلوات الملك المتعال».

### دستور به احتجاج از حضرت رضا (علیه السلام)

و همچنین از حضرت الامام الهمام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام مروی و منقول است که روزی امام البرایا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از لسان معجز نشان بیان نمود که در روز قیامت حسب الامر رب العزت بآن فقیه که پیوسته در دار المشقه دنیا بعبادت و بندگی ایزد تبارک و تعالی در تمامی ساعات لیالی و ایام و همگی اوقات صبح و شام جمیع اجسام و اندام و سایر جوارح خود را بالتمام بطاعت حضرت ملك العلام اشتغال دارد ملایک گرام بحکم لازم الاحترام بآن فقیه نیکو سرانجام ندا و اعلام نمایند که: چون تو مرد نیک نام و بعبادت ما پیوسته مشغول بودی الحال خاطر از فضایح آثام و سوانح یوم القیام جمع نمودی و کفایت مئونت خود از روی فراست بردی و جد بسیار و جهد بیشمار بجای آوردی بحکم حضرت واهب بی منت باید داخل جنت گردی.

اینست حال عابد زاهد که مطلب او همین رهائی نفس او بود و بس، اما فقیه صاحب علم و عرفان که پیوسته افاضه خیر و احسان او بجمیع افراد انسان بود و همت او مصروف بود بآن که همگی و تمامی انسان را بقدر وسع و امکان از چنگ شیاطین و تبعه مرده آن ظالم بی دین رهانیده بوسیله تعلیم و تفهیم سایر آداب شرایع حضرت نبی الاکرم سبب

هدایت و ارشاد جهله شیعیان و دخول جنان ایشان و تحصیل رضای ایزد منان بواسطه مؤمنان گردد حسب الحکم قادر سبحان آن فقیه عالم را در انشاء اخروی و در منازل آن جهانی منادی ندا نماید که: ای فقیه عالم چون تو کفیل حال و وسیله حصول امانی و آمال ایتم محبین محمد و آل علیهم السلام که منقطع از شرف صحبت کثیر المسرت و المنفعة آن بهترین طوایف انام علیهم سلام الملك العلام شدید چون شما باعث هدایت و ارشاد این عباد یعنی ضعفای محبان و موالیان ائمة المعصومین علیهم سلام الله المنان گشتید باید که در موقف عرصات که محل و مکان شفاعت خطیئات و عرض عذر تقصیرات عصات امت سید البریات و جهله شیعیان ائمه اطهار است توقف نمائید تا آنکه جماعتی که از شما تعلیم آداب دین مبین و احکام شرع سید المرسلین گرفته باشند یا از کسی که آن کس همه طرق شریعت و آداب ملت را بواسطه یا بوسائط از شما استعلام و استفهام نموده باشند شفاعت آنان را پیش نهاد همت خود گردان که التماس تقصیرات همگی ایشان از تو مبذول و مقبول است.

حسب الامر خالق اکبر آن فقیه مؤمن در آن مأمّن فیض گستر توقف نموده شفاعت جمع بسیار بسیار بسیار کند تا آنکه بوسیله شفاعت آن فقیه نیکو کار جماعت بسیار و جماعت بسیار و جماعت بسیار داخل جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ گردند.

و لفظ «جماعت بسیار» از آن امام ابرار ده بار تکرار یافته؛ و مراد از جماعت مذکور تلامذه بواسطه و وسایط آن عالمست که جمیع ارکان دین مبین و آداب شرع سید النبیین و منهاج ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را بجهله محبین اهل بیت طاهرین که علوم آداب دین از آن فقیه فرا گرفته باشند یا از کسی تعلیم گرفته باشند که آن کس از فقیه فرا گرفته یا از کسی که بدو سه واسطه از آن فقیه تعلیم گرفته باشند نموده و نمایند تا روز قیامت.

بناء علیه هر که دیده بصیرت و نظر خیرت گشاید و از روی عقل و معرفت و تفرس

و حذاقت ملاحظه و مشاهده نماید ادراك رفعت محل عابد و عالم و عزت و منزلت آن دو سالم کند که بچه کیفیت و عنوانست، زیرا که بعد از اطماع نظر و ابراح فکر مرتبه فضل و حال و مراتب معرفت و کمال هر يك بکمال وضوح و عیان رسد و ظاهر و بین گردد که رتبه فقیه فاضل بچندین مراتب و مراحل اعلی و افضلست از عابد غیر کافل.

### دستور به احتجاج از حضرت هادی (علیه السلام)

و نیز از امام الهمام ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول است که پدر بزرگوار ایشان حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود که بعد از غیبت کبرای قائم آل محمد حجة الهادی محمد المهدی علیه السلام از علمای راشدین ائمة المعصومین سلام الله علیهم مؤمنی اگر مردم را بحضرت اله خواند و همه اصناف بنی آدم را برضا و خشنودی حضرت مهیمن صمدی دلالت کند و بر منکرین دین سید المرسلین از اهل الزام و لجاج بدلیل و احتجاج حقیقت جمیع واجبات ضروریات دین سید الأنبیاء و منهاج ائمة الهدی را ثابت و لازم گرداند و ضعفای عباد الله تعالی را از شبکه دام مکر و تلبیس ابلیس و مریدان آن لعین خسیس رهاند یا از دام نواصب مبغضین ائمة الانام مستخلص گرداند موجود و معین نبودی هیچ احدی از بنی نوع انسان از مکر و فسوس شیطان و تبعه پر افسوس او خلاص نشدی بلکه همگی خلقان از شیعیان انس و جان مرتد گشته در سلك ربقه اهل طغیان منخرط شدند، لیکن وجود و افر الجود آن ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال وسیله صیانت و محافظت دین جهله شیعیانست، و این طایفه علمای تبعه ائمة الهدی زمام قلوب ضعفای اهل شیعه را بید قدرت علم و معرفت و محافظت کنند چنانچه صاحب سفینه و مالک کَشکول چوبینه در هنگام تلاطم بحر مواج و تراکم قطرات سحاب ذی افواج در حفظ و حراست سکنه آن سعی فراوان و جهدی بی پایان نماید تا کشتی او از غرقاب طوفان در صحت و امان ماند.

بر متفطن عارف و وزیرک معارف واضح و لایحست که چنانچه کشتی که بوسیله

محکمی آلات و سایر ما یحتاج ضروریه آن از اخشاب و احبال و شرعیه و بادبان در غایت رصانت و نهایت متانت بود و کشتیان نیز با جمیع خدمه ایشان در کمال فراست و حذاقت بر کار سیر و سلوک آن بحر بی پایان باشند بتحقیق و یقین سکنه آن جهاز از احسان مهیمین بی نیاز در هنگام سیر نشیب و فراز از خوف غرق طوفان بجمعیت خاطر سرفراز و ممتاز گردند و آنها را از عنایت ایزد منان ترس و خوف ظاهر و عیان نباشد.

همچنین اگر کسی در کشتی ولایت و امامت اهل بیت علیهم التحیه و التسلیم ساکن و مقیم گشته بتعلیم جمیع آداب دین قویم و احکام شرع مستقیم عزم خود را تصمیم نماید و خلاف شرع را بر آن تقدیم ننماید، بلکه همگی لوازم دین را از ائمة المعصومین سلام الله علیهم اجمعین یا از علمای راشدین فرا گیرد و اصلاً خلاف آن مذهب پیش نگیرد بیقین در یوم الدین مواصلت غلمان و حور عین و ادراک نعیم و شرب کوثر و تسنیم مستفیض و مستقیم گشته از شعلات نوایر جحیم و شرب ماء الحمیم و تعذیب عذاب الالیم محفوظ و سلیم گردد.

و اصل این کلام صدق التیام مأخوذ است از قول سید البشر علیه سلام الله الاکبر که

«مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق» زیرا که تعلیم از علمای راشدین خواه بواسطه و خواه بوسایط همان تعلیم از ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین است.

و نیز ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام از پدر بزرگوار خود علی النقی ابن محمد النقی علیهما السلام نقل نمود که آن حضرت فرمود که علمای شیعه ما که در دار دنیا ضعفای محبان و موالیان ما را حافظ و معین از روی حق و یقین در تعلیم علم دین باشند تا ایشان از شر و سوسه شیطان در حفظ و امان رحیم الرحمن مانند و از الزام نواصب لجاج و اهل ادیان بدلیل و احتجاج عاجز و محتاج نمانند، در



روز قیامت از روی شرف کرامت هر يك آن عالم صافی عقیدت صوفی طویت چون بجهت استیفای اجر و عمل طاعت و اخذ جزای فعل عبادت داخل صحرای قیامت با کمال شرف و عزت گردد در آن حالت از عنایت حضرت ایزد غفار از ازار انوارشان تاجهای ایشان ساطع و اشعه آن از وجوه خیر شکوه ایشان لامعست، چه بر سر هر يك ایشان تاج از نور و بها باشد که شعاع نور آن بر تمامی عرصات قیامت و اطراف آن که مسیر سیصد ساله راهست محتوی و مشتمل گردد انوار آن تاجها همگی اطراف و حوالی آن مکان را مستضیء و مستنیر گرداند؛ در آن هنگام هر یتیمی از ایتم که احدی از آن علما در دار دنیا کفیل حال و اهتمام احوال او نموده و بوسیلهٔ تعلیم و تفهیم او را از ظلمت جهالت و از حیرت تیه غفلت بیرون آورده ارشاد و هدایت آن یتیم کرده باشد البته هر يك از ایشان بشعبه انوار فیض آثار آن اعیان منشعب گشته آن ارباب فضل و عرفان در منازل عالیه جنان و در محافل متعالیه آن مکان همگی ایتم شیعیان را رفیق شفیق شده بمنازل رفیعه که بواسطه ایشان معد و معین گشته فرود آرند.

یعنی در جوار و همسایگی استادان ابرار و متعلمان اخیار ایشان بلکه در محضر ائمة الاعیان علیهم سلام الملك المنان نزول کنند، زیرا که چون آن شیعیان مطیع خواهندگان ایشان در دار دنیا بودند لهذا بسکنا و استقرار آن منازل رفیعه مبتهج و شادمان گردند، و هیچ احدی از نواصب و اهل عدوان باقی نماند بعد از وصول شعاع آن نور تاجهائ تیجان بایشان الا آنکه همگی ابصار ایشان از حلیه نور و ضیاء انظفا و نقصان پذیرد و بعد هذا هرگز فروغ نور و ضیا نگیرد یا آنکه بسام یا باجل مسمی و بلا بمیرد، بلکه آن ناصبی بگوش اصم و بزبان اخرس و ابکم شده حواله لهیب نیران گردد که لحظه فلحظه آن شعلات نیران حمله فراوان بر هر يك یاغیان آرند تا جمیع ایشان را دفع و رفع کنند بزبانه یعنی بفرشتگان مالکان دوزخ

تا بسوختن نار سواء الجحيم و تعذيب عذاب الاليم دایم و مقیم باشند.

### دستور به احتجاج از حضرت عسکری (علیه السلام)

و نیز ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام میفرماید که از محبان حضرت نبی الوری محمد مصطفی علیه سلام الله تعالی از مساکین علم که قدرت بر احتجاج و الزام اهل لجاج و ابرام نداشته باشند در آن حال اگر چه مواسات و احسان اهل علم بمعرفت و کمال ایشان شود بمراتب بسیار آن افضلست از احسان و اعطای فقراء اهل ایمان بثروت مال، زیرا که مال در معرض فنا و زوالست و علم و کمال باعث عز و اجلال نزد لا یزال و بیزوالست.

و مساکین محبین عبارت از جمیع مؤمنین مطیعین است که سایر اعضا و جوارح ایشان در طاعت و عبادت ایزد سبحان در غایت استقرار و اطمینان باشد، و نیز دست تسلط بمال خلقان نگشایند و در هیچ زمان از فرمان برداری رحیم الرحمن تفریط و تمرد ننمایند، لیکن از مقاتله و مقابله دشمنان ایزد منان که بایشان سر زنش در دین و ایمان کنند بوسیله عدم علم و حال ضعیف و ناتوان باشند و نتوانند که از روی فضل و کمال دفع مباحثه قیل و قال آن طایفه ضال نمایند.

فلهذا آن منافقان بی ایمان اهل ایمان را در علم و عرفان سفیه و نادان دانند، در این صورت اگر مؤمن عالم بفقاهت و دانائی خود تواند که از اله مسکنت و احتیاج جهلای اهل ایمان بتعلیم آداب ضروریه دینی و تفهیم معارف یقینیه نماید و ایشان را قوی و مسلط گرداند تا آنکه بر آن نواصب باغیه مظهری المخالفه و بر شیاطین و تبعه طاغیه آن ملاعین مضمیری العداوة بمباحثه و مجادله از روی احتجاج و حال یا بطاعت و عبادت ایزد متعال فایق و غالب آمده همگی و تمامی آن طوایف را از افساد دین رب - العالمین بگریزانند و ایشان را بعداوت و دشمنی اولیاء سید المرسلین و ائمه طاهرین بنماید.

یعنی شاید در این حال حضرت محول الاحوال مسکنت عجز و اختلال بشیاطین

بسعی آن مؤمن و اصحاب اضلال او حواله نموده و آن طایفه و خیم العاقبه را از اضلال مطیعین سید المرسلین و محبین ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین مأیوس و عاجز گرداند، بر آن مؤمن بامر حکم رسول امین واجبست که در آن باب سعی فراوان نماید.

و این حکم و قضاء ایزد منان از روی تعطف و احسان از زبان معجز نشان نبی الانس و الجان حکم از روی حق و برهانست و اصلاً خلاف در آن بین و عیان نیست.

و از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود کسی که مسکین در علم دین و ضعیف در معرفت آداب شرایع سید المرسلین و منهاج ائمه المعصومین سلام الله علیهم اجمعین باشد، در این حال اگر مؤمن عارف بحقایق شرعیه دین او را بتعلیم و تلقین بر ناصبی مخالف دشمن حضرات ائمه هادین قوی و مسلط گرداند بنوعی که بر الزام باحتجاج آن میرم لجاج قادر و توانا گردد و در هنگام بحث و لجاج بعجز و سکوت عاجز و محتاج نگردد، حضرت ایزد داور بعد از فوت آن مؤمن نیکو سیر در قبر در وقت حضور نکیر و منکر و پرسش حقایق معرفت مهیمن اکبر و شناخت نبوت حضرت پیغمبر و ولایت ائمه اثنا عشر او را متحیر و مضطر نگرداند، بلکه باعلان و تلقین همگی حقایق آن مطلع و مخبر گرداند تا آنکه در جواب نکیر و منکر گوید: که حضرت ذوالمنن موجود و پروردگار منست؛ و حضرت خیر البشر نبی و پیغمبر و سید سرور و امیر المؤمنین علی امام و ولی داور و وصی نبی من، و ائمه اثنا عشر امامان دین منند، و کعبه قبله من، و قرآن سبب بهجت و عدت منست، و سایر مؤمنین در آخرت برادر طریقت منند.

چون کلام آن مؤمن نیکو سرانجام باین محل و مقام رسد حضرت واهب علام او را بمنادی و ارشاد اعلام نماید که ای بنده لایق الاعزاز و الاحترام چون دلایل دین خود

بر هر يك از این ملكین گرام بالتمام از روی حجت ثابت و اتمام كردی بهمین وسیله مراتب منزلت منازل عالیه جنت بتو بتعلیم این برهان و حجت واجب و مرحمت شد، باید به اناخت و استراحت در قبر با کمال سرور و بهجت ساکن گشته ساعت فساعت بل لحظه بلحظه مترصد و منتظر عنایات بیغایات حضرت واهب العطیات بوده باشی که عما قریب بوصول نعیم جنان و بمواصلت حور و غلمان در منازل عالیه جنان مخلد و جاویدان خواهی شد، در آن هنگام حسب الامر ایزد علام مدفن و مسکن او متحول بکمال وسعت و انزه از ریاض جنت گردد و بسبب این احسان آن مؤمن در آن مکان ملول و حیران نگردد بلکه مبتهج و شادمان گردد.

### **دستور به احتجاج از حضرت زهرا (سلام الله علیها)**

و نیز از ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام مشهور و مرویست که حضرت سیده نساء العالمین فاطمه بنت خیر المرسلین علیها صلوات ارحم الراحمین در هنگام مرافعه دوزن یکی مؤمنه و دیگری معانده در باب امر دین که با هم منازعه و مجادله می نمودند آن حضرت علیها السلام ابواب حجت بر آن مؤمنه مفتوح و عیان گردانید تا آنکه مؤمنه بر معانده مستظهر گشته بدان وسیله بغایت الغایه مبتهج و شادمان گردید و آن معانده در نهایت حزن و ملال و قلق و اختلال گشت، در آن حال حضرت فاطمه علیها السلام خطاب مستطاب بآن مؤمنه مستظهره نموده فرمود که یا فلانه فرح ملایکه گرام بزیدتی و استظهار تو بر آن معانده بسیار بسیار زیاده از فرح و سرور و بهجت و حضور تست، اما حزن شیاطین و مریدان آن لعین بسبب حزن آن معانده حزین از تو بغایت اشد و اصعب و اکثر و اتعب است.

در آن محل حضرت عز و جل خطاب مستطاب بملائکه حمله ثواب کرده که چون فاطمه بنت خیر المرسلین علیها سلام الملك الوهاب بر این مسکینه عاجزه ابواب علم و معرفت بموجب امر و خشنودی مهیمین سبوح مفتوح ساخته باعث بهجت

سرور آن مؤمنه گردید باید که برای سکنای ایشان در اعلیٰ منازل جنان هزار هزار بار زیاده از آنچه بآن حضرت در جنت سابقا معین و مرحمت گشته الحال باضعاف مضاعفه آن واجب و عیان دانسته مقرر گردانید، بلکه این سنت سنیه را ممتد و مستمر دانسته بواسطه هر کسی که بابتی از علم معرفت بجهت مسکین اسیری که محتاج بعلم و کمال بواسطه دفع خصم ضال لجاج باشد مفتوح و منشرح گرداند؛ تا آنکه آن کس بر آن خصم ناکس مخاصمه و مجادله نماید و بوسیله مزید علم و دانائی بر او غلبه کرده مستولی شود بجهت او نیز مثل هزار هزار بار از آنچه بعد از حضور عرصات و محشر از برای او بیشتر در منازل عالیه جنان معین و مستمر گشته الحال اضعافا مضاعفة کثیره در آن مأمّن معین و مقرر گردانید و او را بدواعی و خواهش نفس و سایر مشتهیات و مستلذات لما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَدُّ الْأَعْيُنُ محروم و مأیوس نگردانید، زیرا که امداد و اعانت تعلیم علم دین موجب اضعاف مضاعفه ثواب در روز واپسین است. و الله اعلم.

### علم آموختن امام حسن مجتبی (علیه السلام) مردی را

و نیز از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول و مرویست که مردی هدیه برسّم ارمغان بخدمت امام زمان حسن بن علی علیهما السلام آورد آن حضرت گفت:

ای عزیز ترا در عوض هدیه اختیار دو چیز است ازین هر دو هر کدام که پیش تو عزیز و با اکرامست اختیار نمائی: یکی آنکه بدل هدیه بیست بار ضعف بیست هزار درهم بتو دهم، یا آنکه در عوض آن بابتی از علم و عرفان از مزید کرم و احسان بر تو مفتوح گردانم که بوسیله آن از روی الزام و احتجاج قهر و غلبه بر فلان ناصبی لجاج که در ده تو ساکن و مقیم است نمائی تا آنکه ضعفا و مساکین علم و معرفت اهل آن قریه را از دست تسلط و زیادتی او خلاص گردانی و اگر اختیار بیکی کنی از مزایای احسان و اکرام خود این هر دو نوع مرحمت و شفقت بتو نمایم و الا اگر این اختیار را بواسطه امری از امور خفیه مثل تقیه نیکو ندانی ترا اختیار در هر يك از آن دو کارست هر کدام را خواهی

مؤمن مهدی از روی فدویت و نیکو بندگی معروض گردانید یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد زیادتی ثواب آخرت برای من در قهر و غلبگی من بر آن ناصبی اهریمنست چه رهانیدن جماعت ضعیفای آن مأمن از دست تسلط و تعدی آن متمرّد حضرت مهیمن نزد من بقدر بیست هزار هزار درهمست.

آن حضرت فرمود که بلکه زیادتی آن بیست هزار هزار مرتبه اکثر از دنیا و جمیع ما فیها است. آن مؤمن بعد از استماع این سخن از آن امام زمن گفت: پس من چرا چیزی که از آن آدون باشد اختیار نمایم و آنچه افضل و احسن بود اختیار نمایم که آن عبارت از کلمه ایست که بوسیله آن قهر و غلبه نمایم بر جمیع دشمنان الله تعالی و ایشان را از اولیای حضرت رب العلی دور و مهجور گردانم.

در آن هنگام حضرت امام الانام علیه التحیه و السّلام فرمود که الحال اختیار کار نیکو کردی بعد از آن آن حضرت علیه السّلام او را تعلیم آن کلمه نمود و صاحب علم و عرفان را با عطای احسان بیست هزار درهم نیز مالک مال فراوان گردانید.

چون آن مرد از خدمت آن حضرت علیه السّلام بنزد آن ناصبی متمرّد آمد و آن مبرم و مبغض لجاج را باثبات دلیل و احتجاج الزام داد و آن خبر بآن امام الجن و البشر رسید بعد از آنکه آن مؤمن بشرف خدمت آن سرور مشرف شد آن حضرت علیه السّلام گفت: ای عبد الله هیچ احدی را در سودا و معامله و در مبیاعه و مرابحه نفع و سود حاصل مثل سود تو نبود، و نیز هیچ کسی از دوستان خاندان کسب مثل کسب تو ننمود، زیرا که ترا در این سودا و اکتساب چند نوع منافع از روی حساب و کتاب حاصل گشت:

اول درستی و اخلاص بندگی حضرت مهیمن صمدی، دوم مودت نبی و ولی یعنی محمد و علی علیهما السّلام، سوم محبت اولاد طیبین و طاهرین از آل این دو برگزیده ایزد متعال؛ چهارم دوستی ملایکه مقربین حضرت رب العالمین، پنجم دوستی برادران

مؤمنین از تبعه ائمة المعصومین سلام الله علیهم اجمعین.

بلکه بوسیله این فعل و عمل بعدد هر مؤمن و کافر کسب خیری نمودی که هر يك آن افضل از دنیا و ما فیهاست. بهزار مرتبه (مصرع)  
«گوارنده بادت گوارنده بادت» و الله اعلم.

### فضیلت علما و دانشمندان

و نیز از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری سلام الله علیهم اجمعین منقول و مرویست که حضرت الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه فرمود که مؤمن عالمی که همگی قصد و همت و تمامی داعیه تهمت او در تحصیل مراتب علم و حال و تکمیل معرفت ایزد متعال و شناخت خصایص آداب شریعت نبی و طریقت آل او علیهم صلوات الملك الفعال محض بجهت کسر مرتبه عزت و اعتبار نواصب ضال مدعیان دانش و کمال و دفع زیادتی ایشان از محبان و موالیان آل ما اهل البيت علیهم سلام الواحد المتعال بوده باشد بلکه داعیه اش بالتمام کسر همگی اوضاع آن جمع لئام در تمامی ساعات لیالی و ایام و سایر شهور و اعوام بنوعی بود که هر چه طوایف ایشان در دار الغرور جهان خواه ظاهر خواه پنهان احداث کرده باشند با جمیع آن را بر هر فرد از افراد بنی نوع انسان مبین و منکشف ساخته عیوب و نقایص ایشان را بر همه عالمیان واضح و عیان گرداند تا بدین وسیله و سبب تعظیم امر دین حضرت محمد سید المرسلین صلی الله علیه و تکریم آل او ائمة المعصومین رضوان الله علیهم اجمعین بر جمیع مخلوقین روشن و مبین گردد، بناء علیه حضرت ایزد سبحان بعوض اجر و پاداش آن سایر ملایک جنان را بجهت بنای مکان آن مؤمن صاحب عرفان معین گرداند که پیوسته در آن دار السرور بجهت او بناء دور و قصور نمایند، و بعدد هر حرف از حروف کلمات دلایل و حجج که در هنگام ابرام و لجاج آن ناصبی و باقی اعداء حضرت ملک تعالی بواسطه اثبات احتجاج بانها محتاج گشته مذکور

کرده باشد، و بواسطه او اکثر از عدد اهل دنیا در دار عقبی بجهت سرانجام مهمم اخرویه او از بنای دور و قصور و ترتیب سایر مشتهیات از غلمان و وصایف و حور و باقی مستلذات از فواکه و لحوم طیور ایزد متعال ملایکه بسیار با کمال قوت حدس و شعور مخلوق و معین گرداند که اگر یکی از آن ملایکه کرام عظام اراده رفع طبقات سبعة افلاک یا نزع سبعة طبقات اجرام خاک نماید برو بغایت سهل و آسان باشد، بلکه قوتش بر آن زیادتی کند. پس از اینجا معلوم می شود از کثرت ابنیه و دور و قصور و بسیاری نعمت و سرور با وصایف و حور غیر محصور هیچ احدی را ممکن و مقدور حصر آن اشیای نامحصور بغير حضرت رب غفور نیست. و الله اعلم بالصواب.

### **فضیلت کمک دوستان اهل بیت (علیهم السّلام)**

و نیز ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام گفت که حضرت امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام فرمود که از محبان و موالیان ما کسی که خواهد چیزی بواسطه ذخیره روز فقر و فاقه و ذلت و مسکنت آخرت بگذارد تا باشد که در عقبی بفریاد او رسد هیچ چیز بهتر از آن نیست که او در دار دنیا بفریاد مسکینی از محبان ما رسیده او را از دست ناصبی دشمن خدا و رسول و ائمة الهدی خلاص ساخته باشد، زیرا که بعد از تجرع جام موت بامر حی الذی لا یموت چون آن مؤمن را از قبر برانگیزانند صفوف ملایکه گرام از کنار قبر آن نیکو سرانجام تا بموضع و مقام جنان که محل سکناى آن برگزیده ایزد علام است او را با جنحه خویش برداشته مرحبا گوین مترنم و متکلم باین سخنان مرحمت نشان باشند. که (مصرع).

گوارا باد عیشت ای نکونام و ای متعصب ائمه اخیار و ای دافع کلاب موزیه از جماعت شیعیان ابرار این جزا و پاداش عمل نیکوی تست که در دار دنیا با آن مسکین محتاج علم و معرفت از محبین ما



بعمل آوردی که و «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ».

و نیز حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام در هنگامی که قوم ما از محبان و موالیان محمد و آل علیهم سلام الله الملك الفعال بمجلس بهشت آئین ارم تزئین آن خلاصه اولاد سید المرسلین حاضر شدند جمعی از تلامذه مستفیدین علم آن و ارث علوم ائمة المعصومین رضوان الله علیهم اجمعین بسمع شریف رسانیدند که از نواصب شخصی با کمال حقد و تعصب در جوار و همسایگی ما است و همیشه مرا آزار و ایذا میرساند بوسیله حجت و برهان ترجیح و تفضیل اول و دوم و سوم بر حضرت امام اکرم امیر المؤمنین صلی الله علیه و سلم و از روی حجج و براهین دلایل ناتمام را باعتقاد خود بر من تمام میکند و مرا قدرت خواب بحث و جدال و الزام او از روی فضل و حال نیست.

آن حضرت فرمود که وقتی که آن جماعت ضال اجتماع در یک محل از محال نموده شروع در قیل و قال نمایند باید که بآن مجمع مرور و عبور فرموده آنچه از من استماع مینمائی بآنها بشنوانی، زیرا که بمجرد مرور تو آنجا آن جمع منافق از تو طلب جواب کلام سابق خواهند کرد في الفور باید که در تکلم آئی و صاحب ایشان که باعتقاد آن طایفه اعلم آنها است الزام نمائی و تیز زبانی او را شکسته از آن مجمع بعد از الزام و احتجاج آن مبرم لجاج را انهزام و اخراج فرمائی و برای آن ناصبی بی تمیز هیچ چیز از سخنان ناستیز باقی نگذاری.

چون تلمیذ آن امام الاعلم العزیز استماع جواب باصواب اعتراضات آن نواصب لثام از حضرت امام الانام علیه الصلاة والسلام نمود با بعضی از اصحاب حاضر آن محل و مقام که مجمع آن طایفه تیره سرانجام بود شدند و با صاحب ایشان که باعتقاد آن جماعت اعلم و افضل همگی آنها بود شروع در مکالمه و مجادله نمود و از روی حجت

و برهان او را ملزم و ساکت فرمود که بمضمون صدق مشحون «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» اصلا قدرت تکلم و تفکر نداشت و ندانست که در مکان و مکین آسمان یا در زمین است و جمیع از صواحب و اعیان اهل ایمان که در آن مکان مصاحب شاگردان امام زمان بودند گفتند: یرحمک الله تعالی یا فلان که از الزام دادن تو این طایفه متمرده اعدای خاندان را فرح و سرور نه چندان بر ضمائر و خواطر مؤمنان حاصل و عیان گشت که بغیر حضرت رحیم الرحمن علم بحصر و احصای آن ممکن و میسر احدی از اهل ایمان باشد، و آن ناصبی ملزم و تبعه او از متعصبین مبغضین را ده برابر بهجت و سرور با حزن و غم و اندوه و الم مستولی گشت.

چون آن شاگرد مراجعت بخدمت امام الانام علیه السلام نمود و حقایق سانحه را بالتمام معروض و بیان فرمود آن حضرت علیه السلام از لسان صدق نشان بیان نمودند که امروز طرب و فرح که در آسمانها است بسبب شکست این دشمن خدا و رسول بمراتب بسیار بسیار زیاده از مسرت و سرور شما جماعت ابرار و اخیار است، و اندوه و غم و حزن و الم که در پیش ابلیس خسیس و تبعه مرده آن لعین پر تلبیست بسیار بسیار بیشتر از بهجت و سرور شما و مسرت ملائکه آسمانها است، و جمیع ملائکه سبعة سموات و ملائکه حجب و فرشتگان کرسی بر آن مؤمن شکننده آن ناصبی فریبنده صلوات و درود پسندیده فرستادند، و مهیمن معبود نیز دعای همه آنها را قبول نمود، بناء علیه ذروه مکان او را بغایت وسیع و مکرم و درجه نوالش را در کمال رفیع و معظم گردانند و همان طوایف ملائکه گرام ایزد علام آن ناصبی مکسور مهجور عدو الله را بلعن ملبس و مستور نمودند و حضرت عزت نیز قبول لعنت بر آن قوم بی حجت فرمود.

فلهذا عذاب آن جمع کذوب بدبخت را طویل و حساب آنها را بغایت سخت و ویل گردانید؛ و بهمین وسیله پیوسته و مستمر در نار سقر مکین و مستقرند.

## فصل ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الوهاج بر اصحاب ابرام و لجاج از یهود و نصاری و دهریه و ثنویه و مشرکین عرب و الزام همه آنها باحتجاج

### بیان گفتار حضرت صادق (علیه السلام) در باره لزوم احتجاج

از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام منقول و مرویست که روزی در مجلس سامی و محفل گرامی امام ناطق جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه نهی مطیعین از مباحثه و مجادله در دین میکردند، چون این کلام بسمع شریف آن امام الانام علیه السلام رسید فرمود که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین نهی جدال و ابرام از روی احتجاج و الزام مطلقا نکردند بلکه بوثیقه «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (1) ایزد تعالی چنانچه بسمع شما رسانید نهی مهیمن سبحان در باب جدال غیر احسنست، و نیز در محل دیگر ایزد داور میفرماید که «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (2).

بنا بر آیات واضح الدلالات جدال بر وجه احسن مأمور به و مستحسن حضرت

ص: 34

---

1- سورة العنكبوت: 46.

2- سورة النحل: 125.

ذو المنست و سید المرسلین و اوصیای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علمای دین استعمال بحث و جدال چنین در دین کردند.

و اما جدال بغیر احسن بنا بر نهی حضرت مهیمن حرام و غیر مستحسن است، و ملک علام آن را بر شیعیان ما حرام گردانید، و چگونه ایزد متعال مطلقاً جمله جدال را حرام گرداند و حال آنکه در کتاب مستطاب ایزد متعال در باب یهود ضال و نصاری بی سعادت و اقبال میفرماید که:

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (1).

تفسیر آیه وافی هدایه و الله اعلم بالبدایه و النهایه آنست که اعتقاد فاسد طایفه یهود عاقبت نامحمود و نصاری مختلفه الآرای در یوم الحساب و عرض اعمال آنست که هیچ احدی از افراد بنی نوع انسان از نسا و رجال بغیر این دو طایفه ضال داخل بهشت عنبر سرشت نگردند، حضرت عزت بی مثال میفرماید که این دعوی امانی و آمال ایشان بغیر حجت و برهان صحیح و عیان نیست، و اگر آن جماعت ناقصان خواهند که در دعوی خود از راست گویان باشند باید که حجت و برهان خود را ثابت و بیان نمایند، زیرا که دعوی در هنگام انکار مدعی علیه بغیر بینه و برهان مقبول هیچ طایفه از انبیا و رسولان و اوصیای آن اعیان نیست، پس علم بتصدیق قول ایشان موقوف است بر اثبات حجت و برهان، و یا آنکه دعاوی خود را بدلائل و براهین واضح و مبین از روی حجت نمایند و خواهند اراده اثبات دعوی از روی قیل و قال کنند روا نیست الا باحسن جدال، زیرا که جدال بغیر احسن ممتنع و وبالست.

در آن هنگام از اصحاب گرام در آن مقام از حضرت امام الانام بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی استفهام و استعلام نمود که یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد

ص: 35

جدال باحسن بچه نظام و غیر احسن بکدام انتظامست.

آن حضرت علیه التحیه و السلام از روی کمال مرحمت و احسان از لسان معجز نشان بیان فرمود که جدال بغیر احسن نزد ما هادیان دین حضرت مهیمن عبارت از آنست که تو با مبطلی مثلاً مجادله کنی و نتوانی که دفع ابرام و لجاج او از روی اثبات و احتجاج نمائی نهایتش انکار باطل آن ناصبی مبطل مینمائی یا آنکه تو منکر امر حق گردی بخوف آنکه مبادا آن مبطل را در باب آن بر تو حجت و برهان بود که آن را بر تو معین گرداند و اصلاً ترا قدرت بر دفع آن و مخلص و مفری از آن روشن و عیان نباشد، این نوع مجادله غیر احسن بنا بر نهی حضرت واهب ذو المنن بر شیعیان ما حرام است و جایز و رخصت نیست که بوسیله این نوع جدال بغیر فضل و حال باعث حرکت فتنه و آزمایش بر ضعفای اخوان مؤمنین بر مبطلین ضالین گردند؛ زیرا که چون جماعت مبطلین با مؤمنین مجادله نمایند و این طایفه بر عجز ایشان مطلع گردند و بدانند که مؤمنین در دست آنها ضعیف و حیرانند و اصلاً قدرت بر رد و الزام از روی احتجاج آن ارباب ابرام و لجاج ندارند.

بیقین آن مبطلین لئام همان ضعف محیین را باعتقاد ناتمام ایشان بر مطالب و مرام خود دلیل از روی حجت و الزام دانند، در آن وقت بر حاصل حقیقت مذهب باطل خود فخر و مباهات نموده بر طایفه مؤمنین سرزنش و نفرین نمایند، و عوام طایفه ضالین علمای مبطلین خود را تصدیق و تحسین فرمایند و دلهای ضعفای مؤمنین در هنگام مشاهده و ملاحظه عجز و ضعف محیین در پیش نواصب مبطلین بغایت متآلم و اندوهگین و بینهایت محزون و غمگین گردند بلکه عوام مؤمنین را در این حال شکی در امر دین سانح و مبین گردد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و نتعوذ الیه فی المرجع و المعاد.

### معنی جدال به احسن

و اما جدال باحسن عبارت از جدالیست که مأمور به ایزد ذو المنن و مستحسن

حضرت پیغمبر و باقی ائمه مهیمن باشد، و تفصیل این اجمال آنست که حضرت الله تبارك و تعالی رسول پسندیده و نبی برگزیده خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را امر بجداال از روی احتجاج با منکرین بعثت و لجاج بعد از موت و احیای ایشان در هنگام احتجاج فرمود،

### دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج

چنانچه ایزد سبحان در قرآن از آن حکایت و اعلان نمود که «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» یعنی چون منکر اموات و احیا بشما از روی انکار گفت که احیای عظام رمیم پیش من مستقیم نیست.

حضرت الله تعالی بر رد قول منکر میفرماید که:

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (1) یعنی حضرت ایزد متعال از رسول با عز و اجلال اراده بحث و جدال با منکر احیای اموات که باعتقاد فاسده او از جمله محالاتست نموده فرمود که: یا محمد بگو همان خدای که در اول انشاء و ابداع مخلوقات بغیر اسباب و مواد آلات نمود الحال هر چند عظام رمیم و اجسام پوسیده و غیر مستقیم یا آنکه بچیزی یا بخاک مستحیل گشته باشد لیکن چون ماده که عبارت از آن خاک عظام و اجسامست باقی و موجود است حضرت محیی الاموات از احیاء و اعاده آن چون عاجز باشد؟ چه بنزد ارباب طبع سلیم و ذهن مستقیم اعاده و احیای عظام رمیم از حضرت قادر علیم در این حال صحیح و مستقیم بود و شك و ریبی بعد از اخبار ایزد خالق و مخبر صادق واقع نبود بلکه در این حال ثانی اعاده خلقان از اول بغایت سهل و آسان تر باشد.

باز حضرت بی نیاز بجهت مزید تأکید و استعلام نبی الاکرام و الاعز از بیان نمود که «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» یعنی همان خداوند بیچون که در درخت سبز آتش سوزاننده را مکمون گردانید که در هنگام ضرورت و احتیاج شما چون اراده کنید آتش از آن استخراج مینمائید اعاده و ایجاد اموات کند، پس حضرت

ص: 37

قادر علام از اظهار این نوع قدرت و اهتمام شما را آگاه و اعلام نمود که بر اعاده و احیای اجسام پوسیده بیشتر از پیشتر قدرت دارد.

و نیز قادر عزیز کریم بجهت مزید تعلیم و تفهیم سید النبی العظیم در باب اعاده اجسام غیر مستقیم و عظام رمیم در جواب منکر لئیم در کتاب لازم التکریم میفرماید که «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (1) یعنی هر گاه خلقت آسمان و زمین در نزد قدرت و وهم شما منکرین از اعاده و احیای اجسام بالیه و عظام رمیم بغایت اعظم بلکه بحسب عقل شما ابعد از هر امر بعید و عظیم باشد و حال آنکه شما تجویز ایجاد این همه چیز عجیب از حضرت عزیز مجیب که در پیش عقل شما بغایت صعّب و مهیبت مینمائید، پس چرا تجویز چیزی که از خلقت آسمان و زمین بغایت سهل و آسان تر باشد نمی نمائید، زیرا که ارباب عقل و عرفان و اصحاب علم و ایقان بعد از رؤیت ادله و برهان که عبارت از مشاهده مصنوعات ایزد سبحان از خلقت زمین و آسمان و ایجاد انس و جان است همگی ایشان قائل بر اعاده اجسام پوسیده و عظام رمیم در یوم القیامه شدند و منکر قدرت حضرت واجب الوجود مهیمن بر هیچ امر ممکن نشدند.

چون کلام امام الانام جعفر صادق علیه السلام باین مقام رسید روی باصحاب حضار مجلس عالی و محفل متعالی آورده فرمود که بحث و جدال که نزد ایزد متعال مستحسن بی قیل قال است همینست، زیرا که این بحث و جدال باعث دفع قیل و قال کفره ضال و موجب رفع شبهات آن طایفه جهالست.

اما جدال بغیر احسن که پسندیده واحد مهیمن نیست بنوعی که سابقا سمت تحریر یافت مثلا آنکه تو منکر امر حق گردی بجهت آنکه ترا علم و کمال حاصل نیست که بوسیله آن تفرقه

ص: 38

میان حق و باطل آنکه با تو مجادله مینماید کنی و بتوانی که او را از باطل بحجت و برهان برهانی، بلکه تو بواسطه عدم قدرت بر دلیل و برهان منکر این امر حق ظاهر و عیان گشتی؛ بی شبهه و قال این نوع بحث و جدال بر تو حرام و وبالست، بلکه در یوم لا ینفع فیه مال و لا بنون موجب و مستحق عذاب و نکال گردی، زیرا که چنانچه خصم مدعی باطل منکر حق شده تو نیز همان طریق غیر مستحسن را مرعی داشته حق دیگر را منکر شدی، پس در انکار امر حق با مبطل غیر حق شریک و سهیم گشتی و اصلا پی تحصیل حجت و براهین نگشتی.

### گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام فرمود که چون کلام جد بزرگوارم حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام باین کلمات صدق الیتام اختتام یافت شخص دیگر از اصحاب کرام در آن مقام بر پای خاست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا حضرت سید الانام علیه صلوات الملك العلام در ایام نبوت با هیچ احدی از اشخاص رجال بحث و جدال بواسطه اثبات امر ایزد متعال نمود و آن خصم مبرم لجاج را باثبات مطلب و مرام الزام و احتجاج فرمود؟ آن حضرت در جواب سائل گفت: ترا ظن بر حضرت رسول ذو المنن بر امری که مراد ایزد مهیمن باشد بچه نوعست؛ زنهار در آن کار و فن مخالفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با ایزد داور بخاطر خود راه ندهی؛ زیرا که بمضمون «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» خصوص ظن آن حضرت سید العرب و العجم که آن وسیله اضعاف و مضاعفه اثم و موجب عقوبت و حرمت جسمت گناه بسیار آشکار گردد. زیرا که حضرت واهب مهیمن بنا بر آیات ظاهر الدلالات «وَجَادِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ» و «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مثل زدند و آن حضرت را مأمور بجدال و بعضی اشغال دیگر گردانیدند، و هر گاه امر چنین بسید المرسلین نموده باشند چگونه شما ظن مخالفت امر و حکم ایزد داور نسبت بآن سید و سرور میبیرید و گمان شما چنانست که آن حضرت بآنچه مأمور گردید معمول نگردانید یا چیزی



که حکم ایزد داور متعلق شده باشد که آن پیغمبر جلیل القدر بجن و بشر رساند آن برگزیده مهیمن اکبر در نرسانیدن آن چیز بوسیله تهاون و تساهل مقصر گردد؛ زنهار و الف زنهار که این نوع ظن نسبت بحضرت رسول عزیز مختار بخاطر خویش نیاری که در دنیا ننگ و عار و در آخرت وسیله دخول نارست.

زیرا که حکایت کرد پدر بزرگوارم از جدم علی بن الحسین و آن حضرت از پدر عالیقدر خود سید الشهداء ابی عبد الله الحسین علیه السلام و آن حضرت از پدر عالیقدرش امیر المؤمنین علیه السلام الواحد القهار و آن اب ائمة الابرار از حضرت نبی المختار روایت میکند که روزی در مجلس سامی و محفل گرامی حضرت رسول ایزد منان علمای پنج طایفه از ملل و ادیان حاضر شدند: اول یهود عاقبت نامحمود، دوم نصاری مختلفه الآراء، سوم طایفه دهریه، چهارم ثنویه؛ پنجم مشرکین عرب.

طایفه یهود پیشدستی نموده بخدمت آمده گفتند: یا محمد اعتقاد ما در حق عزیر پیغمبر آنست که آن حضرت پسر مهیمن اکبر است و ما بجهت تحقیق این خبر بخدمت آمدیم تا اعتقاد شما را در باب آن پسر پسندیده ایزد تعالی استعلام و استفهام نمائیم که در شأن عالیشان ایشان چه میفرمائید، اگر در این ملت اطاعت و متابعت ما نمائید ما در صواب و سداد اسبق و برتبه فضل و احترام الیقیم، بجهت آنکه ما و آبای ما اختیار مذهب پیش از شما کردیم، و اگر شما از شیوه اطاعت و طریقه موافقت ما استکبار و استنکار کنید ما نیز طرف مخالفت را مرعی داشته وظیفه مخاصمت و مجادلت را معطل نگذاریم و هرگز قبول دین شما طوعاً أو کرهاً ننماییم.

بعد از آن طائفه نصاری اهل دغا پیش آمده گفتند که یا محمد اعتقاد ما در باب مسیح آنست که آن حضرت پسر ایزد احد و باله صمد متحد گشته و اتحاد عبارت از آنست که دو موجود یکی شوند بی زیاده و نقصان که اصلاً تمیز یکی از دیگر بحسب ظاهر نتوان کرد پس آنگاه آن مردودان حضرت الله گفتند که یا محمد ما بواسطه تحقیق

این مطلب و مرام بخدمت تو ای برگزیده ایزد علام آمدیم تا بر قصد و رأی شما مطلع گشته اگر ترا متابعت ملت عیسی علیه السلام و موافقت دین ایزد تعالی یا بیم پس ما بشما اسبق بصواب و افضل باشیم بأجر و ثواب، زیرا که الحال قریب بششصد سال و کسریست که ما و آباء ما در دین مسیح بن مریم ثابت قدم و راسخ دمیم و همیشه تابع او خواهیم بود و شما الحال اظهار اطاعت مینمائید و اگر شما را در باب اطاعت و متابعت مخالف دین حضرت عیسی علیه التحیه و الدعا یابیم با شما مخاصمه و مکالمه نمائیم و در اقوال و افعال هرگز متابعت شما نمائیم.

چون کلام باین جا رسانیدند کفره دهریه پیش سید البریه آمده گفتند که یا محمد اعتقاد ما در جمیع اشیای موجوده مثل آسمانها و زمینها و غیرهما چنان است که همه این اشیا قدیمند و هیچ يك اینها را اول و آخری نخواهد بود، و بخدمت شما یا محمد مصطفی محض بواسطه استعمال و استفهام حقایق این سخنها آمدیم اگر شما را در دین و آئین متابعت خود یابیم پس ما در صواب رأی و اختیار مذهب از شما اسبق و در جزای عمل و ثواب افضل و احقیم، و اگر در این کلام اظهار مخاصمت ما و ابرام نمائی هر آینه ما نیز در مجادله و مخاصمه سعی و اهتمام لا کلام بجا آریم چون کلام آن طایفه لئام بهمین بیان ناتمام اتمام یافت جماعت ثویه پیش آمدند و گفتند که یا محمد اعتقاد ما آنست که نور و ظلمت دو مدبراند و کمال تصرف و تدبیر در جمیع موجودات خارجی و ذهنیه دارند، ما بواسطه تحقیق این مطلب و مدعا بخدمت شما آمدیم تا استعمال رای و استفهام قول شما نمائیم اگر شما را با خود دوست صادق و در مذهب موافق یابیم پس در دین ما بشما اسبق در صواب احری و الیق بتوانیم و اگر مخالفت شما را با خود در دین و آئین استشمام نمائیم ما نیز شیوه مخاصمت و عداوت و طریقه مجادلت را مرعی داشته بهیچ وجه من الوجوه در این باب تعاهد و تساهل نمائیم بلکه دقیقه از دقائق، امر خصومت را مهمل و نامرعی نگذاریم.

بعد از ایشان مشرکین عرب و آن طایفه دور از طریق امر دین و ادب در مشافهه آن سید العجم و العرب گفتند که یا محمد ما را خدایان بسیار و آلهه بیشمار است و سایر خلائق با اعتقاد نامطابق خویش يك خالق نادیده را پرستش و بندگی مینمایند ما جمیع آلهه خود را بدیده عیان در سایر ساعات ایام و لیالی و ازمان در آورد کمر طاعت و نطق بندگی همه آنها بر پیکر دل و جان بسته مترصد و مترقب نشسته منتظریم که بهر چه مأمور گردانند بحیز عمل آورده ثواب آن را برای خود مسجل گردانیم و دقیقه ای آن را معطل نگذاریم، ما بخدمت شما ای محمد مصطفی بواسطه تحقیق و استعلام تمامی حقایق اینها آمدیم اگر شما را با خود تابع و همداستان در باب خدایان یابیم ما نیز تابع شما گردیم و اگر شما با ما در این باب مخالفت و طریقه مخاصمت پیش گیرید ما نیز از خصمای دین و مجادلین پر کین تو باشیم.

حضرت سید النبی المبعوث الی الانس و الجان بعد از استماع مقالات فاسده اصحاب ادیان و اطلاع بر کلمات لاطایله آن ارباب عدوان چون مشاهده تجبر و تکبر آن اهل شقاق و طغیان و ملاحظه استکبار و استتکار آن طوایف اراذل بنی نوع انسان نمود بلبل ناطقه هزار داستان و طوطی مقال شکرستان لسان را بترنم کلمه شهادت ایمان خوش نوا و بتکلم زمزمه وحدت ایزد منان گویا گردانیده فرمود که: من از ابتدای ایمان بحضرت واجب الوجود مهیمن بیگانگی او مقر و بعدم مشارکت غیر با او در ذات و صفات معترفم و بغیر ذات واجب تعالی از جمیع معبود ضاله و آلهه باطله بیزار و بری ام.

آنگاه آن سید رسولان روی خورشید سیمای خود بجانب آن ارباب انکار و اصحاب اشرار آورده از زبان معجز نشان بیان فرمود که حضرت واجب الوجود مرا بوثیقه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» برای هدایت جمیع موجودات مبعوث و موجود گردانید تا بشیر و نذیر همه آدمیان و حجت و رحمت سایر عالمیان خواه شما و خواه باقی خلقان از انس و جان باشم، و اگر یکی از شما مخلوقین کیدی یا مگری در دین رب

العالمین ظاهر و مبین گردانید یا بخاطر فاتر خود گذرانید هر آینه بزودی کید و مکر شما را قلابه بلکه طوق لعنت گردانیده بگردن شما اندازم و شما را از شفاعت و مرحمت خویش محروم ساخته داخل جهنم سازم.

## احتجاج پیغمبر با یهودان

چون حضرت سید الانام کلام صدق التیام باین بیان و مرام اختتام نمود روی بسوی یهود عاقبت نابهبود آورده فرمود که اگر چه شما اراده اطاعت و متابعت من با شما در قول دروغ و کلام بیفروغ دارید لیکن من دعاوی کذب فحواوی جمیع یهودان را بغیر حجت و برهان بگوش استرضای و بسمع تلقی اصغای ننمایم، باید که دلایل و حجج و براهین واضح و مبین که در باب بنوت عزیز و ابوت حضرت سمیع و بصیر دارید بگذرانید و جواب آن را بلیت و لعل نمائید، چه دعوی بغیر بینه و شهود در هنگام انکار مدعی علیه مقبول و مسموع هیچ موجود ایزد معبود نیست.

گفتند یا محمد حجت ما آنست که بعد از آنکه تورات موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم بیربط و تنظیم بلکه مندرس برطرف شده بود و هیچ احدی از اعیان یهودان و علمای اهل عرفان ایشان را قدرت ربط و جمع آیات آن نبود و در باب آن حیران و سرگردان بودند حضرت عزیز بعد از غیبت صد سال از یهودان چون از مرحمت و احسان قادر سبحان باز بمیان ایشان آمد یهودان بواسطه تمادی ایام غیبت آن برگزیده ایزد منان منکر آن پیغمبر جلیل القدر شدند و گفتند که عزیز پیغمبر را نشان واضح و عیان است اگر تو عزیری باید که تورات از روی حفظ تلاوت نموده بر دعوی خود اقامت شهادت نمائی، بناء علیه حضرت عزیز تورات ایزد منان را من اولها الی آخرها برای یهودان تلاوت و احیا نمود بنوعی که اصلا کلمه بلکه حرف آن را ترك و نسیان فرمود، چون یهودان این نوع بینه و نشان از آن نبی عالیشان بدیده عیان ملاحظه و مشاهده کردند بر نبوت و بنوت او گشتند و بی شبهه قال او را پسر ایزد متعال میدانند؛ زیرا که هیچ احدی احیای تورات بغیر او ننمود پس او پسر حضرت معبود باشد.

چون حضرت رسول واجب الوجود استماع کلام ناتمام آن کذب لئام بالتمام نمود از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که هر گاه بیان تورات وسیله بنوت عزیر شود پس باید که حضرت موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم بنوت غنی کریم احق و اولی باشد از روی عزت و تعظیم زیرا که موسی کلیم علیه السّلام از واهب متعال التماس و استدعای انزال تورات بقوم یهود نمود و معجزات که عبارت از اظهار خوارق عاداتست بجهت صدق دعوی و مقال و توضیح رتبه فضل و کمال خود ظاهر فرمود چنانچه یهودان شما قاطبه بر آن واقف و عالمند پس چگونه عزیر علیه السّلام پسر سمیع بصیر باشد و حضرت موسی علیه السّلام با آن همه عزت و احترام در تفضل و اکرام پسر مهیمن علام نباشد، چه اگر بنوت عزیر بواسطه کرامت احیای تورات باشد پس باید که موسی علیه التحیه و الدعا بنوت ایزد خالق اولی و احق باشد، زیرا که هر گاه شما یهودان همان قدر اکرام عزیر از حضرت ایزد علام که عبارت از قدرت تلاوت توراتست سبب عزت و وسیله بنوت عزیر و ابوت حضرت عزیر قدیر دانستید و چنین کلام ناپسندیده پسندیده شما یهود عاقبت نابهود گردیده که همین مرتبه را موجب بنوت او ساختید چرا اصلاً بتدبر و تفکر در باب مراتب بنوت و کمال و مراسم فضل و حال حضرت موسی علیه السّلام نپرداختید، زیرا که در شأن عالیشان حضرت موسی علیه السّلام اضعاف مضاعفه حالت عزیر ظاهر و عیان است و حضرت موسی در نزد حضرت عزت سزاوار کمال منزلت و مستحق نهایت درجه رفعت شده که بیشک و گمان ذات ستوده صفات آن برگزیده کریم بی امتنان ارفع و اجل و اسنی و اکمل از درجه بنوتست و اگر معنی بنوت بر احدی بواسطه مراتب عالیه نبوت یا مناصب رفیع و ولایت روا بودی بایستی که اطلاق این لفظ ناپسند بر حضرت موسی کلیم پسندیده ایزد رحیم جایز و مستقیم بودی، و شما یهود او را پسر مهیمن معبود میدانستید و چون این معنی ناپسندیده در هیچ مذهب برگزیده معتبر و پسندیده و معتبر نیست.

فلهذا هیچ احدی از انبیا و رسولان و علما بلکه سایر خلقان قائل باین کلام تزییف بی بنیان نشدند مگر یهودان نادان شما که قائل بنوت عزیر علیه السلام شدند، اگر از بنوت اراده همان معنی ظاهر که در دنیا مشاهده جمیع خلق الله تعالی میگردد از ولایت امهات بعد از وطی آبا با نسوان ایشان نمودند و گویند که عزیر باین نوع تولد از حضرت احد یافته بتحقیق و یقین هر که از شما قائل بقول چنین گردد او از سلسله مسلمین بیرون رفته در ربقه کفره ملاعین داخل و منخرط گردد زیرا که تشبه ایزد تعالی بسایر برایا نمودید و صفات محدثین بر ذات رب العالمین واجب و لازم ساختید، پس بر شما لازم گردد که اعتقاد کنید در باب خلاق العباد که او مخلوق و محدث باشد و بجهت او خالق و صانع مقرر دارید که او مصنوع و مبتدع و مخلوق و مخترع آنها باشد، و بنا بر اعتقاد شما لازم گردد که حضرت خالق که عزیر پیغمبر پسر او بود او نیز بنا بر قول ناپسند شما مخلوق دیگر باشد نعوذ بالله من هذه الآراء تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا.

یهودان بعد از استماع کلام در نظام صدق التیام حضرت رسول انام علیه الصلاة و السلام گفتند: یا محمد ما از بنوت اراده معنی تولد از امهات بعد دخول و ملاقات آباء نمودیم، چه اگر نسبت تولد چنین بحضرت رب العالمین واقع شود بی شبهه بیقین بنوعی که شما حقیقت آن را بدلائل و براهین واضح و مبین نمودید سبب کفر است و قائل آن کافر گردد، لیکن یهودان ما میگویند که حضرت عزیر بنا بر عزت و کرامتی که حضرت رب العزت نسبت بآن حضرت بعمل آورد او را پسر گفت، بنا بر آن معنی او پسر خداست هر چند در آنجا دلالت نسبی و بنوت حسبی نباشد، چنانچه علمای وقت ما در محاورات کسی را که اراده اکرام او کنند یا خواهند که غیر ولد صلیبی خود را از روی دوستی و عزت بمنزله فرزند داشته باشند در هنگام مکالمه با او گویند ای پسر من یا فلانی تو فرزند منی.

جمعی از امثال این کلمات گویند اقوال آنها مبتنی و محتوی بر اثبات ولادت

حسبی و نسبی نیست بلکه محض اکرام و عزت و احترام و مودتست چنانچه متعارف و متداولست میان مردم که اکثر اوقات این کلام را باجنبی نیز که هرگز میان او و متکلم رابطه ولادت نسبی و التیام حسبی نیست اطلاق نمایند، همچنین است حال حضرت عزیر چون حضرت ایزد متعال بعد از غیبت او و انقضای مدت صد سال حیات جدید باو بخشید و او را بنوت خویش برگزید و برسالت جماعت بنی اسرائیل مبعوث گردانید پس بنوت عزیر و ابوت سمیع قدیر بموجب این مرحمت و احسان و مکرمت و عزت ایزد مناست نه از روی نسبت حسب و ولادت و نسب.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استماع قول نامعقول طایفه بو الفضول یهود عاقبت نامحمود روی بایشان آورده گفت: بنا بر قول شما هر گاه آنقدر عزت و اکرام موجب بنوت عزیر و احترام او گردد چون اضعاف و مضاعفه این عزت و اکرام و شفقت و احترام برای حضرت موسی علیه السلام حاصل و ثابتست پس این منزلت بنوت برای آن حضرت انسب و اولی و الیق و احری است، از اینجاست که حضرت الله تعالی هر مبطل مدعی را در هنگام بیان دلیل مدعا باقرار او مفتضح و رسوا و ملزم ظاهر و آشکارا ساخته همان دلیل او را بر مدعا بر او حجت و الزام روشن و هویدا گرداند.

بدرستی و تحقیق آنچه شما دلیل مطلب و مدعای خود دانسته بیان نمودید از بیان همان دلیل بر شما لازم و واجب گردد که بقبایح بسیار و فضایح بی شمار زیاده از آنچه تکرار و تذکار آن فرمودید قائل شوید، زیرا که شما بجهت اتمام مدعای خود به اوضح بیان بلکه به افصح العیان نمودید که گاهی بزرگی از بزرگان ما باجنبی که میان او و آن اجنبی نسبت نسبی و سبب حسبی نیست گوید که ای پسر بآن مخاطب خطاب نماید و گوید این پسر منست و حال آنکه فرزند نسب و ولادت او نباشد و این معنی

باعتماد شما جایز و صحیح است، پس میتواند بود که شما همان بزرگ علم و دین خود را دیده باشید که باجنبی دیگر گوید که ای برادر یا گوید این برادر منست، یا دیگری را گوید که ای شیخ من یا آنکه این شیخ و مرشد من است، یا بدیگری گوید که ای پدر یا این پدر منست، و همچنین بدیگری گوید ای سید یا این سید منست هر چند این اکرام و عزت زیاد شود بجهت مکرم الیه و معزز الیه باید که زیادتی در مثل این گفتنیها نیز در باب آنها جایز و صحیح بود و مانع و فضیح نبود.

پس بنا بر اعتقاد شما جایز و صحیح بود که موسی علیه السلام نیز برادر خدا و شیخ و پدر و عم و سید او باشد، زیرا که اکرام موسی علیه السلام را بمراتب بسیار بیشتر از اکرام و احترام عزیر علیه السلام بود، پس همچنان که عزت و اکرام کسی را زیاد گردانیده او را گویند که ای برادر من و ای شیخ من و ای عم من و ای رئیس من چه بیقین جمیع این مودت و عزت از روی اکرام و احترامست و هر چند بیشتر اعزاز و اکرام و اشفاق و احترام نمایند بیقین موجب جواز گفتن امثال این کلمات بیشتر گردد، پس آیا پیش شما جایزست که موسی علیه السلام پسر و برادر و پدر و عم و شیخ و رئیس و سید و امیر حضرت علی کبیر باشد بجهت آنکه موسی علیه السلام در عزت و اکرام پیش مهیمن علام زیادتی بر عزیر و سایر انام ایام خود دارد و شما عزیر را بواسطه آن عزت پسر ایزد بصیر میدانید، پس بر شما لازم آید که در باب بنوت موسی علیه السلام نیز قائل شوید زیرا که او بجمیع این مراتب حسبی و نسبی که باعتقاد شما از صفات مرضیه مستحسنة است مبعوث و موصوفست.

چون حضرت نبی الوری کلام باین جا رسانید قوم یهود عاقبت نامحمود واله و حیران و مبهوت و بیزبان گشته گفتند: بلی یا محمد در این باب حق بر طرف شماست ما را مهلت دهید که آنچه برای ما از این کلمات صدق سمات از زبان معجز نشان بیان



آن حضرت فرمود که مهلتست اما بشرطی که نظر و فکر شما از روی خلوص عقیدت و صدق طویت بود بلکه مطرز بطراز انصاف و رویت باشد تا آنکه شاید بوسیله آن، خدای تعالی شما را هدایت کند.

### احتجاج پیغمبر با نصاری

بعد از آن حضرت رسول انس و جان روی سعادت و اقبال بجانب نصاری ضال آورده فرمود: که ای نصاری شما بکدام حجج و دلائل محتجج و مستدل گشته میگوئید که حضرت قدیم عز و جل متحد پسر خود مسیح و باو مستکمل شده مطلب شما از این قول نامعقول چیست؟ اگر اراده شما از این کلام کذب التیام آنست که ذات غنی قدیم بعد از وجود و حدوث عیسی علیه التحیه و التسلیم محدث شده یا آنکه میگوئید که ذات حضرت واجب الوجود قدیم است لیکن چون عیسی علیه التحیه و الدعای محدث و نو پیدا شده آن حضرت بعد از اتحاد بخلاق العباد و بنوت قدیم گشته، یا آنکه میگوئید که حضرت ملک تعالی روح الله را بعزت و کرامتی مخصوص و معزز گردانید که سابقا هیچ احدی از انبیا و رسل و ملائک گرام بآن عزت و اکرام و عنایت و احترام مفتخر و مستکمل نشدند، اگر اراده شما از این کلام نافرجام آنست که ذات واجب تعالی بعد از اتحاد بحضرت عیسی علیه السلام حادث شده باشد پس قول شما از این نافرجام آنست مبطل مدعای شماست زیرا که بنا بر قول شما لازم آید که قدیم بحدوث منقلب شود و این کلام بحسب عقل سلیم باطل و غیر مستقیم است، و اگر میگوئید که حضرت عیسی علیه السلام محدثست لیکن بعد از اتحاد آن حضرت بخلاق العباد قدیم گردد این مقال نیز نزد اصحاب عقل و کمال و ارباب فضل و حال مستبعد و محالست که حادث قدیم گردد، و اگر از اتحاد عیسی بخلاق العباد اراده معنی اختصاص و اصطفای او از سایر عباد نمودید پس بر شما لازم و واجب گردد که قائل بحدوث عیسی علیه السلام و حدوث معنی اتحاد

شوید زیرا که هر گاه عیسی علیه السّلام موجود و حادث شده باشد و حضرت تبارک و تعالی بعد از حدوث او با او متحد شده باشد پس آن معنی اتحاد حادث شده باشد و آن حضرت بوسیله آن اعزاز و احترام گرامیترین مخلوق و عزیزترین بندگان در نزد رب العالمین باشد؛ پس عیسی علیه السّلام و معنی اتحاد بیخلاف و گزاف هر دو حادث باشند و این منافی قول شما است.

چون آن طایفه تیره سرانجام در این کلام از روی حجت تمام الزام یافتند گفتند یا محمد حضرت ایزد تعالی اشیای عجیبه و امور غریبه از دست مسیح علیه السّلام ظاهر و آشکارا نمود و بوسیله این اعزاز و احترام او را ولد و خود را والد گردانید.

حضرت نبوت‌آب در جواب نصاری غوایت اکتساب فرمود: که آنچه من بواسطه یهود عاقبت نامحمود در باب جواب مثل این کلام ناتمام از روی حجت و الزام بیان و اعلان نمودند چون جمیع شما در آن ماوی حاضر و ناظر بودید مسموع شما نیز شده باشد همان جواب شماست، و اگر خواهید بواسطه اسکات و الزام شما باز باوضح بیان مبین گردانم.

فی الفور آن نبی المشکور بجهت مزید الزام و احتجاج و دفع ابرام و لجاج آن طایفه و خیم العاقبه جمیع دلائل و حجج و براهین دافعه الحجج را از روی وضوح تمام و ایضاح لا کلام من اولها الی آخرها بالتمام بانجام بیان و اتمام رسانید.

چون آن طایفه همگی آن دلایل واضحه و تمامی آن ادله موضحه را طابق النعل بالنعل و وافق النقل بالعقل مطابق جواب سؤال خود دیدند جمیع ایشان سر در گریبان سکوت و الزام کشیده چون مار ابتر سرکوفته بخود پیچیدند و هیچ احدی را از آن طایفه لثام بواسطه حجت و الزام قدرت کلام نبود و کسی جرأت بر تکلم نتوانست نمود.

الا یکی از اهل خلاف که پای گزاف در میدان اعتساف گذاشته و تیغ خلاف زبان که هرگز بصیقل انصاف مصقل و صاف نشده بلکه پیوسته بموریانه زنگ اکتساب

در ظلمتکده کفر اختساف یافته چون شبه در غایت تیرگی و بی آب در منجلاب چاه و یل دهان همیشه در تگ و تاب بوده از غلاف برآورده با راکب مکمل مرکب عدل و انصاف و با مسلخ ناظم مناظم امور ولایت نبوت و انتصاف مفسر تفسیر حروف مقطعات «جمعسق» حاکم محاکمه جمیع ممالک ربیع مسکون و اکناف رسول عادل اعدل انبیا و رسل تمامی بلاد و اطراف اشرف دودمان فخرنشان هاشم بن عبد مناف محمد صلی الله علیه بالالوف و الالاف از روی جهالت و حماقت مصاف داده گفت: یا محمد شما و سایر رسل و انبیای سابق از شما از لسان چنین عیان و بیان فرمودید که حضرت ابراهیم، خلیل خدا و دوست برگزیده ایزد تعالی است، هر گاه امثال شما و اعیان انبیا تجویز خلت بجهت حضرت ابراهیم خلیل الله تعالی مینمائید پس چرا منع از گفتن عیسی ابن الله میفرمائید، آنچه در جواب و سؤال ما فرمائید همان طابق النعل بالنعل جواب اسئله خود قیاس نمائید.

عندلیب خوش الحان گلستان یثرب و بطحا و طوطی شکرخای نخلستان مدینه و صنعا بعد از استماع نوای جانگزای جغد ویرانه بیغوله کفر و اختفا و صدای دلخراش آن خفاش کلبه دیجور رهبان نصاری بترنم نوای دلربا و تکلم مقال دل آسای جانفزا این بیان وسیله ابتهاج و سرور و موجب بهجت و حضور مجلسیان محفل جنت نشان شده برای اسکات آن طائفه نصاری فرمود:

خلت حضرت خلیل را مماثلت و مشابهت ببنوت حضرت مسیح جمیل نیست بلکه فیما بین این دو کلام بینونت تمام است، بجهت آنکه بنا بر قول ما جمیع انبیا و رسل و هادیان محققه سبل حضرت ابراهیم خلیل که از اولو العزم رسل عز و جلی است، و لفظ «خلیل» را دو اشتقاق محتمل است یا مشتق از خلت بفتح خاء منقوطة فوقانیه یا بضم آنست، اگر از خلت بفتح خاء باشد بمعنی فقر وفاقه است، بناء

علیه ابراهیم خلیل یعنی فقیر رب جلیل و بسوی او مائل و منقطع از سایر سبیل گشته و از غیر ایزد جلیل از جمیع موجودات معروض و متعفف و مستغنی است، چنانچه در اکثر کتب سماویه مسطور و مزبور است که در هنگامی که نمرود مطرود اراده القای آن خلیل حضرت ایزد معبود در آتش نمود حسب الـمر آن مردود مدعی الوهیت چون تبعه عمله آن مأیوس رأفت و عطوفت، آن حضرت را در منجیق بلیت گذاشته بآتش انداختند در آن هنگام بموجب امر ایزد علام جبرئیل (علیه السلام) بخدمت آن پیغمبر (علیه السلام) آمد و گفت که ایزد تبارک و تعالی سلام میرساند و مرا حکم فرمود که بشتاب و بنده خلیل مرا دریاب که او را توان و تاب آتش نمرود تیره مآب نیست.

چون امین الوحی رب جلیل جبرئیل علیه السلام در هوا خود را بحضرت خلیل الله تعالی رسانید معروض رأی خورشید ضیای آن نبی الوری داشت که حضرت ملك تعالی مرا برای نصرت و امداد تو فرستاد، هر نوع خدمت و شغلی که باشد مرا بسرانجام آن امر اعلام نمائی تا در انتظام مهام و مرام تو کمال سعی و اهتمام نموده بآن قیام و اقدام نمایم.

آن نبی الاکرام بعد از استماع پیام ایزد علام از جبرئیل علیه السلام فرمود که «حسبی الله وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ»، چون کفیل حال و مراقب امانی و آمال من حضرت ایزد مهیمن است همان توجه عطوفت و مرحمت حضرت الهی و عنایات نامتناهی مرا کافی و پسند است، و بنزد غیر واهب العطیه مرا سؤال و حاجت و ذلت و مسکنت نیست.

از اینجاست که او را خلیل یعنی فقیر رب جلیل دانسته، از ما سوی الله منقطع بحضرت الله دانند، زیرا که از ما سوی الله تعالی تبرا نموده تولی و بازگشت بحضرت تبارک و تعالی دارد. و اگر خلیل مشتق از خلت بضم خاء بود، در آن هنگام معنی کلام باین نظامست که جمیع معانی و اسرار ایزد علام بر آن پیغمبر عالی مقام واضح و لایح تمام است، و هیچ احدی بر اسرار ایزد غفار سوی این نبی پروردگار واقف

پس معنی سیاق کلام در نظام باین انتظام بود که حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) عالم بحقایق صفات حضرت ملک علام و دانا بأمور شرعیه و باقی احکام او است، یقین این کلام موجب تشبیه حضرت الله تعالی بسایر انام نگردد تا توان گفت که عیسی (علیه السلام) پسر ایزد تعالی است، نهایت آنکه آنچه از این کلام صدق التیام مفاد و مستفاد است آنست که کسی منقطع بسوی حضرت ایزد تعالی یا عالم و واقف باسرار او نگردد او را خلیل رب جلیل نتوان گفت، و بتحقیق و یقین آن کس از طریقه خلت و شیوه مودت متخطی و متفصی است، لیک اگر کسی را فرزند صلیبی بهم رسد چنانچه سایر الناس بر حقیقت ولادت عالم و مطلع باشند هر چند پدر بنفی یا به اهانت یا بنوعی دیگر از خود دور کند در واقع آن فرزند از نبوت او مهجور نگردد، زیرا که معنی ولادت قائم باب است.

و اگر شما بمجرد آنکه حضرت رب جلیل فرمود که ابراهیم خلیل منست، از روی قیاس بی اساس میگوئید که پس باید که عیسی پسر ایزد تعالی باشد، چون جمیع مراتب عزت و احترام و مناصب نبوت و اکرام که با عیسی (علیه السلام)، همگی آن صفات جلال و تمامی آن نعوت و جمال در موسی علیه التحیه و التسلیم واقع و مستقیم است، پس بنا بر قول شما لازم آید که موسی (علیه السلام) نیز پسر ایزد تعالی باشد، زیرا که رتبه کمال نبوت و رسالت هر دو یک و علت مشترک است، و هر گاه گفتن این معنی جایز و روا بنا بر قیاس بی اساس شما نصاری بی سپاس بود پس باید که او عم و شیخ و سید و رئیس و امیر ایزد کبیر بود، چنانچه بواسطه یهود عاقبت نامحمود مذکور شد.

نصاری لئام چون استماع این کلام حقیقت انجام سید الانام نمودند، و از رد آن سخنان صدق نشان عاجز و حیران ماندند، بهت و سکوت را که شیوه و شعار ارباب انکار و اشرار است زناز خود ساخته خاموش شدند.

بعد از تقضی مدت مدید بعضی از آن طائفه ابتر پلید رو ببعض دیگر آورده گفتند:

در بعضی مکتوبه مختومه آسمانی و مرقومه منزله ایزد سبحانی واقع است که حضرت عیسی (علیه السلام) در هنگام خطاب با بعضی اصحاب خود گفت که من بخدمت پدر خود و پدر شما میروم.

چون آن قوم یکسر در آن خبر تصدیق يك دیگر نمودند، بعد از آن روی بسید البشر آورده گفتند: یا محمد چون عیسی (علیه السلام) از پیغمبران اولوالعزم ایزد معبود بود، یقین هر چه آن حضرت فرمود وحی و خوشنودی ایزد تعالی بود، پس هر گاه عیسی علیه التحیه و الثنا خود اقرار بنبوت خود نسبت بایزد تبارك و تعالی نمود چرا روا نبود که آن حضرت پسر حضرت ایزد اکبر بود.

حضرت نبوت مآب در جواب آن قوم تیره مآب گفت: شما از روی صدق و صواب باین کتاب که این کلام باعتقاد شما در او مکتوب و مستطاب است عمل مینمائید یا نه، اگر شما بصحت این کلام قائل و بصدق این نقل مانل و معتقد باشید بر شما بدلیل ظاهر هویدا لازم آید که قائل گردید بر آنکه جمیع اصحاب که حضرت نبوت مآب بآنها این نوع خطاب مستطاب نمود، چنانچه اگر حضرت عیسی پسر مهیمن اکبر بود همگی و تمامی آنها نیز ابناء الله تعالی باشند. و این نقل شما مبطل حجت سابق شما که در باب نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) بیان کردید میگردد، زیرا که زعم و قول شما نصاری در باب نبوت عیسی آنست که آن حضرت بوساطت مزید عزت و اکرام و وسائل بسیاری اشفاق و احترام ایزد علام متصف بصفت کرام نبوت خالق الانام گردند، چه هیچ احدی از انبیا و رسل علیهم السلام باین اختصاص و احترام معزز و باکرام نشدند و الحال بقول تزیف بی بنیان چنین شدید، و این معنی بالبداهة و الیقین واضح و مبین است که سایر قوم مخاطبین متصف، بصفات مختصه حضرت روح الامین نشدند، پس چگونه حضرت عیسی (علیه السلام) به آن طایفه غیر مستحقین میگفت که من به پیش پدر خود

و پدر شما ای حواریین با باقی تابعین میروم.

بنا بر قول سابق شما که میفرمودید که عیسی مختص است باکرام و احترام که موجب بنوت ایشان باشد و بغیر او هیچ احدی از انبیا و سایر انام این نوع عزت و احترام نیافتند، باطل است و از درجه اعتبار ساقط و عاطل، زیرا که از کلام شما به ثبوت و وضوح رسید که روح الله بصفات اکرام و احترام که موجب بنوت آن نبی الا-کرام باشد مخصوص نبود، بلکه جمع کثیر و جم غفیر در معنی تعزز و تکریم بآن نبی ایزد کریم بنا بر قول نامستقیم شما شریک و سهیم بودند، و حال آنکه شما در دلیل اول خود نقل حکایت اختصاص عیسی (علیه السلام) باکرام و احترام نمودید نه سایر انام، و الحال تأویل کلام بر غیر وجهی که در اول آن را مطلب و مرام دانسته ذکر فرمودید مینمائید و سایر اصحاب او را ابناء الله تعالی میدانند.

پس ظاهر شد که شما بر قول سابق خود صادق نبودید، چه در لاحق قول بخلاف سابق ظاهر و آشکارا نمودید و بقول ثانی که مبطل قول اول شماست میل عظیم فرمودید.

مع هذا شما را علم بحقایق کلام آن پیغمبر عالی مقام کما ینبغی و یلیق نیست، یحتمل که حضرت عیسی (علیه السلام) فرموده باشد که من به پیش آدم یا نوح علیهما السلام میروم، زیرا که حضرت آدم پدر عیسی و پدر مخاطبین بود و نوح شیخ المرسلین همچنین پدر باقی انبیای مرسلین بلکه سایر مخلوقین بود، می تواند بود که کلام عیسی (علیه السلام) محمول بر این معنی باشد.

نصاری بعد از استماع کلام سید الوری ساکت گشته گفتند: یا محمد ما هرگز مجلس بحث و جدال و محفل مخاصمه از روی فضل و حال بنوعی که امروز در خدمت تو برگزیده ایزد متعال ملاحظه و مشاهده نمودیم سابقا از بدایت حال رشد و تمییز تا این هنگام عمر عزیز ندیدیم، استدعا از مکارم اخلاق تو ای خاصه آفاق آنکه ما را از روی احسان و مرحمت مدت مهلت عنایت نمائید تا باتفاق همه نصاری در مآل کار عقبی

خود فکر و نظر و تأمل و تدبر نمائیم و بر عواقب امور خود تفکر فرمائیم.

حضرت رسالت مآب علیه سلام الملك الوهاب در آن باب جواب نداد.

### احتجاج پیغمبر با دهریه

بعد از آن حضرت ختمی پناه روی بسوی دهریه گمراه آورده فرمود که شما بچه حجت و دلیل احتجاج و استدلال نموده میگوئید که تمامی اشیای موجوده معینه و همگی اعیان صوریه نوعیه را بدایت بین و نهایت روشن نیست، بلکه جمیع آنها قدیم و ازلی و باقی و سرمدی اند، هرگز صفت فنا و صورت زوال نپذیرند.

دهریه بی رویه در جواب حضرت سید البریه علیه الصلاة و التحیه عرض نمودند که ما هر چه بدیده عیان مشاهده و از روی عقل و عرفان ملاحظه نمائیم، بلکه حقایق همه آنها را تدبر و تفکر فرمائیم چون سببی که وسیله حدوث اشیا و امری که موجب ایجاد همه آنها بعد از عدم بود بین و آشکارا و واضح و هویدا نیست، عقل ما از روی علم و حذاقت و خرد از روی فطنت و فراست حکم جزم نمود که همگی اشیا موجوده بدایت و اولی و نهایت و آخری ندارند، و چون دست زوال و فنا و نقصان و انظفا از دامن همگی کشیده و کوتاه است بناء علیه حکم بر صفت بقا و دوام آن اشیا نمودیم.

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود که آیا شما آن اشیا را قدیم یافتید که اصلا آنها را بدایت ظاهر و پیدا نباشد یا آنکه آن اشیا را دائم و باقی ابد الابد یافتید که بالکلیه زوال و فناپذیر نباشند، اگر قائل شوید بر آنکه ما اشیا موجوده خارجیه و ذهنیه را قدیم و ازلی بلکه باقی و سرمدی یافتیم پس باید که شما تعقل و تفکر نفس و شخص خود نمائید و در آن مرام از روی فراست تمام خوض فرمائید، زیرا که بنا بر اعتقاد شما لازم آید که شما در ازل الآزال بهمین صورت و صفت حال موجود باشید بی قیل و قال، و شما را مدت بدایت و نهایت نباشد، یعنی زمانی در سابق بر ایجاد شما نگذشته باشد که شما در آن زمان این هیكل صوری و صفت نوعی که الحال بدین منوال مییابد سابقا در ازل الآزال بدین نوع و حال موجود نباشید و یا اصلا از حین عدم پای در مکان وجود ننهاده



باشید بهر نحو و حال که باشد.

و نیز چون قائل بر این جمله که همگی اشیا باقی و دائمند و هرگز زوال و فنا نپذیرند، شوید باید که ذوات شما نیز بر صفت دوام و بقا همیشه پابرجا باشد و اصلا موت و فنا را بر ذات شما راه نباشد. پس اگر طائفهٔ دهریه بی رویه شما قائل بر این قول لا یعنی میگردند هر آینه بیقین شما مدافعه امری معاینه و آشکارا میکنید و امری که بحسب بدهات عقل و رأی خلاف آن ظاهر و هویدا باشد ادعا مینمائید، در این مقال تمامی ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال تکذیب شما نمایند، زیرا که واضح و روشن و لایح و مبرهن است که شما قبل از این بمدت قلیل بصفت وجود تغییر و تکمیل یافته بودید، بلکه بانندک زمانی صور نوعیه تمام دهریه بل سایر البریه بمضمون «الجنس الی جنسه یمیل» همگی و تمامی هیئت اصلی خود بخاک مستحیل میگردد.

دهریه بعد از استماع کلام در نظام سید الانام علیه الصلاة والسلام گفتند: یا محمد ما اصلا چیزی که دلالت بر قدم و ازلیت اشیا یا بر بقا و ابدیت آنها کند ندیدیم.

حضرت رسول ایزد معبود بآن طائفه فرمود که پس بچه دلیل و حجت میل بطرف خلاف عقل و رویت کرده حکم بر قدم و ازلیت یا بر بقا و ابدیت اشیا خارجی و ذهنیه نمودید. و اگر دهریه شما بواسطه آنکه طرف حدوث اشیا و انقضای آنها را از طرف قدم و بقا ملاحظه از روی عقل و رأی و مشاهده بطریق فطنت و ذکا نکرده ترك تمییز نموده طرف قدم و بقا را بغیر دلیل واضح و هویدا راجح دانسته و طرف حدوث و انقضا را مرجوح انگاشته؛ بیدلیلی را دلیل خود ساخته، هر يك از دهریه به پیرویت شما اقتفا و اقتدا بیکدیگر داشته چنین قول تزییف بیدلیل و بنیان را باعتبار برداشته با کمال بی وثوقی این کلام بی نظام را بوثوق برداشتند و بدین وسیله تخم حسرت و ندامت در مزارع آخرت خود کاشتند و نیل بدنامی معصیت و ذلت بر وجوه تیره شکوه خود انباشتند «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

باید که از این قول ناپسند و کلام کاسد و ناروا توبه و انابت بحضرت الله تعالی نمائید، زیرا که کلام بغیر دلیل و حجت نزد ایزد علام اصلا انتظام نگیرد و پیش مردم دانا هر کسی آن را بی نظام دانسته بسمع تلقی اصغا نپذیرد، چه هر گاه شما تمیز حقایق اشیا کما ینبغی و یلیق از روی حس و تدقیق نتوانید نمود که آیا آنها قدیم و ازلی یا باقی و سرمدی اند و طرف حدوث اشیا و انقضای آنها را نیز بحسب عقل نظر و فکر و مشاهده و تدبیر ننمودید که شاید این طرف احسن و اولی از طرف اخری باشد، و بغیر عقل و رویت حکم بر قدم اشیا و ازلیت و بقا و ابدیت آنها ننمودید و حال آنکه بمقتضای خرد و عقل و بمؤدای کلام حضرت عز و جل و نقل کتب سایر انبیا و رسل حضرت واهب لم یزل چنان مستفاد و مستدل میگردد که بغیر ذات واحد کافل همگی اشیا از جزو و کل حادث و متزلزل و محدث و منفعل اند؛ و هر گاه طرف حدوث و انقضا بدهت عقل و بقول رسل و انبیا ارجح و اولی از طرف مرجوح قدم و بقای اشیا باشد.

پس بر شما لازم بود که از روی صدق و اعتقاد حکم بر حدوث اشیا و انقطاع آنها نمائید و بر خلاف طریق عقل و رأی و اجماع رسل و انبیا بلکه اکثر برایا منمائید و منکر امر بین و ظاهر مشوید. چنانچه شب و روز مشاهده و ملاحظه مینمائید که هر یک از روز و شب بعد از رفتن دیگری جلوه گر میشوند و هیچ احدی از سابقین شما ندیده و لاحقین نیز نخواهند دید که هر دو یکوقت جمع شوند یا هر دو برطرف گردند، بلکه (مصرع):

یکی چون رود دیگری آید بجای پس آنگاه حبیب الله بآن طایفه گمراه فرمود: آیا پیش شما دهریه بی رویه جایز است که شب و روز یک زمان جمع شوند؟ گفتند: نه یا محمد.

حضرت رسول انام علیه الصلاة و السلام فرمود: بلکه چون شب بی نور لباس

دیجور درپوشد و چادر قیرگون بر سر افکند روشنان فلک هر يك بدورنگ در تحريك آید، در آن هنگام همگی و تمامی سکنه زمین بامر و مشیت حضرت رب العزت بنوم و اناخت و خواب استراحت راحت نمایند و روز سعادت فیروز بحکم رب غفور اسباب عیش و سرور و ابواب اضائت و نور متعلق و مستور گرداند، في الفور سپاه ظلام شب بيك ناگاه بر اطراف و اکناف دهر درآمده روی گیتی را قیرگون و سیاه نمایند، و هر یکی از سیاه پوشان زنگی و شان شب چون مریخ خون آشام از جام شفق افق جرعه کش گشته زهره و مشتری بساغری و خادمی آنها کمر اطاعت و نطق متابعت بسته از ابتدای ظهور ظلام شام تا هنگام طلوع و بروز تباشیر صبح نور فروروز روز حال بدین منوال بود. و چون خورشید عالم افروز چادر ظلمت عشق را بر کناره افق چون دل دشمن شق نموده ساعد سیمین و مرفق زرین نورانی از برای انهزام سپاه ظلمانی شب با تیغ و علم علم کرده عسکر نورگستر فیض اثر را بتاختن امر کرد. همان که شعشعه برق خورشید سر در زوایای تکایای سیاه پوشان شب گذاشته هنوز دیده سلطان روز با حشمت تمام بمسکن و مقام سپاه ظلام نرسیده باشد که آن اسپاهان تیره سرانجام سپر ظلمت بسر کشیده از بیم جان ترسان و لرزان و خود را بچاه دهشت و زندان وحشت انداختند و تا طلوع روز دیگر از هول و بیم بحال يك دیگر نپرداختند؛ و این مقدمه شب و روز بدین نهج و مرام الی یوم القیام متوالی و مستدام خواهد بود. پس هر گاه چنین باشد که بعد از افول یکی طلوع و ظهور دیگر شود لازم آید که آنکه پیشتر رود سابق باشد و آنکه در مرتبه دوم جاری گردد مسبوق بود.

گفتند: یا محمد واقع چنین است که بیان کردید.

بعد از آن حضرت رسول ایزد منان روی توجه اقبال بجانب آن جهال ضال کرده گفت هر گاه شما حکم بحدوث روز و شب که پیش از ایجاد و حدوث شما بود، نمودید یا آنکه ملاحظه و مشاهده آنها بیقین نمودید، پس بر شما لازم است که همگی اشیا

را حادث دانید و منکر ذات و قدرت واجب تعالی نشده او را قدیم ازلی و باقی سرمدی دانید نه دیگر را.

بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسید از آنها که آیا شما شب و روزی که قبل از حدوث و ایجاد بنیاد شما بود آن را متناهی میدانید یا غیر متناهی اگر غیر متناهی باید که آخر شبی بشما رسد که او را نهایت و اول ظاهر و پدید نباشد و هر چه چنین است قدیم است، یا آنکه شب و روز متناهی است پس لازم آید که در سابق زمان باشد که شب و روز در آن زمان موجود و معین نباشد، و این بداهت عقل و رأی باطل و ظاهر و هویدا است.

گفتند: یا محمد بلی در این مقدمه حق بجانب شماست.

پس آنگاه حضرت حبیب الله تعالی فرمود: که آیا شما قائل میشوید باینکه عالم قدیم و غیر محدث است و حال آنکه شما دانا و عارفید معنی آنچه در سابق اقرار بآن نمودید از حدوث لیل و نهار، و همچنین واقف و عالمید بمعنی آنچه در سابق منکر آن بودید مثل حدوث اشیا و مانند آن؟ گفتند: بلی یا محمد ما بر جمیع حقایق اقوال خود بالتمام عالم و مطلعیم.

حضرت رسول ایزد معبود فرمود که پس این نیز مثل چیزهای مبصر و مرئی شما بود که بعضی از آن محتاج در قوام و التیام بلکه در بقا و دوام ببعضی دیگر باشند و تا آن اجزاء بهم نرسند وجود آن ممکن بحسب عقل و امکان نباشد، چون بنای عمارت که محتاج بآلات و اجزای بسیار است از احجار و اخشاب و اوتاد و حبال، زیرا که عمارت بغیر ما یحتاج منسق و محکم نگردد بلکه بغیر ضروریات وجود آن ممتنع و محال است.

همچنین است حال جمیع اشیا که بنظر شما درآید اکثر آنها در ربط و نظام مرتبط و محتاج بالتیام و انتظام اشیا دیگرند، و هر گاه احتیاج بعضی ببعض دیگر بجهت قوت و استحکام یا بواسطه تمامیت و انسجام آنها قدیم باشند بنا بر اعتقاد شما یا آنکه

صفات محدثه در آنها ظاهر و هویداست، پس ما را اعلام نمائید که اگر جمیع اشیا حادث باشد چگونه است و چه فساد دارد مع هذا صفات حادثه در آن اشیا بغایت ظاهر و هویدا باشد چنان که گذشت.

چون طایفه لثام خیر الانام علیه الصلاة و السلام باین غایت و انجام استماع و اصغا نمودند حیران شدند.

در آن حال رسول ایزد متعال گفت: اگر شما در باب اشیا صفات غیر مذکورات بجهت آنها گذشته یا آینده داشته باشند باید که بیان کنید.

چون آن طایفه بی رویت یافتند که برای اشیا محدثه که توانند بیان نمود ندارند مگر آنکه گویند این موجود اینست که جماعت دهریه را زعم چنانست که آنها قدیم بغیر دلیل مستقیم اند، پس از این جهت دهریه بی رویت ملزم و ساکت گشته گفتند: یا محمد ما را فرصت و مهلت دهید تا در کار خود ملاحظه از روی نظر و فکر نمائیم.

پس از آن حضرت نبی الانس و الجان روی بجماعت ثنویه بی رویه که میگفتند نور و ظلمت دو مدبراند در خلقت زمین و آسمان، آورده فرمود که شما را چه چیز بر این داشت که قائل باین قول غیر معقول شدید؟ گفتند: یا محمد ما جمیع خلق اشیا را منحصر در دو صنف یکی خیر و دیگری شر یافتیم، و نیز بوجدان و تجربه یافتیم که خیر ضد شر است چنانچه صحت ضد ضرر، فلهدا ما منکر این امر شدیم که يك فاعل محال است دو امر خیر و شر و نفع و ضرر را توانند موجود و ظاهر گردانید بلکه هر يك از خیر و شر را فاعل دیگر بحسب عقل و فکر باید، چنان که برف مثلا از روی کمال تدبیر و حال ممتنع و محال است که بنوعی که آتش مسخن و گرم میگرداند او نیز میتواند گرم نمود همچنان که آتش بی قیل و قال محال است که تبرید تواند کرد، بناء علیه اثبات دو صانع بجهت ظلمت و نور بوساطت خرد

و شعور مقرر و مشهور کردیم.

حضرت رسول علیه الصلاة و السلام بعد از استماع کلام ناتمام آن طایفه تیره سر انجام فرمود که آیا هر يك از الوان سواد و بیاض و سرخ و زرد و سبز و ازرق را ضد يك دیگر نیافتید زیرا که از این دو رنگ بموجب عقل و حال ممتنع و محال است که در يك جسم و يك محل متلون و متوطن گردند چنانچه حر و برد بواسطه ضدیت محال و ممتنع است در يك محل مجتمع گردند.

گفتند: بلی یا محمد یافتیم ما که هیچ دو رنگ از روی یافت عقل و فرهنگ در يك محل لبث و درنگ نمی توانند کرد.

حضرت نبی المحمود در جواب فرمود که پس بر شما لازم و واجب گردد بعدد هر لون صانع دیگر ثابت و مقرر گردانید تا فاعل هر ضد از الوان مذکوره غیر فاعل ضد دیگر باشد.

حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون آن طایفه لئام کلام حقیقت ارتسام رسول ایزد علام بر این نهج و مرام استماع و استعمال نمودند ساکت شدند، در آن حال نبی ایزد متعال فرمود:

ظلمت و نور چگونه در يك محل مختلط و مسطور گردند که نور بمشیت رب غفور بالطبع میل بصعود و عروج دارد و ظلمت بموجب طبیعت مائل هبوط و نزول است و فیما بین این دو امر بدیهی مباینیت کلی است که از روی عقل این دو امر در يك محل مجتمع گردند چنانچه شما می بینید که هر گاه دو شخص یکی اراده سفر مشرق و دیگری میل سیر جانب مغرب کند و هر یکی بطی مسافت مقصود روان گردند و در آن مرام سعی تمام و جهد لا کلام نمایند هر يك از ایشان بهر خطوه و گام بناکام دو گام از دیگر مستغرب و بعید گردند، آیا مادامی که این دو شخص سایر و قاطر متردد و شاطر بموجب اراده و قصد بجانب مرکز و مقصد باشند. بنا بر اعتقاد شما هیچ احتمال ملاقات آن دو کس

با يك ديگر دارد؟.

گفتند: نه يا محمد زيرا كه هر يك چون طى مسافت بخلاف نحو مسافت ديگر مى نمايند بنا بر اين ملاقات ايشان با يك ديگر محال ظاهر و عيان است.

در آن وقت حضرت رسول عليه السلام فرمود كه بنا بر اين ظاهر و معين شد كه ظلمت و نور هرگز در يك محل مختلط و مستعمل نگردند، بجهت آنكه سير هر يك بخلاف جهت سير ديگر است، بواسطه آن كه سير نور بطرف بالا و سير ظلمت به - صوب هبوط و حضيض منتهض است.

بعد از آن حضرت نبى الانس و الجان فرمود كه پس چگونه اين عالم بوسيله امتزاج امرى كه محال است بآن چيزى ممتزج شود حادث گردد بلكه اين نور و ظلمت هر دو مدبران جميعا مخلوقان ايزد سبحانند و بدلايل مذكوره خالق و صانع نيستند بلكه در وجود محتاج بوجدند.

چون طايفه ثنويه جواب اسئله خود باين آب و تاب از حضرت رسالت مآب شنيدند ملزم و مضطرب چون سيماب و عاجز و متحير و بى تاب گشته گفتند: يا محمد چون ما را تاب سؤال و جواب شما از روى صدق و صواب نماند ما را به عنایت خود فرصت و مهلت فكر در باب مذهب و مآب نمائى. و الله اعلم بالصواب.

### احتجاج پيغمبر با مشركين عرب

#### اشاره

بعد از التزام ثنويه حضرت سيد البريه روى بمشركين عرب آورده فرمود كه شما براى چه اختيار پرستش اصنام بر اطاعت ايزد علام نموديد و اين شيوه ناپسند را پسنديده دانستيد؟ آن طايفه در جواب حضرت رسالت مآب گفتند كه ما بواسطه عبادت و بندگى اصنام تقرب و احترام و عزت و اكرام بملك العلام مى نماييم.

نبى الاكرام بجهت انتباه و ايقاظ آن لئام گفت: آيا اين آلهه و اصنام شما را سامعه تامه هست كه امر و حكم حضرت رب العزت را استماع نمود طاعت سزاوار از روى

ص: 62

تحقیق و عبادت او کما ینبغی و یلیق نمایند تا شما بوسیله تعظیم آن ها تقرب بحضرت باری تعالی نمائید؟ گفتند: نه یا محمد.

حضرت فرمود که شما چیزی که بدست خود تراشیده و سرانجام آن ها نموده باشید اگر از آن ها متصور بود و لایق و سزاوار بندگی توانند کرد باید که آن ها شما را عبادت کنند، مگر آن که خدای که او عارف بمصالح امور دنیوی و عواقب اخروی و حکیم است شما را بهر چه تکلیف بآن نماید چون شما را اطاعت رب العزت واجب است اگر بتعظیم آن اصنام ضاله و آلهه باطله امر نماید در آن هنگام حکم و امر ایشان لازم است، و این محال است که ایزد علام امر بتعظیم اصنام نماید.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می فرماید که چون بین الخاص و العام کلام باین مقام رسانید و آن مشرکین لثام در قول و کلام ناتمام خود خلاف تمام نمودند بعضی از آن طایفه ضاله گفتند که خدای متعال در سابق احوال حلول در هیاکل و صور رجال بدین هیئت و مثال نمودند و ما این صور و هیاکل را محض بواسطه عزت و تعظیم و احترام و تکریم آن صور و هیاکل سابقه که پروردگار ما حلول در آن ها نمود و آن صور را بدان وسیله معزز و احترام فرمود ما نیز این صور و هیاکل را بصورت آن ها معمول گردانیم و بندگی و تعظیم اینها بواسطه آن ها مینمائیم.

و جمعی دیگر از آن طایفه و خیم العاقبه گفتند که این صور آلهه و اصنام صور اقوام است که در سالف زمان آن عیان مطیع فرمان مهیمن منان بودند و اطاعت و متابعت امر و فرمان ایزد سبحان ظاهر و هویدا پیش از ما نمودند ما نیز تمثیل صور ایشان و معمول هیاکل آن اعیان نموده بندگی ایشان محض بواسطه عزت و احترام و تعظیم حضرت ایزد علام می نمائیم.

و برخی دیگر از آن طایفه بیرویت و نظر گفتند که چون مهیمن اکبر ایجاد حضرت



ابو البشر علیه السلام نمود ملائکه کرام را بالتمام امر بسجدهٔ آدم علیه السلام فرمود، و همگی آن طایفه با احترام اطاعت او الیقیم، و چون آدم علیه السلام وفاته یافته و ما از شرف ادراک صحبت کثیر البرکة آن محرومیم این هیاکل و صور همه را بصورت آن حضرت مصور نمودیم و بجهت تقرب و احترام مهیمن علام چنان که ملائکه کرام به وسیلهٔ سجدهٔ آن حضرت علیه السلام معزز و با اکرام شدند ما نیز سجده و عبادت صورت او را موجب اعزاز و اکرام و وسیلهٔ احترام خود دانسته بدان قیام و اقدام می نمائیم، چنان که در سابق شما نیز بزعم خود بصوب مکه مأمور به عبادت رب غفور شده بودید و مدتی بدان نهج مأمور قیام و اقدام می نمودید و بعد از آن در بلد غیر مکه محاریب و مساجد نصب فرموده آن ها را مسجد و معبد خود گردانیده سجده بسوی مکه مینمائید. یقین که قصد و ارادهٔ شما همان عین کعبه است نه آن مساجد مصنوعه و محاریب مخترعه بلکه قصد شما بکعبه نیز قصد عبادت و بندگی بسوی عز و جل است نه تعظیم کعبه و بندگی آن محل.

چون کلام اصناف مشرکین عرب بالتمام باین مکان و مقام رسید حضرت سید النبی المبعوث الی الخاص و العام رو بسوی آن طایفه اولی آن کفره لئام خمول که قائل بحلول ایزد علام در هیاکل و صور آنان بودند آورده گفت:

شما در طریق خود بی شک و ریا خطا کردید و بدان وسیله گمراه گشته در تیه ضلالت و غوایت چون غول بیابان حیران و سرگردان بلکه مانند شیاطین از روی تمرد و طغیان از اطاعت حکم و فرمان حضرت رحیم الرحمن برآمده مسلك و منهج ضلال را عین امانی و آمال خود دانسته باین اقوال نامعقول قایل گشته می گوئید که حضرت واهب متعال حلول در هیاکل و صور رجال باین هیئت و مثال که از مسجد ثابت اعمالست کرده، ما تصور این صور بجهت تعظیم صور سالفه که پروردگار ما حلول در صور آن رجال کرده از ذات اصلی باین هیئت ثانی مستبدل و مصور شده عبادت مینمائیم.

پس شما پروردگار خود را متصف بصفات مخلوقین دانسته آنچه صفات امکان و احتیاج است برای ایزد تعالی روا داشته او را از وجوب بامکان و از تنزه بنقصان می آرید آیا بحسب عقل و رأی و فهم و ذکا جایز و رواست که حضرت پروردگار شما حلول در چیزی کند که آن چیز محیط رب العزیز گردد بنوعی که اصلا از آن چیز امر دیگر از روی خرد و تمییز معین و متمیز نگردد؛ پس در این هنگام فرق میان حلول ایزد علام بصور و هیاکل انام و میان حلول او بسایر آن چه در آن تواند نمود از لون و طعم و رایحه و از نرمی و درشتی و گرانی و خفت نباشد، پس باید حلول در آن ها نیز تواند کرد و چرا محلول فیه که هیاکل و صور همه است محدث باشند و آنچه حلول در آن ها کند قدیم باشد.

پس بنا بر عقل سلیم و طبع مستقیم باید که حال حادث و محلول فیه قدیم باشد، و امثال این مقال بی قیل و قال محال است زیرا که ذات واجب متعال چگونه محتاج گردد بمکان و محل و حال آنکه او عز و جل لم یزل و لا یزال قبل از ایجاد مکان و محال بهمین حال بود، و هر گاه شما او را بصفات محدثات بواسطه تجویز حلول نامعقول متصف گردانید پس بر شما لازم آید که حضرت رحیم رؤف را بصفته زوال و حدوث منعوت و موصوف دانید و شما هر گاه برای حضرت اله صفات محدثه روا دارید باید که او را اتصاف بصفته فنا و زوال که از صفات ممکنات است نمائید، زیرا که این صفات اجمع صفات حال و محلول فیه است و امثال این صفات بالبداهه تغیر ذات فایض البرکات می نماید.

و اگر می گوئید که ذات باری تعالی بوسیله حلول در اشیا متغیر می گردد پس جایز است که ذات حمیده و صفات واهب العطیات متغیر شود بسبب حرکت و سکون و بجهت حلول سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و باقی صفات که بتعاقب یک دیگر بر موصوف وارد شود باید که بر ذات حضرت ملک تعالی نیز جایز و وارد باشد تا آنکه

بنا بر طریق شما مشرکین لازم آید که همگی صفات محدثین بر حضرت رب العالمین جایز و روا باشد و ایزد تعالی بطریق سایر ممکنات و محدثات ممکن و محدث باشد «عز الله تعالی عن ذلك عزا کبیرا».

و هر گاه بطلان ظن جمیع شما در باب حلول واجب تعالی ظاهر و هویدا شد پس فساد قول نامعقول شما که مبنی بر آن کلام نالایق ناروا بود واضح و بین و لایح و روشن گردید.

حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون نبی ایزد علام کلام صدق التیام برای حجت و الزام آن مشرکین لثام باین مقصد و مرام اختتام نمود آن قوم شوم مذموم مبہوت و ملوم و ملزم و مغموم گشته بعد از سکوت گفتند که ما بعد از این فکر در امر دین و نظر در مذهب و آئین خود نمائیم.

پس آنگاه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بجانب فرقه دوم مشرکین بیدین که قائل بر آن بودند که اقوام پیشین که عبادت رب العالمین با کمال عزت و نمکین مینمودند چون باین هیاکل و صور بودند ما نیز بواسطه تعظیم و تکریم این صورتها که موافق صور اینهاست عبادت می نمائیم، روی آورده گفت که شما ما را اعلام و اعلان نمائید که هر گاه شما عبادت و نماز کنید از برای صورت کسی که آن کس طاعت و بندگی ایزد مقدس می کرد وجوه کریمه خود را بسجده عبودیت او بر زمین خشوع و مسکنت گذاشته بندگی او بجای می آورید پس بجهت حضرت رب العزت که شما آن صورت و هیئت را ایجاد و خلقت نمود چه طریق بندگی و عبادت و عبودیت و طاعت بواسطه آن خالق بی منت گذاشته که آن شیوه از طور طاعت آن هیکل و صورت در طریقه تذلل و مسکنت زیادت باشد، زیرا که در طریق بندگی و طاعت بهیچ نوع بندگی زیادتی بر وضع جبهه خشوع و عبودیت و جبین خضوع و ضراعت زمین مسکنت و ذلت ندارد.

و هر گاه شما بواسطه آن صورت این نوع عبودیت بتقدیم رسانیده باشید پس

بندگی مقدس که لایق ایزد اقدس بوده باشد ندارید، نه علم شما محیط است بآن که خالق کسی که مستحق عبادت از روی تعظیم و لایق پرستش و طاعت از روی عزت و تکریم باشد او را بسایر بریات در مرتبه اکرام طاعات و احترام عبادات مساوات و محاذات نباید داشت، چنانچه شما در مشاهده صوریه ملاحظه می نمائید که هر گاه پادشاه یا بزرگی را در مرتبه اعزاز و تعظیم و احترام و تکریم با بندگان او مساوی دانید آیا بحسب خرد و عقل این عمل و فعل باعث هیچ نوع کمی رتبه و اکرام آن بزرگ با احترام می شود یا نه، چنان که اگر شخص بزرگی بواسطه صغیر تعظیم و تکریم زیاده از حد مستقیم کند بیقین که در نزد عقل سلیم این تعظیم نامستقیم است، پس بنوعی که آن احترام بجهت آن صغیر ناموافق است ایضا طاعت و عبادت ایزد خالق را با بندگی و متابعت سایر خلایق مساوی دانستن نالایق است.

چون آن طایفه لئام استماع کلام معجز نظام سید الانام نمودند گفتند: بلی چنین است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر همه صاحبان فهم و ذکا ظاهر و هویدا است که تعظیم واهب کریم از شما بواسطه تعظیم صور آن بندگان مطیعین ایام قدیم است، آن تعظیم غیر مشکور موجب زور رب غفور است.

حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که چون کلام حضرت نبی الاکرام باین مقام انجام یافت آن طایفه مشرکین بیرویت گفتند: یا محمد ما بعد از این فکر در مذهب و دین خود مینمائیم.

پس آنگاه حضرت حبیب الله بجانب فرقه سوم مشرکین بی دین که بحضرت سید المرسلین میگفتند که ما در بندگی حضرت رب العالمین با شما در طریقت موافقت داریم چنانچه شما گاه بکعبه نماز میگذارید و گاه در سایر بلاد و امصار در محاریب و مساجد سجده و بندگی حضرت بی نیاز بجای می آورید ما هم گاهی بنوعی و گاه بنوع

دیگر سجده عبودیت خالق اکبر بتقدیم میرسانیم و همه وقت بندگی ما به واسطه ایزد تعالی است؛ روی آورده فرمود که:

شما برای ما مثل زدید و ما را در عبادت بمشابهت و مماثلت خود بمقابلت فرا گرفتید عین غلط و خطا است، زیرا که ما بنده های ایزد وهاب و مخلوق و مربوط رب - الارباییم بامر حضرت خالق سمیع مطیع مأمور و بنهی رب العلی منزجر و مقصوریم و در هر محل و مکان که حضرت ایزد سبحان از ما اراده طاعت در آن مکان نماید از روی اخلاص و ایقان بانقیاد همگی جوارح و ارکان قیام و اقدام مینمائیم.

خلاصه کلام آنکه ما بهر نوع و بهر وجهی که مأمور گردیم عبادت و بندگی رب غفور بهمان نهج مأمور بحیز ظهور رسانیم و قدم از طریق مأمور بمسلك غیر مأذون نگذاریم و بهیچ وجه من الوجوه بخلاف حکم بی چون پی نسپاریم، و چون شما را به حقایق ارادت حضرت واهب العطیات اطلاع کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق نیست طریق عبادت و بندگی ما را قیاس بطاعت و عبادت خود مینمائید امید است که عز و جل از اراده طاعت ما بر نهج اول روش ثانی را کراهیت و مهمل داشته باشد، فلهدا ما را نهی از جرأت تعدی از حکم و امر نموده چه حکم باقتصار و اختصار آن فرمود؛ و چون ما را در هنگام بندگی ذات ستوده صفات امر توجه بکعبه معظمه نمود ما هم اطاعت حکم حکیم علی الاطلاق بگوش سمعنا اصغا نمودیم. و در ثانی الحال ما را بواسطه بعد از بیت الحرام حضرت ایزد علام در هنگام عبادت و طاعت ذات اقدس او در هر بلاد و امصار که باشیم امر توجه بجانب مکه مکرمه زادهای الله شرفا و تعظیما الی یوم القیامة فرمود ما نیز امر مهیمن عزیز را بسمع رضا تلقی نمودیم و بهر که حکم و ارادت حضرت عزت بر آن تمشیت یابد مطیع و منقادیم و پای از دائره حکم و امر خلاق العباد بیرون ننهادیم و تا حیات مستعار باقی و پایدار است فرمان برداریم.

اما شما بیان و اعلام نمائید که سجده عبودیت کسی که بصورت آدم بود بچه وجه

و چه نوع مینمائید و بامر و حکم که بدان کار ناشایست نافرموده اقدام می فرمائید، حضرت قادر عالم ملائکه را مأمور بسجده آدم گردانید نه بنی آدم را؛ و ملائکه را نیز امر بسجود کسی که بصورت آدم باشد نفرمود، زیرا که صورت مشابه آدم غیر آدم است. پس قیاس بی اساس شما صحیح و روا نباشد و چون شما از رب غفور مأمور به سجده آدم و صورت مشابه او نیستید شاید که معمول شما مکروه رب العلی باشد و شما را اطلاع کما هو حقّه بر آن نباشد.

بعد از آن حضرت نبی الانس و الجان از لسان معجز نشان بیان نمود که مثلاً اگر کسی شما را مأذون گرداند که روز پنجشنبه داخل سرای او که در مدینه دارد در محله بنی فلان، آیا جایز در حق است شما را که اگر جان شهر در محله دیگر یا در این شهر خلاف مذکور دار و سرای داشته باشد داخل شوید یا کسی یک جامه از جامه های خود بشما بخشد یا یک بنده از بنده های خود بشما عنایت نماید یا اسب خاص از طویله خود بشما مرحمت فرماید شما را سوای مأذون فیه که گرفتن آن و رخصت تعدی و تصرف در غیر مأذون صحیح و مستحسن ایزد بی چون نیست چه، اگر دیگری بجای آنها بردارید نامشروع ظاهر و هویدا است.

گفتند: بلی یا محمد باید که اختصار بر مأذون نمود، چه تصرف در ملك غیر بغير اذن و رخصت شیوه ارباب ظلم و عداوت است نه طریقه مرضیه عدالت.

در این حال رسول با اقبال بلبل ناطقه را باین مقال متکلم گردانید که آیا بعضی ملوک اهل دنیا در معنی عدم تقدیم غیر در ملك و مال او بغير اذن و رخصت او احق و اولی است یا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در این معنی سزاوار و احری است؟ مشرکین گفتند: حضرت رب العالمین معین باین معنی البیق و اولی است؛ زیرا که مالک الاملاک و محرك الافلاک اوست باید که هیچ احدی از ثریا تا مرکز خاک تصرف در املاک ایزد منان بغير اذن ایشان ننماید.

حضرت نبی الانس و الجان فرمود که پس شما چرا چنین کردید و سجده این

صور و هیاکل بغیر اذن حضرت قادر عادل نمودید؟ امام الانام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت که مشرکین لئام چون سخنان صدق نشان سید الانام باین حجت و الزام شنیدند گفتند که یا محمد ما را مهلت عنایت فرمائید که ما نظر و فکر در باب مذهب خود نمائیم. بعد از آن سکوت و بهت را شعار خود ساخته ملزم مانند.

و نیز حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قسم بذات ایزد کرام یاد نمود که بآن خدای که حضرت سید المرسلین را از روی حق و صدق بقلین نبوت و رسالت مبعوث گردانید که پنج روز بر آن طوایف امم مختلفه المذاهب منقضی نشده بود که همگی و تمامی آن طوایف خمسه که بیست و پنج نفر بوده اند بخدمت حضرت سید البشر بالتمام حاضر آمده بشرف اسلام و ایمان مشرف شده باتفاق گفتند:

یا محمد بعزت واحد صمد ما هرگز حجت و دلیل در هیچ زمان مثل دلیل و برهان شما بدیده عیان ملاحظه و مشاهده نمودیم. و گواهی میدهیم که خدای تو بحق و تو رسول صادق. «و الله يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ».

### در ذکر و بیان الزام یافتن اعیان مشرکین از حضرت سید المرسلین

#### اشاره

از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام مروی و منقول است که آن حضرت از لسان معجز نشان بیان فرمود که من روزی از پدر بزرگوار خود پرسیدم که آیا جد عالیقدر ما رسول حضرت ایزد غفار علیه سلام الملك الجبار در ایام نبوت وقتی که جماعت یهود و مشرکین با آن حضرت تعنت و لجاجت میکردند آیا نبی المختار با آن طوایف اشرار مباحثه و مشاجره و مجادله و مناظره مینمود؟ پدر جلیل القدر من فرمود: بلی مراتب بسیار بسیار از آن حضرت با کفار بواسطه

اثبات و الزام حکم حضرت ایزد متعال مباحثه و جدال نمودند، و از آن جمله یکی آنست که حضرت ایزد منان در قرآن لازم الادعان در چند آیه حکایت و اعلان مینماید:

اولی «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ» الی قوله «رَجُلًا مَسْحُورًا» (1).

آیه ثانیه «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» (2) آیه ثالثه «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَقْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» الی قوله تعالی «كِتَابًا تَقْرُؤُهُ» (3).

بعد از آن ای کافران از روی جهل و عدوان سخنان بی بنیان فراوان بحضرت نبی الانس و الجان به تعنت اعلام و اعلان نمودند چنانچه تفصیل آن مجمل علی سبیل التوضیح و العیان بیان گردد، پس آنگاه گفتند: یا محمد اگر تو در دعوی نبوت و ادعای رسالت مثل موسی علیه السلام و التحیه صادق و با حجت و صاحب آیت بودی بایستی که بواسطه اسئله که ما از روی تغیر و افترا بشما کردیم بر ما صاعقه بلا فرود آمدی و ما نیز بر مثال قوم موسی که بآن سؤال بیجا بصاعقه آتش بلا سوختند سوختمی، زیرا که آنچه ما از شما بواسطه تقریع و تغیر و افترا و استدعا خواستیم بمراتب بیشتر از اسئله یهود اشرار است.

تفصیل این اجمال از روی صدق مقال آنست که حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام میفرماید که روزی حضرت سید البریه با جمعی از اصحاب بنزدیک کعبه معظمه نشستند ناگاه جماعتی از رؤسای قریش که اکثر آنها با یک دیگر قوم و خویش بودند مثل ولید بن مغیره مخزومی و ابو البحتری و ابو جهل پسران هشام و

ص: 71

1- سورة الفرقان: 7-8.

2- سورة الزخرف: 31.

3- سورة الاسراء: 90-93.



عاص بن وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیة المخزومی، و با هر يك از ایشان جمع کثیر از اقوام و خویشان ایشان فراوان بودند، همگی آن طایفه اهل تمرد و طغیان در آن هنگام حاضر شدند.

در آن محل حضرت رسول عز و جل با جمعی از اصحاب که مستسعدین آن محفل رضوان مآب بودند بتلاوت کتاب مستطاب ایزد وهاب مشغول گشتند و آن حضرت اصحاب را بامر و نهی اعلام میفرمود؛ در آن هنگام بعضی از آن مشرکین لئام تیره سرانجام با بعضی دیگر از روی حیرت تمام گفتند که کار محمد در این ایام بغایت نظام است و خطاب امر و نهی در نهایت استحکام و انتظام؛ اگر شغلش باین نسق و مرام باشد در اندک زمانی ما را توطن در این مقام حرام است باید که ما بهیئت اجتماعی بصورت مجموعی نزد او رفته ابتدا بسرزنش و ملامت و تبکیت و فضاحت او نموده پس از آن او را از روی حجت و برهان الزام تمام نمائیم و هر نوع کلام و مقال که مینماید که از ایزد متعال آوردم باطل و از درجه اعتبار ساقط و عاطل گردانیم تا خطب امر و نهی در نظر اصحاب او بی قدر و اعتبار و منزلتش خوار و بی مقدار گردد.

چون حال او بدین منوال انصرام و استبدال یابد امید است که بوسیله تبدیل احوال ترك امانی و آمال خود نموده منزجر از افعال و اقوال خود نیز گردد و من بعد پیرامون غی و باطل و تمرد و طغیان بی حاصل خود نگردد، و ما و خود را از جمیع مراتب دعوی بیجا مستخلص سازد و من بعد بمثل آن قول و فعل نپردازد. و اگر منزجر و منفعل و حال و اوضاعش مستبدل عامل میان ما و ایشان شمشیر برنده خون - فشان است.

### **سخنان عبد الله بن ابی امیة مخزومی با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)**

چون همگی آن لئام باین سخنان بی بنیان همداستان شدند؛ ابو جهل دغل گفت کسی از اصحاب ما کدام متولی کلام و مباحثه و الزام محمد علیه الصلاة و السلام می شود؟

عبد الله بن ابی امیة المخزومی که باعتقاد خود اعلم آن طایفه بی سرانجام بود گفت: من بمباحثه و مشاجره و مجادله و مناظره تمام بحجت او را الزام نمایم و زنگ غم و غصه و الم این حکایت و قصه از قلوب محبت اسلوب احبه خود بزدايم، آیا بمن که مقارن حسابی و مجادله کافی او باشم راضی هستید که شر و مهم او را از شما کفایت نمایم و خاطر عاطر شما را در باب او من کل الوجوه جمع گردانم.

ابو جهل گفت: بلی.

پس آن قوم پر نفاق یکسر باتفاق به پیش آن ماه فلك دانش و خورشید آسمان آفرینش تازه نهال بوستان یثرب و بطحا نوباوه گلستان مدینه و ام قری انجم نور افروز سیاه روزان دار الکفر یهود و نصاری بیضای نور افزای لیالی ظلام محبان در هنگام جزا شکننده اظهار جاحدان در روز دغا ناسخ ملل و ادیان رسل پیشین و انبیا معلم «و علم ما لم یکن یعلم» در مبدء درسگاه «فأوحی ربه ما اوحی» سلطان چار بالش «لی مع الله تعالی صفی» و یحیی و خلیل و کلیم و امین و حبیب ملک العلی ابو القاسم محمد النبی المصطفی علیه صلوات رب الارض و السماء آمدند.

عبد الله بن ابی امیة المخزومی که از روی کثرت علم و مال اعز آن رجال بلکه اضل آن جهال بود آن بی سعادت و اقبال قدم مناظره قیل و قال از روی بحث و جدال پیش گذاشته شروع در کلام بی نظام نموده گفت: یا محمد دعوی بزرگ و سخن هائل می کنی و گمان چنان می بری که تو رسول رب العالمین باشی؛ هیئات که حضرت ارحم الراحمین و خالق الخلائق اجمعین پیغمبری چنین بسایر مخلوقین مبعوث و مرسل گرداند؛ زیرا که تو مثل ما بشری و چنانچه ما محتاج بآکل و شرب دوام و تردد اسواق بجهت سرانجام مهام قیام و اقدام می نمایم تو نیز بهمان طریق در انصرام اکل و شرب و تردد اسواق سعی تمام می نمائی، بنا بر این دعوی نبوت و ادعای رسالت بشما اصلا نسبت ندارد.

ص: 73

شما قیاس اساس هر کار بمشاهده اشیای صوریه روزگار از روی اعتبار اختیار نمائید چنانچه اگر پادشاه روم با پادشاه فرس اراده ارسال رسول بولایت دیگر بنمایند بالبداهه و الیقین شخصی بواسطه آن امر تعیین فرمایند که در معرفت و کمال و در غنی و ثروت و مال از اقران و امثال ممتاز بیشیه و مثال بود و صاحب سراپرده ها و خیام و قصور عالیه و دور متعالیه در غایت رفعت و استحکام و مالک و صایف و خدمه و غلام بی حد و انجام باشد، چنین کسی بزرگ صاحب مال و منال را برسالت ارسال دارند و این پسندیده همه مخلوقین بلکه مستحسن حضرت رب العالمین است.

و هر گاه آنهایی که بندگان کمی و عبید کمترین رب العالمین باشند چنین کنند پس عز و جل چرا مانند و مثل تو کسی که غنی و متمول نیستی چون بدعوی تو برسالت سایر بریت که از تو بمال و ثروت و عزت و مکننت زیادت باشد ارسال دارد، بحسب عقل و رویت این نوع رسالت مستحسن هیچ امت نیست.

دیگر آنکه اگر تو پیغمبر بودی بایستی که فرشته حضرت عز و جل پیوسته با تو رفیق و عدل بودی که هر چه تو می فرمودی او تصدیق کلام تو می نمودی و ما خلقان همگی بدیده عیان مشاهده میکردمی، چون ملکی با تو نیست ظاهر آنست که پیغمبر نباشی، چه اگر حضرت داوود برای ما پیغمبر ارسال میگرددانید یقین که از جنس غیر بشر از فرشتگان معتبر بجهت پیغمبری ما مرسل میگرددانید نه مثل تو بشر را، و هر گاه تو پیغمبر نباشی و از تو بعضی چیزهای خلاف ظاهر بین و ظاهر گردد پس تو ساحر ماهر باشی.

چون عبد الله بن ابی امیه المخزومی کلام بی نظام خود باین مقام رسانید حضرت نبی المحمود فرمود که فلان هیچ چیز از سخنان بی تمیز تو باقی ماند؟ گفت: بلی، اگر خدای تعالی از جنس بشر پیغمبر برای ما بشر میفرستاد بایست که پیغمبر بسیار بسیار اعز و اجل بلکه از ما و تو متمول تر بسایر بشر مبعوث و مرسل

میگردانید، چرا این قرآنی که زعم تو آنست که ایزد متعال آن را بتو ارسال و انزال نمود و تو را بدان وسیله بشرف نبوت و رسالت معزز فرمود آن را بیکی از این دو مرد بزرگ که در این دو ده میباشند انزال و ارسال ننمود، یکی ولید بن مغیره که متوطن مکه معظمه است و دیگری عروه بن مسعود که در طایف ساکن است، چه در ثروت و مال و در رتبه جاه و جلال الحال در مکه و مدینه بلکه در سایر بلاد و محال وجود مثل این دو مرد با اقبال ممتنع و محال است، زیرا که هر يك از ایشان اگر اراده کنند چند سال تمامی سکنه بادیه بلکه همگی متوطنین این دو شهر معظم مکه معظمه و مدینه مکرمه و سایر محال را بملك و مال غنی و بی مثال گردانند و فقیر و مسکین و محتاج در این سرزمین نگذارند، و چون حال فقر وفاقه و مسکنت و عیله تو بر همگنان اظهر من الشمس است پس حضرت ایزد منان این کار عظیم الشان باهتمام و شأن شما بچه سان گذارد.

حضرت رسول ایزد مهیمن معبود فرمود که ای عبد الله دیگر از سخنان تو چیزی که اراده بیان آن داشته باشی موجود و باقی ماند؟ گفت: بلی یا محمد، ما ایمان بشما و اوامر و نواهی ملك تعالی نمی آریم تا آنکه زمین مکه که مملو از احجار صمدیه و عره محشور از کوههای صلبه است شکافته چشمه های انهار عذوبت آثار که بغایت صاف و خوشگوار باشد ظاهر گردانی، چه حفر اراضی این دیار بواسطه کثرت احضار بغایت صعب و دشوار است و چون ما و سایر برایا محتاج بآبهای روان بجهت تحصیل قوت و باقی ضروریات در این جهانیم باید که شما نهایت سعی و اهتمام خود را در باب انصرام جریان انهار مبذول گردانی تا جمیع خلایق باسانی زندگانی کنند و بشرف اسلام و ایمان درآیند و عبادت و بندگی حضرت حق سبحانه و تعالی و اطاعت بر طبق خواهش شما نمایند تا آنکه شما را باغ گرمستانی تابستانی نخلستانی بودی که ما و کافه برایا از آن نخل و اعناب پیوسته

تفکّه و اطعام خود و اصحاب در هر باب در جمیع محل و مآب مینمودیم؛ بلکه مترددین اکناف و اطراف نیز از فواکه این جنت از فواضل احسان و انعام خالق بیمنت متفکّه میشدند و در عقب آن باغ آبهای صافی جاری بودی تا همگی از آن حظ وافر و بهره لا کلام می یافتند و آن آب وسیله آبروی دعوی شما من کل الابواب میگردد.

یا آنکه مدعی شما آسمان بر سر ما ساقط گشتی چنانچه زعم شما یا محمد آنست که اگر تیرگی بلا از آسمان بر ما ظاهر و عیان گردد هر آینه ما آن را بچیزی دیگر حمل نموده آن را ابر سیاه سوخته بی آب میدانیم بلکه آن را نوعی از عذاب شناسیم امید است که ما قائل بحقیقت این کلام شویم.

یا آنکه تو ای محمد با خدای خود و ملائکه بمقابله ما بیائید شاید که بوسیله تقابل ایزد علام و ملائکه کرام ما بوساطت استفهام و استعلام بر حقایق دین و آئین تو بالتمام اطلاع و اعلام یابیم.

یا آنکه با شما زخارف دنیا که عبارت از مال باشد میبود و تو ما و سایر برایا را باعطای آن غنی و بی نیاز میگردانیدی. مع هذا امید است که ما همچنان طاعی از فرمان شما باشیم چه از شما مکرر استماع نمودیم که انسان بوسیله کثرت مال و استغناء ابغی و اطغی گردد و هرگز پیرامون طریق هدایت و اهتدا نگردد.

ای محمد اگر تو صعود و عروج باآسمان که اصعب اشغال و اتعب اعمال است نمائی و ما را باطاعت شما و عبادت و بندگی ایزد تعالی امر فرمائی هرگز مطیع حکم خدا و متابعت شما ننمائیم تا آنکه از سماوات العلی کتاب علی حده بنام ما باین مضمون که این کتاب از نزد خدای تعالی عزیز حکیم دانا بسوی عبد الله بن ابی امیة المخزومی با سایر رفقا که در طریق و رستگار امر ما مصر و مستمرند منزلست باید که او تبعه با کمال صدق و ادب میل بدین و مذهب محمد بن عبد الله بن عبد المطلب که اشرف دودمان لوی بن غالب است نموده پای اخلاص پیش گذاشته طریق حق و دین مهیمن خالق را

از روی صدق برداشته اسلام و ایمان بمحمد که پیغمبر قادر سبحان و برگزیده ایشان است آرند و شیوه تمرد و استنکاف و طریقه عداوت و اعتساف بگذارند و اصلاً بمخالفت امر و حکم ایزد داور پای نسیارند.

مع هذا بعد از آنکه تو ای محمد جمیع ملتمسات و تمامی مدعیات ما را بانجام و انصرام مقرون گردانی معلوم نیست که ما بوسیله بعضی و عدوان اطاعت و فرمان تو نمائیم و ایمان بتو آریم، بلکه اگر ما را نیز در طریق عروج و صعود آسمان رفیق خویش نموده ابواب آن را مفتوح ساخته ما را مرتفع بآن محال و داخل طبقات آسمان ایزد لا یزال گردانی هر آینه سخن ما آنست که تو ای محمد چشم ما را بوسیله سحر بستنی و دل ما را نیز از همه مدعیات گسستی تا آنکه ما ملت و دین ترا مذهب و آئین خود نموده تابع سحر تو گردیم، و این در پیش ما رؤسای قریش صاحب مال و جاه بی شبهه و احتمال ممتنع و محال است.

در این حال رسول ایزد متعال روی توجه و اقبال به آن مصل تیره مآل آورده فرمود که آیا دیگر تو را سخنان بی بنیان خلیجان خاطر باشد که اراده بیان آن نمائی؟ عبد الله گمراه گفت که یا محمد این همه کلام از روی لجاج و ابرام بجهت احتجاج و الزام تو آوردم بلاغ کافی و اسکات وافی تو نیست آنچه ما را در باطن و ظاهر در خاطر و ضمائر مظهر و مضمهر بود ناطقه بیان ما عیان نمود شما را در باب جواب ما آنچه ظاهر و هویدا باشد بفرمای و ما را انتظار مفرمای، و اگر حجت و برهان واضح و عیان مؤسس داری با کمال فصاحت و بلاغت نفس همه آنچه ما از شما سؤال از روی بحث و جدال کردیم برای ما بیان نمائی.

بعد از آن حضرت سید الانس و الجان سر بسوی آسمان کرده گفت: بار - خدایا چون سامع جمیع اصوات و دانائی معلومات توئی استماع کلام ربانی نظام این مرده انام نمائی که چه می گویند و راه مخالفت حکم و امر تو را بدلائل ناتمام بچه

## تفسیر آیه «ما لهذا الرسول يأكل الطعام.»

چون حضرت شفیع العصات این مناجات بحضرت قاضی الحاجات نمود در آن هنگام حضرت واحد علام بانزال و ارسال این آیات صدق سمات نبی الا-کرام را بر جمیع مقالات فاسده آن لثام اعلام نمود، چنانچه در کتاب لازم الاحترام فرمود: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا \* أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» (1).

تفسیر آیه وافی هدایه چنانچه سابقاً سمت تحریر یافت آنست که یا محمد اگر عبد الله بن ابی امیة المخزومی و باقی تبعه او مثل ابو جهل و ابو البحتری پسران هشام و ولید و عاص بن وائل السهمی بتوازی روی تعیر و سرزنش سخنان گویند و خاطر مبارك تورا آزرده گردانند مثل آنکه گویند که محمد چون بطریق ما بأكل طعام و تردد اسواق بجهت تنظیم مهام و سرانجام مرام مینماید بنا بر این رتبه نبوت و رسالت را نمی شاید، یا آنکه گویند اگر محمد پیغمبر میبود بایست که فرشته با او بواسطه تصدیق نبوت و شهادت رسالتش میبود چون ملک شاهد مصداق ندارد لهذا کسی بر نبوتش اقرار نیارد، یا آنکه اگر محمد گنج و مال از عنایت ایزد متعال میداشت که صرف خود و محتاجان مینمودی آن نیز فی الجملة دلیل نبوت و عزتش بودی. چون حضرت واهب بیچون او را بغنا و ثروت مال ممنون نگردانید و از سایر اغنیا مفخر و سرفراز نمود بیقین حضرت رب العالمین نبوت او را مبعوث نفرمود.

یا آنکه اگر محمد را جنات و بساتین در این ولایت و سرزمین بود که خود و سایر الناس باکل فواکه و اثمار آن استیناس با یک دیگر میگرفتند شاید بدان وسیله جمعی اختیار دین و آئین او میکردند و جماعت ظالمان اهل عدوان میگفتند که چون حال محمد

ص: 78

بر منوال امانی و آمال ما مصروف و معطوف نیست اگر کسی تابع او گردد البته آن کس تابع مسحور که بجادوی فریفته شده گردید.

و گاه بمزخرفات دیگر خاطر عاطر سید البشر را ملول و مکدر میداشتند، مثل آنکه میگفتند که اگر محمد باسماں صعود و عروج نماید یا ما را بهمراه خود باسماںها برد و در جمیع سماوات سبعه بگرداند تا آنکه کتاب جداگانه از حضرت کریم یگانه برای ما نیارد باید که چشمداشت اطاعت و انقیاد از ما بردارد.

چون مخزن دل آن بلبل گلستان نبوت عز و جل بواسطه استماع سخنان بی بنیان لا طائل آن کفرة لثام از ازل بغایت الغایه محزون و نالان و متألم و حیران گردید حضرت قادر منان خاطر عاطر آن سید انس و جان را بارسال و انزال این آیات مبهتج و شادمان گردانید که «أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً» (1).

یعنی ای محمد نظر از روی خرد و تدبر بجانب آن قوم ابتر نمای که چون برای شما مثلها زدند و بدان وسیله گمراه و دور از حضرت اله شدند و این جمع ضلیل بواسطه قساوت قلب علیل خود میگفتند که محمد ساحر و کاهن و جادو و شاعر است، دیگر از مثلهای بد چیزی باقی نگذاشتند که نسبت بذات عدیم المثل تو ندادند، پس از این استطاعت راه دیگر برای مثل زدن ندارند.

ایضا مرة بعد اخری بواسطه مزید تسلی دل نبی علیه صلوات الرب العلی حضرت ملک تعالی فرمود که «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا» (2).

تفسیر این آیه وافی هدایه آنکه ای برگزیده رب غفور باید که خاطر فیض مقاطر خود مشعوف و مسرور داری و اصلاً خود را بوسیله خرافات آن طایفه بیسر و پا محزون

ص: 79

1- سورة الاسراء: 48.

2- سورة الفرقان: 10.



نداری و غبار ملال بر اذیال دل دریا مثال مملو از لال؟؟؟ علم و افضال خود را بوسیله خرافات ای بحار معرفت و کمال راه ندهی که حضرت ذو الجلال قادر عالم بجمیع امانی و آمال همه اهل عالم است اگر از ارادت کامله و قدرت شامله خود نخواهد برای شما منازل خیر محافل که بسیار بسیار از آنچه بنخاطر و ضمائر طوایف بشر مخطور و مضمر گردد از جنات و بساتین و باغات مشتمل بر ریاحین که هر قطعه از قطعات آن جنات دلگشا بوسیله طیب هوا و عذوبت ماء؟؟؟ و بسیاری شکوفه الوان چون حسن نیکوان روح افزا و هر نهال بیهمالش مانند ساعد سیمبران دلربا سنگریزه های اراضیش همگی جواهر و لآلی آبدار ابواب حیطان و جدارش مرصع بترصیع لعل و یاقوت بیشمار که خیط شعاع بصر اولو الابصار از کثرت تتابع و تلامع انوارش از مطالعه لمعان آن پای بر جدار بلکه در حدیقه بصر معطل و بیکار مانده و شاهد آن رضوان مثال و حوران در انتظار مقدم حضور ذات فیض النور رسول رب غفور باکمال شوق و سرور بر شرف غرف دور و قصور با کمال غنچ و دلال و عشوه های دلپسند نمونه خال رخسار صاحب جمال بتماشای صنایع و بدایع حضرت ذو الجلال بتمادی و توالی ایام و احوال بالغدو و الاصل مترقب حضور قدوم فیض لزوم و مترصد طلعت جمال بنوید ادراک وصال مستمال باشند.

ای عزیز حیاض ریاضش از آب حیات مالا مال انهار بحار مثالش مملو از آب زلال بل عیون مشحون بشراب ظهور و زنجبیل و عسل مصفی و ماء غَیْرِ آسِن و سلسبیل برای متعطشان فیافی قیامت پیروان ملت و متابعان امت تو مبذول و سییل است، بلکه بجهت تسکین التهاب نوایر شوق جمیع مشتاقان لقای ایزد جلیل قطره از رشحات سحاب رحمت احدیت کافی و کفیل است.

سبحان الله، عجب عجب حدایقی که بوسیله امید سکنی و توطن نبی الخالق رشک سوز رحمت احدیت سایر حدایق انبیا و رسل صاحب حقایق گشته تعریف توصیفش از حیز امکان و قدرت بشر گذشته، زیرا که ادراک و افهام ارباب حدایق و اصحاب دقائق را قدرت سزاوار و لایق بیان نهال رشایق و نخلهای فایق آن حدایق

نیست فکیف جرأت طابق موافق بیان سایر مضافات و لواحق نمایند یا ورق از اوراق کتاب جمال آن گشایند. چنین مکان و بستان بجهت تو ای سید رسولان معین گردانند.

و ایضا بواسطه تسلیه دل آن نبی عز و جل میفرماید که یا محمد «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضٌ مَّا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ» (1).

یعنی ای محمد برگزیده احد صمد امید است که اگر بعضی سخنان ناملایم بسمع شریف تو ای سید عرب و عجم رسید و دل نازنین تو بآن وسیله و خاطر عاطر ملول و حزین گردد باید که آنها را از خاطر فیض مقاطر محو نمائی و اصلاً آنها را بضمایر و خواطر خود ذخیره ننمائی.

بر ضمایر صافیة عارفان نکات و معانی و بر خواطر زاکیه سالکان راه نجات و امانی واضح و عیان و روشن و درخشان است که ارسال لفظ «لعل» در هنگام خطاب عز و جل بسید الرسل اظهار کمال شفقت و محبت و نهایت احسان و مودت است نسبت بسید البریه.

و ایضا حضرت واحد اعلام نبی الاکرام میفرماید که «وَقَالُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفِئِي الْأَمْرِ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» (2).

یعنی کافران گفتند که چرا برای محمد فرشته که بر طبق نبوتش گواهی دهد خدای تعالی نفرستاد، ایزد تعالی میگوید که اگر فرشته میفرستادیم هر آینه حکم و امر ما جاری میشد و قوم هلاک میشدند.

چنانچه قوم ثمود و عاد هلاک شدند و این جماعت را بیک چشم زدن مهلت نمیدادند و اگر ما فرشته میفرستادیم او را بصورت مردی میکردیم، چنانچه جبرئیل بصورت

ص: 81

---

1- سورة هود: 12.

2- سورة الانعام: 8-9.

دحیه کلبی میشد، زیرا که بشر را قدرت دیدن فرشته نیست الا جمعی را که مؤید باشند بنفوس قدسیه؛ و چون فرشته بصورت بشر گردد هر آینه ما میپوشانیدیم بر آن کافران بارسال فرشته آنچه در سابق بآنها پوشانیده بود، چنان که پیشتر میگفتند محمد بشر است و پیغمبری را در خور نیست الحال نیز در حق فرشته که بصورت بشر بود میگویند که او بشر است پیغمبری را نمی شاید.

## پاسخ حضرت پیغمبر به گفته های عبد الله مخزومی

### اشاره

پس از آن حضرت نبی ایزد وهاب شروع در جواب آن عبد الله گمراه نموده فرمود که آنچه تو مذکور کردی که من بأكل طعام و بتردد اسواق بجهت انجام مهام بطریق شما و سایر انام در جمیع ایام شهور و اعوام اشتغال دارم در آن خلافتی نیست، اما اینکه زعم و گمان شما و کفره سایر برایا چنان است که بجهت ارتکاب امثال این فعل مباح جایز و روا نیست که من رسول حضرت فَاَلَيْكَ الْاِصْطِحَابُ بِشَمِّ اِنِّ خِلَافِ وَاَقَعِ اسْتِ؛ زیرا که از روی خرد و دانستگی علم و بوساطت عقل و آراستگی فهم اعتراض بکم و کیف بحضرت عزیز اللطیف عین وزر و حیفت و بلکه هیچ آفریده را جرأت این کار جایز و سزاوار نیست، چه اختیار در امر و کار با حضرت قادر مختار است آنچه خواهد بعمل آورد و هر چه اراده نماید حکم فرماید و ایجاد امثال این فعل از حضرت معبود محمود است؛ باید که دیده بصیرت از روی فراست و رویت بگشائی و نظر اعتبار بسوانح تقضی حال اهل روزگار نمائی که حضرت غنی کبیر بعضی را غنی و بعضی را فقیر و جمعی را عزیز و گروهی را ذلیل و طایفه ای را صحیح و برخی را سقیم و بعضی را شریف و فرقه ای را وضع گرداند.

الحال چون حضرت بیچون رحیم و شفیع است بیقین و تحقیق نسبت کمال هر کس ما ینبغی و یلیق بعمل آورد، و همه این طوایف انام باکل طعام و سعی انجام مهام مستدام مشتغلند؛ فقرا را جایز و روا نیست که باغنیا گویند که چرا ما را فقیر و شما را غنی گردانید یا ما را وضع و شما را شریف یا آنکه ما را زمین گیر و شما را صحیح و قوی

نمود، تعبیر و سرزنش روا نیست. و نیز اذلاء را ادعا باعزه نرسد که گویند چرا ما را ذلیل و شما را عزیز گردانید، یا جمعی بحسب ضرورت کریه منظر باشند بجمعی که صبیح الوجوه و صاحب جمال باشند گویند که چرا ایزد متعال ما را بدین مثال قبیح الوجوه و شما را صاحب حسن و جمال ایجاد نمود امثال این سخنان بی بنیان از عاقل نکته دان غیر مستحسن واضح و عیان است، و اگر عیاذا بالله جمعی سخنان چنین بحضرت ارحم الراحمین گویند بیقین آن ملاعین معترضین برب العالمین و منازعین در احکام و اوامر و نواهی شریعت و دین کافران بی دینند و بی شبهه حضرت اکرم الاکرمین جواب آن جمع مفسدین چنین دهند که من مالک و خافض و رافع و مغنی و مفقر و مذل و مصحح و مسقم و معزم، یعنی صاحب ملک فراوان و پست کننده گردن کشان و بلند گرداننده درویشان مطیعان و غنی گرداننده فقیران و فقیرکننده مال داران و ذلیل کننده عزیزان و صحت و شفا دهنده بیماران و بیمارکننده تندرستان و عزیزکننده ذلیلان مؤمنانم، پس شما بندگان ذلیل و خفیض و فقیر و محتاج و مریض و مسکین و مزمن حضرت مهینید، شما را بغیر تسلیم امر و انقیاد حکم من که احکم الحاکمین و خالق الخلائق اجمعینم تعدی و تمرد روا نیست.

اگر بعد از استماع قول من تسلیم امر من و انقیاد حکم نموده اطاعت و متابعت نمائید بندگان مؤمن و پسندیده های منید، و اگر با انکار و تمرد و رستگار که شیوه و شعار شیطان نابکار و تبعه اشرار اوست فرمائید بیقین منخرط در سلك کافرین و مرتبط بر بقیه هالکین مبغضین در یوم الدین گشته در اسفل السافلین بعقوبات گوناگون حضرت بیچون گرفتار و پایدار خواهید بود.

چون نبی حضرت معبود کلام صدق انتظام باین مقام ختم نمود شروع در تلاوت این آیت کلام عظیم الشان که ایزد منان در شان عالی شان ایشان انزال و عیان نموده فرمود که «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» یعنی ای محمد و ای ستوده حضرت ایزد صمد بگوی بآن جمع

لئام که من اگر چه در اکل طعام و تردد اسواق بجهت تنظیم مهام مثل شما بشرم؛ لیکن بواسطه مزید مرحمت و کمال شفقت حضرت عزت به رتبه نبوت و رسالت سزاوار و در خورم، چنانچه فرمود که «يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْكُفْرَةِ إِلَهُٰ وَاحِدٌ»، یعنی ای محمد تو بآن جماعت بگوی که اگر چه من در بشریت و بندگی احدیت با شما شریک و سهیم بلکه فقیر و مسکینم، لیکن حضرت ایزد کریم مرا باعطای رتبه نبوت و احسان درجه رسالت مخصوص و عظیم گردانید نه آنکه شما میخواهید یعنی ولید بن مغیره مکی و عروة بن مسعود طایفی را، و این تخصیص من بمنصب جلیل الرتبه نبوت مثل تخصیص بعضی بشر بغنا و ثروت و برخی تندرستی و صحت و بعضی بحسن صورت است که کریم معبود جمعی دیگر را باین صفات محموده مستسعد نمود. پس شما را انکار من در اختصاص رتبه نبوت نباید نمود چه این اعتراض در هیچ ملت و مذهب با حضرت معبود مستحسن و محمود نیست.

و اما آنچه تو ای عبد الله بپناه گفستی که پادشاه روم و پادشاه فرس اگر از روی علم و تفرس ایلچی و رسول بنزد کسی فرستند البته باید که آن کس کثیر المال و عظیم الحال و صاحب قصور عالیه و دور متعالیه و سرپرده های دلگشا و خیام و مالک عبید و وصایف و خدام باشد و حضرت رب العالمین که باعتقاد همه مخلوقین فوق این جماعت و خالق و موجد امم سالفه و این امت است چون راضی بارسال رسول چنین فقیر و مسکین بنزد سکنه روی زمین شود.

ای عبد الله بدان و آگاه باش که تدبیر و حکم امور و تنظیم همگی مأمور بحضرت رب غفور است، انصراف کار و اشغال بر وفق ظن و گمان امانی و آمال و باقتراح خاطر بی اقبال تو نمیرساند هر چه تمشیت و تقدیر حضرت صمدیت بدان تعلق گیرد همان از حیز عدم صورت وجود نمود پذیرد و باین نوع ایجاد موجود از حضرت معبود محمود است.

ای عبد الله بدان و آگاه باش که انزال و ارسال انبیاء و رسولان از حضرت ایزد منان بکافه انس و جان محض بواسطه اعلام و اعلان انسان است بحقایق دین و ارکان و دلالت و خواندن خلقان است بحضرت قادر سبحان، باید که رسول ایزد مقدس با کمال توجه نفس اقدس خود تأکید هر کس بجهت بندگی حضرت تبارک و تقدس در تمامی ساعات لیل و نهار پیوسته مشتغل و در کار باشند و لمحہ ای از عبادت رب العزت یا بهدایت امت مشغول بوده بیکار نباشند، بناء علیه اگر رسول ایزد اکبر صاحب سراها و قصرهای بیمر باشد و گاهی باشتغال مشتتهیات یا باستعمال مستلذات و مباحات دیگر در آن محال محتجب و مختفی گردد یقین عبید و خدم و حجاب و حشم از نظر مردم او را محجوب و مستور گردانند؛ در آن هنگام اکثر طوایف انام خصوصاً مستفیدین شرایع دین و مستبصرین احکام مذهب و آئین از شرف استفاده محروم و مأیوس مانند پس علت غائی بعثت و رسالت بی فایده و ضایع و امور و احکام مستبطی و امر و انتظام را جمع گردد و از ارسال رسول نفع معتد به متصور نگردد.

چنانچه مرئی و مبصر همه شماسست که اگر پادشاه وقت محتجب و گوشه گیر شود همگی برنا و پیر و صغیر و کبیر از او تنفیر نمایند و بوسیله آن در اکثر محال و مکان فساد و فضایح و افساد و قبایح ظاهر و سانح گردد که اصلاً هیچ احدی از افراد خلقان را اطلاع بر آن نباشد و از وقوع هیجان آن حال و اختلال بسیار در اوضاع و اطوار سکنه آن دیار بین و آشکار گردد که قطع و فصل آن میسر اکثر خلقان نگردد.

ای عبد الله حضرت کریم لا یزال مرا بغیر ملک و مال بواسطه آن ارسال نمود تا قدرت و اجلال و قوت اقبال خود را در باب اعانت من بشما بشناساند و شما را بر این معنی آگاه گرداند که حضرت مقدس خود بذات اقدس ناصر و حفیظ و فریادرس رسول خویش است و هر چند همه کس از او در غصه و بمرض ضیق النفس گرفتار و بزندان رشك و حسد محتبس باشند بیقین هیچ کس قادر بر قتل آن نبی مؤسس نیست،

بلکه قدرت بر منع آن حضرت از نبوت و تبلیغ رسالتش نیز ندارد و اظهار این نوع قدرت و مرحمت از حضرت عز و جل نسبت بسید الرسل در بروز و قدرت اظهر و اتم بر ثبوت عجز شما بر واقع آن صاحب رسالت مکمل است.

و زود باشد که حضرت قادر بی منت مرا بوسیله اعطای قدرت و شوکت و شما را بجهت عدم فوت مخاصمت و مقاومت بر شما مظفر و مستولی گرداند و ما شما را بسبب قتل و سختگیری و غارت و نهب اموال و اسیری تابع خود گردانیم و بر بلاد و امصار و شهر و دیار شما و ما و تبعه اهل ایمان مستولی و فرمانروا گردیم و بر جمیع خویش و اقربا و سایر نزدیکان شما بلکه نزدیکان جمعی که با شما موافقت در مخالفت ما در دین و آئین نمودند نیز مستولی بنوعی گرداند که هر چه در باب ایذا و استهزای شما اراده نمایند قادر باشند و شما با سایر تبعه در کمال ذلت و خواری بلکه در غایت هوان و سوگواری باشید.

### **پیغمبر باید از جنس بشر باشد**

اما آنچه ای عبد الله گفتی که تو ای محمد اگر پیغمبر و برگزیده و مبعوث ایزد داور بودی بایستی که با تو فرشته مصدق شاهد صادق بودی که در سزا و ضرا و شدت و رخا در همه مکان و ماوی رفیق و همراه شما میبودی و تا هر چه شما تبلیغ آن فرمودی آن فرشته تصدیق شما و شهادت بر آن نمودی و ما او را بدیده عیان مشاهده کردم بلکه چنین میگفتند که اگر حضرت عز و جل برای ما پیغمبری مرسل میگردانید بایست که آن فرشته مقرب حضرت واحد اکبر باشد نه مثل شما بشر.

ای عبد الله بدان و آگاه باش که قوت بصر و درك شما مشاهده و درك ملك ملك تعالی نمیتواند نمود زیرا که فرشته ایزد تعالی از جنس هواست که آن را عیان ظاهر و پیدا نیست، یعنی چنانچه هوا مرئی کافه برایا نمیشود فرشته نیز مرئی و ممیز نگردد و اگر بعد از تبدیل صورت فرشته بصورت بشر حضرت داور نور بصر شما را بیشتر میگردانید بحدی که فرشته را بچشم سر بنظر می آوردید هر آینه شما را مراجعت

بهمان قول بیشتر بود چنان که در سابق می گفتند که محمد از جنس بشر است و رتبه نبوت و درجه رسالت را بواسطه بشریت سزاوار درخور نیست فرشته را نیز بهمین تهمت بشریت متهم گردانیده منع و نفی نبوت او نیز میکردید که هرگز اقرار برسالتش نمیکردید، زیرا که هر گاه قادر عالم فرشته ای به پیغمبری بنی آدم مبعوث و مرسل گرداند بر حضرت عز و جل واجب و لازم است که آن فرشته را بصورت بشر بین و ظاهر گرداند، چه الفت و التیام جنس هر چیزی بجنس خود بیشتر است، و چون بمضمون «الجنس الی جنسه یمیل» هر چیزی الفت تمام بجنس خود پیدا کند، در آن هنگام فهم مقالات و مرام و درك مکالمات و کلام او نمائید بلکه معرفت بمراد و خطاب او در هر باب بیشتر فرمائید.

و اگر پیغمبر جنس بشر برای شما مقرر نشود پس شما چگونه تصدیق فرشته در باب خطاب شما بامر صواب که مستوجب ثواب بود توانید کرد یا تمیز ناصواب از صواب توانید نمود یا توانید گفت که آنچه این ملك مرسل بادعای خود از حضرت عز و جل گوید حق و صدق است. بناء علیه ارسال پیغمبر بشر بجهت بشر از حضرت ایزد داور بغایت الغایت از ارسال ملك پیغمبری بشر احسن و اخیر و بحسب عقل و فکر اتم و درخور باشد.

و بوسیله همین خالق اکبر پیغمبر بشر بواسطه شما بشر مرسل و مقرر نمود و معجزات که عبارت از اظهار خوارق عاداتست ظاهر فرمود بنوعی که در طبایع و قدرت جمیع بشر دیگر اظهار مثل آن معجزه بحسب ظاهر میسر نباشد. پس شما آنچه مضمرات و مکنونات دل شما بود عالم و دانا شدید و بر عجز خود از اظهار معجزات که از دست آن رسول مجتبی ظاهر و هویدا شد مطلع گشتید.

في الحقیقه این مقدمه شاهد و بین و گواه صادق روشن بر نبوت رسول حضرت مهیمن است و اگر ایزد تعالی فرشته به پیغمبری شما ارسال مینمود و باید که از دست آن



فرشته پیغمبر حضرت داور معجزه بجهت تصدیق رسالت و نبوتش ظاهر میفرمود که هیچ احدی از بشر مثل آن معجزه ظاهر نتوانستندی نمود یقین معجزه این فرشته پیغمبر در مرتبه عاجز گردانیدن غیر پیغمبر از طوایف بشر مثل معجزه پیغمبر بشر نیست، زیرا که معجزه که از آن فرشته پیغمبر ظاهر گشته ظهور آن معجزه از طبایع سایر اجناس آن فرشته پیغمبر از ملائکه دیگر ممتنع و محال نیست، و چون ملائکه دیگر مثل آن معجزه ظاهر توانند کرد پس آن معجزه نباشد.

ایا شما نمیبینید که هر گاه جمیع اجناس طیور شریک باشند اگر مرغی از آن متفقه الاجناس مختلفه الانواع بطیران آید از برای سایر طیور یعنی خارق عادت نتوان گفت، زیرا که همه اجناس طیور در طیران یکسانند، بلکه در اکثر زبان همعنان.

پس طیران مرغ خاص را بجهت سایر ایشان معجزه گفتن نتوان، بخلاف آنکه اگر یکی از انسان طیران نماید آن طیران بی شبهه و گمان بواسطه سایر انسان غیر قادر بر آن معجزه ظاهر و عیان باشد و یقین هر که از انسان که طیران نماید مؤید بتقویت حضرت عزت و مقوی بمشیت ایزد منان است.

### **فضایل حضرت پیغمبر آخر الزمان**

بعد از آن رسول حضرت معبود فرمود که ای عبد الله مهیمن عز و جل کار بر شما بغایت آسان و سهل گردانید بجهت آنکه کسی را که به پیغمبری شما تعیین نمود آن قدر علم و حال و فضل و کمال باو ارزانی داشته که هر سؤال از روی ابرام و لجاج در دلیل نمایند آن پیغمبر جلیل القدر آن را از روی حجت و الزام و برهان و احتجاج ثابت فرماید و حال آنکه شما اقتراح و اختیار صعب مینمائید که اصلا حجت در آن باب مستطاب نیست بلکه همه اقوال شما بواسطه عدم دلیل مستقیم از روی عقل سلیم باطل و غیر مستقیم است.

ای عبد الله آنچه فرمودی که تو مرد مسحور و از طریقه شعور مهجوری و آنچه از تو بحیز ظهور میرسد بدان سبب از روی خرد و کیاست و حدس و فراست دور است. این سخن تو خلاف و ظاهر و انکار امر مشهور است زیرا که شما بلکه سایر

برایا عالم و مطلعید که من از عنایت ایزد مهیمن بر همگی شما بلکه از سایر خلق الله تعالی در صحت تمیز و عقل از عنایت و مرحمت عز و جل زیادتى دارم، و هر چه بعمل می آورم همه از روی کمال علم و فراست و غایت فهم و درایت است و همیشه عزیز و مکرم تمام بنی آدم بوده و خواهم بود.

ایا شما از صغر سن من تا آنکه مرحله عمر خود را بچهل سال رسانیدم هرگز مرا خوار یا ذلیل یا دروغگوی یا خائن یا خطاکننده در قول یا سفیه در رأی ملاحظه و مشاهده کرده اید؟ گفت: نه.

حضرت فرمود: آیا شما گمان میبرید که هر مردی در تمامی طول مدت عمر بحول و قوت نفس خود بدون حول و قوت اقدس معبود معصوم و مقدس میماند، این ممتنع و محال است خصوصا در حق کسی که باعتقاد شما گاه ساحر و گاه کاهن و گاه بصفات ناپسند دیگر متصف بود، چنان که حضرت واحد علام در آیه کلام لازم الاحترام حقایق ضرب امثال آن کفره لئام را به نبی الاکرام اعلام نمود که «كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً» .

یعنی آنچه در باب امثال ناپسند که بخاطر نژاد آن جمع ضال میرسید در حق رسول ایزد متعال تقصیر و تقاعد در آن مقال نکردند و بدان وسیله مضل ضال نشدند، من بعد ایشان را استطاعت سبیل دیگر زیاده از دعاوی کذب فحاوی باطله که سابقا طریق بطلان و ابطال اقوال آن جهال بوضوح و ظهور رسید نیست چنانچه پیشتر مذکور شد.

### **نیامدن آیات بر بزرگان عرب مکه و طائف**

ای عبد الله آنچه گفتمی که چرا این مرقومه مختومه سبحانی و منزله مکرمه آسمانی بولید بن مغیره مکی و عروة بن مسعود الطائفي نازل و مرسل نشد که در مال و منال از اقران و امثال ممتاز و بی مثالند، بدان که مال دنیا چنانچه در نزد تو عظیم و با

کمال اعتبار است در نزد حضرت واحد مختار هیچ نوع تعظیم و اعتبار ندارد، چه اگر دنیا و مافیها در پیش حضرت ملک تعالی معتدل بجناح پشه میبود و بدان مقدار وزن و اعتبار میداشت حضرت آفریدگار کفار اشرار و مخالف فجار را بسقی شربت آب ایثار نمیکرد، قسمت مال ایزد متعال بدست امانی و آمال تو نیست بلکه واهب بی منت از روی مرحمت مال خود را بهر احدی به مرتبت او قسمت نماید و هر چه اراده و مشیت احدیت بر آن متعلق گردد نسبت بحال خلقان بحیز ظهور و عیان رساند.

ای عبد الله چنان که تو بواسطه تلف مال در کمال قلق و اختلال و در غایت خوف و بد حال میگردی نیز حضرت بی مثال را از خدای تعالی بجهت مال و حال نیست بلکه او را نظر بر تبه فضل و کمال معرفت ایزد ذو الجلال است یا آنکه ایزد متعال محفوف بمال و حال را معزز و با اقبال نمیداند، چنانچه تو ای عبد الله آن مرد صاحب مال و حال را لایق اعظام مراتب عزت حضرت ذو الجلال میدانی. پس بنا بر این او را تعریف بنبوت میکنی و میگوئی که او لایق رتبه نبوت و درجه رسالت است.

دیگر آنکه حضرت غنی کریم را طمع بمال و حال هیچ احدی نیست تا آنکه او را بغیر اطاعت و متابعت امر و حکم معزز و با احترام گرداند، اما چون ترا چشم بمال و حال آن مرد است بجهت همین او را مخصوص نبوت میگردانی، و حضرت بی نیاز ای عبد الله هیچ کس را بمحنت آز و هوس نگیرد چنان که کار و شغل تو استعمال این فعل و عمل است، فلهدا تو تقدیم من لا يستحق التقديم مینمائی و اصلا تصور قبح تقدیم مفضول بر فاضل نمی نمائی، و این وسیله فساد بسیار و موجب عدم اختیار مذهب و دین حق ممتاز است.

اما معامله حضرت عز و جل بر منهج عدل مستقر و مستعمل است، بناء علیه بواسطه افضلیت مراتب دین و بجهت جلالت ملت و آئین اختیار کسی که افضل و اتقی در طاعت و متابعت و اجدی و اسعی در بندگی و خدمت باشد مینماید و کسی که در مراتب

طریق عبودیت احدیت و اختیار خدمت واحد صمدیت بطیء و کاهل و در اعزاز ملت و آئین ساهی و غافل بود مهیمن اکبر او را در نظر نیارد و آن را که چنین حال صعب باشد هر چند صاحب مال و حال بود ایزد متعال نظر بملك و مال او ننماید زیرا که این مال و حال از مزید تفضل واهب ذو الجلال است و هیچ احدی از بندگان واحد واجب را بر او قدت؟؟؟ و ضربت لا ریب نیست و نرسد که گوید که هر گاه حضرت اله فلان بتفضل ملك و جاه از عبد دیگر ممتاز و مستثنی گردد باید که ایضا از روی کرم و تفضل او را بشرف رتبه نبوت و درجه رسالت مشرف و مکمل گرداند، زیرا که هیچ احدی را اکراه حضرت بر خلاف مراد الله تعالی و مدعی و الزام واحد علام بر تفضل و اکرام هر يك از انام جایز و با نظام نیست، بجهت آنکه تفضل حضرت خالق نسبت بآن در سابق بهمان اعطاء نعم لایق بود نه تفضلات و عطیات دیگر، زیرا که واحد داور هر بشر را بهر چه سزاوار در خور بود عطا و احسان نمود و هر چه تقاضای عدل و حکمت او بود معمول فرمود.

ای عبد الله نمی بینی که حضرت غنی اکبر یکی را غنی و کریمه منظر و دیگری را فقیر و خوش منظر و ثالث را شریف و فقیر ابتر و رابع را غنی لیک فرومایه تر گردانید و جمیع انام را واهب علام بیک و تیره و بیک انجام انصرام نگردانید؛ پس غنی را جایز و روا نیست که گوید چرا واجب تعالی جمال فلان را بمال من اضافه نمود و مرا باعطا و احسان این دو چیز سرافراز و ممتاز نگردانید، و ایضا صاحب جمال را رخصت در هیچ حال نیست که اعتراض بحضرت ذو الجلال نماید که چرا واهب بی مثال ملك و مال فلان را بجمال من نفزود و مرا بآن وسیله غنی و بی نیاز نمود، و همچنین شریف را جایز و مستحسن نیست که گوید چرا علیم دانا مال فلان را اضافه نگردانید بشرافت من و ضعیف را نیز تجویز نمودند که اعتراض بحضرت خالق الجواهر و الاعراض نماید که چرا حضرت آفریدگار مرا فرومایه و خوار اهل روزگار داشته و شرف و اعتبار فلانی را بمن ارزانی نداشته

خلاصه سخن آنکه هیچ احدی از بندگان ایزد مختار را بر حضرت مهیمن غفار اعتراض جایز و سزاوار نیست و لیکن حکم و امر برای ایزد داور است در تقسیم روزی خلاق، و اهب خالق نیز مختار است بهر نوع که خواهد جاری میگرداند و هر چه اراده نماید معمول فرماید. و او حکیم در افعال و محمود در اعمال است بالبداهه و الیقین هر نسبت بحال هر يك از مخلوقین عمل کند از روی حکمت و عدالت است، و چون عالم و داناست و میداند که مناسب بحال بنده کدامست همان را معمول گرداند خواه غنا و ثروت و خواه فقر و مسکنت و خواه مرض و صحت خواه خواری و شرافت.

ای عبد الله آن سؤال بی مآل که نمودی که «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» بنوعی که سابقاً تفسیر آن سمت تحریر یافت این جواب باصواب از دلایل و برهان واضح و عیان جواب آنست.

ای عبد الله حضرت ملك تعالی میفرماید «أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» یا محمد آیا این خلاق قسمت رحمت پروردگار مینمایند یا من، بلکه «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (1) واجب تعالی شأنه میفرماید که تقسیم معیشت در ایام حیات مستعار دنیا بسایر برآیا از غنی و فقیر و صغیر و کبیر و وضع و شریف و قوی و نحیف و مریض و صحیح و جمیل و قبیح و کریه و صبیح و بنده و آزاد و خسته و دلشاد یا محمد ما مینمائیم و هر کسی را بهر چه لایق و سزاوار دانیم عطا فرمائیم، بلکه بعضی از بشر محتاج ببعضی دیگر در ملك و مال و بعضی را به بعضی محتاج به علم و کمال گردانیم، چنانچه یکی محتاج مال دیگر و آن دیگر محتاج بعلم یا بسلعه و کالای ما بخدمت اوست.

### داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست

ای عبد الله گاه می بینی که اجل ملوک در جاه و حشم یا اغنیاء در ثروت مال و کثرت خدم محتاج گردند یا فقیر الفقراء به يك نوع از انواع ضروریه مثل آنکه چیزی در پیش آن فقیر باشد که در نزد آن پادشاه نباشد بلکه در ممالک محروسه او موجود

ص: 92

نشود و آن ملك را احتیاج تمام به آن چیز درویش باشد؛ یا آن که آن پادشاه محتاج بخدمت آن فقیر باشد که پادشاه و سایر خدم و حشم مہیای آن خدمت نباشند و از چاکران هیچ احدی نتواند که آن ملك را از خدمت آن فقیر مستغنی گردانند و محتاج آن فقیر نگردانند؛ یا باب از علم و حکمت آن فقیر که پادشاه محتاج باشد که استفاده از آن فقیر نماید و فقیر نیز محتاج بمال پادشاه است، پس پادشاه محتاج فقیر و فقیر محتاج پادشاه باشد.

پادشاه را به نوعی که سابقاً مذکور شد نرسد که گوید چرا ایزد متعال علم و کمال آن فقیر بی مال را بجاه و جلال من جمع نمود و مرا باعطای علم و کمال و جاه و مال صاحب شوکت و اقبال نفرمود و آن فقیر را نیز جایز و سزاوار نیست که گوید چرا واهب اکرم به رأی و علم و آنچه من متصرف آنم از فنون علوم و حکم علو مال و ملك فلان حاکم را به آن جمع و ضم و مرا ذی خدم و حشم نمود و ما را من جمیع الوجوه مستغنی نگردانید.

بعد از آن حضرت رسول ایزد منان تلاوت این آیه مبارکه قرآن بر آن طایفه نادان نمود که «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمَتْ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» (1).

تفسیر آیه وافی هدایه آنست که یا محمد ما رفع درجات بعضی فوق درجات بعض دیگر گردانیدیم و جمیع خلائق را بر یک و تیره و نسق نکردیم، زیرا که ما به حال همه برایا عالم و واقفیم، هر کسی را به آن چه لایق و بحال او مستحسن و مطابق باشد احسان و اعطا نمائیم تا بعضی را بر بعضی دیگر تفوق رسد و استهزا و تذلیل کسی که لایق باشد نتواند کرد.

اما ای محمد رحمت حضرت عزت بسیار بسیار است بهتر از مال و زخارف دنیا

ص: 93

است، زیرا که مال مجتمع از حلال و حرام در دنیا در معرض زوال و فنا و در مال گاه باعث وبال بلکه موجب عذاب و نکال است لیکن رحمت لا یزال باقی و بی زوال است.

باز آن ستوده حضرت اله رو بسوی آن گمراه نموده گفت: ای عبد الله آن چه گفتی که «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً» تفسیر این آیه مکره سابقاً مذکور شد، خلاصه کلام آنکه:

ای عبد الله آنچه تو مذکور ساختی و بر حضرت رسول اقتراح نمودی و از رأی خود سخنان بی بنیان بسیار بیان کردی، از آن جمله یکی آنست که گفتی: ای محمد آنچه من از تو سؤال کردم اگر تو جمیع ملتسمات و مدعیات مرا بانجاح مقرون گردانی هیچ يك آنها برهان نبوت و حجت رسالت تو نمیشود، اگر مطلب تو از این مقالات فاسده و کلمات باطله ایذا کردن یا غمگین ساختن من باشد بدان و آگاه باش که ذات رسول خدای عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل از آن است که متأذی و مغموم بجهل جاهلان و متألم و مهموم از کلام جمعی نادان گشته بر ایشان سخنان غیر حجت و برهان بیان کند.

و دیگر از آن جمله تو ای عبد الله مطالبه چیزی نمودی که اگر تو بانجاح مقاصد و مرام خود ممتاز می شدی البته هلاک تو در آن بودی.

ای عبد الله حضرت الله متعال ما انبیا را رحمة للعالمین گردانید بر ما لازم است که بر جمیع عالمیان از انس و جان مهربان بوده با غایة رطب اللسان و عذب البیان با خلقان سخنان گوئیم و آنچه برای اهل لجاج و خلاف بیان کنیم برهان و احتجاج باشد و هر چند آنان بسخنان ملایم نگردند و پیوسته بلوم لایم یا از استماع کلام جمعی از کفار ناملایم ناملایم باشند ما را مناسب و لایق و جدیر موافق آنست که ایشان را بنصایح و مواعظ متعظ گردانیده بطریق مستقیم دلالت نموده تا تابع دین قویم گرداند و از منهج سلوک

و تمرد و اعتساف میل بسبیل عدل و انصاف نمایند. و اگر چنانچه محتاج به اظهار خوارق عادات که عبارت از معجزات است باشد در اسعاف و انجاح آن نیز بذل جهد و سعی خود نمائیم تا ایمان بر ایشان و اطاعت حکم مهیمن سبحان بحجت و برهان لازم و عیان گردانیم نه آن که سعی و اهتمام در انجام امری که سبب هلاکت شما و سایر برابرا در آن باشد نمائیم.

ای عبد الله آنچه تو استدعا و اقتراح آن گردی هلاکت در آن بین و ظاهر است و حضرت رب العالمین ارحم الراحمین بمصالح احوال بندگان و انجاح امانی و آمال ایشان اعلم است از آن که بنوعی که شما ملتمس امر و چیزی بدون فکر و تمیز خواهید که اگر وفق اقتراح شما عز و جل عمل نماید همگی را هلاک گردانید.

و دیگر از آن جمله یکی استدعای امر محال است که وقوع آن جایز و صحیح نباشد تا رسول رب العالمین آن را بتو شناساند و حقیقت احوال آنها را کما ینبغی و یلیق بتو آگاه گرداند و قطع معذرت‌های تو نماید و راه مخالفت امر واحد اکبر را بر تو تنگ ساخته بحجج الله تعالی و براهین واضحه هویدا بر اطاعت حضرت عزت تو را ملجأ گرداند تا آنکه میل بطرف حق و تصدیق رسول صادق و بندگی مهیمن مطلق نمایند و اصلاً راه فرار و مقرر و محیص انکار تو باقی و پایدار نگذارد.

و از آن جمله یکی اعتراف تو ای عبد الله بر معاندت و تمرد از اطاعت حضرت عزت است، زیرا که اقرار بعدم تقبل حجت ظاهری و عیان و عدم اصغای دلایل و برهان نمودی، و کسی را که قولش چنین و اعتقادش این باشد جزا و پاداش عذاب نازل از آسمان یا از زمین یا جحیم اسفل السافلین یا شمشیر اولیای دین است، بتحقیق و یقین ترا گریز و ستیز از سه امر این چنین نیست و چون من مأمور بتبلیغ امر دین بر مخلوقین از جانب رب العالمینم لهذا تو را نیز اعلام و اطلاع بآن نمودم «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».



ای عبد الله آنچه گفتی که ایمان ما صنادید قریش با سایر تبعه و خویش بتو ای محمد موقوف است بر انفجار اراضی مکه که احجار بسیار و جبال بیشمار دارد باید که حفر آن نموده عیون بسیار مملو از آب خوشگوار ظاهر گردانی که ما را احتیاج بسیار بانهار است.

ای عبد الله تو چون از اراده و خواهش حضرت بیچون جاهل و غافل و اصلا تو را من جمیع الابواب اطلاع بر ارادت کامله و قدرت شامله عزیز و هاب نیست التماس آنها مینمائی.

ای عبد الله آیا تو صدق قول مرا در باب دعوی نبوت و ادعای رسالت موقوف باین میدانی چنانچه من اگر تقدیم و انصراف این امور مسئوله تو نمایم پیغمبر میشوم؟ گفت: نه یا محمد.

حضرت نبی المحمود فرمود: ای عبد الله تو را در زمین طایف باغات بسیار و بساتین بیشمار است، آیا تو بیشتر از آنکه اراضی آن محال را باصلاح آری و قابل زراعت و عمارت گردانی در آن سرزمین مواضع فاسده مملو از احجار صخره و جبال صعبه بسیار بود که همه آنها را نقل و تحویل نمودی و آن محال را باین حال که الحال صلاحیت زراعت و عمارت دارد تبدیل کردی، بلکه در آن مکان چشمه های فراوان جاری و عیان نمودی؟ گفت: بلی یا محمد.

حضرت رسول فرمود که آیا تو در آن بساتین که بواسطه آن ارتکاب شداید و محن و متحمل آلام بسیار بجهت اصلاح آن مکمن؟؟؟ شدی نظری در آن داری؟ گفت: بلی یا محمد.

آن حضرت فرمود که آیا بوسیله سعی و اهتمام بی غایات که بجهت آن باغات کردی و آن محل را باین غایت رسانیدی با جمعی دیگر که در آن سرزمین باغات

و بساتین دارید آیا بحسب فهم و عقل تو و آن جماعت بواسطه همین ثروت و استطاعت و تمکن و قدرت پیغمبر حضرت عزت میشوید؟  
گفت: نه.

حضرت رسول فرمود که پس چنان که آنچنان بجهت شما و باقی یاران دلیل و حجت و برهان نگردد ایضا افعال و اعمال آنچنان بموجب سؤال شما و سایر یاران حجت و برهان رسول مطیع ایزد منان نشود بلکه دلیل قاطع و برهان ساطع بر نبوت و رسالت او معجزات واضحه و آیات موضحه است.

ای عبد الله این قول بی انجام در باب انفجار اراضی مکه و اظهار عیون و انهار مملو و محتوی بر میاه خوشگوار از بابت سایر کلام بی انتظام شماسست، مثل آنکه گوئی که ما ایمان در وقت و زمانی بتو می آریم که از جای خود برخیزی و بایستی یا آنکه مقدار فلان مسافت از فلان مکان یا فلان سرزمین طی نمائی یا آنکه فلان نوع طعام تناول کنی، این سخنان دخل تام در مطالب و مرام ندارند.

ای عبد الله آنچه تو گفتی: یا آنکه تو را ای محمد باغ انگور یا نخلستان معمور بودی که تو خود از آن تناول مینمودی و اطعام ما و باقی خلق الله نیز میکردی و در اعقاب آن باغات و انهار مملو از آب جاری بودی که خلائق از آن منتفع میشدی آیا تو را و باقی اصحاب را در طایف این باغات نخل و اعناب از عنایات حضرت ایزد و هاب هست که شما و جمیع اصحاب باکل فواکه و اثمار آن مستلذ و کامیاب میگردید و در عقب آن بساتین ذی ثمار انهار بسیار مملو و مشحون بآبهای خوشگوار است.

گفت: بلی یا محمد.

حضرت فرمود که آیا شما و اصحاب هیچ يك بوسیله این سرانجام از انبیای ایزد علام میشوید.

گفت: نه یا محمد.

در آن هنگام حضرت نبی‌المحمود فرمود که تو اقتراح امر بسیار برسول حضرت ایزد قهار کردی و از او طلب چیزی بیشمار نمودی که اگر اقدام بر آن مرام نماید اصلاً آن افعال و اعمال دلالت بر صدق مقال آن نبی باخیر و اقبال ندارد، بلکه اگر معاطاة در انجام آن مسئولات بی سرانجام تو نماید هر آینه دلالت تعاطی کذب آن رسول مختار دارد بجهت آنکه امری که دلیل نبوت و حجت رسالت او نباشد بحیز ظهور رسانید بلکه ارتکاب امثال این اعمال وسیله خدعه و فریب دادن جمعیت که در دین و عقل ضعیف و قاصر الدرک باشند و شأن عالیشان رسول ایزد منان ارفع و اجل و اسمی و اکمل از آن است که از او امثال این کار و نشان ظاهر و عیان گردد.

ای عبد الله آنچه گفتمی که تو راستگوی در دعوی نبوت و امر رسالت بودی بایستی که آسمان بر سر ما جمعی که تکذیب و انکار تو مینمائیم فرود آید. ای عبد الله سقوط آسمان بر سر شما موجب هلاکت شما و باقی یاران است، زنده‌ار امثال این کار که مورث هلاکت شما و باقی عشایر بود از ما چشم مدارید زیرا که رسول رب العالمین بر جمیع مخلوقین ارحم از آنست که وسیله هلاکت و نفرین ایشان شود، اما آنقدر هست که رسول حضرت مهیمن سبحان حجت و برهان خداوند عالمیان بر تمامی خلقان را بنوعی روشن و عیان گرداند که همگی ایشان مهتدی گشته بربقه اسلام و ایمان درآیند و حجج و برهان که حضرت قادر منان برای رسول فرستاد بموجب اقتراح و خواهش عباد تنها نفرستاد، زیرا که عباد بواسطه کثرت امانی و آمال از ارادت حضرت ایزد متعال جهالند و علم تحقیق و اطلاع حقیق بر مصالح و مفاسد کما ینبغی و یلیق ندارند و ایشان را اقتراح و اختلاف بسیار دراز و هوس و مؤسس گردد، و گاه باشد که دواعی خواهش ایشان بامور متضاده منتهی گردد که وقوع آن در نزد ارباب عرفان بعلت محالیت آن منقضی از حیز امکان باشد و تدبیر ایزد لا یزال بامر ملزوم المحال جاری و ساری نگردد چه ارتکاب امر محال از حضرت ذو الجلال ممتنع و محال است.

پس آنگاه حبیب الله روی بجانب عبد الله آورده فرمود که هرگز دیدی که طیب لیبب دواى مرضى بموجب طبع و دل آنها نماید یا آنکه آنچه بحال مریض و معالجه او اصح و انفع داند معمول میگردداند خواه آن دوا محبوب و مرغوب مریض بود و خواه منفور و مکروه.

عبد الله گفت: چنین است یا محمد.

پس حضرت رسول گفت: ای عبد الله بدان و آگاه باش که شما و کفره بواسطه اختیار کفر و تمرد و طغیان از طریق مستقیم ایزد منان منحرف در سلك مرضى شده محتاج معالجه حکیم دانا گشتید و بتحقیق حضرت سبحانه و تعالی طیب مهربان شفیق شماست که درد کفر را دوا بغایت نافع که حضرت رسول شافع باشد ارسال داشته و شما را در بیمارستان ظلمتکده امراض گوناگون کفر نگذاشته و طریق مضار و منافع آن را بر شما در کمال ظهور و وضوح داشته، پس اگر از روی عقل و تفکر اطاعت و انقیاد امر و استماع قول آن رسول مهیمن اکبر در باب شفا و معالجه آن مرض ذی خطر کفر نمایند بیقین از آلام غیر متناهیة آن امر مضمهر مستخلص شده شفای کامل و صحت عاجل و آجل یافته بصحت جسم و روح در ایام حیات مستعار در تمامی غبوق و صبح مسرور و ابواب عبودیت و طاعت واحد سبوح بر خویش مفتوح داشته پای از طریق اخلاص و متابعت برنداشته در تمامی اوقات خمسه همین شیوه مرضیه و طریقه مستحسنه را مبذول و مرعى داشته آن را سبیل مستقیم دین قویم واجب کریم پنداشته تخطی و تقصی آن را جایز و روا نداشته همواره بتذکار و تکرار همین کار مشغول باشند که موجب فیوضات نشأتین و عنایات بی غایات دارین است، و اگر العیاذ بالله از طریق مستقیم حضرت الله پای راه بیراه گذاشته باشند بیقین در دنیا بیمار دائمی و در عقبی ذلیل و مهین خواهند بود «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

ای عبد الله هرگز دیدی که شخصی دعوی حق بر شخصی نماید و مدعی علیه منکر

باشد و حاکم عرف از حکام دنیا بر احضار بینه بموجب اقتراح و خواهش مدعی علیه نه بر وفق عقل و شرع بمدعی گوید که هر نوع شهود که مدعی علیه از تو طلب دارد حاضر نمای، بناء علی هذا هر گاه احضار شهود بر طبق خواهش مدعی علیه بر مدعی لازم گردد در آن هنگام هیچ احدی دعوی خود بر دیگری ثابت نتواند کرد و باین وسیله و سبب مدعی اثبات حق لازم بر رفته مدعی علیه نمیتواند نمود؛ بنا بر این فرق و تمیز میان ظالم و مظلوم و کاذب و صادق نباشد زیرا که هر يك از ظالم و کاذب اقرار بظلم و کذب خود هرگز ننمایند و شاهدی بر حقیقت احوال ایشان عالم و مطلع باشد چون لازم است که بموجب دلخواه آنها اقامت شهادت نماید پس اشهاد بر ظلم و کذب کاذب میسر نباشد و اگر احیانا مشهود و مطلعین ادای شهادت بر نهج شرع قویم و سبیل مستقیم نمایند ظالم و کاذب جرح ایشان فرمایند و ظلم و کذب ظاهر نگردد و تفرقه میان ظالم و کاذب مبین نشود.

ای عبد الله آنچه گفتمی که باید حضرت الله تبارک و تعالی و ملائکه اعنی مسبحان ملاء اعلی در مقابله ما آیند تا ما بوسیله تقابل ایزد تعالی و ملائکه سماوی آنها را بدیده عیان مشاهده نمائیم و حقیقت دعوی نبوت و ادعای رسالت ترا از ایشان استعلام و استفهام فرمائیم، بدان ای عبد الله از روی این حال و حصول این مآل محال است، و محالیت این در نزد عارف دانا در کمال ظهور و بی خفاست زیرا که حضرت رب العالمین همچو ما مخلوقین نیست که آید و رود یا متحرك و مقابل چیزی گردد که تو با کسی دیگر او را تواند دید یا امثال شما کسی چیزی از حضرت ملك تعالی تواند شنید، بواسطه آنکه شما استدعای رؤیت حضرت قادر متعال که بنزد ارباب فضل و حال و اصحاب معرفت و کمال ممتنع و محال است نمودید و واحد ذو الجلال مانند آن چیزهای بی ثبات و مال است که شما و باقی کفره لئام باغواى شیطان و تبعه آن نافر جام بسوی اصنام خوانده شدید و آن اصنام ضعیف و ناقص شماست که تردد آن اصنام بنزد شما و رفتن شما پیش

آنها میسر است که نه سامع و نه مبصر و نه مغنی و نه عالم و باخبر است و اصلاً آن اصنام نفع بشما و بسایر انام رسانیدند بلکه ضرر بسیار در آخرت که عبارت از عذاب بی‌شمار و گرفتاری دائمی و حرقت نار است برای عبده اصنام معین و برقرار است.

ای عبد الله آیا شما را در مکه و طایف ضیاع و عقار و باغات و نخیل و اعناب بسیار است جمیع از گماشتگان و کارکنان شما در آن مکان بجهت اصلاح و انجام و تنظیم و اهتمام آن محال و مقام هستند یا نه؟ گفت: بلی بغیر قوام و عمال آن مکان چون انتظام و استعمال باید.

حضرت رسول فرمود که آیا تو بنفس خود بحقایق احوال آن محال رسیده سرانجام باغات و بساتین آن سرزمین مینمائی یا قوام و عمال تو بآن اشتغال نمایند؟.

عبد الله گفت: ما را نویسندگان و قوام هستند که اهتمام جمیع آن محال مینمایند.

حضرت حبیب الله گفت: ای عبد الله اگر عمال و مزدوران و خدام شما بنویسندگان شما گویند که شما آنچه بما مکتوب و مرقوم گردانید هر چند بحکم سید ما و شما باشد ما آن را قبول نداریم تا آنکه عبد الله بن امیه را پیش ما بیاورید و ما او را ببینیم و از خود گواهی بنویسته شما دهد و گوید که بلی آنها بفرموده من بشما چیزی نوشته اند، و چون ما را روبروی عبد الله بن امیه کنید نوشتجات قبول است و الا ما را قبول سخن شما نیست.

آیا شما ای عبد الله تجویز قول عمال و مزدوران و خدم میکنید که امثال این افعال و اعمال که از ایشان سانح شود مستحسن است و شما را روا میدارید که عمال تو ترا بحضور خود بطلبند و این نوع خفت بر سر تو آرند؟ گفت: نه یا محمد.

حضرت رسول فرمود که پس همان مرقومه شما که نویسندگان بموجب حکم شما قلمی نموده اند چون بعمل تو رسد برای سند ایشان کافی و صحیح است یا نه؟ گفت: بلی.

حضرت فرمود که ای عبد الله آیا شما دوست میدارید که بمجرد رسیدن نوشته تو عمال و خدم تصدیق آن نمایند و اصلاً از اهلیت موقوف نداشته حامل ورقه تو را انتظار نفرمایند؟ گفت: بلی یا محمد.

پس آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای عبد الله اگر نوشته تو از پیش عمال و کارکنان و مزدوران مسترد گردد و رافع رقم شما را بنزد شما آرد و گوید که یا سید فلان عامل تو اقتراح حضور شما دارند و میگویند تا عبد الله بن امیه حاضر نگردد این مسموع من نیست، آیا این عامل مخالف قول تو هست یا نه و تو بآن حامل نوشته آیا میگوئی که تو رسول منی به پیش عمال من و من تو را مشیر و صاحب رای و امر خود بگردانیدم بلکه تو مأمور باستماع امر و حکم منی باید که از سخن و فرموده من تخلف و انحراف جایز نداری و از فرمان و نوشتجات من قدم بیرون نگذاری.

گفت: بلی یا محمد تبعه و عمله هر احدی را اطاعت قول و فعل مالک و سید ایشان لازم است.

حضرت حبیب الله بعبد الله گفت: پس چگونه چیزی که بر خدم و حشم و عمال خود تجویز نمائی بر رسول حضرت رب الارباب و مالک الرقاب که پروردگار عالمیان و موجد انس و جان و باقی اشیای ظاهر و عیان است روا میداری و او را مأمور میگردانی که چنین و چنان بحضرت مهیمن سبحان گستاخی کرده عرض نمایند که بعضی امر بفعل ما نهی از آن فرمایند و حال آنکه تو مثل آن فعل از رسول و خدم و حشم خود چشمداشت نداری.

عبد الله بعد از استماع این کلام صدق التیام حضرت رسول ایزد علام سر تحیر بگریبان فرو برد.

حضرت سید البریه گفت: ای عبد الله این حجت قاطعه و ادله واضحه بل برهان ساطع بر بطلان جمیع اقوال فاسده و کلمات لاطائله تو است که بر حضرت رسول اقتراح نمودی.

ای عبد الله آنچه گفتی که اگر تو را خانه پر از زخارف دنیا که عبارت از طلائی احمر است میبود فی الجملة دلالت بر جلالت شان و رفعت مکان تو میکرد.

ای عبد الله آیا بتو رسیده که امروز عزیز مصر گنج خانه های مملو از زخارف دنیا دارد و مالک خزاین بسیار و جواهر و لآلی بیشمار است ؟

گفت: بلی یا محمد.

حضرت نبی البرایا فرمود که آیا عزیز مصر باعتقاد شما بوسیله آن ثروت و غنا منخرط در سلك اولیا میگردد.

عبد الله گفت: نی.

حضرت نبی المرسل فرمود: همچنین محمد که نبی بحق و فرستاده ایزد خالق بجمیع خلق است مال وافر و زخارف متکاثر میداشت اصلا هیچ نوع دلالت بر نبوت و حال و رسالت و کمال او نمیگردید، بدان که محمد بواسطه کثرت جهل و قلت عقل و کلام بی تأمل تو متأذی و مغموم و متألم و مهموم نگردد بواسطه آنکه عالم و مطلع بجمیع حجج و براهین حضرت رب العالمین است. اما ای عبد الله آنچه گفتی که اگر تو از حضیض زمین عروج و صعود باآسمان هفتمین یا بسماوات دیگر نمائی ما بتو ایمان بوسیله آن نیاریم تا آنکه واهب یگانه کتاب جداگانه بجهت ما ارسال و انزال نماید و ما را در آن کتاب باطاعت و متابعت تو امر فرماید تا ما آن کتاب را تلاوت و قرائت نمائیم، بعد هذا معلوم ما نیست که بجاده شریعت تو در آئیم یا نه.

ای عبد الله صعود باآسمان بی شائبه ریب و گمان بغایت الغایت اصعب از نزول از آنست پس هر گاه تو از روی اعتساف اعتراف نمائی یا آنکه اگر من صعود باآسمان نمایم تو ایمان حضرت ایزد سبحان نمی آری، همچنین بتحقیق و یقین در هنگام نزول از آسمان که باعتقاد شما اسهل و ایسر از آنست بشرف اسلام و ایمان مشرف و با ايقان نخواهی شد زیرا که خود اقرار بعناد حجت و برهان خالق زمین و آسمان کردی

ص: 103



پس دوی مرض کفر تو بلکه جمیع کفار تأدیب از دست اولیای ایزد اکبر از انبیا و اوصیای آن برگزیدگان حضرت مهیمن قادر یا از ملایکه زبانیه نار سقر امر دیگر میسر و مقرر نیست، یا آنکه حضرت واهب العطیه حکمت بالغه جامعه بمن منزل و مرسل گردانید بواسطه ابطال مدعیات شما.

عبد الله گفت: ای محمد بگوی سبحان ربی یعنی از تبلیغ احکام اوامر و نواهی حضرت رب العلی برای و زبان بتسیح و تقدیس ذات مقدس او گشای ما را بیشتر از این تکلیف اطاعت خود مفرمای زیرا که تو نیستی الا رسول بشر و ما را دواعی و خواهش امر دیگر است و بواسطه عصبیت ما را قدرت اطاعت مثل ما بشر نیست مگر آنکه ایزد داور بموجب اقتراح و داعیه ما بشر دیگر بجهت نبوت و رسالت معمول و ظاهر گرداند.

حضرت سید البشر فرمود که واحد دانا تبارک و تعالی جمیع اشیا را بر اقتراح شما جهال بی سر و پا که خواه جایز و روا و خواه غیر مجوز و ناروا بود ظاهر و باهر نگرداند و من بنا بر قول شما رسول بشرم و مرا بغیر تبلیغ و اقامت حجت و برهان ایزد منان بخلقان که بمن اعطا و احسان نمود مأمور بآنم چیزی دیگر جایز و لازم نیست و مرا لایق و مستحسن نیست که آمر و ناهی حضرت مهیمن باشم، و نیز مرا رخصت مشیر بودن یعنی صاحب شورای رب غفور نیست، و چون مقدمه چنین بود پس مرا نیز بحسب عقل و تمیز مثل و مانند رسول پادشاه باشم از ملوک دنیا که او را بحجابت جمعی که مخالف آن ملک باشند نامزد نموده ارسال دارد، و چون آن رسول بنزد آن طایفه متمرده رود و آنها را بر وفق قول آن پادشاه براه نیایند و برسول آن پادشاه گویند که اطاعت امر پادشاه شما را موقوف و معطل است بانصرام و انجام بعضی مطالب و مرام ضروریه یا باید که مراجعت بخدمت ولی نعمت نمائی و حقایق دواعی و خواهش ما را عرض فرمائی، رسول نیز بموجب اقتراح و استدعای آن جماعت

بخدمت صاحب خود مراجعت نماید و صاحب نعمت خود را بانجام مقترحات و ملتزمات آن طایفه مأمور گرداند و در انصرام آن مهمام ابرام نماید، چون حضرت مالک الرقاب رب الارباب و اله الآلهة و جبار الجبابره است آیا رسول او را جایز و قدرت این کار و موجب عقل و اعتبار هست یا نه؟ عبد الله گفت: نه یا محمد.

ابو جهل گفت: یا محمد يك چیز باقی ماند، آیا بزعم شما قوم موسی علیه السلام بواسطه سؤال رؤیت بیجا با آتش صاعقه بلا سوختند و چون سؤال ما بمراتب بسیار اشد و اعظم و اصعب و افخم است از سؤال قوم موسی زیرا که امت آن پیغمبر خدا بجهت مزید جمعیت خاطر و گمان اراده رؤیت مهیمن سبحان نموده گفتند ای حضرت نبی الوری حضرت ملک تعالی را بما ظاهر و آشکارا بنما و خاطر ما را جمع نمای.

و اما ما بشما میگوئیم که ما ایمان بتو نمی آریم تا آنکه خدا و ملائکه او را بمقابله ما حاضر گردانی و ما معاینه آنها را بنظر عیان در آریم و از حضرت ایزد علام و ملائکه گرام استعلام و استفهام حقایق نبوت و رسالت تو نمائیم.

حضرت نبی ایزد معبود فرمود که یا ابا جهل آیا قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه صلوات الرب الجلیل استماع نمودی در هنگام وقوع آن حضرت در حیرت ملکوت و عظمت جبروت الحی الذی لا ینام و لا یموت؟ گفت: بلی.

حضرت رسول فرمود که پروردگار من میفرماید «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (1).

تفسیر آیه وافی هدایه آنست که ما بابراهیم علیه السلام حقایق ملکوت سماوات سبعة و طبقات ارضین سبع را معلوم و آشکارا نمودیم تا آنکه از ربنه شك و ریب برآمده

ص: 105

بسلك ارباب يقين و زيب منسلک و منخرط گردد، چنانچه مشهور است که در هنگامی که ایزد علام حضرت خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام را باآسمان مرفوع و بمودت خود مرجوع نمود نور باصره آن حضرت را در غایت قوت و زیادت فرمود بنوعی که هر چه در زمین و آسمان ظاهر و مستتر بود مرئی و مبصر آن پیغمبر جلیل القدر میشد چنانچه حضرت خلیل الله تعالی بعد از ارتقا و استعلا مردی و زنی را بنظر درآورد که مرتکب عمل زنا بودند، همان ساعت حضرت نبی کامل پاک دست دعای فنا و هلاک آن دو ناپاک بدرگاه حضرت خالق برداشته عدم آن دو بی شرم را از قادر عالم التماس و استدعا نمود، همان لحظه تیر دعای آن نبی الوری بشرف اجابت اقتران یافته آن دو لعین فی الفور بسجین متمکن گشتند.

بعد از آن لمحہ حضرت ابراهیم چون بجانب دیگر نظر کرد دو شریر دیگر را بهمین شغل مشتغل یافت بهمان دعای سابق موافق این دو کس لاحق را بدو فاسق سابق در جهنم متفق گردانید.

بعد از تقضی زمان قلیل چون حضرت ابراهیم الخلیل علیه السلام دو نفر دیگر را بر ارتکاب همان فعل نالایق سابق مشتغل دید لب بدعای هلاکت آن دو بدبخت گشاد هر دو شریر بسعیر شتافتند.

در مرتبه رابعه آن پیغمبر جلیل القدر دو شخص دیگر بآن فعل شنیع متبادر یافت؛ قصد دعای بد نسبت بایشان نمود در همان زمان وحی ایزد منان بحضرت خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم دست دعای بد بندگان من از آستین استدعا و التماس بیرون میار و کفایت دعوت از عباد و امای من منمای، زنهار دعای بد به بندگان من منمای زیرا که مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ و غفار حلیمم، گناهان بندگان من ضرر بمن نمیرساند چنانچه از طاعت و عبادت ایشان هیچ نوع نفع بمن عاید و راجع نگردد.

ای ابراهیم خلیل من بنیان بندگان خود را بواسطه شفای دل ارباب غلظت و خشم

برنمی اندازیم چنانچه الحال تسلیه خاطر خاطر شما شش نفر را هلاک و بختک برابر گردانیدم من بعد باید که تکفیف دعوت خود از بندگان من نمائی و ایشان را دعای بد و نفرین منمائی، زیرا که بنده و پیغمبر منی و تو را بشیر و نذیر بجهت امتان صغیر و کبیر تو گردانیدم اما ترا شریک مملکت و سهمیم و مشیر خود نگردانیدم و تو مهیمن یعنی حافظ و عالم و مستولی بر بندگان نیستی و جمیع بندگان من در خلال سه حالند:

اول: آنکه توبه و انابت و پشیمانی و مراجعت بمن نمایند من چون رحیم و غفور حلیمم توبه ایشان پذیرفته آنها را بمعصیت و ذلت ایشان نگرفته جمیع گناهان ایشان را مغفور و تمامی عبودیت ایشان را مسکور گردانم.

دوم: از عذاب عاجل ایشان خود را باز دارم و این سؤال و پرسش در آجل مقرر گردانم زیرا که میدانم از اصلا ب این طایفه ذریات مؤمنین تولد خواهد یافت، بناء علیه بآباء کافرین باید پس در وقتی که آن نطفها از اصلا ب بارحام انتقال یابد و از ارحام متولد شود در آن هنگام عذاب من در او حلول نماید و بلائی من از اطراف و جوانب او درآید.

سیم: آنکه هیچ کدام از آن دو امر توبه با واسطه تولد ذریات مؤمنین نباشد مرا تعجیل در عذاب بنده در دنیا نیست، بدرستی و تحقیق که عقوبت و عذابی که مادر عقبی بواسطه معصیت بندگان خود معد و مهیا کرده ایم بسیار بسیار اعظم و اکبر است از عذابی که تو ای ابراهیم در دنیا اراده آن نمودی زیرا که عذاب برای بندگان بحسب جلال و کبریای من است.

ای ابراهیم در باب اهلاک بندگان مرا با ایشان واگذار و چیزی اصلا در باب عدم و فنای ایشان بخاطر خود میار، زیرا که من نسبت به بندگان بسیار بسیار اشفق و ارحم از والدین ایشانم بدرستی و راستی که من جبار حلیم و دانای حکیم تدبیر حال ایشان بعلم و رأی خود نمایم و قضا و قدر خود را در حق ایشان جاری و ساری فرمایم.

بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان فرمود که ای ابو جهل بدان که رفع عذاب ایزد منان نسبت بتو بواسطه آنست که حضرت قادر عالم دانا و مطلع است که از صلب تو ذریات طیبه بوجود خواهد آید که آن پسر نیکو سیر عکره مکرم است که وسیله من در امور مسلم و موقن است، اما تو اگر اطاعت حضرت رب العالمین بعد از این از روی صدق و یقین نمائی در نزد رب جمیل جلیل خواهی بود و اگر از طریق مستقیم عدول و انحراف از روی عصبیت و اعتساف جایز دانی البته عذاب مالک الرقاب بر تو نازل است و عما قریب بنوعی عجیب مقتول خواهی شد، همچنین است حال سایر قریش که سائل و ملتمس سؤال مثل و مانند تو باشند.

اما آنکه رب العزت ایشان را مهلت داد بواسطه آنست که چون حضرت عالم السر و الخفیات مطلع و دانا است که بعضی از ایشان بشرف اسلام و ایمان بحضرت محمد علیه الصلاة و السلام مشرف شده بسعادت اخرویة فایز و بهره مند میگرددند لهذا واهب بی منت آن جمع را از ادراك آن سعادت بی سعادت نگرداند و از دریافت آن مرحمت محروم و مأیوس نسازد، یا آنکه علم الهی نطق پذیر شده که از آن کافر ابتر پسر مؤمن نیکو سیر مطیع خالق اکبر متولد شود بنا بر این ایزد اقدس آن کافر ناکس را بجهت پیدا شدن آن مؤمن مقدس مهلت دهد، یا آنکه آن مؤمن بعد از تولد از آن کافر بد نفس بشرف ایمان در دنیا و جزا و احسان در عقبی مؤسس گردد.

ای ابو جهل اگر بواسطه آن امر نمیبود حضرت معبود عذاب ارباب جحود و عنود هر آینه معجلا در همین دار دنیا بایشان ظاهر و بین می نمود؛ بلکه بکافه شما فی الفور بلا منزل و مرسل بود و اصلا اثری از وجود هیچ احدی امثال شما نمیبود.

پس آنگاه حضرت حبیب الله روی بسوی ابو جهل گمراه آورده فرمود که بسوی آسمان نظر کن.

همان که آن رئیس کافران رو بسوی آسمان بحکم و امر نبی انس و جان نمود

بموجب حکم و قضای ایزد سبوح ابواب آسمان را مفتوح دید در همان زمان شعلهای نیران از آسمان بر محاذی سر ایشان مشتعل و فروزان بود و بغایت الغایت لهبات نیران بآن طایفه گمرهان نزدیک گردید چنان که آن جماعت کافران حرارت نیران در اکناف و جوانب خود محسوس ابدان نمودند و بسیار متوهم گشته امید حیات از خود قطع فرمودند. اعضای ابو جهل و باقی تبعه ایشان از اقربا و خویشان از بیم سپردن جان و سوختن بآن آتش تابان مرتعش و لرزان شدند و با کمال حیرت و حسرت نظر بسوی سید رسولان و بجانب آن حضرت نگران گشتند که شاید آن ینبوع مکرمت و احسان از رشحات سحاب عنایت بی غایت و امتنان خویش قطره چند بر لهبات متواتره آن نیران افشانند و منت جانی بر جان آن سیه نامگان گذاشته آن جماعت را بجان بخشانند و بآن اشتعال نوایر نیران نسوزانند.

چون آن شافع گناه کاران نظر فیض اثر بسوی اهل عصیان کرد و آنها را در غایت قلق و اضطراب و بینهایت متوهم و بیتاب دید از لسان بشارت نشان چنین بیان فرمود که از التهاب این نیران بجهت جان خویش خایف و هراسان البته نگردید که حضرت قادر منان شما را هلاک و فنا باین نیران نگرداند بلکه شما را بواسطه مصالح دنیا تا بهنگام آجال مقرر باقی میگذارد و الحال اظهار این نوع برهان ظاهر و عیان محض بواسطه عبرت شما و سایر کافران بود.

چون آن متمردين نوید رستگاری از بلایی چنان و سلامتی جان از آن معدن فضل و عرفان و منبع مکرمت و احسان استماع نمودند في الجملة خاطر ایشان آرمیده چون نظر بجانب يك دیگر کردند دیدند که از ظهور ایشان انوار ساطعه و اضوای لامعه بمقابله آن نیران موهمه در آمده همگی و تمامی آن نیران نازله را از ایشان مدفوع و مرفوع بجانب آسمان گردانیدند چنانچه از آسمان فرود آمده بودند بهمان هیئت و صورت بجانب آسمان معاودت نمودند. چون مشاهده و ملاحظه این حال

نمودند و خاطر از حرفت و بعضی مقدمات مرتبط بان جمع فرمودند در حیرت شدند که آیا نیران بچه وجه برایشان نازل گشت و انوار ساطعه از ظهور و جوانب ایشان بچه وسیله رفع و دفع آن نیران شدند.

چون آن سید رسولان آن کافران را در این باب حیران دید از زبان مبارک چنین بیان نمود که بعضی از آن انوار ساطعه نور همین یاران شماست که بزودی بشرف سعادت ایمان بمن مشرف و مستسعد گشته تابع فرمان مهیمن منان گردند. و بعضی از انوار لامعه دیگر انوار ذریات طیبات طاهرات آنهاست که بزودی از اصلاب بعضی شما که بشرف اسلام مشرف و بسعادت ایمان مستسعد نمیگردند متولد شوند و همگی و تمامی ایشان مؤمن پاک دین و مطیع محمد سید المرسلین و منقاد امر و فرمان حضرت ارحم الراحمین گردند، فلهدا قادر بی امتنان این همه انوار از ایشان ظاهر و عیان گردانید.

ای جماعت قریش باید که من بعد طریق مستقیم پیش گرفته سالک مسالك بطش و منهج خلاف که در عقبی موجب اندوه و حزن بیش از پیش است نگشته ترحم بحال و مال خود و باقی عشایر و خویش نموده از اطاعت و بندگی شیطان که دشمن ظاهر و پنهان ایشان است ننگ و عار داشته در سلك مردان راه حضرت الله در آیند زیرا که در متابعت آن رئیس ظالمان در دنیا ننگ و عار و در عقبی نومیدی از مرحمت ایزد غفار و وسیله خلود و استمرار عذاب نار است.

چون کلام سید الانام باین محل و مقام رسید اصلا از آن کفره لثام سخنی یا حرفی که مشتمل بر اطاعت ایام حال یا استقبال باشد استماع نشد و همچنان بر کفر و عدوان مستمر با طغیان بودند بعد از زمان اندک هر يك از آن کافران بجانب مسکن و مقر خود روان شدند. لعنهم الله.

و نیز از حضرت ابی الحسن العسکری علیه السلام منقول و مروی است که شخصی بخدمت حضرت سید الوصیین امیر المؤمنین سلام الله علیه و علیهم اجمعین حاضر شد بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی گفت: یا امیر المؤمنین آیا سید المرسلین علیه صلوات رب الارضین را آیه و نشان مثل آیه موسی علیه سلام الله الملك المنان که در آن مقام بود بر بالای سر ایشان مرتقی و مرتفع گردید؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بلی بآن خدای خالق اکبر که آن پیغمبر جلیل القدر را که بحق و صدق نبوت و رسالت خلاق مرسل و مبعوث گردانید که هر آینه از آیاتی که حضرت واهب العطیات بهترین از انبیای صاحب آیات و بینات که از ابتدای ایجاد آدم تا انتهای زمان بحضرت خاتم ارسال و انزال نمود مثل آن یا افضل از آن نبی الانس و الجان محمد مصطفی علیه سلام الملك الدیان ارسال و بیان گردانید و از آن حضرت شبیه و نظیر این آیه موسی علیه السلام بآیات دیگر ظاهر و بین گردید.

تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون رسول ایزد متعال در بلد مبارکه مکه معظمه را دها الله شرقا و تعظیما الی یوم القیام دعوی نبوت کرد و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر نمود و بتبلیغ اوامر و احکام و نواهی ایزد علام بهمگی انام مطلب و مرام حضرت خالق العباد را از ارسال ادیان فرمود سکنه آن مکان بموجب قساوت قلب خود و طغیان بقدر وسع و امکان رد قول و رمی کلام و در ایزدای آن خاتم پیغمبران سعی موفور و اهتمام زیاد از مقدور بحیز بروز و ظهور میرسانیدند و من چون ارشاد و هدایت واهب بیچون بیشتر از همه خلقان بشرف اسلام و ایمان مشرف گشته از روی صدق چنان اخلاص جوارح و ارکان مطیع آن رسول انس و جان شده بودم چنانچه روز دوشنبه هفته دعوی نبوت آن حضرت دست متابعت و مبايعت بدست آن سید سرور انبیای هر ملت و آدم و کمر اطاعت و بندگی آن نبی القرشی را بر منطقه جسم و روان بسته امضای حکم و فرمان



او را مترصد ایستادم چنانچه در سه شنبه همان هفته نماز پنجگانه در عقب آن رسول یگانه گذاردم. و از همان روزی که باستسعاد مباحثت او مستسعد و فیروز گشتم او را مقتدای با اعزاز و احترام بقیه عمر و ایام هفته و شهور و اعوام خود گردانیدم و مدت هفت سال در عقب آن صاحب سعادت و اهتدا و اقبال نماز دوگانه بجهت بندگی و اهاب یگانه در اوقات پنجگانه بتقدیم و انصرام میرسانیدم تا آنکه چند نفر دیگر بموجب اهتدا و ارشاد رسول واحد اکبر بشرف اطاعت و متابعت آن نبی رفیع القدر در آمدند و بعد از اندک مدت حضرت رب العزت او را در دین مؤید گردانیده تقویت داد وصیت نبوت و دبده رسالت آن صاحب عزت و کرامت بمسامع اقصی و ادانی سکنه آن ولایت بلکه بسمع هر ملت رسید.

جمعی از نیکان و پاکان هر امت بشرف خدمت آن رسول با عدل و مرحمت مشرف گشته همگی کلام او امر و نواهی حضرت الهی را زیور سایر مسموعات گوش و غاشیة بندگی و متابعت او را زینت یال و دوش خویش گردانیدند. اما جمعی از ارباب جحود و اصحاب عنود عاقبت نامحمود از طریق محمود که ایزد معبود بود بوسیله اطاعت شیطان مطرود و مردود گشتند همیشه آن طوایف اشرار در صدد ایذا و آزار حضرت نبی قادر مختار در تمامی لیل و نهار پیوسته مشتغل و در کار بودند.

اتفاقا من روزی قصد زیارت و دریافت صحبت لازم المسرت آن رسول مهیمن کردم چون بامداد حضرت و هاب باسعاد آن سعادت مستسعد و کامیاب گشتم و داخل محفل بهشت قرین ارم تزین شدم، ناگاه در همان جایگاه قومی از مشرکین بخدمت سید المرسلین آمده گفتند: یا محمد شما چون بزعم خود رسولید از قبل رب العالمین بر جمیع مخلوقین اما بواسطه فخر و مباهات شما همین کافی نیست و باین رتبه اعزاز و احترام ایزد علام راضی نیستند که دعوی زیاده از آن در خاطر شما چنانست که سید همه خلقتان و افضل ایشان باشید، چون ترا دعوی نبوت انس و جان و ادعای رسالت

جميع طوائف خلقان است بايد كه شاهد عيان و دليل و برهان بر دعوى خود بگذرانى چنانچه انبياء سابق و رسولان صاحب حقايق برهان كامل بل آيات و دلايل بر وفق دعوى و طبق مدعاى خود مى گذرانيدند زيرا كه دعوى در هنگام انكار مدعى عليه بى شبهه و گمان مقبول و مسموع هيچ احدى از انس و جان نيست، و چنانچه هر يك از انبياء ابرار آيات بر وفق دعوای خود ظاهر و آشكار كردند بايد تو نیز آيات ظاهر نمائی.

چنانچه آيه برای عصات لئام كفره اقوام نوح عليه السلام غرق در بحار زخار بآمد علام آمد و هر كه در سفينه و سكينه اطاعت و متابعت بآن شيخ المرسلين هم نشين شد از غرق بليت نجات و راحت بلکه حيات و جنات يافت و آنكه انكار و استتكاف و استكبار و اعتساف نمود بسعير جهنم و آن مكان درد و الم شتافت.

و آيه ابراهيم عليه السلام بموجب بيان تو اى محمد و باعتقاد ساير انام آنست كه چون نمرود مردود بوسوسه و دمدمه ابليس مطرود او را در نيران مشتعل بى تفكر و تأمل القاء نمود في الفور حضرت ايزد علام آن نو اير ملتبهه را بالتمام بر آن نبى الاكرام برد و سلام گردانيد.

و آيه موسى عليه السلام بزعم شما ارتفاع و ارتقاى جبل بلا بر بالای سر قوم مبتغين از قبول احكام شرع آن نبى الورى بود، چون قوم بنى اسرائيل چنين كردند حق سبحانه و تعالى از كوههاى فلسطين كه آن را طور گفتندى و در تفسير قرطبي مذکور است كه آن كوه منسوب است بطور بن اسماعيل ايزد منان فرمان داد تا بر زير سر ايشان بایستاد و در پيش روى ايشان آتشی برافروخت و در عقب دريای زخار پديد آمد چون گريز گاهی نديدند همگی بروى در افتادند و متحير شدند و چون چنان آيه و نشان واضح در خشان بدیده عيان مشاهده و ملاحظه نمودند با كمال ذلت و خواری و با نهايت مسكنت و سوگواری در ربه بندگان و طاعت و در سلسله انقياد و متابعت حضرت كلیم عليه التحية و السلام در آمدند.

و اما آیه و نشان حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام چنان بود که آن حضرت اخبار و اعلان امتان مینمود بآکل مأكولاتی که در خانه های خود اکل آن مینمودند و آنچه در مساکن و مواطن خود ادخار میفرمودند.

و آن مشرکان چون متفرق بچهار فرقه شدند جمعی از آن طایفه مستدعی آیه نوح علیه السّلام گردیدند و گفتند آیه نوح را بواسطه ما بین و ظاهر گردان، و فرقه دیگر چون مقرر آیه موسی علیه السّلام بودند میگفتند که آیه و نشان موسی علیه السلام برای ما ظاهر و آشکار نما و فرقه سوم که خواستار آیه ابراهیم علیه السلام بودند میگفتند که آیه ابراهیم برای ما بنما، و فرقه چهارم میگفتند باید که آیه حضرت عیسی علیه التحیه و الثنا برای ما واضح و هویدا گردانی و هر صنف از اصناف اربعه از آن مشرکان بسخنان بسیار بسیار خاطر فیض قاطر آن حضرت سید الابرار را در آزار داشتند.

چون سید المختار استماع کلام بی نظام آن کفره لئام نمود از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که مرا واجد قدیر بجهت شما و سایر امت، نذیر مبین گردانید و من با آیات بینات و دلالات و اضحات قرآن لازم الاذعان بشما آمدم که شما و سایر امم بلکه همگی و تمامی عرب و عجم را عاجز و متحیر و در مانده و مضطر از مخاصمه و معارضه مثل آیات این قرآن گردانیدم و آن را من بموجب امر حضرت ذو المنن بشما رسانیدم و آن قرآن واضح الدلاله و التبیان حجت خدای منان و حجت پیغمبر ایزد سبحان است و مرا بغیر از تبلیغ احکام شرع و دین و اعلام حقایق اوامر و نواهی حضرت رب العالمین اقتراح و استدعای دیگر بر حضرت ایزد قادر نیست که **وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** معنی بلاغ مبین بر جمیع مقررین بحجت صدق و آیه حق حضرت مطلق باشند لازم است.

و بعد از قیام حجت و اتمام برهان از طرف حضرت صمدیت نبی رب العزت را جایز و رخصت نیست که اقدام و اقتراح پروردگار خالق الاشباح نماید؛ چنانچه جماعت

مقترحین که عالم بر فساد و صلاح آنچه اقتراح در آن مینمایند نیستند و نمیدانند که در امور مقترحه مستدعیه ایشان صلاح آن بچه سان و فساد آن بچه عنوان است، بلکه هر چه شیطان در خاطر فاطر و ضمیر قاصر حاسر ایشان ممکن و حاضر گرداند همان را بعینه پیشنهاد همت خود سازند و آن مقترحات موهومه را عمدة المطالب و المرام نام کنند و بدان وسیله بقدر وسع و اهتمام خود ابرام و لجاج نمایند تا از روی بحث و جدال احتجاج و الزام فرمایند.

چون کلام حضرت نبی الخاص و العام باین مقام اختتام و انجام یافت ناگاه بیک حضرت الله امین الوحی الجزیل جبرئیل از نزد رب جمیل بخدمت حضرت رسول - جلیل در رسید و گفت: یا محمد حضرت علی الاعلی بشما دعا و سلام میرساند و میگوید که ای محمد خاطر انور و ضمیر فیض گستر خود را جمع نمای که من بزودی خاطر تو را از روی عزت و خشنودی با عطا و احسان مقترحات متفرقه آن فرق اربعه مستبشر و مستظهر گردانم تا همگی و تمامی ملتسمات و مقترحات آن طوایف را بانجاح و انجام مقرون و مشحون گردانی؛ لیکن بعضی از ایشان بعد از رؤیت همه آیت بآن کافر گردند و اصلا پیرامون ایمان و اسلام نگردند مگر آنکه خیر الحافظین در پناه عصمت و حراست خود نگاه دارد اما من بواسطه ایضاح حجت های تو دفع و رفع عذرهای آن طایفه تمامی آن آیات را ظاهر و آشکارا و بین و اظهار نمایم.

ای محمد بگوی به آن جماعت مقترحین آیه نوح شیخ المرسلین علیه السلام که بجانب کوه ابوقیس روانه شوند و چون پیرامون آن جبل رسند منتظر عنایات بیغایات بیچون عز و جل باشند که آیه شیخ المرسلین در آن سرزمین برایشان مبین گردد، اما باید که چون آن بلیت ظاهر و هلاکت بایشان قریب و مستظهر گردد دست بدامن فلان مرد صالح زنند و او را با دو طفل دیگر که در میان ایشان می باشند شفیع نجات خود از آن طوفان بلیات نمایند.

و فرقه دوم که مقررین آیه ابراهیم خلیل رب العالمین اند امر نمائی تا در بیرون بلده مبارکه مکه معظمه در هر مقام که اراده مکث و لبث در آن نمایند جمع گردند که آیه ابراهیم علیه صلوات الرب الغفار بر ایشان ظاهر و آشکار گردد، چو آن طایفه بموجب اقتراح و استدعای خود متلبس بآن بلا و گرفتار آن رنج و عنا شوند عورت صالحه بر آن جماعت ظاهر و هویدا گردد که معجز عفت و صلاح بر سر انداخته و سرهای آن خمار را بر اطراف و جوانب خود ارسال داشته باید که به معجز آن نیکو سیر متشبث گردند و او را شفیع نجات خود از آن بلیات نمایند که بیقین آن مؤمنه آن طایفه را نجات از آن بلیات معینه و خلاص از آن سانحه مهلکه نماید.

و بفرقه سوم حکم فرمای که چون مقررین آیه و نشان موسی علیه السلام اند بظل خانه کعبه استظلال بسته در آن مکان مکین گردند که بزودی آیه و نشان موسی علیه سلام الملك المنان بر ایشان ظاهر و عیان گردد، و چون بعد از رؤیت مقررین ایشان هلاکت خود در آن مشاهده نمایند استعاذه به عمت حمزه و دخیل آن سرور زمن گردند که بی شائبه گمان عم تو ایشان را از آن بلا در حفظ و امان خویش محفوظ و مصون داشته نجات دهد.

و بفرقه چهارم که ابو جهل بی آرم رئیس آن طایفه بی فراست و علمند به ابو جهل دغل بگوی که در پیش من آنقدر مکث و توقف نمائی که حقایق اخبار طوایف ثلاثه بتو رسد شاید ترا بعد از استماع اخبار و اعلان ایشان في الجملة جمعیت خاطر و اطمینان در باب اطاعت امر و حکم قادر سبحان در قبول اسلام و ایمان بهم رسد، و نیز آنچه تو استدعا و اقتراح آن نمودی انجام و استتمام آن بحضورت بانصرام رسد.

ابو جهل بعد از استماع کلام سید الانام اختیار مکث در آن مقام نموده روی به جانب آن فرق ثلاثه آورده گفت: برخیزید و بجهت رؤیت آیات مقررین خود از يك دیگر متفرق گشته هر طایفه بهمان محل و مکان که محمد بواسطه دیدن آیات بیان

نمود جمع شوید تا بر شما بلکه بر همه خلقان بطلان قول محمد بی شبهه و گمان واضح و درخشان گردد.

بنا بر فرموده ابو جهل دغل هر يك از آن قوم جاهل بهمان مکان و محل موعود آن نبی المحمود روی توجه و اقبال از روی کمال سرعت و استعجال نمودند: فرقه اولی بموجب حکم رسول خدای تبارک و تعالی متوجه کوه ابو قییس؛ و فرقه دوم صحرای ملسا که قریبست بمکه زادهای الله شرفا و تعظیما روان شدند، و فرقه سوم بواسطه سکنی بظل خانه مبارکه روانه گشتند.

چون هر يك از آن جهال بآن مکان و محال موعوده رسیدند برؤیت آیات مقترحات و علامات مسئولات خود بلا زیاده و نقصان مطمئن و شادمان شدند بنوعی که هر چه حضرت بآن جماعت موعود نمود همگی و تمامی آن منظور و مشهود ایشان در غایت وضوح و عیان گردید، جمیع آن انام در همان مکان و مقام بشرف ایمان و اسلام مشرف و با اعزاز و احترام گشتند و هر طایفه بعد از مراجعت بخدمت سید البریه آنچه مرئی و مبصر ایشان شده باعلام و اعلان آن و اظهار ایمان خود مینمودند.

چون رسول ایزد منان مطلع بر اخلاص و اعتقاد همگی طوایف فرق ایشان گردید تمامی آن جماعت را بایمان بخدای تبارک و تعالی و باقرار بر نبوت آن نبی الوری بکلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» واجب و لازم میگرددانید.

ابو جهل گفت: یا محمد اظهار و تلقین کلمه شهادت و اعلان تعلیم و آداب شریعت خود را بر این امت تا مراجعت فرقه رابعه موقوف دار شاید آن طایفه بمقترحات و ملتسمات خود مستسعد نشوند.

مصنف جامع این احبار صادق میفرماید که حقایق وقوع مستدعیات و مقترحات فرق اربع بموجب توافق و تطابق جواب و سؤال بل علی احسن الحال در همان مکان و محال که حضرت رسول ایزد متعال اعلام و اعلان کیفیت آن احوال نمود

بغیر شبهه و احتمال بر وفق امانی و آمال آن جهال بر منصفه ظهور استکمال یافت، و بیان تفصیل این اجمال را در بعضی مصنفات خود موسوم بکتاب (مفاخر الفاطمیه) که در ذکر مناقب و محامد ائمه البریه تألیف نموده نقل کرده و ترک ذکر و بیان آن در این کتاب بواسطه ایجاز و اختصار است چه ذکر آن آیات مقترحات موجب تطویل کلام و تزییل مقام بلکه وسیله بعد از مقصد و مرام است، فلهمذا بیان آن علی سبیل التفصیل و التبیان نمود. و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب.

### دشمنیها و گفتار ابو جهل لعین

و نیز از حضرت سید الوصیین و یعسوب الدین امیر المؤمنین علی علیه السلام منقول و مرویست که چون فرقه ثالثه بخدمت حضرت رسول علیه الصلاة و السلام مراجعت نمودند آنچه مشاهده ایشان در آن مکان شده بلا زیاده و نقصان در حضور ابو جهل بخدمت نبی الانس و الجن اخبار و اعلان بآن و اظهار اسلام و ایمان خود بخدای تبارک و تعالی و اقرار بنبوت سید الوری از روی صدق جنان و اطاعت باقی جوارح و ارکان نمودند.

در آن محل رسول حضرت عز و جل روی به ابو جهل آورده گفت که اینست فرقه ثالثه که بنزد تو آمدند و هر چه در آن مکان مشاهده و ملاحظه آن نمودند تو را اعلان و اعلام آن اخبار فرمودند من بعد عذر میار و ایمان بخدای غفار و بر نبوت نبی او اقرار آر فی الفور.

ابو جهل دغل گفت: یا محمد نمیدانم که این جماعت راست میگویند یا دروغ و معلوم من نشد که آنچه مرئی ایشان شد بحقایق آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق رسیدند یا مانند خیالات و اشباح چیزی چند در قوه متخیله ایشان مرتسم گردید از روی آن سخنان بیان میکنند، اما آنچه من از شما التماس و استدعا نمودم از اقتراح آیات عیسی علیه التحیه و الثنا اگر شما قیام و اقدام بر آن مینمودید مرا ایمان بخدا و اقرار بنبوت شما واجب و لازم بلکه فرض متحتم میشد و امامرا تصدیق قول این طوایف

بی معرفت و علم واجب و لازم نیست.

حضرت رسول معبود فرمود که یا ابا جهل هر گاه ترا تصدیق قول این جماعت بسیار که بواسطه تحصیل آیات مقترحات خود متحمل کمال مشقت گشتند تا تحصیل آن علی حسب التفصیل و العیان نمودند لازم و واجب نباشد پس تصدیق بمآثر و نیکوئیها آباء و اجداد و تساوی و تکافی اسلاف اعدای تو بتو یا آباء و اجداد تو چون توانی نمود در وقتی که این جماعت در نزدیک تو حاضر باشند و ترا از مشاهده بدیهیات صوریه که مرئی و مبصر ایشان شده اعلام و اخبار نمایند تصدیق آنان نمائی پس چگونه تصدیق اعلام و اخبارات و احوال و آیات که مخبر آن از چین و شام و عراق و باقی ممالک متباعده مثل بلاد مغرب و هند نمائی، زیرا که بیقین جمعی که تو را اخبار نمایند از شام یا از عراق و چین یا از سایر بلاد و سرزمین چون اکثر آن جماعت آن ولایات و محال را ندیده اند البته ایشان در صدق کلام و اعتبار کمتر از این فرقه ثالثه که اخبار این آیات مقترحات نمایند خواهند بود، پس اگر این جماعت با سایر امم که مشاهده آن نمودند خبر دهند از جمعی کثیر که اجتماع آن جماعت بر امر باطل ممکن و میسر نیست بواسطه آنکه در محاذی و مقابل ایشان جمع دیگر هستند که اگر احیانا از آنها خلاف واقع بسمع ایشان رسد فی الفور متوحش و منفور گشته تکذیب آن جماعت کنند و بصد سخنان بی بنیان کافران اخبار و اعلان نمایند بلکه بسا باشد که چون آیات ملحوظ اکثر بریات گردید فی الجمله اختلاف اختلاف بهم رسد فی الفور آن را اشتها تمام دهند.

اما جماعتی که اخبار از ولایات متباعده مثل شام و چین و عراق و ما چین دهند چون گروه دیگر که آن ولایات منظور و مرئی مبصر آنها شده حاضر نباشند تا تصدیق ارباب اخبار یا تکذیب اقوال و آثار آنها نمایند چون شما بمجرد شنیدن اخبار ایشان تصدیق مینمائید بلکه بسا باشد که آن مخبر نیز خود آن ولایات را ندیده و هم از کسی دیگر که صدق و کذبش ظاهر نباشد شنیده در این حال شما تصدیق قول او مینمائید، پس چرا تصدیق قول این جماعت که آیات مقترحات را خود مشاهده و ملاحظه نمودند



و اکثر اینها بشما خویش و حمیم و آشنای قدیم اند تصدیق نمیکنید.

ای ابو جهل هر فرقه ای از این فرق ثلاثه آنچه دیدنی بی شبهه و گمان همان را دلیل و برهان و حجت برای اسلام و ایمان خود گردانیدند و بشرف آن مشرف و مستسعد و با عرفان گشتند، و ترا نیز از اخبار آن آیات اعلام نمودند هر گاه تو بمجرد شنیدن اخبار و آیات متباعد از کسی که آیا آن محال را دیده باشد یا نه قول آنها را اعتبار نموده حجت میگردانی پس سخنان این جماعت قریش را چرا مسموع و حجت خویش نمیگردانی و حال آنکه امری مرئی و مبصر کسی گردد تا آنکه آن را از دیگری که و الله اعلم که آیا او نیز دیده باشد یا شنیده و بشنود تفاوت بسیار است (مصرع) شنیده کی بود مانند دیده بعد از آن در همان محفل که آن پیغمبر عز و جل اخبار ابو جهل بمثل آیات حضرت عیسی علیه التحیه و الثنا در باب اکل مأكولات و ادخار مدخرات که ابو جهل دغل در خانه خود بدان عمل نمود فرمود چنانچه از لسان معجز نشان بآن طاغی باغی و باقی اخوان الشیطان گفت که دوش در خانه تو مرغ سیاه بریان کردند و تو پاره از آن خوردی و فلان و فلان چیز را ذخیره گذاشتی.

چون آن متمرّد حضرت بیچون دید که سید الرسل اخبار موافق فعل و عمل آن غاوی دغل مینماید شروع در مکر و حیل نمود و تصدیق آن پسندیده ایزد لم یزل نمود.

رسول عادل از حضرت محیی الموجودات استدعای احیای آن دجاجه نمود، حضرت مهیمن عز و جل آن دجاجه مشویه را بدعای سید الأنبیاء و الرسل احیا نموده و با عطا و احسان نطق زبان او را گویا گردانید، آن طیر فی الفور بحکم رب غفور آنچه ابو جهل با او بظهور رسانید از ذبح و کسر عظام و بریان کردن و خوردن آن بالتمام بلکه کیفیت گرفتاری خود بشبکه و دام در حضور ابو جهل تیره سرانجام بخدمت

رسول انام از آغاز تا انجام عرض نمود. چنانچه حقیقت آن خبر در اکثر کتب و سیر مزبور و مستطر است.

لیک آن کافر زندیق با رؤیت آن معجزه در کمال ظهور و تحقیق تصدیق آن صدیق اکبر و قبول کلام آن پیغمبر ایزد داور نمود و بهمان جحود و عنود مستمر و مصر بود بلکه تکذیب لسانی و انکار بیانی آیات معجزات رسول سبحانی مینمود. ، تا آنکه افصح البیان دار الامان یثرب و حجاز بغیر استعارت کلام و مجاز بلکه با کمال بلاغت و اعجاز بآن خموم ظلمتکده هاویه بر نشیب و فراز و غول بادیه غیر متناهیه بیدای کفر و مفاز با کمال لینت و حلم بآغاز کلام بانجام و بتکلم او را سرفراز و ممتاز گردانیده فرمود:

این همه آیات بمقترحات تو و سایر بریات مشاهده و ملاحظه نمودی برای رفع جهالت و دفع غوایت تو کفایت نمیکنند که تو باغواى خود آن مغوی بی سعادت از ادراك فیض سعادت معرفت حضرت ایزد و بندگی و طاعت بواسطه وصول رحمت و ذخیره آخرت مستفیض گشته بهلاکت و خسارت دنیا و عاقبت گرفتار و پایدار نگردی که «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» ابو جهل باید که عقل خود را حکم امین با عرفان گردانی و بحضرت باری ایمان آری تا ایمن از عذاب جباری و مصون و محفوظ از سخط قهار گردی زیرا که عقوبات مهیمن مختار برای طایفه کفار مخلد و پایدار و بغایت الغایت صعب و دشوار و از حد حساب و شمار متجاوز و بیشمار است.

ابو جهل نامنفع عمل بحضرت سید الرسل گفت: یا محمد بظن من اقتراح و افهام جمیع این آیات بالتمام تخیل و ابهام است و اصلا تحقیق و نظام و بوجود انتظام و انجام ندارد.

حضرت نبی المحمود فرمود که ای ابو جهل آیا تو هیچ گونه تفرقه و تمییز می کنی میان بدن این دجاجه مشویه و میان شنیدن این سخنان او که حضرت واهب سبحان

چگونه او را با عطا و احسان نطق و بیان متکلم و گویا گردانید و میان دیدن نفس مغرور خویش و مشاهده جمیع عرب و قریش و میان شنیدن کلام آن طایفه از روی بطش و طیش؟ گفت: نه یا محمد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابو جهل پس هر چه ببصره تو مبصر و بسایر حواس ظاهر و باطنی تو مرتسم و جلوه گر گردد همگی آن خیال و ابهام و فسوس و اوهام است.

ابو جهل گفت: نه یا محمد آنها تخیل نیست.

حضرت نبی المشکور فی الفور فرمود که این آیات و علامات نیز ابهام و تخیلات نیست بلکه موافق و مطابق و عین واقع و حق است و الا چگونه واقع و صحیح بود که تو در عالم خبری توانی دید که در صدق و اعتبار استواری و استحکامی آن زیاده از دیدن اینها بود.

در آن هنگام ابو جهل بی نظام از کلام و ابرام ساکت و بی انتظام گشته با همان کفر جبلی و بغض طبیعی روانه مسکن اصلی خود شد و بشرف دریافت سعادت ایمان مستسعد و مشرف نشد؛ و چون مدتی بر آن حرکت شیعه او منقضی شد بوسیله تهییج عداوت و کین و باغواي اخوان الشیاطین رسالت کتابت بحضرت سید المرسلین باین عبارت قلمی می گرداند که:

یا محمد خیوط که در سر تو مبسوط است همان دار الامان مکه معظمه را بر تو نیکترین مأوی و مکان گردانید و تو را از آن مقام عالیشان یثرب سرگردان انداخت بلکه همان خیوط سر چون با تو خوگراست تو را از این واسطه منفور و مغرور میگرداند بر تحریص و ترغیب چیزی که فساد تو و ایتلاف بر افساد شهر مدینه باشد تا آنکه مردم آن ولایت بجهت اطاعت و متابعت تو بحرارت آتش تعدی طور و سلوک

تو محترق گردند و آنچه من از اطوار اعمال و افعال تو ملاحظه و مشاهده مینمایم مآل مقدمات تو قریب به آن است که امل و منجر گردد بآن که همگی و تمامی اعیان قریش با سایر توابع و خویش چون از تو آزرده و دلریشند اتفاق کرده بر توفته برانگیزند که گویا آن فتنه از يك کسی برخاسته. و این کنایه از آنست که جمیع آن طایفه و خیم العاقبت برای دفع و رفع ذات آن نبی رفیع القدر یکی شوند و در قصد اهراق خون تو و بجهت دفع ضرر و بلای تو از خود و توابع اگر تو را بخاطر رسد که صاحب عسکر و سپاه با عزت و جاه باشی آن جماعت در پیش تو اعتبار دارند در هنگامی که تو با آن سفهای نادان که بتو مغرور گشته در قتل و حرب و طعن و ضرب آن شخص که بتو کافر بلکه مبعض و منکر تو باشد اگر آن جماعت تو از حماقت مساعدت و مضافرت تو کنند و در نصرت تو بینهایت سعی و غایت قدرت خود را در آن باب مبذول و مرعی دارند تخوف آنست که مبادا چون تو بدست قریش هلاک گردی آنها نیز در معرض فنا و هلاکت در آیند، یا آنکه عیال تو چون اسیر و گرفتار شوند عیال و اطفال آنها نیز در سلك اساری منخرط گردند، یا بخوف آنکه اگر مال و مواشی تو و شیعیان تو بواسطه تسلط که بنهب و غارت بتصرف اعیان قریش و تبعه ما در آید و مردم شما با مسکنت و فقری بلکه با نهایت ذلت محتاج بتسکع و سوگواری گردند تا آنکه آن طایفه که در سلك اطاعت و متابعت تو درآمدند اعتقاد آن جماعت چنان باشد که در هنگامی که دشمنان تو بر تو مسلط و مستولی گردند و تو مقهور و منکوب آنها گردی و این جماعت ما از روی جرأت و جلادت و مردانگی و شجاعت داخل دیار و مکان اقامت شما گردند گمان سفهای متابعین شما چنانست که مردم ما بعد از تسلط و اقامت آن مکان شما میان محبان شما و دشمنان فرق مینمایند و هر ظلم که این جماعت نسبت بشما بعمل می آورند سفهای تبعه شما پندارند که با آنها نیز بواسطه تو ظلم و ستم میکنند و

چنان که عیال و اموال تو را بنهب و اسیری و تاخت و بندگی متصرف میگردند بآن جماعت نیز همان نوع سلوک مرعی میدارند، این قیاس ایشان بی اساس و گمان غلط و نه آنچنان است بلکه از تبعه شما آنکه از ما ترسد معذور و در امانست و بالغ و عاقل از مردم شما آن کسی که جمیع حقایق مکتوبه و مرقومه بر او واضح گردد و خلاف آنچه قلمی گردیده در ضمیر و خاطر او خطور نکند و بمقتضای عقل سلیم همین طریق مکتوب قویم را طریق سالم و منهج مستقیم خود داند. و السلام.

بر عارفان لطایف نکات و معانی و عالمان الفاظ و کلمات از روی نکته دانی ظاهر و هویدا و لایح و پیداست که لفظ «خیوط» که در کتاب ابو جهل به ایمان نامربوط مربوط است بموجب عقل قاصر مترجم احقر احتمال چهار معنی دارد:

اول: آنکه از صیغ مشبیه باشد بمعنی مخیوط مثل عرقچین و طاقیه و غیرها که در میان مردم متعارف بود که آن را می پوشیدند، گوئیا از آن نوع کسوت چیزی بر تارك سر مبارك حضرت رسول ایزد تعالی و تبارك بود ابو جهل نامبارك آن را از روی کنایه بحضرت سید البریه نوشته باشد که صاحب مثل این کسوت را دعوی امارت و تخت و ارایك مناسب نیست.

دوم: آنکه خیوط جمع خیط باشد؛ و خیط ریسمان را گویند یحتمل ابو جهل نامنفع از روی کنایه بحضرت سید الرسل نوشته باشد که فی الواقع کسی را که دستار او از ریسمان و پنبه باشد او را حکومت و بزرگی جمعی که لباسهای ایشان حریر و ابریشمین و در غایت نفاست و ثمین بود از روی عقل سلیم لایق و مستقیم نیست.

سیم: آنکه خیوط کنایه از موی سر مبارك آن صاحب سعادت باشد، چون سنت سنیه سید البریه بود که موی سر چندان میگذاشتند که تا بشحمتی اذن میرسید و بعد از آن میتراشیدند. یحتمل که ابو جهل خیوط را کنایه از آن نوشته باشد و مطلب و مراد آن متمرّد جاهل بی اعتماد آن باشد که کسی را حال فقیران و جوکیان باشد او را دعوی

چهارم: آنکه در میان عوام الناس مشتهر است که در هنگام مکالمه و مجادله با يك ديگر ميگويند که شما را در سر چيزی بسيار است و لهذا شما را ارادتها بي شمار است ياحتمل که ابو جهل اين معنی را ملاحظه کرده نیز از روی کنایه بحضرت سيد البريه نوشته باشد که هوا و هوس سر شما زياده از آرزوهای همه کس است لهذا شما را بر دعاوی بسيار محتمل ميگرداند. و الله اعلم بالصواب.

### توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (صلی الله عليه و آله)

از حضرت ابو الحسن العسکری عليه السلام منقولست که چون حضرت سيد البريه از مکه معظمه بمدينه طيبه مهاجرت فرمود و اهل يثرب از قدم بهجت و سعادت لزوم ايشان اظهار مسرت و بشاشت فراوان نمودند و آن را شرف خود دانسته فخر و مباهات بر اقصای و ادانی ولايات ديگر مينمودند و ميگفتند (بيت)

زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق \*\*\* که گشت منزل ما جنت و رسول رفیق

و همیشه باستسعاد اين احسان بشکر ايزد سبحان رطب اللسان و عذب البیان بودند و چون اين خبر متوالی و متواتر از مدينه طيبه بسکنه مکه معظمه خصوصاً بآن جماعت کافر علی الخصوص ابو جهل مدبر رسيد بغایت متألّم و حيران و اندوهگين و نالان گشتند و از غایت رشک و حسد آن طایفه متمرده «فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» پيش ابو جهل دغل رفتند و آن کافر بی حمیت را از روی عناد و عصبیت بر ارقام اين کتابت داشتند و خاک مذلت و خواری بر وجوه تيره شکوه خود انباشتند.

چون کتابت ابو جهل مصحوب یکی از کفره لئام بظاهر مدينه جنت قرينه بخدمت حضرت نبی الانام رسيد در هنگامی که کافه اصحاب ابرار و عامه احبار طایفه يهود بنی اسرائيل و باقی کفار در خدمت رسول ايزد مختار حاضر بودند و جمعی از مؤمنان که در آن محفل سامی و مجلس گرامی حاضر نبودند نبی الابرار امر باحضار و

چون آن مردم در مجلس بهشت قرین ارم تزیین جمع گشتند بعضی از کفره لثام که بقبول جزیه در خدمت سید البریه تردد داشتند همه برسول ابو جهل بو الفضول از روی تندی سخنان گفتند. حضرت نبی الرحمه بحامل کتابت آن بی سعادت فرمود که ای فلان آیا مقالات و کلامی که داشتی معروض گردانیدی و رساله ای که آوردی نیز گذارنیدی؟ گفت: بلی یا محمد.

حضرت نبی المستطاب فرمود: جواب باصواب آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق بشنو، فی الواقع ابو جهل از حقایق غافل مرا بگاه و مشقت تهدید مینماید و حضرت رب العزت مرا بظفر و نصرت موعود می فرماید و یقین خبر ارحم الراحمین اصدق و قبول وعده احسان از خدای احرا و احق است و از خذلان ابو جهل و گرفتاری او بغضب حضرت جبار منان هیچ نوع ضرر و نقصان بمحمد و باقی محبان اولاد حق و عیان نگرده، زیرا که واهب بی امتنان نصرت و یاری محمد و شیعیان او از روی تفضل جود و احسان و مرحمت و کرم بی پایان خود نموده و مینماید، و این معنی بر همگان واضح و درخشان است.

ای حامل رساله به ابو جهل بگوی که آنچه تو بمن ارسال نمودی همگی آن بتعلیم و القای شیطان است که در خاطر فاطر ظلمت مآثر تو انداخت و هر چه من در جواب تو میگویم حضرت رحیم الرحمن در خاطر من القا نمود و طعن و حرب و قتل و ضرب میان من و تو تا انقضای مدت هشت نه سال متکافی و متمادی است و زود باشد که حضرت الله تعالی ترا بدست اضعف اصحاب من مقتول گرداند.

بگو ای ابو جهل تو و عتبه و شیبه و فلان و فلان تا هفتاد کس از قریش و غیره را یاد نمود که بر سر چاه بدر مقتول میگردید و هفتاد نفر دیگر اسیر میشوید، و از اسارای

شما کافران فدای بسیار گران بجهت لشکر مسلمانان خواهند گرفت.

در آن زمان آن خاتم رسولان امر بمنادی اهل اسلام و ایمان نمود که مؤمنان و یهودان و باقی جماعت مخلوطین از طوایف کافران باین مکان حاضر گردان، چون همگی خلقان در آن محفل جنت نشان حاضر شدند آن سید الانس و الجان بجمع حاضران از محبان و غیر ایشان فرمود: که آیا شما دوست دارید که مصرع و مقتل ابو جهل و جماعت ایشان مرئی و مبصر شما و باقی شیعیان گردد؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

حضرت نبی الرحمه فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بشتابید بسر چاه بدر که آنجا ملتقی کافران و محشر و مقام بلای اکبر آن قوم ابتر است و من چنان می پندارم که گوئیا هر دو پای من بر مصارع آن جماعت موضوع و بعضی از آن طایفه مقتول و بعضی اسیر و بمدینه مرجوع اند و زود باشد که شما آن جماعت را بهمین اوضاع و نشان که بیان نمودم در اندک مدتی ملاحظه و مشاهده نمائید که اصلا از آن مدت زیاد و کمتر و متقدم و متأخر نگردد و بر اندک و بسیار آن جماعت قتیل یا اسیر تخفیف نیابد.

چون حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب کلام صدق التیام خود باین محل و مکان رسانید هیچ از عدو و محب بغیر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جواب آن اشرف دودمان لوی بن غالب نداد. همان امیر صغیر و کبیر فرمود: بسم الله یا رسول الله.

و باقی اصحاب از مؤالف و جمعی دیگر از مخالف گفتند: چون از اینجا تا منزل بدر ای حبیب الله چند روز راهست و ما محتاج بزاد و راحله و مرکوب و نفقه بلکه بسایر ما یحتاج سفر مسرت اثر بواسطه قطع آن مرحله ایم بناء علیه خروج ما از مدینه و توجه بآن مکان بجهت عدم قدرت و سامان امکان ندارد.



حضرت رسول در آن زمان رو بسوی یهودان و باقی کافران آورده فرمود که شما را در توجه و مسیر آن مکان چه سخنان است؟ گفتند: یا رسول الانس و الجان آرزو و اراده ما آنست که در خانها و مکان خود مستقر و با اطمینان باشیم و ما را اشتیاق مشاهده آنچه با دعای شما واقع و عیان و واضح و درخشان خواهد شد و در خیال ذات بلند اقبال شما مصور و مخیل است اصلا در خاطر ما مضمیر نیست.

حضرت رسول العجم و العرب فرمود که شما را در مسیر بدر هیچ نوع تعب ملحق و ملتصق نگردد و از این مکان تا آن مقام زیاده از يك خطوه و گام برای مطیعان اهل اسلام نیست باید که يك گام بواسطه دیدن آن مطالب و مرام بردارید که حضرت ایزد علام مسافت این زمین بالتمام درنوردد و شما را بطی الارض ید و گام بآن مقام رساند.

مؤمنان از استماع کلام سید الانام اظهار مسرت تمام و بشاشت لا کلام نمودند و گفتند: صدق رسول الله. ترصد و ترقب از مزایای احسان و انعام تو ای سید و سرور خلقان آنکه ما را بشرف دریافت آن سعادت عظمی و آیه کبری مستسعد و مشرف گردانی لیکن کافران و منافقان از استماع قول رسول ایزد منان با يك دیگر گفتند که امروز روز امتحان سخنان محمد است زود باشد که امتحان آن کذاب نمائیم و چون کذب و دروغ بی فروغ او ظاهر گردد عذر او منقطع شود و دعوی نبوت و رسالت او بر او حجت فاضحه و واضحه گردد و بعد از ظهور کذب او بر خلقان بیقین بعد از آن پیرامون آن دعوی بی حجت و برهان نگردد.

### معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر

حضرت ابو الحسن العسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیه و الثنا نقل مینماید که چون جمیع قوم از اصحاب و غیره يك گام از آن مقام برداشتند همگی آن انام گام دوم بالتمام بسر چاه بدر بگام خود

گذاشتند، چون چاه بدر بنظر یکسر درآمد کمال تعجب و تحیر نمودند.

چون حضرت سید البشر نیز حاضر بود فرمود که ای مؤمنان چاه بدر را علامت و نشانه کنید و از سر چاه گرفته چند ذرع پیمان نمائید، چون پیمان آن مکان بموجب فرموده پیغمبر آخر الزمان بانتهای رسیدن نبی عز و جل فرمود که این مصرع ابو جهل است که فلان انصاری باو زخم رساند و عبد الله بن مسعود که اضعف اصحاب من است سر نامبارك او را از پیکر بدن بحکم ایزد مهیمن جدا گرداند.

بعد از آن رسول منان امر به پیمان اطراف چاه از جانب راست و چپ و یمین و شمال بذراع مختلفه نمود مرتبه اولی آن پیمان چون بانتهای مکان رسید حضرت نبی معبود فرمود که این مصرع عتبه و آن دیگر مصرع شیبیه و آن اماکن بذراع مصارع فلان و فلان و فلان است، و اسامی مقتولین را یکان یکان بنام و نشان داد که تا هفتاد کس ذکر فرمود که باراده و مشیت ایزد مقدس مقتول شوند.

و نیز فرمود که زود باشد که فلان و فلان اسیر و گرفتار گردند تا آنکه هفتاد نفر آن جماعت را ایضا باسم يك يك نام آبا و اجداد و صفات و نسب ایشان را آبا و آبای آبا و نسب موالی ایشان با نسب مولای موالی ایشان در کمال ظهور و عیان در آن مجمع بیان نمود.

و بعد از آن فرمود که ای یاران آنچه من بشما خبر دادم باطلاع آن خوب واقف و مطلع گشتید؟ گفتند: بلی.

حضرت فرمود: در وقوع و ظهور این مقدمه ظاهر کرد چه این وعده از حضرت قادر عالم هر آینه واقع و حکم و قضای حق و امر واجب و لازم است که اصلا و قطعا خلاف آن میسر و امکان ندارد.

و بعد از انجام و انصرام آن مطالب و مرام حضرت رسول ایزد علام بطی ارض با اصحاب و سایر انام بیک گام داخل مدینه با سکینه دار السلام گردید. اینست تمام حقایق

## **(بیان ذکر احتجاج نبی صاحب اللواء و المعراج) (در جواب از نسخ شرایع و ادیان و غیر از آن)**

### **اشاره**

از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام منقول و مرویست که در هنگامی که حضرت رسول انام در مکه معظمه توطن و مقام داشت حضرت ملک علام او را در اوقات ادای فرایض لیالی و ایام امر بتوجه و اقبال بیت المقدس که مسجد و معبد اکثر انبیای عظام و رسل گرام عالی مقام علیهم السلام بود نمود و مقرر گردانید که در حال قدرت و امکان در حین ادای فریضه بنوعی متوجه گردد که کعبه فیما بین او و بیت المقدس باشد تا آنکه فی الحقیقه حضرت سید البریه در هنگام ادای صلوات استقبال بهر دو نموده باشد و در حالت عدم امکان استقبال هر دو اکتفا باستقبال بیت المقدس تنها نماید بهر نوع که باشد.

بنا بر حکم و امر قادر عالم رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا مدت سیزده سال که آن نبی ایزد متعال بسعدت و اقبال در مکه مکرمه اقامت و استقامت داشتند بهمان منهج و منوال ادای فرایض و استکمال آن مینمودند، و چون از مکه معظمه بواسطه سختگیریهای قریش بملت و باقی سکنه و امت بمدینه طیبه مهاجرت نمود از همان تاریخ تا مدت هفت ماه و بروایتی شانزده ماه آن حبیب الله عبادت و بندگی اله اقدس باستقبال بیت المقدس مینمود و از کعبه انحراف میورزید.

### **گفتار یهود به حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)**

قومی از مردم یهود عاقبت نامحمود بعد از مشاهده و ملاحظه این کار از رسول مختار شروع در کلام کذب بی هنجار نموده با اقوام و تبار يك دیگر میگفتند که و الله محمد در عبادت و بندگی پروردگار در حیرت و انتظار بود و نمیدانست که باستقبال کدام طرف و دیار بندگی ایزد غفار نماید تا آنکه بخاطرش معین و مقرر گشت که بهترین معابد و مساجد بیت المقدس قبله ما که معبد جمیع انبیای بنی اسرائیل

عليهم السلام؟؟؟ الله تعالى است فلماذا متوجه بسوى قبله ما در نماز و عبادت و اخذ طريق ما در نسك و هدايت نمايد. و در معارك و محافل آن عوام جاهل باين سخنان لا طائل خود متفاخر بودند.

چون كلام آن كفره لثام بسمع شريف سيد الانام رسيد بغايت از آن مستكره و بى آرام گرديد و بعد از آن باستقبال بيت المقدس در عبادت واحد اقدس بغايت بيحد و نهايت كراهت داشت و دوستى كعبه معظمه و مودت آن خانه مكرمه در خاطر انور و ضمير فيض گسترش مستقر و متعين گرديد و در آن باب منتظر وحى ايزد وهاب بود كه ناگاه جبرئيل امين از بارگاه جلال و جاه حضرت كريم اله دررسيده.

حضرت حبيب الله صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: اى اخى جبرئيل بسيار بسيار دوست دارم كه حضرت واهب عالم مرا از بيت المقدس بكعبه بيت الله الحرام الاقدس بگرداند زيرا كه من بسيار بسيار متالم و متأذى شدم از آنچه از قبل يهود عاقبت نابهود و از قبله آن طايفه خدا از آنها ناخشنود بمن عايد و راجع گرديد.

جبرئيل عليه السلام گفت: يا محمد التماس و استدعا بحضرت واجب تعالى نماى تا ترا بجانب كعبه مباركه بگرداند زيرا كه حضرت كريم واهب جميع مقاصد و مطالب ترا بانجاح و انجام مقرون و انصرام مشحون ميگرداند و عزيز حميد ترا از خواهش و اراده نوميد نميگرداند.

حضرت نبى الورى چون شروع در دعا نمود در آن حال جبرئيل عليه السلام روانه بارگاه جاه و جلال گرديد. هنوز رسول شافع العصيات در دعا و مناجات بقاضى الحاجات بود كه جبرئيل در همان ساعت از نزد رب العزت مراجعت نمود و گفت: يا محمد حضرت واحد معبود ترا بارسال و انزال اين آيه سرفراز و ممتاز فرمود كه بخوان «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (1).

حضرت نبی الوری چون شروع در دعا نمود در آن حال جبرئیل علیه السّلام روانه بارگاه جاه و جلال گردید. هنوز رسول شافع العصیات در دعا و مناجات بقاضی الحاجات بود که جبرئیل در همان ساعت از نزد رب العزت مراجعت نمود و گفت: یا محمد حضرت واحد معبود ترا بارسال و انزال این آیه سرفراز و ممتاز فرمود که بخوان «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (1).

معنی آیه وافی هدایه و الله اعلم بالبدایة و النهایة آنست که ما میبینیم یا محمد که تو روی خود را بجانب آسمان می گردانی برای انتظار وحی در باب تحویل قبله.

حقیقت معنی کلام ایزد علام آنست که چون سید عالم از قول یهود جهول ملول شد و آرزو نمود که قبله او کعبه قبله ابراهیم علیه السّلام که از اجداد گرام آن نبی الا-کرام بود باشد در این باب سخن بحضرت جبرئیل پیک ایزد ذو المنن نمود، جبرئیل علیه السّلام از آن مقام متوجه کریاس ایزد علام گردید و سید کائنات علیه افضل الصلوات از پی آن باسماں بود و انتظار وحی مینمود تا آنکه جبرئیل علیه السّلام بنوعی که سابقا محرر شد از نزد رب جمیل آمد و این آیه مبارکه آورد که ما توجه تو را باسماں میدیدیم فلماذا تو را بقبله ای که میخواستی متوجه گردانیدیم باید که در نماز روی خود را - یعنی جمیع بدن را - بجانب مسجد الحرام که محیط و مدبر است بخانه کعبه بگردانی.

و این در روز دوشنبه منتصف شهر رجب بود در سال دهم از هجرت سید عالم نبی حلیم دو رکعت نماز ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد که هم در نماز روی از صخره بمیزاب توجه نمائی.

حضرت رسول انام بموجب حکم ایزد علام بآن جانب توجه نمود و آن مسجد بدو القبلتین اشتهاار یافت. و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم برای امت آن نبی عالیقدر میفرماید که در هر جا باشید و در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید نماز گزارید و بندگی و طاعت حضرت عزت بجای آرید باید که روی خود بجانب مسجد الحرام بگردانید.

یا محمد اگر جماعت اهل کتاب الحال از روی عصیبت و عناد تجاهل و انکار این کردار تو کنند و گویند که این کار محمد بغایت مستنکر و بعید است، ایشان در

ص: 132

سخنان خود کاذب و دروغ گویانند زیرا که ایشان میدانند که تحویل قبله از بیت المقدس بجانب کعبه اقدس از پروردگار مقدس تو است بواسطه آنکه ایشان در توراۀ خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و قبله ای که در آخر باو مقرر گردد کعبه است.

چون یهودان بعد از استماع قول رسول ایزد منان مجاب گشتند گفتند که آخر وجه گردیدن از بیت المقدس بکعبه چراست، چون محمد مدت مدید در مکه و مدینه بجانب آن محل نماز و بندگی عز و جل بجای آوردند آخر برای چه از آن برگشت.

حضرت ملك تعالى ایشان را باین جواب داد که «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (1).

یعنی مشرق که معبد نصاری در آن صوب افتاد و مغرب که محل عبادت و معبد یهودان در آن جانب واقع است همه آن ملك ایزد منان است و اگر شما را تکلیف بتحریر و استقبال بجانب کعبه نماید بعینه مانند آنست که شما را تحویل از جانب بجانب دیگری نماید مثل آنکه شما را از کفر باسلام دلالت کند، زیرا که حضرت عزت هر که را بخواهد هدایت و دلالت بصراط مستقیم میکند و بر قساوت قلب آنکه مطلع باشد و داند که او مهتدی نگردد او را بهمان حالت گذارد و او را مجبور نگرداند، زیرا که تکلیف و هدایت کسی که قبول آن ننماید از بابت ارتکاب فعل عبث است. اما تکلیف جمعی که بشرف اسلام و ایمان متقبل و مشرف شوند هدایت آنان خوبی و مصلحت حال ایشان است چه قبول تکلیف لازم دارد ارتکاب اعمال طاعت و افعال عبادت را و معرفت و بندگی حضرت کریم موجب وصول بجنات النعیم است.

ص: 133

و نیز از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقول و مروی است که روزی قومی از یهود عاقبت نابهود بخدمت رسول ایزد معبود آمده گفتند: یا محمد این قبله بیت المقدس که شما چهارده سال عبادت و اهدب متعال در جمیع ارکان و افعال در حال توجه و استقبال بآن بجای آوردید پس ترك توجه و استقبال آن در هنگام عبادت ایزد منان در این زمان بجهت چه چیز است بیان نمائید؛ آیا در مرتبه اولی که شما با اصحاب در بندگی ملك تعالی توجه و استقبال بجانب بیت المقدس میکردید برحق بود یا نه اگر برحق بود الحال که شما آن را ترك کردید پس از حق بیاطل رجوع کردید زیرا که حق مخالف و مقابل باطل است، یا آنکه نماز بندگی که بیشتر بجهت ایزد داور باستقبال بیت المقدس بجای آوردید همه بر باطل بود و در این هنگام رجوع از باطل بحق نمودید، اگر چنین باشد پس شما در این مدت در غفلت بودید. بناء علیه الحال ما چون از حال تو ایمن بود و اطاعت و متابعت تو چون توانیم نمود؛ شاید که الحال نیز بطریق سابق بر غفلت باطل باشی پس ما را بنا بر عقل از روی حق اطاعت تو سزاوار و لایق و مستحسن خرد و مطابق عقل نباشد.

در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان از زبان معجز نشان بیان فرمود که بندگی حضرت ایزد خالق در سابق باستقبال بیت المقدس بر نهج حق و در لا-حق بتوجه و استقبال کعبه معظمه نیز بر نهج حق و مطابق حکم مهیمن صادق است چنانچه و اهدب مطلق میفرماید «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

یعنی بگو ای محمد در جواب یهود و نصاری که ملك تعالی هر گاه صلاح مآل بلکه نیکوی حال و استقبال شما داند در استقبال مشرق که معبد نصاری در آنجاست بی شبهه و گمان شما را امر بآن نماید و اگر صلاح نشأتین و صواب دارین شما در توجه استقبال جانب مغرب که معبد یهود در آن صوب است شناسد، بی شك و ریب شما را

باستقبال و توجه آن مأمور گرداند و اگر صلاح و صواب نحال شما در حال عبادت واجب تعالی غیر جانب مشرق و مغرب داند شما را با استقبال آن جانب مأمور سازد.

و خلاصه کلام آنکه شما را در جمیع مکان و مأوی اطاعت تبارک و تعالی واجب و لازم است اصلاً انکار تدبیر ایزد قدیر در حق بندگان او از صغیر و کبیر مستحسن و جدیر نیست زیرا که هر چه سمیع بصیر بجهت بندگان تعیین و تقدیر نماید بغایت پسندیده و عین مصلحت و خوبی ایشان است.

پس آنگاه آن حبیب الله بآن قوم گمراه گفت که آیا شما که از روی تحقیق ترك عمل یوم السبت نمودید و در سایر هفته عمل میگردید ترك عمل شنبه از شما و ارتکاب عمل در سایر هفته آیا ترك حق و ارتکاب فعل باطل بود یا ترك عمل باطل و ارتکاب عمل باطل دیگر بود یا ترك عمل حق و ارتکاب عمل حق دیگر بود، باید که هر چه اعتقاد شما باشد بیان نمائید آنچه قول شما بود بعینه همان قول و جواب محمد است مر شما را.

یهودان گفتند: یا محمد ترك عمل در روز شنبه حق بود و عمل سایر ایام هفته نیز برحق بود.

در آن هنگام رسول ایزد علام گفت که عبادت ایزد اقدس در سابق از ما با استقبال بیت المقدس بر نهج حق بود و عبادت این زمان از ما با استقبال کعبه مقدسه نیز بر منهج حق است.

چون یهود تیره مآب این جواب باصواب از حضرت رسالت مآب بر طریقی که خود مذکور نمودند طابق النعل بالنعل بل وافق النقل بالعقل استماع نمودند، در آن زمان یهودان گفتند: یا محمد آیا پروردگار تو از آن فعل که شما را اول مأمور به آن گردانیده یعنی استقبال بیت المقدس که در سابق ایزد خالق شما را بتوجه آن در حالت نماز و بندگی قادر سبحان امر نموده بود الحال بظن شما که شما را از استقبال بیت المقدس



نقل باستقبال بکعبه بیت الاقدس فرمود از امر سابق بدا و پشیمانی نمود و رای نوی اختیار کرد یا نه؟ حضرت رسول معبود فرمود که حضرت واجب الوجوب را در باب امر من باستقبال کعبه معظمه هیچ نوع بدا و پشیمانی از امر سابق که مرا باستقبال بیت المقدس نمود نبود، زیرا که عزیز علیم بر عواقب امور جمیع بریا قادر بر رفع فساد و فعل مصالح از برای همه خلق الله تعالی است اصلا استدراك غلط و استحداث رای جدید که خلاف رای سابق حضرت حمید مجید باشد و در ذات پسندیده صفات واهب العطیات جاری و ساری نشد، زیرا که ذات عز و جل ارفع و اجل و اتم و اکمل از آنست که باستحداث رای جدید مستعد و کامل گردد. و دیگر آنکه مانعی که وسیله عدم حصول مراد خالق العباد باشد واقع نیست و بدا و پشیمانی نیست الا از برای امثال این جماعت و خدای عز و جل متعالی و منزّه است از ارتکاب مثل این فعل و عمل «فتعالی الله عن ذلك علوا کبیرا».

پس از آن رسول ایزد متعال روی توجه و اقبال بجانب اهل ضلال آورده فرمود ای جماعت یهود مرا خبر دهید از سوانح ظاهریه که خالق البریه بحیز ظهور ظاهر میگرداند آیا خدای تعالی بعضی بندگان خود را مریض مینماید و بعد از تقضی اندک زمان بصحت و توان میرساند و اینکه صحیح را مریض میگرداند آیا بحسب عقل این فعل بدا و پشیمانی است؟

گفتند: نه یا محمد.

حضرت رسول عزیز فرمود که واهب العطیات بعضی را حیات ارزانی میدارد و گروهی را در سلك ملمات منخرط می گرداند آیا هر يك از این شغل و کار هیچ نوع بدا و پشیمانی در کار هست؟ گفتند: نی یا محمد.

حضرت رسول فرمود که همچنین حضرت عالم واحد طلب عبادت و بندگی از

پیغمبر خود باستقبال نماز بکعبه مقدسه نمود بعد از آنکه مدتی در سابق از او طلب عبادت و نماز باستقبال بیت المقدس کرده و ملک تعالی را بدا و پشیمانی در امر اول از روی خرد و عقل بهیچ نوع نه مجمل و نه مفصل ظاهر و مسجل نشد.

بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که نه حضرت و اهب منان زمستان بعد از انقضای تابستان ظاهر و عیان گرداند، آیا او را در ظهور هر يك از تابستان و زمستان بعد از دیگری هیچ گونه بدا و پشیمانی هست؟ گفتند: نه.

حضرت نبی المحمود فرمود که ایضا واجب الوجود را بدا در تحویل قبله بیت المقدس بقبله کعبه مقدسه نبود.

باز رسول بی نیاز بآن قوم بی امتیاز گفت که حضرت مهیمن کار ساز شما را در زمستان و هنگام شدت برد و سختی آن امر بادثار و پوشیدن لباسهای غلیظ بسیار که بواسطه احتراز صعوبت سرمای آن زمان در کار بود نمود و در ایام تابستان و کثرت گرمای آن امر باحتراز از حراست آن فرمود و هر چه در زمستان بجهت احتراز از سرمای آن امر فرمود در هنگام تابستان امر بخلاف آن نمود.

آنگاه رسول الله فرمود: آیا این بدا و پشیمانی است؟

گفتند: نی.

حضرت رسول اقدس فرمود که همچنین حضرت رب العالمین از شما طلب عبادت و طاعت در وقت خاص بچیز خاص باستقبال طرف خاص نمود بواسطه اصلاح حال شما که خود عالم است بر آن. و باز حضرت کارساز از شما طلب عبادت در وقت دیگر بچیز دیگر بصلاح دیگر که ایزد داور خود مطلع است بر آن امر نمود شما را، در هر دو حال اطاعت و فرمان برداری ایزد متعال بی قیل و قال واجب و لازم بلکه از فرض متحتم است؛ پس اگر اطاعت واجب لا یزال در هر دو

ص: 137

حال من غیر مهل و احتیال باستکمال رسانید یقین مستحق ثواب و مستوجب عنایت ملک الوهاب میگردید.

بعد از آنکه حضرت رسالت‌آب این آیه مبارکه نازل شد که «لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» یعنی تمامی جهات مشرق و مغرب ملک ما مهیمن و اهب است، هر طرف که شما متوجه امر و بندگی خدای اکبر شوید همان طرف که شما روی خود در وقت عبادت معبود بآن صوب نمودید همان مقصد معبد شما و محل حصول ثواب مأمول و مکان پذیرفتن طاعت و قبول آنست.

پس از آن رسول آخر الزمان روی توجه باصحاب و سایر حاضر آن مجلس جنت نشان فرمود که ای بندگان حضرت رحیم الرحمن همگی شما مرضی و بیماران و مهموم و حیرانید و رب العالمین طیب مهربان است، صلاح حال بیمار و سبب صحت و بیماری او در تدبیر طیب لیب است بلکه شفای کامل و صحت آجل و عاجل مقرون بعلم آن متعالج حبیب است نه بمشتهیات مریض و مقترحات قلب عریض او؛ باید که در جمیع اوقات لیل و نهار پیوسته همگی و تمامی دواعی و امر و کار خود بحضرت آفریدگار مسلم دارید و روی تضرع و مسکنت بمهیمن باری آرید و او را نصیر و معین در همه امر و کار شمارید تا از جمله فائزین بثواب بسیار و مستسعدین بسعادت بی‌شمار گردید.

جماعت اصحاب مطیعین سید المرسلین گفتند: یا رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد ما بنده مطیع حضرت بصیر و سمیع و حکیم و امر شما را مترصد و مترقب ایستاده ایم بلکه چون پرگار بر دایره امر تو دایر و در کاریم.

### **گفتار امام حسن عسکری (علیه السلام) در باره قبله**

در روایت آمده که شخصی از حضرت ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام پرسید که یا ابن رسول الله چرا رسول مجتبی از قبله اولی که بیت المقدس بود بکعبه مقدسه نقل نمود؟.

آن حضرت در جواب فرمود که بنا بر قول ملک تعالی چنانچه میفرماید «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ» (1) تفسیر آیه مبارکه و الله العالم بالبداية و النهاية آنست که یا محمد ما نگردانیدیم آن قبله که تو بر آن بودی - یعنی بیت المقدس بجانب کعبه - تا بدانیم ما که تابع رسول مهیمن است و کدام شخص از امت مراجعت بهمان ملت سابق خود مینماید، هر چند حضرت قادر عالم واقف و دانا بر حقایق احوال مستقرین بر دین و مستمرین بر قبله و آئین سید المرسلین و مطلع بر حال مسترجعین از آن بی شبهه و گمان بود لیکن بواسطه اظهار و اعلام خلقان ایشان را باستقبال کعبه امر واضح و عیان نمود بواسطه آنکه دوستی اهل مکه نسبت بخانه مبارکه کعبه است، لهذا ایزد تعالی اراده نمود تا موافق حضرت رسول صادق را از مخالف ناحق تمیز حق نماید باتباع قبله کعبه معظمه است.

چون بعضی مهاجرین باستقبال کعبه و اطاعت حضرت در باب قبله کراهیت داشتند و حال آنکه رسول آخر الزمان ایشان را در هنگام ادای فرایض و اهداب منان امر بتوجه کعبه و استقبال آن نمود و مردم اهل مدینه چون بدوستی بیت المقدس حضرت واحد اکبر آنها را بخلاف خواهش و مراد ایشان امر باستقبال کعبه فرمود و مطلب و اهداب واجب بشخص مؤالف از مخالف و مخالف از مؤالف هر طایفه بود فلهمذا امر نمود هر که موافقت بحضرت رسالت دارد باید که کعبه مقدسه را قبله داند و تصدیق حضرت رسالت مآب در این باب ظاهر کند و ترک کراهیت نماید.

بعد از آن حضرت خالق البریه میفرماید که «وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» یعنی تحویل قبله بیت المقدس بکعبه مقدسه بسیار بسیار گران بر جهودان و بعضی از کافران است مگر آنان که بشرف هدایت و ایمان مشرف گشتند و تحویل قبله را حق و صدق دانستند.

بر ضمائر صافیة صاحب دلان و خواطر زاکیه نکته سنجان مستور و مخفی نیست

ص: 139

که از بیان حقایق تحویل قبله برطرف خلاف رضای خالقان چنان معلوم و مستفاد شد که عبادت و بندگی ایزد اقدس بر خلاف مراد رضای این کس است چنانچه ایشان را به خلاف دواعی و مراد ایشان مأمور در هنگام بندگی نمود پس بنده مطیع قدیر سمیع آنست که هر چه مأمور گردد از آن تخطی و تعدی جایز ندارد و اطاعت و بندگی رب غفور را بر آن منهج مأمور و مقصور گرداند، و هو نعم المعبود و الیه المرجع فی الموعود.

## **(و هم در باب احتجاج حضرت پیغمبر) (علیه سلام الملك الاکبر)**

### **سخنان عبد الله بن صوریای یهودی**

از حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مروی است که جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که عبد الله بن صوریای غلام یهود بود، یهودی که یک چشم داشت لیکن بزعم یهودان اعلم همه ایشان به کتاب قادر سبحان و به علوم انبیا و پیغمبران بود، روزی به خدمت حضرت سید البریه آمد از آن برگزیده ایزد مختار مسائل بسیار از روی تعنت و استکبار سؤال نمود.

رسول حضرت پروردگار بنوعی او را از جمیع سؤالات اسکات و مجاب گردانید که اصلاً آن غلام در جواب هیچ یک از آن سؤال راه انکار نیافت، بناء علی هذا گفت: یا محمد کیست که اخبار از خدای تعالی بشما میرسانند؟ حضرت نبی الوری علیه التحیه و الثنا فرمود که جبرئیل علیه السلام.

ابن صوریای گفت: اگر سوای جبرئیل از ملائیک کرام مثل میکائیل علیه السلام یا غیر او پیغام مهیمن علام بشما می آورد هر آینه من بتو ایمان می آوردم لیکن چون جبرئیل دشمن طایفه بنی اسرائیل است از میان فرشتگان ما اطاعت قول او نمی کنیم و استماع سخنان او نمینمائیم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که برای چه شما جبرئیل علیه

السلام را دشمن فرا گرفتید، زیرا که او امین الوحی ملک تعالی و رسول مجتبی از طرف خالق البرایا بهمه رسل و انبیاست یقین رسولی که ارحم الراحمین مرسل و مبعوث به انبیای مرسلین گرداند البته آن رسول صادق و امین خواهد بود.

ابن صوریا گفت که عداوت او بر طایفه ما ظاهر و هویداست بجهت آنکه همیشه جبرئیل بلا و شدت و زحمت و بلیت بر بنی اسرائیل می آورد و دانیال اکبر را از قتل بخت النصر منع و دفع نمود تا آنکه امر آن متمرد کافر در غایت رفعت و نهایت قوت و شوکت گرفت و اکثر بنی اسرائیل را هلاک گردانید، بلاد و امصار و مساکن و مواطن ابرار و اشرار همه را تخریب نمود بلکه با خاک برابر کرد همگی و تمامی یأس و شدت و مصائب و بلیت از هیچ احدی سوای جبرئیل باین امت نرسید، به خلاف حضرت میکائیل علیه السلام که پیوسته برگزیده آن رب جمیل باخبار شفقت و مرحمت از حضرت باری عز اسمه ما را معزز و سرفراز می نمود و طوایف بنی اسرائیل را از قدوم بهجت لزوم حضرت میکائیل مسرت تمام و بشاشت لا کلام میرسید.

### پاسخ پیغمبر به گفته های ابن صوریا

#### اشاره

در آن هنگام سید الانام فرمود: و یحك تو جاهل و غافل از امر خدای اکبری هر گاه جبرئیل بموجب حکم و امر رب جلیل چیزی از عذاب اله بشما آورده باشد او را چه تقصیر و گناه بود، آیا شما ملک الموت را که حضرت عز و جل بقبض ارواح خلائق موکل گردانید دشمن خود میدانید؟ ای عبد الله در گاه و بیگاه نیز آباء و امهات بواسطه معالجات امراض اولاد و دفع بعضی اذیات ادویه کریهه در حلق آنها می ریزند؛ نه آن محض بواسطه اصلاح حال اولاد و اطفال بلکه بجهت صحت بدن و تدبیر احوال ایشان است و چون اولاد در هنگام تناول اشیاء کریهه متأذی و متألم میگردند پس بر اولاد لازم و واجب شود که پدر و مادر خود را دشمن خود فرا گیرند، اما حال نه بدین نهج و منوال است چون شما از حقیقت امر و حکم عز و جل غیر مطلع و جاهل و از ارادت ذاهل و غافلید لهذا جرأت بگفتن امثال

این کلام کفر التیام می نمایند لیکن چون من بر حقایق ارادت حضرت بی چون مطلعم گواهی می دهم که جبرئیل و میکائیل دو ملک کرام ملک علامند بلکه دو عامل و کامل و دو مطیع حکم و فرمان ایزد سبحانند، اظهار عداوت یکی از این دو امین رب العالمین مستلزم اظهار دشمنی و کین دیگری از این دو امین بیقین است. و اگر کسی را زعم چنان باشد که او را جایز است که بر دوستی و محبت یکی از ایشان ثابت قدم و بر بغض و عداوت دیگری از آن دو اعیان راسخ دم بود بی شبهه و گمان آن کس کافر و کاذب و نادان است.

ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام می فرماید که چنانچه محمد و علی دو برادرند جبرئیل و میکائیل نیز دو اخوانند و بنوعی دوستدار محمد و علی علیهما السلام از اولیای ایزد تعالی و مقربان درگاه حضرت الله اند و آنکه ببغض و عداوت یکی از این دو برگزیده ارحم الراحمین باشد کافر بی دین و مسکن او اسفل السافلین است، و ایضا کسی که بمودت و دوستی آن دو ملک ایزد تعالی و تبارک بود معزز و مکرم و احد عالم است و مبغض و منکر هر یک از آن فرشتگان ملعون و ساکن نیران است. و اگر کسی یکی از نبی صلی الله علیه و آله یا ولی یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام یا از آن دو فرشتگان را دوست داشته باشد و اظهار عداوت دیگری از نبی و ولی یا یکی از آن دو ملک ظاهر و هویدا گرداند البته آن کس دروغگوی، ناکس است و نبی و ولی و آن دو ملک واجب تعالی از آن محب ناقص بری و بیزارند، و نیز حضرت مهیمن غفار و جمیع ملائک اخیار و سایر خلائق ابرار نیز از آن شخص بی تمیز بری و بیزارند.

### سبب نزول آیه «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِئِلَ»

حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام میفرماید که سبب نزول آیه وافی هدایه «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِئِلَ» [\(1\)](#) و غیرها آنست که یهودان چون دشمن قادر سبحان بودند سخنان بد در حق جبرئیل و میکائیل آن دو فرشتگان بیان

ص: 142

میکردند. و ایضا جمعی از ناصبان که دشمنان مهیمن منان بودند و چیزهای بد و سخنان بد در حق واجب الوجود و جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه کریم معبود میگفتند و اظهار عداوت مینمودند.

و وجه دشمنی نواصب آن بود که چون حضرت رسول بی چون در هر مجمع و مأب در حق ولی ملک الوهاب امیر المؤمنین علی علیه السلام فضائل و کمالات که حضرت واهب العطیات بان امام البریات مخصوص و مرجوع کرده و شرف و کرامتی که بنام او ایزد علام مفوض و مرفوع نموده مسموع صواحب کرام و مستسعدین محفل دار السلام خود میگرددانید و پیوسته در هنگام بیان کلام فضایل و شرف آن شرف دودمان ابی طالب امام المشارق و المغرب امیر المؤمنین علی علیه السلام الوهاب از زبان معجز نشان چنین بیان مینمود که جبرئیل علیه السلام از حضرت ملک علام چنین و چنان در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام اخبار و اعلام و بواسطه اعلام و اطلاع جمیع انام نمود.

و هم در بعضی از محافل جنت مقابل خود میفرمود که جبرئیل علیه السلام در یمین امیر المؤمنین و میکائیل علیه السلام در طرف یسار آن ولی غفار گاه مقیم و گاه سیارند و جبرئیل و میکائیل بواسطه سکناى طرف یمین آن بزرگوار بسیار بسیار افتخار مینمایند و میگویند که جانب راست آن امام الابرار بسیار بهتر از جانب یسار است چنان که ندمای بعضی از ملوک عظیم الشان اهل زمان که در طرف ایمن آن پادشاه باشند بر ندمای جانب یسار آن ملک روزگار افتخار مینمایند، بلکه هر يك از این دو ملک جلیل فخر و مباهات کنند بر اسرافیل که در پس پشت آن ولی رب جمیل در خدمت مرجوعه خود ساعی و مشتغل است و بر ملک الموت که در برابر آن امام علیه السلام بخدمت قیام و اقدام دارد افتخار مینمایند و میگویند که طرف راست و چپ امام العجم و العرب علی بن ابی طالب علیه السلام که محل سکنی و خدمت ما دو نفر است بسیار بسیار بهتر از مکان قدام و خلف امام است که مأوای شماسست چنانچه جمعی که مستسعدین حاشیه خدمت پادشاه زمان باشند بیقین آنها را فخر و مباهات است بر طوایف دیگر که در پیش و پس ملک حاضر باشند.



و نیز حضرت رسول عزیز صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از احادیث میفرمود که اعز و اشرف ملائک واحد تعالی و تبارک آن فرشته است که محبت و مودت او نسبت بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر دوستی و مودت سایر ملائک نسبت بآن حضرت غالب آید و هر کرا محبت علی بیشتر آن ملک در رتبه و کرامت در نزد حضرت عزت بیشتر است.

و نیز حضرت رسول مهیمن عزیز فرمود که قسمی که در میان ملائک آسمان مشهور و عیان است آن در باب مرتبه رفعت و شأن امیر المؤمنین علی ولی ایزد منان است، و آن قسم بدین نهج و بیان است که در هنگام سوگند بآن خدای که شرف و کرامت علی بن ابی طالب را بعد از محمد مصطفی و؟؟؟ همه ما سوی الله زیادت گردانید.

و هم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وقت دیگر فرمود که ملائک سماوات و حجب همگی مشتاق رؤیت و لقای علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام اند چنانچه مادر مهربان که ده فرزند از او تولد یافته و نه نفر از اولاد او در وفات باشند فرزند دهمین یکی از عنایت رب العالمین باقی مانده باشد چه نوع اشتیاق بآن یک فرزند دارد، لقای خورشید سیمای آن امام الوری بر آن ملائکه بسیار بیشتر از اشتیاق آن والده مهربان بآن فرزند مهربان شفیق است.

بر متفطن عارف و محب زیرک معارف واضح و عیان و لایح و درخشان است که اصداار امثال این کلام صدق التیام از حضرت سید الانام اظهار شرف رتبت عالی منقبت حضرت امام البریه علی بن ابی طالب است، و این محتوی و مبنی بر آنست که اگر من نسبت بآن ولی ذو المنن عزت و مودت یا اکرام و محبت مینمایم مأمور بلکه معذورم، زیرا که آن ولی ملک تعالی و وصی حضرت سید البریاست و عزت و حال و شرف و کمال آن حضرت بر ملائک و اهاب متعال در غایت وضوح از روی برهان و استدلال است و چون ملائک کرام حضرت ایزد علام مطلع بر مراتب علم و کمال و عارف بر حقیقت معرفت و افضال او شدند و دانستند که حضرت علی بنده خاص الخاص

و مطیع با اخلاص حضرت خالق العام و الخاص است لهذا مودت و دوستی او را شیوه مرضیه و طریقه محسنه دانسته بر آن ثابت قدم و راسخ دمنند.

چون جماعت نواصب ظلمت قوالب از نبی المشارق و المغارب این همه شرف و مناقب در باب علی بن ابی طالب علیه السلام استماع نمودند با يك دیگر گفتند که ما را من بعد تاب شنیدن کلام محمد نیست؛ تا چند ایشان در مجلس و محفل گوید که خدای عز و جل با جبرئیل و میکائیل و ملائکه همگی و تمامی تعظیم و تقخیم شأن علی علیه السلام مینماید که خدای تعالی خاص است بعلی نه بسایر مخلوقین و محبت و مودت که حضرت عزت با علی دارد بهیچ احدی از بندگان خود ندارد، ما بیزاریم از چنین پروردگار و از ملائکه او مثل جبرئیل و میکائیل که ایشان همه برای علی باشند و علی را بعد از محمد بر جمیع خلائق تفضیل دهند؛ ما از جمیع آنها بری و بیزاریم بلکه از پیغمبران سابق که ایشان نیز بعد از محمد تفضیل علی بر سایر طوایف امم دهند از آنها نیز بری و بیزاریم و اصلا ما را چنین مذهب و دین پسندیده و دلشین نیست.

اما یهودان که دشمن اله منان بودند چون رسول آخر الزمان از مکه معظمه بمدینه طیبه مهاجرت نمود جمعی کثیر از آن طایفه با عبد الله بن صوری که اعلم ایشان بوده.

چنانچه سابقا حقیقت احوال او مذکور شد اتفاق نموده جمعی دیگر بخدمت سید البشر آمدند. ابن صوری گفت: یا محمد از کیفیت خواب خود ما را مطلع و کامیاب گردان که بچه عنوان است زیرا که پیغمبر ما حضرت موسی علیه التحیه و الثنا امت خود را از کیفیت خواب پیغمبر آخر الزمان که ایزد سبحان بخلقان مرسل و مبعوث خواهد گردانید اعلام و بیان نمود.

حضرت نبی المحمود فرمود که چشم من بخواب الفت و آرام گیرد لیکن دل من بحکم ذی المنن بیدار است.

ابن صوری گفت: راست گفتی یا محمد. مرا خبر ده فرزندی که متولد میگردد از مرد است یا از زن؟

حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه سلام الله الدیان فرمود که پی و رگ و استخوان از مردان است و گوشت و خون و موی از نسوان.

ابن صوری گفت صدقت یا محمد، راست گفتی. باز از حضرت سید الوری پرسید که چرا فرزند گاه بعم خویش کمال مشابَهت و مماثلت دارد چنانچه اصلاً هیچ چیز او را تشبیه بحال خال نیست و گاه مشابه و مماثلت بخال است بنوعی که بهیچ وجه من الوجوه او را مشابَهت و مماثلتی بعم نباشد.

حضرت سید النبیین فرمود که چنین است ای عبد الله، هر گاه بحکم اله و مشیت او آب منی مرد زیادتی کند بر بالای منی زن ممکن گردد فرزند مشابَهت تمام پیدر و اعمام پیدا کند و اگر آب منی زن بحکم حضرت مهیمن در بالای آب منی مرد زیادتی نموده ممکن گردد آن فرزند بی شبهه عقل و فکر مشابَهت و مماثلت بمادر و اقوام او یکسر بهم رساند.

ابن صوری گفت: یا محمد راست گفتی، مرا خبر ده از حال رجال که بحکم ذو الجلال از آنها فرزند بهم رسد و از حال مردانی که آنها را فرزند بهم نرسد.

حضرت نبی ایزد معبود فرمود که هر گاه آب منی سرخ و تیره رنگ بود آن نطفه از روی عقل و فرهنگ مغره و بی آهنگ است و از آن فرزند تولد ننماید، و چون منی صاف بود بحکم اله واحد از آن فرزند تولد نماید.

عبد الله گفت: یا محمد راست گفتی، بعد از آن ابن صوری گفت: یا محمد مرا خبر ده از پروردگار که بچه نوع است.

في الفور سورة «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد، حضرت رسول مشكور در ساعت این سوره را بر ابن صوری خواند.

گفت: یا محمد راست گفتی، اما يك خصلت باقی ماند از تو استفسار مینمایم اگر مرا بجواب آن سرفراز فرمائی بشما ایمان آرم و تابع امر و حکم حق تعالی گردم، یا محمد کدام ملك از ملائکه کرام از حضرت ملك علام بتو پیغام و آداب شرع

و احکام می آورد؟ حضرت سید الانام فرمود که جبرئیل علیه السلام که امین الوحی ایزد تعالی بسایر رسل و انبیا بود از مهیمن علام جمیع آیات کلام از آداب شرایع و احکام و قصص انبیا علیهم السلام بما میرساند.

ابن صوری گفت: این جبرئیل از میان ملایک دشمن با طایفه بنی اسرائیل است پیوسته بواسطه قتل و شدت و تحیر و بلیت ما از ایزد تعالی می آید، رسول مهربان ما حضرت میکائیل است که همیشه بجهت سرور و رجا و فرح ما از ملک تعالی می آید، اگر میکائیل بشما می آمد ما ایمان می آوردیم زیرا که آن فرشته مقرب و دایم از حضرت واهب مستدعی دوام ملک ما و استواری آنها ساعی و جاهد بود و جبرئیل در پی تخریب ملک و هلاکت ما بود و بر هر عاقل ظاهر و بین است که اطاعت دشمن و استماع کلام او سزاوار و مستحسن نیست.

بر سامعان کلام در نظام ائمة الانام و واقفان نکات و لطایف سخنان صدق التیام واضح و هویدا و لایح و پیدا است که حقایق مضامین صدق آئین همین کلام سابقا سمت تحریر یافت چون جامع کتاب ابو علی الطبرسی چنین نقل نمود که امام الوفی الزکی ابو محمد الحسن بن علی العسکری کرة ثانیه کلام حقیقت التیام خود را بدین نهج و مرام بیان و انجام نمودند لهذا این مترجم اقتداء به و اقتفاء علی اثره نیز مرة بعد اخری کلام ایشان را بیان نمود یقین حمل بر تکرار کلام نخواهند فرمود.

## گفتار سلمان فارسی با ابن صوریا

### اشاره

چون ابن صوری در باب عداوت امین الوحی حق سبحانه و تعالی کلام لا یعنی باینجا رسانیده در محفل جنت نشان آن نبی عالیشان از خواص آن حضرت سلمان رضی الله عنه حاضر بود روی بجانب عبد الله بن صوری آورده گفت: عداوت جبرئیل نسبت بطایفه بنی اسرائیل چون ظاهر و عیان شما یهودان گردید؟ ابن صوری گفت: بلی یا سلمان جبرئیل مرتبه بسیار دشمنی خود را نسبت بما ظاهر و آشکار گردانید و بیشترین عداوت و اشد و اصعب آن آنچنان بود که حضرت

ایزد معبود دو سه مرتبه آیات بینات بر پیغمبران بنی اسرائیل ارسال و انزال نمود و اعلام ایشان گردانید که بیت المقدس بدست کسی که نام او بخت النصر باشد خراب و ویران گردد و او اکثر بنی اسرائیل را مقتول و سبایا و ذراری آنها را در سلك اساری منخرط گرداند. و چون طوایف بنی اسرائیل واقف و مطلع گشتند که بسعی و اهتمام آن متمرّد مهجور از رحمت رب غفور این همه شداید غیر محصور بر بنی اسرائیل بر منصفه ظهور ظاهر گردد و بمضمون صدق مشحون «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» این معنی بر همگنان روشن و عیان است بلکه از روی تجربه ظاهر و درخشان اهل علم و عرفان گردید که حضرت واحد اکبر هر روز در احداث شغل و امر دیگر است.

### تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال

و چون خیر و حکایت تخریب بیت المقدس در میان بنی اسرائیل اشتها تمام یافت اعیان پیشین این طایفه در فکر عاقبت این کار و دفع آن متمرّد و خیم العاقبه نابکار شدند مردی را از اقویای بنی اسرائیل بلکه از افاضل انبیای ملک جلیل و نام آن صاحب کرامت و اقبال حضرت دانیال بود بواسطه طلب بخت النصر معین و مقرر کردند تا در ولایات و امصار تردد بسیار نماید و بعد از وجدان و ملاقات آن رئیس ظالمان او را مقتول ساخته داخل دوزخ تابان و آتش نیران گرداند.

و نیز بجهت تحصیل این امانی و آمال و مزید قوت و قدرت و شوکت آن نبی ایزد متعال اموال و ائقال بستران حمل نموده با جمعی از مردم قوی هیکل با اقبال بمصحوب آن نبی حضرت ذو الجلال روانه گردانیدند که در هر محل و مکان که محتاج بر انفاق باشد مصروف سازد تا جان آن کافر را بانصرام رساند.

چون دانیال از مقر و مقام با احترام خود بطلب بخت النصر تیره سرانجام برآمد بعد از قطع منازل و طی مراحل داخل بابل که الیوم بدار السلام بغداد شهرت دارد گردید و بخت النصر را در صغر سن که در غایت ضعف و مسکنت و نهایت ذلت و فاقت بود یافت.

چون او را هیچ نوع قوت و قدرت نبود حضرت دانیال او را گرفته محبوس

فرمود و خواست که او را مقتول گرداند و بنی اسرائیل و سایر بندگان ایزد جلیل را از شر و ضرر آن طاغی کافر برهاند، همان ساعت جبرئیل رسید و آن ملعون حضرت بیچون را از دست دانیال بعنف کشیده و او را بجهت قتل و غارت و نهب و حقارت بنی اسرائیل و باقی خلقان آزاد و مطلق العنان گردانید و با دانیال گفت که اگر پروردگار شما بخت النصر را باهلاک بنی اسرائیل و ذراری و سبایا امر نماید بیقین تو بر او مسلط نتوانی شد و اگر اراده و مشیت حضرت عزت بر وقوع آن امر و حرکت متعلق نگشته پس شما بچه وثیقه گناه او را مقتول و تباه میگردانید.

چون صاحب ما کلام جبرئیل علیه السلام من اوله الی آخره همه را استماع نموده دست از آن کافر برداشت و بند از پای او برداشت، و بعد از مراجعت آن نبی با اقبال از آن سفر پر محنت و اشغال حقایق احوال آن ضال بر جماعت بنی اسرائیل بدین منوال بیان نمود.

بعد از آن روز بروز کار و مهم آن متمرّد و کافر در تزیید بوده قوی تر میشد تا آنکه صاحب شوکت و جاه و عسکر و سپاه و حشم و پادشاه گردید و با طایفه بنی اسرائیل شروع در نزاع و جدال و جنگ و قتال نمود، بالاخره کار او بجائی رسید که بنی اسرائیل را تاب مقاومت و قدرت مخاصمت با آن کافر و خیم العاقبت نماند.

چون این طایفه را در کمال ضعف و ناتوانی دید دست تعدی و تسلط بنهب و غارت اموال و سبی ذراری و قتل رجال گشاد و انواع ایذا و مشقت و اصناف آلام و بلیت بر بنی اسرائیل روا داشت و دقیقه از دقیق ظلم و ستم نسبت بحال این مردم فرو نگذاشت، لهذا ما جبرئیل را که بانی و باعث این حرکت ناپسند بود و برای او دانیال عمل نمود تا این بلا و آزار طوایف بنی اسرائیل و احبار را دچار شد ما او را دشمن خود میدانیم و میکائیل علیه السلام که محب جمیع بنی اسرائیل است او نیز دشمن جبرئیل است.

سلمان گفت: یا ابن صوریای عقلی که واهب العطایا بتو ارزانی داشته تو آن را بکار نداشتی و هرگز سالک مسالك حق و ناهج مناهج صدق نگشتی گمراه و دور از

مرحمت اله گشتی و طریق غیر مستقیم برداشتی و خاک مذلت جهل و نادانی بر وجوه صحیفه خود انباشتی، اوایل طایفه خود را ملاحظه نمودید که از روی خفت تدبیر و عقل و کمی فراست و کثرت جهل چگونه اجتماع کردند و شخصی را بواسطه محاربه و مقاتله بخت النصر مقرر؟؟؟ و معین نمودند و اصلا در آن باب فکر و تأمل از روی ثواب کردند که هر گاه حضرت قادر اله در اکثر کتب منزله آسمانی بر السنه رسل و انبیای ایزد تعالی اخبار پادشاهی بخت النصر و اهلاک بنی اسرائیل و تخریب بیت المقدس و تعدی و تفریط آن متمرّد حکم ایزد اقدس نموده باشد خلاف حکم و مشیت حضرت واهب عزت نزد خرد و عقل و تدبیر و فراست آن جماعت و جایز و غیر رخصت چگونه باشد.

گوئیا آنها اراده تکذیب اخبار انبیای ابرار حضرت واهب غفار نمودند، زیرا که بنی اسرائیل آن حضرت را در آن کار مهم مکذب و متهم گردانیده اند و یا آنکه بنی اسرائیل بعد از تصدیق انبیای عالیشان و رسل معجز نشان حضرت مهیمن سبحان اراده غلبگی بر آن اعیان داشتند و خواستند که حکم قضا و قدر واهب قادر را متغیر و مبدل گردانند.

بی قیل و قال مشابه و امثال آن جماعت و طایفه که شغل و کار و عمل کردار آنها را موجه معقول و مرضی و مستحسن خدا و رسول دانستند همگی یکسر باغی و کافرند بخدای عز و جل و منکر اخبار انبیا و رسل اند و هر گاه بر شما بنی اسرائیل باخبر موسی و هارون رسولان حضرت بیچون و بخبر سایر انبیا بر شما واضح و هویدا شده باشد که اخبار آن اعیان ظاهر و لایح و واقع و سناح خواهد شد.

پس بر شما چگونه جایز و روا باشد که اعتقاد کنید بر آنکه جبرئیل امین الوحی رب جلیل دشمن طایفه بنی اسرائیل باشد و حال آنکه آن امین وحی لا یزال منع دانیال از مغالبه و جدال با خدای متعال نموده و او را از تکذیب خبر انبیای واحد فعال زجر و منع باستعجال فرموده باشد.

ابن صوریا گفت: پیش از این خدای عز و جل این خبر را از لسان انبیا و رسل بسمع هر فاضل کامل و عامی جاهل طوایف بنی اسرائیل رسانید لیکن حضرت ذوالمنن مضمون صدق مشحون «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» هر چه خواهد محو نماید و آنچه اراده نماید اثبات فرماید، یحتمل در وقت دیگر خالق اکبر اراده امر دیگر کرده باشد.

سلمان در جواب ابن صوریا گفت: پس شما بنی اسرائیل را اصلاً وثوق و اعتبار در توراة منزله ایزد مختار از اخبار زمان ماضی بلکه حال و استقبال باقی و برقرار نماند، زیرا که شما هر گاه خود قائل بکلام «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» باشید پس متصور است که موسی و هارون بر منصب نبوت و رتبه رسالت معزول بلکه بی منزلت باشند و دعوای ایشان در آن باب باطل و از درجه اعتبار ساقط و عاطل باشد، زیرا که بنا بر قول شما «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» میتواند بود که بعد از آنکه موسی علیه السلام مع هارون مدت متمادی تبلیغ احکام و شرایع دین و اسلام و آداب بسایر انام نموده باشند معزول و مبدول نموده باشند.

و نیز امید است که آن دو پیغمبر جلیل القدر هر چه شما را بآن عالم و باخبر کرده باشند که چنان است نه آنچنان باشد و آنچه بشما گفته باشند که فلان مقدمه در سابق زمان چنان بود آن نیز خلاف قول ایشان باشد.

و نیز میتوان بود که آنچه آن دو پیغمبر ایزد اکبر در باب ثواب طاعت و عبادت بامید خبر داده باشند آن را حضرت ایزد محو گرداند و ثواب آن را به عقاب مبدل سازد.

و نیز آنچه شما را در باب عقاب توعده باشند آن را عزیز و هاب محو نماید بلکه بشواب مبدل گرداند زیرا که ایزد واحد محو گرداند آنچه خواهد و اثبات کند هر چه اراده فرماید.

بعد از آن سلمان گفت: یا ابن صور یا جمیع شما از حقایق معنی کلام صدق



التیام ملك علام «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» غافل و جاهلید فلهدا همگی و تمامی شما بحضرت واجب تعالی کافر شده اخبار صدق آثار رسل غفار را در باب غیب بدروغ برداشتید و از دین حضرت رب العالمین خود را منسلخ گردانیده در سلك اخوان الشیاطین منحرف گشتید و بوسیله آن ابد الابدین در دوزخ تابان با سکنه آن مکان توأم و همنشین خواهید بود.

آنگاه سلمان گفت: من گواهی میدهم که هر که دشمن حضرت جبرئیل علیه السلام است آن کس بی قیل و قال عدو حضرت میکائیل است و این هر دو فرشته نیکو سرشته دشمنند آن را که دشمن یکی از ایشان باشد هر چند اظهار محبت و وداد دیگری کند و هر دو دوستند آن کسی را که دوست هر یک ایشان باشد.

بعد از آن مهیمن سبحان بتصدیق قول سلمان این آیه مبارکه قرآن بحضرت رسول آخر الزمان ارسال و انزال گردانید که «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (1).

تفسیر این آیه جلالت پایه آنست که بگو یا محمد پسندیده واحد احد هرگز عداوت جبرئیل بواسطه مظاهر او بر اولیای رب جلیل بر اعدای مهیمن نماید و یا در نزول آن امین الوحی ایزد منان در باب بتو و بیان کمالات و فضائل بی پایان حضرت علی بن ابی طالب و باقی امامان اظهار دشمنی او کند، گوی از غصه خبر مسرت اثر آن ملك ایزد اکبر همیشه در اندوه و حزن باش و دل خود را که محل بغض و عداوت مقربان درگاه حضرت عزت گردانیدی بناخن غم و الم میخراش و بمیر و در سقر مقام و مسکن گیر که بدرستی و تحقیق که جبرئیل آیات با برکات قرآن را بر دل مبارک تو بفرمان و حکم ایزد تعالی و تبارک فرود می آرد در حالتی که قرآن واجب الاذعان مصدق سایر کتب قادر سبحان بر سولان پیشینیان و هادی گمراهان و بشارت دهنده مؤمنان بنبوت نبی الانس و الجان و ولایت و امامت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم سلام الملك

ص: 152

المنان است بآن که همه آن اعیان اولیای ایزد سبحان و اوصیای آبا و اجداد ایشانند از روی حق و صدق و اخبار و اعلان واجب مطلق.

و این بشارت مؤمنان وقتی است که بر موالات و دوستی حضرت پیغمبر آخر الزمان و امیر المؤمنین علی علیه سلام الملك المنان و بر ولای سعادت انتهای آل آن دو بزرگوار پسندیدگان پروردگار باشد.

بعد از آن حضرت رسول معبود فرمود که یا سلمان ملك منان تصدیق قول تو در باب یهودان نمود و جبرئیل امین از نزد رب العالمین پیغام و کلام باین نهج و مرام رسانید که یا محمد سلمان و مقداد بندگان خاص رب العباد و برادران نیکو نهاد هر دو صاف طینت و پاک اعتقادند و در محبت تو و برادرت علی بن ابی طالب وصی و صفی تو و این دو مؤمن نیک اعتقاد در میان اصحاب شما و علی علیه السلام مثل و مانند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام اند در میان ملایک ایزد اعلام، و این سلمان و مقداد هر دو دشمن آن کسند که او دشمن یکی از این دو کس باشد و بغض و عداوت ایشان را ظاهر گرداند و هر دو دوست دارند کسی را که آن کس هر دو را دوست داشته باشد بشرطی که بر محبت تو و ولایت علی علیه السلام باشد، و این دو مؤمن دشمنند کسی را که محمد و علی و اولیای آن دو برگزیده ایزد تعالی را دشمن باشد.

یا محمد اگر بنوعی که ملایک سماوات و حجاب و املاک عرش و کرسی ایزد تعالی سلمان و مقداد را بواسطه دوست داشتن نبی و ولی علیهما السلام و بجهت دوستی با دوستان ایشان دوست دارند بهمان طریق اگر سکنه زمین رعایت مراتب و داد و موالات ایشان با محبت و مودت اولیای آن اعیان نمایند و با اعدای ایشان و دشمنان اولیای آن بزرگان رعایت طرف معادات را مرعی داشته در آن مقدمه اتفاق با اهل سماوات مینمودند حضرت واجب تعالی هیچ احدی از اهل دنیا را معذب بعذاب عقبی البته نمیگردانید.

## لزوم ولایت و محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام

و در باب ولا و محبت علی علیه السلام حدیث منقول از حضرت سید الوری و ائمه الهدی بسیار است و در آن باب تأکید بیشمار، چنانچه در بعضی احادیث معتبره بنظر این مترجم احقر رسید، و هو هذا

«لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب علیه السلام لما خلق الله النار».

یعنی اگر تمامی مردم از طوایف بنی آدم بعد از ایمان بحضرت قادر عالم و اقرار بر نبوت نبی الخاتم صلی الله علیه و آله بر محبت و مودت الامام الاکرم الاعظم امیر المؤمنین و اولاد او علیهم الصلاة والسلام اجتماع مینمودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را بلا فصل وصی رسول مختار و ولی ایزد غفار دانسته اقرار بر بواقی ائمه الابرار بر تطابق قول نبی الاخیر و توافق وصایای هر یک از آن ائمه الاطهار میفرمودند بی شائبه گفتار خدای غفار ایجاد و خلقت نار بواسطه تعذیب خلائق بوسیله محبت و مودت ولی الخالق نمینمود، پس ایجاد نار محض بواسطه امتحان مؤمنان و محبان ابرار از سایر طوایف و انواع اشرار است.

و نیز در حدیث دیگر مروی و مستطر است که

«حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة».

یعنی مودت و محبت علی بن ابی طالب بشرایط معتبره منقوله از حضرت نبی الواهب که آن اقرار بولایت و امامت آن اشرف اولاد ابی طالب و اقرار و اعتقاد بر ولایت ائمه اولاد آن سرور غالب است، حسنه ایست در غایت رفعت و ثوابیست در نهایت عظمت که با ادراک دریافت شرف سعادت آن محبت جمیع انواع سیئت و معصیت که از محب آن ولی رب العزت مصدر گردد اصلا و قطعا هیچ گونه ضرر و مشقت او در روز آخرت نگردد و چون مغلاق ابواب درکات نیران و مفاتیح بساتین جنان بدست آن امام الانس و الجان و شفاعت جمیع محبان باذن رحیم الرحمن برای عالی امیر المؤمنین علیه السلام الملك المنان مرتبط است هر که را خواهد از محبان خود داخل جنان

گرداند و بغض و عداوت آن صاحب سعادت و کرامت سیئه ایست در نهایت شدت معصیت در غایت غلظت که راعی و حامی آن اگر جمیع ساعات لیل و نهار اوقات خود را در عبادت حضرت پروردگار و در تحصیل ثواب بسیار و حسنات بیشمار صرف نماید تمامی آن حسنات و اعمال مرضیه و همگی آن افعال مستحسنه دفع و رفع آن يك سیئه نماید و جمیع آن حسنه در پله میزان سیئه بغض آن امام در کمال سبکی و خفت آید.

از این حدیث حضرت نبی القرشی ظاهر و بین و واضح و روشن گردید که طاعت و عبادت هیچ احدی از امت بی اقرار امامت علی و محبت و ولایت اولاد علی مرتبت او مقبول حضرت اله و مرضی و مستحسن آن درگاه نیست چنانچه عارفی فرماید. (بیت)

دشمنان علی را نماز نیست درست \*\*\* اگر چه سیئه اشتر کنند پیشانی

و چون احادیث در باب مودت و محبت و ولایت و امامت حضرت امام الامه علی علیه السلام و باقی الائمة بغایت بسیار است، لهذا مترجم را بهمین بیان و دو حدیث اختصار است.

### **(در ذکر و بیان احتجاج حضرت نبی صاحب المعراج) (با طایفه یهود در باب ابرام لجاج)**

#### **آیه ای در باره یهود**

از حضرت ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقول و مروی است که چون آیه وافی هدایه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (1) منزل گردید طایفه یهود عاقبت نابهود بغایت متألم و پریشان گشتند.

ص: 155

معنی آیه جلالت پایه و الله اعلم بالبدایة و النهایة آنست که یا محمد اگر یهود الحال تکذیب تو نماید و از رؤیت معجزات تو و استماع آیات ما از لسان شما متأثر نگردند و ایمان نیارند باید که خاطر فیض مقاطر خود را ملول نگردانی و از سخت دلیهای ایشان متعجب نشوی زیرا که آن طایفه همیشه بر صفت قساوت قلب و انکار انبیای حضرت و اهب متصف و مستمر بودند، چنانچه بعد از زنده شدن عامیل و اظهار حقیقت دعوی خون؟؟؟ که در بنی اسرائیل بود ایشان بعد از رؤیت چنان آیه معجزه از حضرت موسی علیه السلام و التحیه همان بر صفت قساوت قلب و طغیان بودند و اصلا میل بحق نمودند.

پس بگو ای محمد بیهودان که دلهای شما همچو سنگ است در سختی و درشتی بلکه سخت تر است از سنگ در قساوت و غلظت، زیرا که بعضی از سنگها هست که بعد از انفجار از آن جویهای بزرگ روان میگردد و بعضی سنگهاست که چون بشکافند هر آینه از آن جویها خورد ظاهر می شود. و نیز بدرستی و راستی که بعضی از سنگها هست که بحکم خدای تعالی فرود آید از ترس امر اله از بلندی به پستی گراید لیکن دلهای شما یهود بانکار از آن احجار اقسی است، و خدای تعالی از حال یهودان و از مکاید آن طایفه غافل نیست زیرا که او عالم السر و الخفیات است.

یهود و نواصب بعد از استماع این آیات حضرت ایزد منان در باب توبیخ و سرزنش ایشان از لسان سید الانس و الجان متألم و متأذی متجاوز از حصر و بیان گشتند بنوعی که طاقت صبر و توان آن نداشتند لهذا از عیان؟؟؟ و رؤسای یهودان که در میان ایشان صاحب نطق و بیان بودند اتفاق نموده بخدمت سید انبیا و رسولان آمده گفتند: یا محمد ما را تو هجو کردی و چیزی چند خلاف واقع و حق نسبت بدل ما دادی که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم و مطلع است که آنچه تو فرمودی هرگز در خواطر و ضمائر ما خطوط و عبور ننمود بلکه پیوسته در دل ما قصد خیر و خوبیست

چنانچه افعال ظاهری ما مصداق اعمال ماست از روزه گرفتن و تصدق کردن و مواسات با فقرا و غیرهم نمودن، مع هذا کی جایز و روا باشد که چنین چیزها نسبت بما دهید.

حضرت رسول محمود بعد از استماع اقوال یهود فرمود که خیر و نیکوئی آنست که خالصا لوجه الله تعالی و عمل بمأمور به رب غفور بود اما فعل و عمل با اغراض معلل که مراد و مفاد از او مطالب دنیوی یا سمعه و مرائی یا معانده با رسول ایزد تعالی یا بجهت گول و غبی رسول یا بواسطه قصد تمالک و تسلط بر نبی باری یا اظهار شرف خود بر پیغمبر حضرت رب جلیل باشد بیقین امثال این افعال پسندیده و مقبول حضرت اله و مستحسن آن درگاه نیست، بلکه آن عمل شر خالص و فاعل آن فعل مسیء و غیر مخلص است و نزد ارباب فضل و حال همه آن اعمال فی یوم لا- ینفع بنون و لا- مال موجب وزر و وبال و عذاب الیم و نکال در مآل است، بلکه متصدی آن بی شبهه و ارتیاب در یوم الحساب معذب باشد العذاب و معاقب بأتعب عقاب است.

یهودان گفتند: یا محمد شما امثال این نوع سخنان در حق ما از روی غرض و عدوان میگوئید زیرا که ما هر چه اتفاق در راه رضای ایزد خلاق مینمائیم اکثر بلکه همگی و یکسر بواسطه ابطال قول و امر تو و رفع ریاست و بزرگی شما و بجهت تفریق و جدا گردانیدن اصحاب تو است، و این فعل و عمل باعتقاد ما جهاد اعظم و از ارتکاب این مترجی و مترقب ثواب اجل و اهم و چشمداشت پاداش اتم و اکمل هستیم، لا اقل احوال ما و ظهور کیفیت اوضاع شما آنکه ما و شما در دعاوی بندگی حضرت باری مساوی باشیم زیادتی تو بر ما از چه وجه و چرا باشد.

حضرت نبی المحمود فرمود که یا اخوة الیهود دعاوی میان مبطل و محق و عادل و فاسق مساوی است لیکن حجج و دلایل حضرت حکیم عادل تفرقه میان حق و باطل و کاشف بدی حال و زشتی مبطل و بیان حقایق احوال محق مطیع عز و جل مینماید، و محمد رسول حضرت رب العالمین بعلت جهل و نادانی شما یهود بیدین غمگین

نگردد و شما را نیز تکلیف تسلیم حکم و انقیاد امر خود بغیر حجت خدای ارحم - الراحمین ننماید و اقامت حجت و دلیل رب جلیل بر طایفه یهود چنان نماید که هیچ احدی از شما را امکان جحد و دفع و قدرت منع و رفع از موجب آن دلیل نباشد و اگر محمد از دنیا برود آیه ای که مشعر بر سوء حال و زشتی احوال شما باشد چون از او بشما رسد هر آینه شما نتوانید شك آورده گوئید که البته آن از متکلفات و مصنوعات یا از معمولات و مواظبات محمد است که از روی حيله و ساختگی آن را بجهت ما یهودان تألیف و ترکیب نمود.

پس در این هنگام آنچه بخاطر شما رسد از هر باب آن را از من استفسار و استعلام نمائید زیرا که هر چه شما از معجزات آیات که از من طلب و اقتراح نمائید الحال شما را بآن مستدعیات و مقترحات مهتدی و مستسعد گردانم تا شما بعد از من نتوانید گفت که آن آیه معمول محمد و ساختگی ایشان است که او؟؟؟ از روی حيله و مقدمات آن را بما رسانید، پس الحال هر چه مقترح و مستدعی شما بود ظاهر گردانیده جواب بستانید که حضرت رب العباد مرا وعده ظفر و نصرت بر شما داد که از معجزات و آیات هر چه از من طلب کنید مرا بر اثبات و اظهار آن قادر و دانا گردانیده تا معاذیر کفره شما انقطاع یابد و بر بصیرت جمعی از طوایف شما که بشرف اسلام و ایمان مشرف گردند بیفزاید.

چون حضار یهود بالتمام چنین کلام ملایم از حضرت سید ولد آدم استماع نمودند گفتند: یا محمد الحال از روی انصاف سخنان فرمودید اگر بر وعده وفا نمائید پس شما اول آن کس خواهید بود که او رجوع از دعوی نبوت خود کرده داخل در سلسله جمعی که گول و فریب دیو خورده باشند گردد بعد از آن چون مطلع بر حقیقت احوال خود شود مراجعت نموده مسلم حکم توراة گردد زیرا که چون ما جماعت یهود مقترحات خود را بر شما عرض نمائیم بیقین شما از عهده جواب آنها نتوانید آمد و چون عجز شما در باب دعوی که میفرمائید که هر چه خواهید از من طلب نمائید ظاهر و هویدا گردد قول شما باطل و از درجه صدق و اعتبار ساقط و عاطل شود.

حضرت رسول فرمود که صدق و راستی از شما یهود مطلوب و مرغوب است نه وعید و تهدید، الحال هر چه اراده استدعا و اقتراح آن دارید از من استفهام و استعلام نمائید که حضرت معین مجید بواسطه قطع معذرت‌های شما مرا نوید اعانت و توفیق بر اثبات و اظهار مقترحات و قدرت بر انجام مسئولات شما دارد و بیقین مرا صاحب توفیق و استظهار و شما را مجاب و خوار گرداند.

### **استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود**

در این هنگام یهودان لثام گفتند که یا محمد زعم شما در حق طایفه یهود چنان است که اصلا و قطعا بهیچ وجه در دل‌های ما مواسات فقرا و معاونت ضعف و قصد بذل نفوس و انفاق اموال بجهت ابطال باطل و احقاق بندگان حضرت مهیمن عادل نیست و احجار این خیال بمراتب بسیار نرم تر از دل‌های ما در بندگی ایزد غفار است.

ز غم تو دل‌های ما از سنگ خارا کمتر است \*\*\* چون کسی گوید که از آدم جمادی بهتر است

یا محمد این جبال که در حضور ما و شما مشاهده مینمائیم برخیزید که باتفاق بدامن بعضی از این کوهها رفته استشهاد نمائیم تا بر تصدیق یا بر تکذیب یکی از ما و شما گواهی دهد، اگر ناطق بر تصدیق تو گردد پس بیقین تو در دعوی بر حق و نبی حضرت خالق خواهی بود و بر ما لازم و واجب و متحتم گردد که تابع دین و مطیع شرع و آئین تو گردیم و اگر ناطق بر تکذیب تو یا ساکت و صامت از جواب گردد بدان که تو مبطلی در دعوی و معاندی با امثال ما برایا، پس تو بجهت آز نفس یا هوا و هوس بمصیبت و تعب مشارب نباشید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خوش باشد بیائید تا باتفاق بدامن کوهی که مرضی و مختار شما باشد رویم و استشهاد نمائیم.

پس آن کفره بالتمام باتفاق سید الانام بدامن کوهی که آن را جبل «اوعر» گفتندی رفتند و گفتند: یا محمد این کوه است از آن استشهاد و استعلام در باب دعوی خود نمای تا حقیقت و صدق و کذب و بطلان ما باشهاد او ظاهر و هویدا گردد.



چون رسول حضرت بیچون استشمام رضای یهود از اشهاد آن جبل معلوم نمود فی الفور روی توجه باذن عز و جل بسوی آن جبل آورده فرمود که ای جبل من از تو سؤال بفرمان ایزد متعال مینمایم، ترا قسم بجاه و جلال محمد و آل طیبین و طاهرین او که بذکر اسمای گرام عظام ایشان حضرت واحد منان حمل عرش بیکران بر هشت نفر حاملان ملایک ایزد سبحان بغایت سبک و آسان گردانیده حال آنکه قبل از تذکر اسمای آن اولیای عظام جمع کثیر از ملایک حضرت ایزد علام که عدد آنان را بغیر خدای عالم احدی عارف و عالم نیست بعد از اجتماع همگی ایشان قدرت بر حرکت عرش عظیم البنیان نداشتند و چون یاد نام سید الانام و آل او علیهم السّلام نمودند آن هشت نفر ملک بغیر استعانت و استمداد دیگر عرش واحد اکبر را در کمال سبکی و آسانی برداشتند.

و ایضا ترا ای جبل قسم بحق محمد و آل طیبین و طاهرین او که حضرت ابو البشر آدم علیه السّلام را بوسیله ذکر و حفظ نام نامی هر یک ایشان دعا و توبه آن حضرت بعز اجابت رسید و ثواب الرحیم الحمید گناه و خطیئت و وزر و ذلت او بخشید و کرة ثانیه او را بمرتبه نبوت رسانید.

و نیز قسم است ترا بحق محمد و آل طیبین و طاهرین او آیا که حضرت ادریس علیه السّلام بسبب بیان و ذکر اسمای سامی آن برگزیدگان ایزد منان و تشفع بایشان بنزد حضرت رحیم الرحمن مرفوع بدرجات عالیه جنان و ساکن در اعلا اماکن دار الامان گردید.

باید که آنچه واجب الوجود در تو ودیعت نمود از علم و شهادت در باب نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه تصدیق او در حق جماعت یهود و ذکر قساوت قلب و کین و تکذیب نبی رب العالمین و انکار محمد رسول امین آن را به افصح البیان عربی بر طایفه یهودان بیان و عیان نمائی.

هنوز خاتم الرسل در استحلاف جبل و بدعا مشتغل بود که آن جبل بامر و حکم عز و جل بتزعزع و تزلزل درآمد و منشق گشته از آن آب روان شد؛ پس آنگاه

بلسان عربی فصیح متکلم گردید که یا محمد بدرستی و راستی گواهی میدهم که رسول بحق حضرت رب العالمین و سید الخلائق اجمعین تویی و گواهی میدهم که دل‌های این جماعت یهود بهمان نوع که تو ای نبی‌المحمود وصف و بیان نمودی بغایت از سنگ سخت تر است و هرگز از دل‌های یهود خیر و بهبود نگردد و اما از احجار آب و سیل بسیار و انهار بیشمار انفجار یابد و اصلاً از یهود نسبت بشما خوبی و بهبود اصداً نیابد. و نیز شهادت میدهم که هر چه این جماعت بشما تعریف مینمایند و میگویند همگی آن دروغ و افترا در باب شما نسبت بحضرت رب‌العلی میدهند.

چون آن جبل بامر عز و جل شهادت خود در حق خاتم‌الرسال با تمام رسانید حضرت رسول فرمود که ای جبل آیا حضرت ایزد لم یزل ترا امر بطاعت و متابعت من نمود در باب آنچه بتو التماس کردم از شهادت بر طایفه یهود یا نه.

ترا قسم است بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله تذکر اسمای ایشان حضرت نوح شیخ‌الأنبیاء و رسولان از کربت بلیت بی پایان طوفان نجات و امان یافت.

و نیز حضرت واحد غفار بوسیله تذکر اسمای گرامی آن ابرار اخیار نار نمرود مردود نابکار را بر حضرت خلیل جلیل جبار تبرید گردانید بلکه آن نیران بینهایت را محل امن و سلامت و مکان تنزه و استراحت نمود و آن نبی‌الابرار را در میان لهبات نار بر عزت و اعتبار بر بالای فرش بسیار ممکن و پایدار گردانید و بنوعی حضرت رحیم‌الرحمن آن مکان را بزیب و آرایش و اسباب فرح سریر و آسایش بیمار است که تصور مزید بر آن در حیز قدرت امکان انسان نیست چنان که انواع شکوفه و ازهار که در چهار فصل سال بمشیت قادر متعال پیدا گردد بیک طرفه‌العین در آن سرزمین پیدا گردید چنانچه ابصار آن طایفه یاغیه هرگز در حدایق عامیه ایشان در تمامی عمر در بساتین ملوک و پادشاه زمان ندیدند و بگوش نیز نشنیدند.

چون جبل استماع کلام خاتم‌الرسال نمود بفرمان عز و جل متکلم شد و گفت:

بلی یا محمد گواهی میدهم که اگر شما از ملك تعالی اقتراح و استدعا نمائید که اهل دنیا از صغیر و کبیر و ملوک و رعایا را میمون و خوک کند. ایزد سبحانه و تعالی آنچه مستدعی شما باشد آنچه کند و خلاف مطلب و مدعای شما نکند و اگر از حضرت لا یزال سؤال نمائی که همگی انسان را بر صعب ملایک آسان کند مأمول و مسئول شما بمعرض قبول افتد. و اگر از حضرت رحیم الرحمن استدعا نمائی که سنگ را نیران و یا نیران را سنگ گران گرداند در ساعت آنچهان شود. و نیز اگر اراده کنی که آسمان بزمین آید و یا زمین بآسمان مرتفع گرداند همچنان شود و هرگز خلاف مدعای شما نشود.

و اگر خواهش شما متعلق گردد که اطراف مشارق و اکناف مغارب پر از فضه و ذهب گردد و مانند صرد و کیسه ها و انبان شود بحکم قادر منان آنچهان شود.

یا محمد الشفیع حضرت ایزد سمیع جمیع ممالک زمین و محال و آسمان را مطیع فرمان تو گردانید و کوه و دریا را منقاد شما ساخته مقرر فرمود که همه آنها در فرمان شما باشند و سایر مخلوقات از ریاح و جوارح انسان و صواعق زمین و آسمان و اعضای تمامی حیوان نیز مطیع شما و آنچه رسول ایزد مهیمن خلایق را امر کند امت متابعت حکم و اطاعت امر شما نمایند و از فرمان لازم الادعان تقاعد و تجاوز نمایند.

### **بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)**

چون یهود آیه و نشان از رسول آخر الزمان ملاحظه و مشاهده نمودند و حقیقت دین سید المرسلین و صحت شرع و آئین او بر آن کفره ملاعین واضح و مبین گردید مع هذا غشاوت و عمی و ضلالت بر حدایق بصیرت انباشته قدم انکار و استکبار پیش گذاشتند و گفتند:

یا محمد حقایق کلام که از این جبل مسموع طوایف انام می شود در غایت اشتباه و نهایت التباس بلکه متجاوز از طریق قبول عقل و قیاس است، زیرا که زعم یهود چنان است که آنچه از این کلام مسموع جمیع انام میگردد شما جمعی از اصحاب خود را در عقب این کوه مقرر داشته آن جماعت باین کلام متکلم میگرددند و الا صخور جبال

را با رجال تکلم باین منوال بی قیل و قال از روی عقل کمال محال است و این اشیاء معلوم و مفهوم ما یهودان نیست که این سخنان از سنگستان یا اصحاب و یاران شما میشنویم و بامثال این کلام ما فریب و دغا نمیخوریم و هیچ کس بغیر ضعفای اصحاب تو که در عقل حاسر و حذاقت قاصر و فراست کاسرند صدای آن جبل را بمعجزه تو قبول نکنند و از طریقه عقل غافل نگشته گول بخورند و تو را در دعوی رسالت صادق و عادل و فرستاده عز و جل ندانند.

خلاصه کلام آنکه اگر خواهی صدق و راستی خود را بر ما یهود ظاهر و آشکارا گردانی و خود را مطاع و ما را مطیع سازی باید که از دامن این کوه که محل سکناي تو است برخیزی و بفلان مکان از صحرا که در آن محل اصلا جبل نباشد بنشینی و حکم کنی که آن جبل از مقام و محل خود متحرک گشته بنزد تو آید تا بنظر ملاحظ و مشاهده ما درآید و بعد از آن امر نمائی که آن جبل از اعلا و اسفل شق گشته دو حصه عدل شود و علیای آن جبل منقلب بسفلی و سفلاي آن جبل منقلب بعلیا گردد؛ یعنی سر کوه پائین آید و ته کوه ببالا گراید تا معلوم ما یهودان گردد که آن سخنان که از آن کوه گران استماع نمودیم همه آن از خدای منان و بساختگی بعضی از یاران و اتفاق ایشان با دیگران نبود بلکه آن نیز ظاهر گردد که از اتفاق مردمان و بامداد و معاونت آن متمردان تألیف و ترکیب کلام آنچنان نتوان فرمود.

رسول متعال در آن حال روی توجه و اقبال بقطعه ای از صخره آن جبال آورد و امر فرمود که ای حجر بفرمان ایزد اکبر از مکان خود برخاسته بحرکت و سرعت هر چه تمامتر نزدیک من آی و هر شهادت و خبر که در باب نبوت و رسالت من و قساوت قلوب یهود منکر خالی از مهر و مسلوب از اخلاص مودت پیغمبر داری بی تانی و توقف زمان باوضح بیان واضح و عیان گردان.

في الفور بامر ایزد غفور آن حجر از جای خود منقطع گشته بشرف حضور موفور السرور آن نبی المشکور فایز و مسرور گردید.

پس آنکه حضرت حبیب الله بیکی از آن طایفه گمراه متوجه گردید و فرمود که این سنگ را بردار و نزدیک صماخ گوش خویش نگاهدار و بشنو ذکر آنچه سابقا از آن جبل بامر عز و جل شنیدی، چون این قطعه جزء آن کوه است البته از این نیز همان استماع نمائی.

یهود چون سنگ برداشت و پیش گوش خود بداشت آن قطعه حجر بحکم ایزد اکبر ناطق بمثل همان کلام پیشتر که آن جبل در حضور آن قوم یکسر گشته بود گردید در باب تصدیق رسول معبود و ذکر قساوت قلوب یهود و تصدیق اخبار حضرت نبی الابرار در باب اتفاق اصحاب شقاق و ارباب نفاق در دفع رسول ایزد خلاق.

و چون آن سنگ پاره بامر بیچون شهادت خود بموافق اصل خود جبل الراسی الرافع و مطابق واقع مؤدی گردانید خطاب بجماعت یهود نمود که این اتفاق شما و نفاق با محمد مصطفی خلاف رضای خدای عادل بلکه شغل مردم جاهل و عمل غیر مستحسن و باطل اوست، امثال این اعمال باعث کمال وزر و وبال و وسیله عذاب و نکال شما جهال در یوم لا ینفع بنون و لا مال است.

در آن حال رسول واجب الوجود روی بآن یهود آورد و فرمود که این قطعه حجر که الحال ترا اعلام و اخبار بآن خبر مسرداد؟؟؟ شنیدی؟ گفت: بلی.

نبی الله فرمود که در عقب این قطعه سنگ پاره کسی دیگر دیدی که با تو حرف یا سخنی گفته باشد.

گفت: نه یا محمد بغیر این قطعه حجر هیچ احدی مرا از حقیقت کلام بیسر این جبل و مطلع و با خبر نگردانید، التماس و استدعا بشما که آنچه در باب انشقاق جبل مسألت نمودیم ما را برؤیت آن مبتهج و شادمان گردان.

حضرت رسول آخر الزمان از آن محل و مکان برخاسته بمقامی که وسعت

و فضائی داشته اقامت نمود و روی بآن جبل آورده و فرمود که ترا قسم است بجاه محمد و آل طیبین و طاهرین او که بوسیلهٔ جاه ایشان و بسبب سؤال انبیا و رسولان ایزد سبحان بارسال باد صرصر جمیع قوم عاد یکسر همه را مثل خرمانیان که اصل آن پوسیده و ابتر گردیده بمجرد اندک حرکت از زمین منقلع گشته بخاک برابر شوند آنچنان گردیدند. و نیز بوسیلهٔ تذکر صالح پیغمبر علیه السلام اسامی سامی گرامی ایشان را رب جلیل امر و حکم بجبرئیل فرمود که بیک صیحه آن قوم ابتر را مانند هشیم محتضر - یعنی گیاه خشک و بی نفع و بی بر گردانی. ای جبل بعزت آبروی آن اعیان که از جای خود منقلع و منقطع گشته باین مکان بنزد من آئی.

در آن زمان حضرت رسول آخر الزمان خطاب مبارک خود بزمین که قرب و جوار آن بزرگوار بود گذشت در ساعت بامر و حکم عز و جل آن جبل بتزلزل در آمد و مانند اسب تیز رفتار بر رفتار در آمد و خود را نزدیک انگشتان آن حضرت بزمین ملتصق گردانید خود را به انامل بدایع نگار معجز آثار مثل کسی که ارادهٔ دست بوسی آن یگانه گوهر نبوت و ولایت داشته باشد در همان مکان ندا کرد:

ای محمد النبی العربی این منم در خدمت تو حاضر و قول ترا سمیع و دین ترا مطیعم ای رسول رب العالمین اگر اراده نمائی توقف این گروه نامألوف بر زمین مالم زیرا که من بامر ایزد غفور باطاعت امر تو مأمورم.

در آن حال رسول با اقبال روی توجه به آن جبال آورده فرمود که ای مطیع حکم ایزد لا یزال این طایفه یهود جهال از من استدعا نمودند که تو را مأمور گردانم بآن که دو حصهٔ عدل گردی پس آنگاه اعلای تو منخفص و سفلائی تو مرتفع شود، بناء علیه باید که ذروه و قله تو اصل و اصل تو ذروه و قله گردد.

چون آن جبل استماع این سخن از آن رسول عز و جل نمود در ساعت گفت:

ای حضرت نبی مهیمن اختیار من بحکم ذو المنن برأی عالیقدر تو منوط و بأمر اقتدار تو مربوط است اما الحال در همین حال بآن امر مأمور و بآن خدمت مشکور میگردانی.

آن حضرت فرمود: نعم در ساعت آن جبل من غیر تراخی و مهل بحکم رسول عز و جل منشق بدو حصه عدل گشته اعلاى آن جبل منقلب بأسفل و اسفل آن منقلب و مرتفع باعلاى آن محل گردید و اصل آن فرع و فرع آن اصل شد.

پس از آن جبل ندا فرمود که ای معشر یهود این معجزه و برهان ظاهر و عیان که از این رسول آخر الزمان مشاهده نمودید آیا زعم شما چنان است که این کمتر از معجزات موسی بن عمران است که شما بآن ایمان آوردید، این گمان شما عین وزر و عصیان و خلاف واقع و بهتان و محض عداوت با رسول ایزد منان است.

یهودان بعد از استماع این سخنان از آن کوه گران بغایت آزرده و حیران شدند، بعضی ایشان روی بقوم و خویشان خود کرده گفتند که ما را اصلا از این مرد مقرر محض است، و بعضی دیگر گفتند که این مرد ساحر و مؤتی است؛ یعنی ساحر که چیزها را بطریق کهانت و باخبر دیگر مردم را گول زند و از سحره مهره چیزهای بسیار ظاهر و آشکار گردد؛ باید که شما یهودان از دیدن آن نشان فریفته و حیران نگردید و گول او را مخورید.

در آن محل آن جبل بفرمان حضرت عز و جل بتکلم و تزلزل درآمد و گفت: ای دشمنان ایزد سبحان شما در سابق زمان بامثال این سخنان ابطال نبوت موسی بن عمران نمودید زیرا که چون از آن حضرت اقتراح و استدعا نمودید که اگر عصای شما اژدرها گردد ما بتو ایمان آریم بعد از حصول مسئل شما بموسی علیه السلام گفتید که عصای تو اگر اژدرها یا بحر را راهها یا کوه در بالای سر شما مثل سایبانها گردد ما بتو ایمان

آریم، عجب نیست بواسطه آنکه شخصی دیگر از اقوام شما برای تو این کارها را بانجام و انصرام میرساند بلکه جد تو بجد و سرعت و جهد این عجائبات برای تو می آرد و ترا در میان بنی اسرائیل معزز میگرداند؛ اما فریفتهٔ مقدمات شما نگردیم و باین وسیله اعتقاد بنبوت تو نکنیم.

در آن حال سنگها از آن جبال بر مفارق آن کفره ضال بفرمان جبار متعال فروریخت و حجت حضرت رب العالمین را واضح و مبین گردانید. «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ شَهِيدٌ».

### **(و نیز در احتجاج نبی الانس و الجان علیه صلوات) (الملك المنان با طایفه یهودان)**

#### **فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران.**

از معمر بن راشد منقول و مروی است که از لسان معجز نشان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام استماع نمودم که فرمود: روزی مرد یهود بخدمت نبی المحمود آمد و نظر بی بصر خود را متواتر بسوی سید البشر انداخته و آن بی سعادت و تمیز نگاههای تند و تیز بجانب آن رسول عزیز میگرداند.

آن نبی واهب لا یزال روی سعادت و اقبال بسوی آن یهود محتال آورده فرمود که چه حاجت داری.

یهود گفت: یا محمد مرا با تو سؤالی است آیا تو افضلی یا موسی کلیم الله که رسول واجب التعظیم ایزد کریم بود و حضرت عز و جل با آن نبی مرسل در طور جبل تکلم نمود و توراۃ بایشان ارسال و انزال فرمود و از تمامی انبیای پیشین رب العالمین او را ممتاز و سرفراز نمود، چنانچه معجزات مثل ید بیضا و تبدیل عصا باژدرها و شکافتن دریا و سایه انداختن بر مفارق قوم خود بدعا باو احسان و عطا فرمود و هیچ رب العلی یکی از آنها را از شما ظاهر و هویدا ننمود، پس دعوی نبوت و ادعای



رسالت شما بحسب عقل و الامر تبت جایز و رخصت نباشد لهذا دعوی تو مستحسن و مرضی هیچ امت نیست.

حضرت رسول واجب الوجود فرمود که ای یهود تزکیه و ستایش نفس خود پسندیده واحد اقدس بلکه مقبول هیچ کس نیست، لیکن ای یهود حقیقت حال انبیای واحد متعال از من از روی صدق مقال بر سبیل اجمال استماع نمای تا بر حقایق آن عالم و واقف گردی:

ای یهودی بدان که بآدم علیه السلام وزر و خطا رسید و از لباس عزت عریان و از مسکن جنان نومید و حیران گردید، و بعد از نزول بدار الغرور جهان مدت مدید سرگردان بود و سبب قبولی توبت ایشان چنان بود که گفت: بار خدایا من تورا التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل او مینمایم که از سر گناه من درگذری و مرا به رحمت خود بپذیری. همان که تشفع به من و بعترتم اولیای حضرت مهیمن نمود فی الفور رحیم الغفور او را مرحوم و مغفور گردانید و باعطای و احسان رتبه نبوت کرة ثانیه او را مبتهج و مسرور گردانید.

نیز حضرت شیخ المرسلین نوح علیه السلام چون در سفینه نجات بحکم واهب الخطیئات متمکن گردید و کشتی آن حضرت در روی بحر بیکران متلاطم مواج بی پایان مانند خاشاک مضطرب و سرگردان بود در آن زمان نوح نبی با سکنه آن کشتی بغایت الغایت خائف و هراسان و متحیر و لرزان گشتند، در آن حال ایزد متعال مجید حضرت شیخ الأنبیاء را باسامی سامی آن پسندیدگان ذو الجلال متذکر گردانید، فی الحال گفت: بار خدایا من تورا التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل آن حضرت مینمایم که مرا با اهل این کشتی از بلیات غرق و هلاکات نجات داده بساحل امن و سلامت رسان. در همان محل حضرت عز و جل شیخ الرسل را با جمیع سکنه آن محل از خوف غرق و بلیه نجات و امان داد.

و نیز چون خلیل الرحمن را نمرود مردود بدمدمه و فسون شیطان بآتش سوزان انداخت در همان حال آن نبی ذو الجلال متذکر و متوسل بحضرت محمد و آل علیهم السّلام گردید و گفت: بار خدایا من تو را التماس و استدعا بحق حبیب تو محمد و آل او مینمایم که مرا از این آتش و نیران نجات و امان عنایت نمائی. فی الفور رحیم علام آن آتش افروخته را بر آن نبی الاکرام بر دو سلام گردانید.

نیز حضرت موسی کلیم در هنگام مخاصمه فرعون لئیم و وقت مشاجره و منازعه با ساحران چون عصای خود را بحکم رحیم الرحمن القاء نمود و آن عصای بیجان ثعبان گردید، آن حضرت را خوف و رعب بی پایان بهم رسید، کلیم علیه السّلام در آن ساعات مناجات بقاضی الحاجات فرمود که: بار خدایا من ترا التماس و سؤال بحق محمد و بجاه و جلال آل او مینمایم که مرا از این خوف مطمئن و مشعوف گردان.

در آن بادی ملک تعالی خطاب بموسى عليه السّلام نمود که «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» یعنی ای موسی باید که ترس و بیم بر خاطر واجب التعظیم خود راه ندهی بدرستی که تو بوسیله اعطای رتبه نبوت در جلالت شأن و رفعت بمکان ممتازی و چون مستشفع بشفعای کرام گشتی در محل رضا و امانی.

ای یهودی اگر موسی کلیم بادراك صحبت کثیر البهجت من خاطرش مستقیم نگردد و اقرار بنبوت من و ایمان برسالتم نیارد البته ایمان سابق او بهیچ وجه من الوجوه نفع باو نرساند پس نبوت او بی فایده و عبث گردد.

ای یهودی از ذریت من در آخر الزمان مهدی علیه السّلام بیرون آید و بعد از خروج آن حضرت عیسی بن مریم از آسمان بحکم قادر سبحان بواسطه نصرت و دریافت صحبت لازم المسرت آن خلاصه خاندان طیبین و طاهرین بزمین آید و بجهت تصدیق آن امام زمان در وقت ادای فرایض ایزد علام اقتدا بآن امام خاص و عام نماید و نماز دوگانه در عقب آن یگانه گوهر ولایت و نبوت بجای آرد و مزید درجه ثواب و عزت آن حضرت علیه السّلام گردد.

## (و نیز در ذکر و بیان احتجاج نبی صلی الله علیه و آله) (و اثبات دلیل بر یهودان لجاج)

### احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود

#### اشاره

از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام مرویست که فرمود ابن عباس روایت کند که من روزی در مجلس سامی و محفل گرامی حضرت رسول عالم حاضر بودم که چهل نفر علمای یهود اتفاق کرده از مدینه برآمدند و گفتند که بیائید تا به هیئت اجتماعی پیش آن کاهن دروغ گوی رفته روی بروی تکذیب و سرزنش او نمائیم زیرا که او از پیغام و کنایه از دعوی بی سرمایه خود متقاعد نگردد و گوید من بیقین رسول امین حضرت رب العالمین بر جمیع مخلوقم.

چون بخدمت آن رسول بیچون آمدند گفتند: یا محمد این معنی بر همه عالمیان واضح و عیان است که انبیای پیشین و رسل سابقین را معجزات بسیار و آیات بیشمار است و هر احدی از انبیا و رسل ایزد سبوح مثل آدم و نوح از تو بهتر بودند، تو چون رسول بیچون باشی؟

چون کلام یهود لئام باتمام رسید سید الانام روی مبارک به اعلم ایشان عبد الله بن سلام آورده فرمود که ای یهود آیا راضی می گردید که حکم میان من و شما توراة سبجان بود؟

یهود چون در آن مقام حاضر بودند و استماع کلام رسول علیه السلام نمودند گفتند:

بلی یا محمد؛ اما حضرت آدم علیه السلام بهتر از شماست زیرا که حضرت معبود او را بید قدرت خود ایجاد و خلقت نمود و روح که از بدایع صنایع حضرت سبوح است در او دمید و او را در صدر جنت خرامانید.

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدم پدر من بود لیکن آنچه بمن حضرت مهیمن احسان و عطا فرمود بمراتب بسیار افضل از عطایا و تفضلات اله نسبت به آدم صفی الله است.

یهود گفتند: آن کدام است؟ نبی الله فرمود که آن عزت و کرامت و احترام و عنایت آنست که منادی اذان بفرمان ایزد غفار هر شبانه روز پنج بار این کلمات منظومه النجاة را تکرار نماید که

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» و از این زمان الی یوم البعث و المیزان این ندا مستمر و عیان است و مسیح آدم نگفت که «اشهد ان آدم رسول الله». و لواء الحمد نیز در یوم القیام بحکم واحد علام بدست من مستقر و مستدام است و لواء در یوم الجزاء بدست آدم ابو البرایا نخواهند داد.

یهودان گفتند: یا محمد راست گفتی زیرا که همه آنچه ذکر کردی در توراة موسی بن عمران مذکور و عیان است.

حضرت نبی الله صلی الله علیه و آله فرمود: که این یکی بعد از آن یهودان گفتند: یا محمد موسی از تو بهتر است.

نبی الله تعالی فرمود که از چه وجه؟ یهودان گفتند: بواسطه آنکه حضرت خالق البریه چهار هزار کلمه بموسی کلیم علیه التسلیم تکلم نمود و با شما اصلا سخن و کلام ننمود.

رسول ایزد معبود فرمود که آنچه حضرت واجب الوجود به من اعطا نمود افضل و اکمل است از احسان و اعطای حضرت موسی علیه السلام.

یهودان گفتند: آن کدام است؟

### تفسیر آیه اسری

نبی الله آخر الزمان فرمود که آن قرآن است چنانچه میفرماید «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (1).

تفسیر آیه جلالت پایه: تنزیه و تقدیس سزاوار واحد مقدس ستاریست که

ص: 171

محمد بنده خود را در بعضی از شب از مسجد الحرام که محیط است بحرم محترم کعبه معظمه یا از خانه ام هانی چه مکه و حریم او بالتمام مسجدند برد بجانب مسجد دور از مکه که آن بیت المقدس است، آن چنان مسجدی که اطراف او را که ارض شام است گوید برکت تمام دادیم و آن عبارت از دو برکت است یکی دینی چنانچه آن مکان را مهبط وحی عز و جل و معبد انبیا و رسل ساختیم، دوم دنیوی بنوعی که آن مکان و محل را محفوف باشجار مشتمل بر انهار؟؟؟ بسیار و فواکه خوشگوار و سعت عیش بیشمار گردانیدیم.

از آنجا آن حضرت را بردیم تا دلایل و آیات خود را باو بنمائیم در اراضی شام و در باقی موطن و مقام آسمان، بدرستی که خدای تعالی عالم و شنوای سخنان کفره جهلا در باب تکذیب تو سید الأنبياء است و بنا باحوال مؤمنان در تصدیق رسول آخر الزمان است و هر يك این طایفه را بآنچه لایق و سزاوار باشد از احسان و اعطا و عقوبت و ایذا بآن رساند.

پس آنگاه و بعد از آن رسول الانس و الجان فرمود که ای یهودان چون من بر جناح جبرئیل سوار گشته از سماوات سته گذشتم و باآسمان هفتم رسیدم و از آنجا بسدره المنتهی که جنة المأوی در آن مقام و مأوی است رفتم و بساق عرش معلق گشتم، در آن محل ندائی از ساق عرش عز و جل بگوش هوش من رسید

«انی انا الله لا اله الا أنا السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الرؤف الرحيم». من در آن دم خدای عالم بچشم سر ندیدم اما بچشم دل دیدم، پس این درجه عزت و اعتبار بمراتب بسیار بیشتر از درجات موسی علیه السلام است.

یهودان گفتند: راست گفتی یا محمد زیرا که در توراة موسی بهمین نوع مرقوم است. رسول فرمود این دو.

بر سیاران معارج عالی مقام سخن و سیاحان مدارج کلام نو و کهن در غایت وضوح و ظهور و در نهایت بروز و مشهور است که بنا بر آیه کلام ملك علام و قول حضرت سید الانام مقدمه معراج آن نبی صاحب اللواء و التاج بی شبهه ابرام و لجاج باثبات و احتجاج رسیده؛ و تفصیل این مقال علی سبیل الاجمال بدین منوال است:

### داستان معراج پیغمبر

ایزد نبی متعال بعد از تقضی چند ساعت شبی از حرم مکه معظمه یا از خانه ام هانی که یکی از ازواج طاهرات سید البریات بود و خانه اش نیز داخل مسجد الحرام بود یا از مقام دیگر علی اختلاف الروایات بسعدت و اقبال نهضت اجلال از آن مقام بجانب شام نمود و آن مکان جنت نشان را از قدوم مسرت لزوم خود مشرف گردانید بعد از طواف بیت المقدس و زیارت هر يك از انبیای حق تعالی و تقدس و توقف اندك زمانی در آن مراقد اعیان عروج و صعود بآسمان و بر عجایب سماوات سبعة کما ینبغی و یلیق اطلاع از روی تحقیق یافت.

لکن در تاریخ وقوع این حال خلاف است که آیا در کدام سال بحکم لا یزال حضرت رسول متعال را این سعادت و اقبال روی داد و اکثر علمای اهل معرفت برآند که معراج نبی الرحمه در سال دوازدهم از بعثت بود. و در شهر بر اختلاف مشهور است بعضی ربیع الاول و بعضی رمضان برخی شوال و گروهی ربیع الثاني و جمعی بیست و هفتم رجب گفته اند و این شهر است.

و چون معراج رفتن حضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده منکر آن از کافران است. و نیز عروج حضرت بسماوات و وصول بقرب و کمالات باحادیث مشهوره الروایات صحیحه که قریب بحد تواتر اشتهار یافته منکر آن بی شبهه و گمان ضال مبتدع و خاوی و مخترعست (نظم):

شاهد معراج نبی وافر است \*\*\* آنکه مقرر نیست بدین کافر است

دستگه سلطنت این وصال \*\*\* نیست پیا مردی خبل و خبال

عقل چه داند چه مقام است این \*\*\*عشق شناسد که چه دام است این

و معتقد اکثر اهل اسلام خصوصاً فرقهٔ ناجیه شیعه اثنا عشریه اسکنهم الله فی دار السلام آنست که عروج آن سرور علیه الصلوات و السلام بروح و جسد مع سایر اندام بحیز انجام و انصرام رسید؛ و جمعی قصه نقل جسد را از عروج و صعود مانعند و آن جماعت ارباب بدعت و منکر بدایع قوت صنایع قدرتند (بیت):

آنکه سرشت تش از جان بود \*\*\*سیر عروجش بتن آسان بود

لیکن اعتقاد عوام اضلهم الله آنست که جبرئیل امین علیه السلام با فوج از ملائک رب العالمین بخدمت آن حضرت آمد، آن حضرت را از حجرهٔ ام هانی که بحرم نزدیک بود بمسجد الحرام برد و بعد از شق صدر و غسل قلب و تطهیر سایر بدن او را بر براق سعادت سوار گردانید. و باندک فرصتی آن حضرت را به بیت المقدس رسانید (نظم):

شبی رخ تافته زین دار فانی \*\*\*بخلوت در سرای ام هانی

رسیدش جبرئیل از بیت معمور \*\*\*براق برق سیر آورده از دور

قوی پشت و گران سیر و سبک خیز \*\*\*بدیدن دور بین وقت شد تیز

روایت صحیحه از ائمه البریه علیهم السلام و التحیه آنست که شق بطن یا صدر و غسل قلب خلاف واقع است.

و اصح و اشهر اقوال آنست که حضرت رسول ایزد تعالی در بیت المقدس رسل و انبیا و ملائکه را دیده و امامت آن جماعت کرده بعد از آن بر براق یا بر پر جبرئیل سوار گشته از حجره بمعراج آمده در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم یونس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیهم السلام را دید، آن حضرت صلی الله علیه و آله بر انبیای عظام سلام کرد و آن اعیان جواب رسالت‌آب بر وجه اکرام و احترام دادند.

از آن وادی بسدره المنتهی و از آنجا به بیت المعمور و از آنجا به کوثر و نهر الرحمه آمده جمیع این اماکن را بنظر درآورد و جبرئیل امین بقرب حجاب از مرافقت نبی المستطاب بازماند؛ رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا اخی فراق تو شاق است.

جبرئیل گفت

لو دنوت بقدر الانملة لاحتقرت (بیت):

اگر يك سر موی برتر پریم \*\*\* فروغ تجلی بسوزد پریم

از آنجا نبی الوری تنها حجاب نور و حجاب ظلمت را قطع کرده بمقامی رسید که براق از رفتار ماند تا آن حضرت برفرف مشرف شد و پپای عرش اعظم رسید و هزار مرتبه از حضرت رب العلی «ادن منی» استماع نمود و در هر مرتبه نبی الرحمه را ترقی و حالتی دیگر دست میداد تا قدم مسرت ملتزم بر سر «دنا» نهاد و از آنجا بر منظر فیض گستر «فتدلی» جلوه گر شد و بخلوتخانه «فکان قاب قوسین أو أدنی» درآمد و اسرار «فأوحی الی عبده ما أوحی» استماع از حضرت رب العلی نمود (نظم):

کلام سرمدی بی نقل نشنید \*\*\* خداوند جهان بر چشم دل دید

بدید آنچه ز حد دیدن برون بود \*\*\* میرس از ما ز کیفیت که چون بود

و در بعضی از احادیث نقل شده که آن حضرت در هنگام تقرب بمواصلت و مکالمت ثناء حضرت الهی بکلمات

«التحیات لله و الصلوات الطیبات» بجای آورد و باعزاز و اکرام

«السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته» مخاطب و معزز گشت و در تشریف این سلام امت متابعین خود را داخل ساخت و فرمود «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» (بیت)

چو کرده وعده های حق گوش \*\*\* نکرده امت خود را فراموش

بعد از مکالمت بسیار با حضرت ایزد غفار و تعیین فرایض بواسطه امت در اوقات لیل و نهار چون رخصت انصراف یافت در حین مراجعت درجات جنان و درکات



نیران را بالتمام فیض گستران پیغمبر جلیل القدر در آوردند و از آنجا به بیت المقدس آمده جانب مکه معظمه شد و کاروانهای قریش را نیز در راه دید. تمامی این منظر میمنت اثر آن سرور سه ساعت و بقولی چهار ساعت بیشتر نبود (بیت):

راه ز اندازه برون رفته بود \*\*\* پی نتوان برد که چون رفته بود

عقل در این وادی حاشا کند \*\*\* عشق نه حاشا که تماشا کند

چون در این باب حکایت بسیار و سؤال و جواب بیشمار است لهذا در آن مرام خوض و ابرام ننمودیم.

آورده اند که در بامداد آن شب که حضرت سید البریه از معراج مراجعت بمرقد استراحت خود نمود و حقایق آنچه مشهود او بود بر امت تقریر فرمود مؤمنان بعد از تصدیق تعظیم نمودند و کفره لئام استبعاد و عظیم نموده آن حضرت نشانهای بیت المقدس آن مسجد اقدس را در پیش نظر آن خاتم الرسل ممثل گردانید از هر چه نشان میطلبیدند کما هو حقّه بیان میفرمود؛ چون از کاروان خود خبر گرفتند خبر تحقیق یافتند مطیعان تصدیق و متمرّدان تکذیب نمودند.

القصة حضرت رب العزه نبی الرحمه را بمعراج آسمان عروج بواسطه آن نمود تا انتهای ملك و ملکوت را از مزایای احسان الحي الذی لا ینام و لا یموت ملاحظه نموده بعد از مراجعت حقیقت آنها را بامت وانمود کند که مقرر و منکر بر حقایق آن امر مطلع و باخبر گردند.

### فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح

پس آنگاه یهودان گمراه گفتند: یا محمد نوح شیخ المرسلین بیقین از شما بهتر است.

رسول گفت: از چه وجه؟ گفتند: بواسطه آنکه آن حضرت صاحب سفینه سلامت و پسندیده حضرت

بوده چنانچه او را با اهل کشتی در مأمّن سلامت نگاه داشت و باقی موجودات را به بلیه طوفان گذاشت.

نبی ایزد معبود فرمود که ای یهود آنچه عز و جل بمن احسان و اعطا نمود افضل از اعطای حضرت سبوح بحضرت نوح است.

یهود از حضرت نبی الاکرام کیفیت حقیقت آن را استعمال نمودند.

نبی المحمود فرمود که نهری در آسمان واهب سبحان بمن اعطا نمود که مجرای آن از تحت العرش ایزد دیان است و در کنار آن جویبار هزار هزار قصر زرنگار که خشت آن قصور یکی از نقره و یکی از طلای آبدار است و گیاه آن بستان زعفران و سنگریزه های آن مکان یاقوت و مرجان است و خاک آن محل مفیض مشک ایض است ای یهود آن مکان متعلق بمن و امتان من است و این در رتبه و کمال افضل از مراتب نوح نبی عز و جل است. و حقیقت این کلام در قرآن لازم الازعان مذکور و عیانست که «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ».

یهود بعد از تصدیق سید الانام گفتند: یا محمد همین کلام مرغوب شما در تورات موسی مکتوب است این احسان ایزد تعالی بشما باعتقاد ما بسیار بسیار بهتر از احسان واهب سبحان بنوح علیه سلام الملك الדיانست.

آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این سه.

### فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت ابراهیم

پس آنگاه یهود گمراه گفتند: ابراهیم خلیل از شما در رتبه تفضیل دارد.

نبی الجلیل فرمود که درجه تفضیل خلیل کدام است.

گفتند: وجه آنکه واهب جمیل رتبه عالی خلت را بنخلیل تکمیل گردانید.

حضرت نبی الحیب فرمود که اگر ابراهیم خلیل الله منیب است من خلیل حبیبیم. یهود گفتند: وجه تسمیه شما به محمد چراست؟

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون نام بیچون محمود است ایزد عالم نامم را از اسم گرامی خود اشتقاق نمود مرا محمد و امتانم را حامدین نامید.

یهود گفتند: یا محمد راست گفتی که رتبه کمال تو افضل از درجه حال ابراهیم خلیل ملک متعال است.

حضرت نبی الله صلی الله علیه و آله فرمود: این چهار.

### فضیلت حضرت نبی عربی بر عیسی بن مریم

یهود گفتند: یا محمد عیسی باعتقاد ما جمیع مردم بنی اسرائیل بهتر از شماست.

رسول انام فرمود وجه آن کدام است؟ گفتند: وجه آنکه روزی عیسی علیه السلام در عقب بیت المقدس بعبادت ایزد اشتغال داشت در آن هنگام شیاطین با تبعه لئام قصد حمل عیسی علیه السلام از آن مقام نمودند، جبرئیل علیه السلام بامر قادر علام پر خود را بر روی آن مردم ظلام زده همگی آن لئام را بدار الملام نیران انداخت و خاطر آن نبی الاکرام را از آن کفره ملاعین شیاطین مطمئن ساخت.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آنچه واجب الوجود بمن اعطا نمود افضل از رتبه کمال روح الله خود آمده بود.

یهود احبار از سید الابرار استفسار و استفهام عنایت رب الارباب به آن رسالتما ب نمودند.

آن نبی الوهاب فرمود که من با اصحاب بامداد مالک الرقاب در روز بدر از قتال مشرکین آسوده خاطر از آن سفر نصرت اثر مراجعت بمقام و مقر خود مدینه طیبه نمودیم و در هنگام دخول آن نگین بهشت قرین بغایت گرسنه بودم و بی نهایت حرارت داشتم.

همان که بمدینه نزدیک شدم زن یهودیه با جفنه که در آن بزغاله بریان و نان بود باستقبال من پیش آمد و در آستین قلبی از شکر و آن جفنه در سر داشت، و بمجرد رؤیت من با شکفتگی تمام شروع در دعاء و سلام نموده فرمود که شکر و سپاس و ستایش بی اندازه و احساس سزاوار واهب کریم و قادر رحیمست که شما را یا نبی الله بصحت و سلامت برای ما زمره احبا با ظفر و نصرت بمدینه مراجعت فرمود بر جان

سکنه این بلد منت گذاشت تا همگی را مشرف فرمودند، من ای نبی مهیمن نذر با حضرت ذوالمنن کردم که چون شما بسعدت و اقبال از جهاد کفره ضال صحیح و سالم و مظفر و غانم معاودت بمدینه نمائی من آنچه لایق مأکول شما باشد بواسطه شما ذبح نمایم، الحال از این بزغاله که خود تربیت کرده ام چیزی نداشتم که از این عزیزتر در نزد من باشد فلهمذا این را بریان کرده باقلیلی از شکر و نان بشما آوردم تا بسعدت بأکل این منت بجان من حزین گذاری و بجهت من طلب غفران از ایزد سبحان نمائی و مرا باین مرحمت سرفراز فرمائی.

حضرت میفرماید که من بمجرد شنیدن این سخن از آن عجزوزه از بقله شهبافرود آمدم و دست بر آن بزغاله بریان زدم تا تناول نمایم، در همان زمان بحکم قادر منان آن بزغاله بزبان بنطق و بیان درآمد و از جای برخاست و بقوایم اربع بایستاد و گفت:

ای نبی الابرار دست از من بدار که مرا این عجزوزه نابکار مسموم یعنی زهردار گردانید من نیز دست از آن بداشتم یهودان گفتند که این رتبه حال تو بسیار بهتر از حال عیسی علیه السلام است.

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این پنج.

### **فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت سلیمان**

بعد از آن یهودان گفتند: یا محمد یک سؤال ما باقیست، بعد از سؤال آن مرام دیگر اقامت در این مقام بر ما حرام است.

سید الانام فرمود که هر سؤال که شما را بود عرض نمائید و بجواب آن بامداد توفیق ایزد وهاب مستعد و کامیاب خواهید شد.

یهود گفتند: یا محمد! سلیمان پیغمبر علیه السلام برتبه و قدر از شما بهتر بود.

حضرت نبی ایزد معبود رتبه خیریت را از آن طایفه استعمال نمود.

گفتند: بواسطه آنکه خدای عز و جل از برای آن نبی عادل، شیاطین و انسان و جن و پریان و ریاح و سباع و باقی جانوران را مسخر گردانید.

نبی قادر خلاق فرمود که ایزد تعالی دابه براق را برای من مسخر گردانید که آن

بهتر از جمیع جانوران دنیا و ما فیها است، و آن مرکبی است از مراکب جنان که واهب سبحان بجهت رکوب پیغمبر آخر الزمان ایجاد و خلقت نمود که از خطوط شعاع نظر بغایت تیزتر است و با باد صرصر هم‌تک و همسر، روی آن مرکب متشابه روی انسان و سم آن مثل حوافر اسبان و دمش مثل ذنب گاوانست، از حمار بزرگتر و از استر کوچکتر.

آن سبکسیر عنانی که چو گرمش سازند \*\*\* از ازل سوی ابد وز ابد آید بازل

قطره‌ها کش دم رفتن چکد از پیشانی \*\*\* شب‌نم آسای نشیند گه رجعت بکفل

زین آن دابه بادپای یاقوت حمرا و رکابش دره بیضا بحکم واهب علام، آن دابه را هفتاد هزار لجام است که تمامی آن از طلای خالص است. حضرت قادر اکبر آن دابه مبارکه را دو بال و پر که هر دو مکمل است بدر و زبرجد و یاقوت و جواهر عنایت فرمود و در میان دو چشم آن مرکب رسول اله مکتوبست که «اشهد ان لا اله الا الله لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله».

یهود در آن حال گفتند که یا محمد راست گفتی زیرا که موافق کلام صدق التیام تو در توراة موسی علیه السلام مکتوب و مرقومست.

پس آنگاه گفتند: یا محمد بی شبهه و گمان این عنایت و احسان قادر منان بشما بسیار بهتر از اشفاق و احسان حضرت ایزد سبحان بسبب سلیمان علیه سلام الملك الדיانست.

بعد از آن یهودان بخدمت سید البریه بوسیله ارشاد و هدایت نبی حضرت رب العزت از بیدای غوایت و ضلالت پای بشهرستان توفیق معرفت گذاشته طریق دین و آئین سید المرسلین برداشته از سر صدق و اخلاص تمام متکلم بکلمه طیبیه «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله» گشتند و همگی آن طایفه مؤمن و مخلص شدند.

حضرت سید الانام از اطاعت و اسلام آن جماعت اظهار مسرت تمام نمود و فرمود که نوح شیخ الأنبیاء علیهم السلام بنا بر آیه کلام ایزد علام «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (1) نهصد و پنجاه سال در تمامی لیالی و ایام شهور و اعوام آن طایفه عاقبت و خام را بایمان و اسلام دلالت و دعوت بحجت و الزام نمود و از آن لئام بمضمون صدق مشحون آیه کلام «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (2) اندکی بشرف اسلام مشرف و باسرانجام شدند.

حضرت سید الانام از اطاعت و اسلام آن جماعت اظهار مسرت تمام نمود و فرمود که نوح شیخ الأنبياء عليهم السلام بنا بر آیه کلام ایزد علام «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (1) نهصد و پنجاه سال در تمامی لیالی و ایام شهور و اعوام آن طایفه عاقبت و خام را بایمان و اسلام دلالت و دعوت بحجت و الزام نمود و از آن لثام بمضمون صدق مشحون آیه کلام «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (2) اندکی بشرف اسلام مشرف و باسرانجام شدند.

حضرت نبی الاکرام در آن هنگام فرمود که ای معشر اهل اسلام مرا بامداد توفیق قادر علام در سن قلیل نذیر و عمر یسیر جمعی کثیر تابع شدند که مثل عدد آن گروه در طول عمر حضرت نوح بسعی آن برگزیده ایزد سبوح اطاعت امر رب الملائكة و الروح نکردند و آن حضرت شکایت از ایذا و ستوه آن کفره انبوه بحضرت قادر باشکوه برده و فنای آن اشرار از حضرت آفریدگار درخواست نمود که «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (3).

### در بیان آنکه از امم انبیای ایزد عالم چند فرقه داخل جنت گردند

بعد از آن حضرت نبی الرحمه فرمود که ای اصحاب دین و ملت از تمامی اصناف امت انبیا و رسل بر ملت يك صد و بیست فرقه در روز قیامت داخل جنت واهب بیمت گردند از آن جمله هشتاد فرقه از امت من باشند.

و نیز رسول حضرت ایزد وهاب فرمود کتابی که ایزد مهیمن عز و جل بمن منزل و مرسل گردانید آن کتاب عز و جل ناسخ کتب سایر انبیا و رسل است و بعضی اشیا که انبیای سابق بحکم ایزد خالق مأمور بودند که حرمت آنها را بامت رسانند من از حضرت رب غفور مأمورم که امت خود را بحلیت آن اشیا واقف سازم.

چنانچه موسی بن عمران بحرمت صید حیتان بحر در روز شنبه و در نهی و زجر آن آمده و گفت ای قوم حکم ایزد مجید صادر گردید که هر کسی که اصطیاد حیتان

ص: 181

1- سورة العنكبوت: 14

2- سورة هود: 40.

3- سورة نوح: 26.

بحر کند در روز مذکور البته آن کس از صورت بشر مسخ شده بصورت میمون گردد، و چون آن قوم مرتکب آن امر منکر گشتند صورت قرده قبیح منظر شدند؛ اما واهب منان مرا بامتان تجویز و تحلیل اصطیاد حیتان در جمیع ایام نمود و مرا امر و حکم بااعلام امت در باب حلیت آن فرمود و عزیز و هاب در کتاب مستطاب در این باب آیه ارسال و انزال گردانید چنانچه فرماید «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ» (1).

و بر یهود شما بالتمام اکل شحوم حرام بود و قادر اعلام بمن حکم نمود که بر امت خود حلیت اکل شحوم را اعلام نمایم.

و نیز خدای عز و جل بنا بر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (2) خود درود و تحیت من فرستاد و بمؤمنان حکم فرمود که در آن باب ارباب ایمان و ایقان بحضرت قادر خلاق اقتفا نمایند چنانچه ملائکه کرام در تحیت سید الانام اقتفا بمهیمن اعلام نمودند.

بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که خدای تعالی مرا در کتاب لازم العزت خود برآفت و رحمت متصف و بآن شرف و اکرام مشرف گردانید چنانچه فرماید «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (3) تفسیر آیه جلالت پایه و الله اعلم بالبدایة و النهایة آنست: رسول که او بغایت عزیز در نزد خدای عز و جل است و از جنس شما بر شما مرسل گردانید که هر چه شما اراده کنید در آن مجد و ساعی ما لا کلام در انصرام و انجام است، و آن حضرت بر مؤمنان بغایت الغایت رؤف و رحیم و مهربان و کریم است در دنیا و عقبی.

و نیز حضرت رسول معبود در همان محل و مکان فرمود که خدای عز و جل آیه ای بواسطه من منزل نمود که هیچ احدی از امم با من تکلم ننماید مگر آنکه قبل

ص: 182

1- سورة المائدة: 96.

2- سورة الاحزاب: 56.

3- سورة التوبة: 128

از تکلم چیزی تصدق بمردم نماید، و این شفقت و احسان بجهت هیچ پیغمبری از پیغمبران ننمود بنوعی که حقیقت آن را در قرآن لازم الاذعان بیان فرمود که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» (1).

معنی آیه وافی هدایه آنکه ای مؤمنان هر گاه اراده سر و نجوی یا مکالمه با حضرت سید الوری نمائید اول صدقه در راه خدای تعالی بدهید که چنین نبی بشما احسان و اعطا نمودم بعد از آن بشرف ادراك صحبت كثير البهجت حضرت نبی الرأفة مشرف شوید.

بعد از نزول آیه این امر بر جمیع امتان واجب و لازم گردید و بعد از بعضی از زمان، حضرت ایزد منان از روی مرحمت و احسان این امر از مسلمانان رفع نمود.

### (در ذکر احتجاج حضرت نبی صلی الله علیه و آله) (با یهود کثیر اللجاج)

نیز از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقول و مرویست که ثوبان روایت کند که یهودی بنزد سید العربی آمده گفت: یا محمد مرا مسأله ایست از تو سؤال مینمایم باید که مرا بحقیقت آن مطلع گردانی.

در آن دم از جای برجستم و گفتم: ای یهودی چرا رعایت طریقه ادب را مرعی نداشتی و نگفتی یا رسول الله.

یهودی گفت: من او را بهمان نام که بیشتر اهل او میخواندند مذکور میگردانم و نام دیگر بجهت او نمیدانم.

پس آنگاه آن یهودی گمراه گفت: یا محمد یقین آیه کلام ایزد اکبر «يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» الخ (2) بنظر شما رسیده پس در آن روز مردمان

ص: 183

1- سورة المجادلة: 12.

2- سورة ابراهيم: 48.



در کدام مکان مقام و آرام گیرند؟ حضرت سید البشر فرمود که مکانیست مظلم قریب بمحشر خلاق یکسر در آن محل و اله و متحیر باشند.

چون آن یهود جواب سؤال خود مطابق اعتقاد خود از حضرت نبی المحمود استماع نمود في الفور سؤال نمود که: یا محمد اول طعامی که اهل جنت در آن محل شرف و کرامت تناول نمایند کدام است؟ حضرت رسالت پناهی فرمود که نخستین طعام اهل بهشت جگر ماهی است که الذ مطعومات آن محل و مکان است بحکم ایزد منان.

باز آن یهودی از حضرت سید الانام استعلام نمود که آن طایفه نیکو سیر سرانجام را بعد از اکل آن طعام بر اثر آن از چه نوع طعام اطعام ایشان در جنان نمایند؟ رسول آخر الزمان فرمود که جگر گاو و بز است که آن نیز در پیش اهل جنت بغایت پسندیده و معتبر است.

در آن دم یهودی از سید عالم پرسید که اول شراب که سکنه آن عالی مقام بعد از طعام شرب نمایند از کدام انهار و عیون جنت بی بدیل است؟ حضرت نبی الجمیل فرمود که آن آب از عین سلسبیل است.

یهودی گفت: یا محمد جواب سه سؤال از روی صدق و صواب فرمودی اما از تو از حقیقت يك مسأله سؤال مینمایم که بغیر انبیا و رسل ایزد و هاب هیچ احدی را قدرت جواب آن از روی صدق و صواب نیست زیرا که حضرت اله بغیر از زمرة انبیا حقیقت آن را بر هیچ احدی آگاه نگردانید.

نبی الاکرام فرمود که مسألت کدام است؟ یهودی گفت: یا محمد مشابَهت و مماثلت ولد گاه به اب و گاه به ام بچه وجه حقیقت منتظم است؟ نبی الاکرام فرمود که آب منی مرد بصفهت بیاض و غلظت و آب منی زن بصفهت

زردی و رقت است، بعد از انزال اگر آب مرد در بالای آب زن متمکن گردد و آب زن در ته قرار گیرد چون در این حال غلبگی بآب رجال است فلهمذا صانع مصور آن فرزند را بصورت پسر گرداند وجه تشابه و تماثل به اب و قبایل او همین است. و گاهی که آب منی نسوان بر آب مردان زیادتی کند چنانچه آب زنان در علو قرار گیرد و آب مردان در سفلی نشیند بامر خالق مصور آن فرزند بصفت دختر گردد، وجه مشابهت فرزند تمام و مماثلت او بسایر حمیم و اقوام مادری همین است.

بعد از آن رسول آخر الزمان روی بآن یهود و سایر اصحاب گرام نموده فرمود که بآن خدای که ایجاد فطرت من بید علم و قدرت او منوط و مربوط است که مرا تا بهنگام سؤال یهودی اصلا هیچ گونه اطلاع بر حقیقت حال آب نسوان و رجال نبود، حضرت واهب متعال مرا از حقایق آن احوال بعد از سؤال یهودی مطلع بر سبیل استعجال گردانید تا قطع ابرام و لجاج این یهودی بدلائل و احتجاج نمایم.

چون آن یهود عاقبت نابهبود اجوبه اسئله خود استماع نمود بهمان طریق میز خویش مراجعت فرمود. (و هو حسبی و نعم المعبود).

### **(ذکر بیان آنچه در غزوه تبوک و در غیر آن مکان مثل لیلۃ العقبه) از حضرت نبی السراج با منافقان لجاج از روی الزام و احتجاج واقع و سانح گشت**

#### **اشاره**

ایضا حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السّلام میفرماید که کفره و فجره در لیلۃ العقبه قصد قتل نبی الرحمه کرده جمعی از آن گروه ابتر در آن سفر نصرت اثر ملتزمین رکاب ظفر انتساب آن سرور بودند و گروه دیگر از مرده آن منافقین بیدین از رفاقت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ترمرد نموده قصد قتل امیر المؤمنین علیه السّلام در مدینه مکین گشتند و همت بر قتل علی گماشتند، زیرا که آن طایفه و خیم العاقبة مکرر از حضرت سید البشر در سفر و حضر تعریف امیر المؤمنین حیدر

استماع نمودند و بدان وسیله عداوت و دشمنی آن ولی رب العزت را در قلوب محبت مسلوب خود متمکن نمودند و در فکر دفع و قتل آن سرور بودند غایة الامر فرصت نمی یافتند.

تا در آن وقت که نبی المحمود قصد غزوه تبوک نمود آن منافقین رشک و کین و نفاق خود را با رسول سید المرسلین بواسطه آنکه آن حضرت تعریف و توصیف بزرگی امیر المؤمنین علی علیه السلام و عظمت شأن آن امام المتقین مینمود، در خاطر ظلمت مآثر خود مضمهر میداشتند لیکن بوسیله غلبگی رسول ایزد منان بر ایشان چون آن منافقان دست تعدی و تسلط بر آن اعیان نداشتند عداوت ظاهر نمی نمودند.

و چون سید المرسلین بحکم ارحم الراحمین به پیام جبرئیل امین امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه بهشت قرین نایب مناب و جانشین خود گردانید بموجب آنکه آن حضرت مطلع بر حسد و عداوت منافقین در حق امیر المؤمنین علیه السلام بود و میدانست که آن منافقان بمجرد اطلاع بر توقف امیر المؤمنین در آن مکان آن را بر معنی دیگر حمل نمایند و گویند محمد ابن عم خود را بخوف آنکه مبادا در دست اعدا کشته شود در خانه نگاه داشته و ما را بجهاد مجبور میگرداند، فلهدا نبی الوری در مجمعی که اکثر منافقان نیز در آن مجلس حاضر بودند فرمود:

ای معاشر المسلمین جبرئیل امین از قبل رب العالمین بنزدیک من آمده میگوید که حضرت علی الاعلی بتو سلام و دعا میرساند و میگوید که رفاقت امیر المؤمنین حیدر با تو ای سید البشر در این سفر خیر اثر متمکن و میسر نیست، باید که امیر المؤمنین علیه السلام را نایب و جانشین در بلدة الامین مدینه بهشت قرین گردانی و خود بسعادت و اقبال بآن سفر مسرت آمال نهضت و اجلال نمائی.

و اگر تو ای نبی الواهب رفتن سرور غالب علی بن ابی طالب علیه السلام الملك الصائب را با اصحاب بآن سفر خیر اثر انسب و اولی و الیق و احری دانی خود بسعادت باید که در مدینه استقامت نمائی و علی را بخیر و سلامت با اصحاب امر بمسافرت فرمائی

لیکن اولی و انسب مسافرت تو ای اشرف دودمان لوی بن غالب از مدینه و استقامت علی بن ابی طالب در آن بلده با سکینه است زیرا که من که حضرت مهیمنم علی را یکی از آن دو نفر میدانم که اطاعت من از روی صدق و اخلاص نمودند و هیچ احدی را بجلال و بزرگی و کثرت ثواب این دو نفر محمد و علی نمیدانم.

چون رسول بیچون بحکم خدای تعالی آن ولی الله را در مدینه گذاشت و خود با اصحاب راه تبوک برداشت منافقان در شأن عالیشان علی علیه السلام سخنان فراوان گفتند چنانچه میگفتند حضرت رسول از علی خاطر ملول است بلکه رسول بیچون مرافقت علی را با خود در طریق سفر میمون نمیداند و از مصاحبت علی کراهیت دارد.

همان که سید الانام با اقبال و سعادت از مدینه بیرون رفت در آن وقت آن کفره فجره فرصت یافته در جمیع محافل و مقام بتکرار آن کلام کذب التیام اشتغال داشتند و چون سخنان آن لئام بسمع امیر المؤمنین علیه السلام رسید تاب مقالات فاسده آن عوام نیاورده، بناء علی هذا در عقب حضرت نبی الوهاب از شهر مدینه بیرون رفته بسعی تمام در طریق در سلك رفقای آن نبی الشفیق رفیق شده ملحق مستعد آن رکاب ظفر انتساب گردید و آنچه از اصحاب نفاق و ارباب شقاق استماع نموده بود بسمع شریف سید الأنبیاء رسانید.

آن حضرت فرمود: یا علی چه چیز تو را در استقرار و اطمینان مدینه و توطن آن مکان مانع است؟ علی علیه السلام گفت: یا سید الرسل حکم شما بنا بر امر عز و جل مطاع و بنده مطیع است اما چون از آن قوم زبون چنین و چنین شنیدم خواستم که معروض رای فیض اقتضای شما گردانم.

رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی تو راضی نیستی که در نزد من مانند هارون در نزد موسی باشی و چنانچه وصی و جانشین و نایب مناب و قائم مقام موسی بود تو در نزد من برادر و ابن عم و داماد و نایب مناب و قائم مقام من باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری

نخواهد بود و اگر میبود تو میبودی، باید که خاطر از طرف اهل ضلال و منافقین جمع نموده کفیل حال و تکفل امانی و آمال خود واهب متعال را دانسته مراجعت بمدینه نمائی.

آن حضرت بمجرد رخصت انصراف از آن زبده آل عبد مناف استرجاع به یثرب مأمّن اقامت و موطن استقامت خود نمود.

### داستان منافقین با حضرت امیر المؤمنین

اما مرده منافقین بیدین که اتفاق بر قتل امیر المؤمنین نموده بودند همواره در فکر بودند: بالاخره رأی آن قوم ابتر بر آن مقرر گشت که معبر آن امام جن و بشر را محترف گردانند.

لهذا در آن راه بمقدار پنجاه ذراع طولاً و بیست ذراع عرضاً حفر نمودند و در بالای آن چاه خاشاک و گیاه ریخته پوشانیدند و تراب قلیل که از آن حفر مرئی و ظاهر نگردد ریختند و آن راهی بود که آن سرور را بغیر آن معبر طریق و مسلک دیگر نبود و آن حفره بغایت وسیع و عمیق بود و حوالی اطراف آن محفور زمین سنگستان و پر از توده های ریگ روان بود.

و آن گروه ابتر معین و مقرر کرده بودند که بعد از وقوع امام الانس و الجان در آن حفره آن را از احجار آن مکان محشو و ملیان گردانند تا آن حفره در آن راه مشهد قتل آن ولی الله باشد.

اتفاقاً روزی آن امام علیه السلام بواسطه انصرام و انجام امری که مقصد آن قدوة انام بود اراده عبور از آن معبر پر خطر نمود، چون قریب بآن محل مقرر رسید مرکب آن ولی مجید بوی حفره شنیده گردن خود را برکشید و حضرت ایزد حمید نیز گردن آن مرکب را آن مقدار طویل گردانید که لب خود را بگوش غیب سرورش آن منبع فضل و هوش رسانید و آن بی زبان در آن زمان بحکم و فرمان ایزد سبحان بنطق و بیان درآمد گفّت:

یا امیر المؤمنین حیدر پیش نظر شما محتضر است که این منافقین ابتر همگی یکسر اتفاق بر قتل تو سرور کردند و یقین که ایزد اکبر ذات خجسته اثر بر این حفر

مطلع و باخبر گردانید باید که مراجعت بمقر عز و کرامت خود نمائی و از این طریق پرخطر عبور و مرور نمائی.

ولی حضرت غنی امیر المؤمنین علی علیه سلام الله تعالی گفت «جزاك الله من ناصح خيرا» ای دابه چنانچه تو بحکم خالق اکبر مدبر تدبیر من شدی و مرا از حقایق این حفر مطلع و مخبر گردانیدی امید است که از حضرت مهیمن باری جزای خیر یابی بدرستی و راستی که خدای تعالی تو را از صنایع و بدایع جمیله خود خالی نگرداند بلکه ترا احسن مراکب و بهترین جمیع انواع آن گرداند.

اما چون آن قائل قول لو کشف و صاحب سر من عرف بدان مکان محفور مشرف گردید فی الفور دابه از خوف وقوع در آن حفر مستور سر از مرور و عبور بازداشت و همان جا توقف نمود.

حضرت امیر المؤمنین علی فرمود که ای دابه بحکم حضرت اله روی بسیر و سلوک راه آر و تائی و توقف در مسیر روا مدار که حضرت آفریدگار احد ما و تو را صحیح و سالم بمقصد رساند، زیرا که قادر مجیب ذات و شأن ترا بغایت الغایت بدیع و عجیب گردانید و خدای تعالی و تقدس که ترا از صنایع اقدس خود اختراع و ایجاد نمود یقین ما و ترا از وقوع در این حفر نجات داده از این بلیه مطلق العنان و آزاد خواهد فرمود.

در آن ساعت آن دابه به رفتن مبادرت و مسارعت نمود فی الفور عز و جل خس و خاشاک و گیاه آن ره محفور را بغایت سخت و استوار و محکم و برقرار داشته و آن محفور مثل زمین صلیب غیر منفور گردید تا آن ولی رب غفور از آن مکان محفور عبور و مرور نمود.

باز آن فرس بامر واجب تعالی و تقدس گردن خود را دراز گردانید تا لب خود را بگوش آن امام با فضل و هوش رسانید و گفت: یا امیر المؤمنین علی حضرت رب العالمین شما را بسیار بسیار گرامی و با تمکین گردانید چون شما را از این حفر خاوی

گذرانید.

ولی رب غفور فرمود که ای دابه عبور و مرور ما و تو از معبر پر خطر و مکان بلیت اثر محض از عنایت بیغایت ایزد اکبر و از واسطه آن نصیحت معبر تو بود که بمن کردی.

پس آنگاه ولی الله روی فرس بجانب کفل که مقابل آن معبر پر خطر بود بگردانید و با جمعی از اصحاب که در طریق سیر و سلوک آن در خدمت آن ولی ایزد شفیق مستفیض و رفیق بودند که بعضی آن گروه در خلف آن امام و طایفه ای در قدام میبودند خطاب فرمود که ای معشر مسلمانان حقیقت حفر این معبر چنین و چنان است، و امر بکاویدن آن مکان نمود.

همان که شروع در کاویدن آن معبر نمودند در ساعت خاشاک و گیاه آن راه فروریخت و چاه در آن معبر بغایت وسیع و پر خطر ظاهر گردید که احیانا اگر احدی اراده سیر از آن مسیر نمودی بی شبهه و گمان آن کس در آن چاه بی پایان افتادی و جان بقابض آن سپردی.

اما اصحاب و سایر قوم چون مشاهده و ملاحظه آن نمودند اظهار تعجب بسیار و فزع و هول بیشمار فرمودند، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که ای قوم میدانید که این کار از چه طایفه و خیم العاقبه بحیز اصدار و صدور یافته و این عمل شنیع معمول کدام بی توقع است.

اصحاب در جواب حضرت ولایت‌آب گفتند که حقا و کفی بالله شهیداً که اصلا ما را اطلاع نیست که امثال این جرأت و حرکت از کدام جماعت بی سعادت مصدر گردید.

ولی ایزد تعالی و تقدس گفت: ای یاران الله این فرس بوسیله اعطای تفرس و اهب اقدس به او از کیفیت این کار و تدبیر این کردار مطلع است.

آنگاه آن امام الجن و الانس روی بفرس خطاب فرمود که ای دابه به آن خدای

تعالی و تقدس که جان بتو ارزانی داشته ترا صاحب حدس گردانید که آنچه از حقایق این احوال بر تو ظاهر و واضح است بیان نمائی.

آن فرس بموجب قسم آن ولی ایزد مقدس گفت: یا امیر المؤمنین هر گاه خدای عز و جل اراده تقدیر فعل از روی الزام و احتجاج نماید و جهال ضال قصد نقض آن افعال نمایند یا آنکه جهال اراده وقوع بعض افعال و ایجاد بندی از اعمال فرمایند و قادر فعال اراده نقض آن افعال نماید در این هر دو حال غالب قادر فعال و مغلوب طایفه جهال آید.

بعد از آن حیوان بنطق و بیان درآمد و گفت: این عمل فلان و فلان و فلان است تا ذکر تمام اسامی ده نفر از اهل نفاق که یکسر مواطاة و سازش با بیست و چهار نفر که آنها در سفر نصرت اثر غزوه تبوک رفیق طریق سید البشر بواسطه تدبیر قتل آن پیغمبر جلیل القدر بودند، نمود، و نیز تدبیر آن فعل منکر در عقبه بدر کرده بودند لیک حضرت رب العالمین در پی محافظت نبی خود سید المرسلین و ولی خود امیر المؤمنین است پس بی شبهه و گمان غلبگی کافران بر قادر سبحان بموجب عقل و عرفان ارباب ایمان و ایقان محال ظاهر و عیان است.

در آن حال بعضی از اصحاب اشاره بحضرت ولایت‌مآب نمودند که کتاب در آن باب بحضرت رسالت‌مآب نویسد و مسرعی بشتاب بخدمت نبی الوهاب فرستد.

ولی مالک السعادت فرمود که ای اصحاب رسول ایزد خالق بخدمت نبی الحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسرع و احق و اولی و اسبق است از اخبار یقین که حضرت ارحم الراحمین پیغمبر خود سید النبیین را از حقیقت سازش و حرکت منافقین مخبر و مطلع گرداند.

در همان زمان که امام الانس و الجان بر محبان بین و عیان میگردانید قضا را در همان ساعت حضرت رسالت بعقبه تبوک رسید و بتقدیر عزیز مجید اکثر منافقان در آن مکان حاضر بودند، چون رسول حضرت ذی الجلال بسعادت و اقبال در آن محال نمود فی الحال باحضار همگی آن قوم شوم در همان مرز و بوم حکم و امر فرمود.



بعد از اجتماع منافقان بلکه سایر خلقان رسول ایزد سبحان روی مبارك به آن قوم آورده فرمود که اینست جبرئیل امین که از قبل حضرت اکرم الاکرمین آمده مرا از حقایق کید منافقین که در باب قتل ولی حضرت ارحم الراحمین امیر المؤمنین انگیخته بودند اخبار و اعلان مینماید که آن فجره بیدین برای دفع امیر المؤمنین تدبیر چنین و چنین کردند لیکن قادر سبحان از مزایای احسان خود و از عجایب معجزات و نشان چنین و چنان از آن حضرت دفع اذیت و رفع بلیت نمود.

ایزد مختار آن زمین محفور را تحت سم اسب حیدر کرار محکم و استوار گردانید تا امیر المؤمنین با سایر رفقای ایشان از سواران و پیادگان از آن مکان با جمعیت خاطر و کمال اطمینان گذشتند، بعد از آن علی بحکم و امر ایزد تعالی حکم بکاویدن آن مکان و کشف آن نمود آن حفیره و اسامی تمام جماعتی که مرتکب آن عمل شنیعه شده بودند ظاهر فرمود.

پس از آن عز و جل از عنایت خود و کرامت علی علیه السلام زمین آن محل و مکان بنهج اصلی و هیئت اولی محشور و ملیان گردانیدند و یکی از رفقای حضرت علی علیه السلام کره ثانیه معروض رأی فیض اقتضای حضرت امام الوری گردانید که یا علی سوانح و حقایق این طریق را بتحقیق بحضرت رسول آخر الزمان مرقوم گردان و به مصحوب مسرعی بسرعت روانه ساز، ولی ایزد بینباز فرمود که جواب این کلام را سابقا بشما اعلام نمودم که رسول ملک تعالی شأنه بحضرت سید الوری اسرع از رسول و مسرع من است و کتابت ایزد خالق او برسول او اسبق است، بناء علیه مرا تانی در ارسال مسرع بخدمت حضرت نبی الخالق احری و الیق و احسن و احق است.

حضرت نبی شافع العصیات بیکی مقدمات و مقالات که علی در مدینه در هنگام سیر طریق باصحاب مذکور نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله در حضور اصحاب بیان فرمود الا آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در باب المدینه در ابتدای آن سفر سید البشر در باب کید منافقان بحضرت رسالتما ب گفته بودند که این طایفه وخیم العاقبه نسبت

بسید المرسلین کند چنین و چنان مینماید لیکن واجب تعالی رفع آن کید و ایذاء از حضرت سید الأنبیاء نماید، نبوت مآب اصلا در این باب به اصحاب حرفی نگفت.

اما چون در وقت تکلم رسول بیچون آن بیست و چهار نفر اصحاب عقبه در مجلس سامی و محفل گرامی نبی ایزد علام حاضر بودند و کلام صدق التیام سید الانام در باب علی علیه السلام استماع نمودند بعضی از منافقان روی ببعضی از یاران و دوستان خود کرده گفتند که محمد حقایق مقدمات علی کما هو حقّه بواسطه خوف تفرق لشکر و تشویش خاطر عسکر بین و ظاهر نمی نماید، بی شبهه و گمان حقایق احوال علی برابر خلقان مستور و پنهان گردانید زیرا که مسرع یا طایر خبر از مدینه باین محل نرسانید تا محمد بر حقایق امر علی مطلع و مخبر بوده داند که علی بچه حيله بقتل رسید.

بعد از آن منافقان با يك ديگر گفتند که بی شائبه و گمان قاتلان علی همان جماعت یاران اند که میان ما و ایشان در باب قتل علی عهد و پیمان شده الحال چون خبر قتل علی بمحمد و متابعتش رسید نهایت کتمان آن مینمایند و خلاف آن خبر بیان و ظاهر میفرمایند، و مطلب محمد از تغییر خبر و انقلاب آن محض بواسطه تسکین و التهاب نوایر غضب و نفاق یاران است که در این سفر محض بقصد آن سرور از مدینه مسافر گشتند چون حقیقت ما و یاران في الجملة بمحمد خاطر نشان است لهذا بنخوف آنکه مبادا این طایفه دست تطاول و تعدی باو و یارانش دراز کنند بواسطه همان خلاف واقع بیان کرد.

هیئات هیئات و الله که علی بعد از برآمدن ما و شما اندک در حیات بود و بی قیل و قال بدست احبه ما بقتل رسید و در این محل در سلك موتی منخرط و مسجل است و محمد بعد از خروج از این مکان در اندک زمانی چنانچه علی علیه السلام در آنجا هلاک گشته او نیز در اینجا هلاک گردد؛ اما الحال لازم است که ما و شما بهیئت اجتماعی بخدمت ایشان رویم و در باب نجات علی در حضور او اظهار بهجت و سرور بحیز ظهور

رسانیم شاید باین وسیله و سبب خاطر محمد فی الجملة مطمئن گردد از طرف ما تا تدبیر ما در حق او مجری و ممضی شود.

بناء علیه آن طایفه بخدمت سید البریه آمده تهنیت آن حضرت در باب ولی رب العزت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التحیه از کید اهل عداوت که در قصد قتل و هلاکت آن سرور کرده بودند گفتند.

پس از آن از حضرت نبی الکرام استفهام و استعلام نمودند که آیا علی علیه السلام افضل از ملائکه عظام حضرت ایزد علام است.

پیغمبر علیه الصلاة و السلام فرمود که شرافت و احترام ملائکه کرام و مقربین عظام بوسیله محبت و مودت نسبت بمحمد و علی است، بلکه ایجاد جمیع ملائکه زمین و آسمان محض بواسطه تقبل ولایت محمد و آل او علیهم سلام الله الملك المنان است، بدرستی و تحقیق هر احدی از محبان و شیعیان علی علیه السلام که دل خود را از نجاسات غش و غل و قاذورات و زر و شغل و غل بتوفیق الله عز و جل منزله و منظم در تمامی اوقات و محل گرداند هر آینه آن بنده لم یزل افضل و اطهر از ملائکه خدای تعالی و تبارک است.

### سجود ملائکه بجهت آدم (علیه السلام)

بدانید که خالق البرایا امر ملائکه بسجده آدم و حکم بتخشع و تخضع این طایفه در نزد آن معزز مکرم قادر علام بواسطه آن نمودند که همگی ملائکه یکسر در نفوس و خواطر خود مرکوز و مضمهر ساخته بودند که از انتقال آن اعیان و ارتقاع ایشان از زمین به آسمان با خود مقرر چنان کرده بودند که اگر قادر مجید خلق جدید از زمین پدید گرداند چون رحیم الرحمن ما را چندان میخواست که از زمین با آسمان برد پس البته ذات ما از آن خلق جدید واجب تعالی بهتر خواهد بود.

چون ایشان ذات خود را بهتر از خلق جدید ایزد منان میدانستند و بمعرفت و شناخت واحد اکرم و بدین و آداب شرایع اسلام و ایمان خود را از آدم افضل و اعلم گمان داشتند بلکه در اعتقاد خیریت ایشان بر آدم ثابت قدم بودند حضرت آفریننده

هجده هزار عالم اراده نمود که ملائکه را عارف و عالم گردانند که ایشان در معتقدات و ظنون خطا نموده از طریقه معرفت تقدیرات الهی بیرون رفتند.

لهذا خلاق العباد بعد از ایجاد آدم علیه السلام آن حضرت را بر جمیع مسمیات عالم گردانید و او را با جفت او که از جنس انسان بود در جنت المأوی خرامانید پس آنگاه کریم اله استعلام و استفهام اسماء مسمیات ارض و سماوات از ملائکه نمود، چون ملائکه از شناخت و معرفت اسماء مسمیات اظهار عجز و جهل نمودند ایزد کرام در همان دم بآدم امر و حکم فرمود که ملائکه را با اسماء مسمیات واقف و عالم گرداند و رتبه فضل و کمال و علم خود را به جماعت بشناساند.

آدم علیه السلام اطاعت حکم کریم مجید نمود مسجود ملائکه کرام گردید.

اما چون حکیم بیچون انوار انبیای ابرار و رسل اخیار را در صلب ابو البشر مودع و مستقر نموده بود لهذا آن حضرت را از دار السرور جنان روانه دار الغرور جهان گردانید و از صلب حضرت آدم ذریات ایشان از انبیاء و رسولان و خیار بندگان ایزد عالم که افضل و اعلم و اتقی و اکرم آن اعیان محمد رسول آخر الزمان و آل آن حضرت اولیای رحیم الرحمن علیهم صلوات الملك المنان است اخراج نمود و از نیکوترین اصحاب محمد و از اعلم فضلاى امت آن رسول ایزد واحد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که قادر علام ملائکه کرام و مقربین عظام را بالتمام مطلع و اعلام گردانید که آدم علیه السلام و اولاد او افضلند از ملائکه ذوی الاحترام.

بواسطة آنکه انسان متحمل مشقت فراوان و اذیت بی پایان میگردند بقیاس آنچه در ایشان موجود و مرکوز است از عوارض اخوان الشیاطین و مجاهده با نفوس و تحمل اذیت نقل عیان بواسطه سعی و اجتهاد در طلب مال برای وجه معیشت و روزی حلال و مخاطره از خوف اعدای ملاعین و توهم از جور و قهر سلاطین و آزار دزدان و قطاع الطريق بد افعال و صعوبت سیر در مسالك مضایق طرق جبال و شدت سلوک و سیر محال مخاوف و اجزاع ملال با تحمل شدائد مشقت بواسطه جهاد و قتال بجهت

اعدای دین و کلمه شهادت و حدانیت واحد متعال مینمایند چون با وجود اسباب و اعلال و ارتکاب این شداید و احوال از طریقه اطاعت و بندگی لا- یزال برنمیگردند، حضرت کریم ذو الجلال ملانکه را بر حقایق این احوال علی سبیل التفصیل من غیر اجمال، عارف و عالم گردانید.

خیار مؤمنین و پیروان ائمه دین از احسان و عنایت امداد حضرت مهیمن متحمل این همه شداید و محن میگردیدند مع هذا اظهار اخلاص و یقین در طریق دین مبین و محاربه با شیاطین بنوعی که انهزام آن ملا-عین می نمایند با آنکه خلقت و فطرت ایشان بشهوات فحولت و محبت و مودت لباس و عز ریاست و فخر و دواعی و خواهش فکر خیال امور بیحد و حصر که در ذات هر بشر محفوف و مستمر است.

مع هذا مقاسات عناد مشقت و ایذا و بلیت مکر و خدعت ابلیس پر تبلیس و مرده او لعنهم الله تعالی با سایر عفاریت او از خود رفع و اغواء و استهزاء جمیع مکاید شیاطین از خود دفع مینمایند، بلکه استماع طعن از اعدای دین و رب العالمین و سماع ملامتی و دشنام اولیای هادین به صبر بیقین میفرمایند با مقاسات شداید اذیات بلیات سفر که این طایفه نیکو سیر بواسطه طلب قوت ایشان و تقفه تبعه و خویشان بامداد حضرت رحیم الرحمن با گریز و ستیز از اعدای دین و تردد بطلب کسی که از او امید معامله و جنگ و ستیز با مخالف شرع و ملت پیغمبر حضرت عزیز باشد دارند.

و با وجود این همه مقدمات و شداید جهان اصلا اهل اسلام و ایمان قدم از طریق بندگی حضرت قادر سبحان و متابعت رسول ایزد منان بیرون نمیگذارند و پیوسته بر شیوه اطاعت اوامر و نواهی موجد عالم و بر طریقت عبودیت ثابت قدم و راسخ دمند و چون حضرت عز و جل بنی آدم را در شیوه طاعت مستقیم و مکمل دید در آن حال خطاب بملائکه از روی عزت و اجلال فرمود:

ای ملائکه من شما را از شداید محن و بلایا که لازمه طبع انسان و بواسطه آن طایفه همیشه معین و مهیاست بمراحل از آن دور و خواطر و ضمائر شما را بواسطه

گرفتاری بآن مبتهج و مسرور گردانیدم نه شهوات مردی وسیله ذلت و صغارت شما و نه اشتهای بطعام و سایر اشیاء و میلان اشربه باعث حزن و حقارت شما است، بلکه خوف از اعدای دین و دنیا از قلوب شما منزوع و مسلوب و موطن شما در مأمّن مرفوع محبوبست.

ای ملایکه ابلیس پرتبلیس را در آسمانها و زمینها بواسطه اغوای ملایکه من که آنها را در پناه عصمت خویشتن صیانت و حراست نمودم اصلا او را شغل و کاری نیست، لیکن ای ملائکه بدانید و آگاه باشید که از طوایف بنی آدم هر که مرا اطاعت نمایند و دین و آئین خود را از شر شیاطین و مرده آن ملاعین و سایر آفات و نکبات نگاه و سلامت دارند بدرستی و راستی که آن کس در جنب محبت مسعود بسعادت و بخیری است که غیر او هیچ کس را بمثل آن اشفاق و احسان دسترس نیست، بلکه آن کس در نزد من که حضرت مهیمنم مکتسب است بسعادت قریبی که سوای او هیچ کس را بواسطه عدم قدرت دریافت آن سعادت و ادراک مثل آن نیست.

چون ایزد منان ملائکه زمین و آسمان را از حقایق کمال آدم و شناخت آن حضرت از فضل و خوبی امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شیعیان و خلفای علی و باقی امامان عارف و شناسا گردانید که آن جماعت در جنت مودت و بواسطه محبت رب العزت متحمل این همه شداید و مشقت می گردند که اصلا طوایف ملائک را قدرت تحمل مثل آن سختی محنت نیست در آن زمان بر ملائکه ظاهر و عیان گردید که آدم و اکثر اخیار متقیان از طوایف انسان افضلند از احسان اعیان ملائکه.

بعد از آن حضرت ایزد منان ملائکه زمین و آسمان را بنا بر فضل آدم عرفان امر بسجود آدم علیه السلام نمود زیرا که ذات حضرت ابو البشر مشتمل بر انوار خلائق از انبیا و فضلالی نیکو سیر بیحد و مرز که در صلب او مودع بودند لهذا سجود ملائکه حضرت معبود گردید سجده ملائکه مر آدم را مخصوص از برای ذات او در آن دم نبود بلکه آدم صلی الله علیه و آله قبله ملائکه حضرت قادر عالم بود که بسوی آدم سجده از

برای پروردگار عالم می‌کردند نهایت آنکه آن سجده وسیله تبجیل و تعظیم و باعث عزت و تکریم آدم علیه التحیه و التسلیم گردید و هیچ احدی را سجده مخلوق دیگر سزاوار و درخور نیست بغیر خالق اکبر و خشوع ملائکه عظام و خضوع آن طایفه کرام از برای آدم علیه السّلام محض از برای ایزد غفار بود و تعظیم سجود ملائکه و اظهار عجز و انکسار در خدمت آدم علیه السّلام بی شبهه و گمان همان تعظیم قادر سبحان بود.

و اگر من از بندگان حضرت مهیمن کسی را بسجده مخلوق امر مینمودم هر آینه ضعفای شیعیان خود را مأمور می‌گردانیدم بسجده کسی که او متوسط و متشبهت بعلم و وصی رسول حی قیوم و بمحض و داد و اتحاد و دوستی و یک جهتی؟؟؟ نیکوترین خلق رب العباد است و بعد از محمد مصطفی که آن علی مرتضی باشد می‌نمودم، زیرا که حضرت علی علیه السّلام در دار دنیا متحمل مکاره و بلایا و متألم بشداید و جفاها گردید محض از برای اظهار و تصریح حقوق الله تعالی و هرگز منکر هیچ امر ایزد اکبر نگردید بجهت آنکه جهل و غفلت به پیرامون خاطر فیض مقاطر ولی ایزد داور امیر المؤمنین حیدر اصلا و قطعا راهبر نیست.

### داستان آدم (علیه السّلام) با ابلیس لعین

بعد از آن رسول آخر الزمان روی مبارک بمستسعدان محفل جنت نشان آورده فرموده که ای معشر الناس ابلیس خسیس که عاصی خدای تعالی گشته بواسطه ترك يك امر و حکم واحد اکبر خاوی و خاسر بلکه ملعون و هالک و مسکن او در نیران در اضیق المهالك گردید بجهت آنکه معصیت او مشتمل بر تکبر و حقد بر آدم مخلوق و مصنوع همین داور بود، اما معصیت حضرت آدم بواسطه اکل شجره منهیه مقارن بر تجبر و مربوط بر تکبر نبود، چه آدم در هنگام تذکر و تشفع باسمای محمد و آل طیبین و طاهرین او که برگزیدگان حضرت رب العالمین اند اصلا هیچ نوع تکبر ننمود.

توضیح کلام و تبیین این مرام من غیر تکلف و ابرام چنین است که حضرت ارحم الراحمین چون خطاب مستطاب به آدم اب الأنبیاء و المرسلین فرمود که ابلیس

در باب تو با من بواسطه تکبری که نسبت بتو نمود و ترا سجده نمود طاعی و عاصی گردید و خود را هالك و غاوی گردانید اگر تواضع تو می نمود و امر مرا بوسیله عظمت و عزت جلالت من در باب سجده تو ای آدم قبول میفرمود هر آینه رستگار در روز حساب و شمار می شد چنانچه تو سبب اکل شجره منهیه با من معصیت نمودی اما بوسیله تواضع با سم سامی محمد و ذکر اسامی گرامی آل آن رسول ایزد احد فلاح و رستگاری یافتی و از ذل هوان معصیت و خواری و اذیت ذلت و سوگواری برآمدی بواسطه آنکه مرا بمحمد و آل طیبین و طاهرین آن سید المرسلین خواندی و بجهت تقصیر خود آن اولیای خدای تعالی را بتشفع آوردی فلهمذا توبه ترا بپذیرفتم و بواسطه آن اعیان ترا به آن ذلت و هوان نگرفتم و از سر گناهان تو درگذشتم و ترا در سلك رستگاران و نیکان منخرط گردانیدم.

ای معشر مردمان آدم پدر همه آدمیان بود بعد از ارتکاب ذلت و آثام چون دست اعتصام بعروة الوثقی ما و اهل البیت علیهم السلام زده نجات از بلیت معصیت و آثام ببرکت این اعیان علیهم السلام یافت، پس هر کس از بندگان واجب تعالی و تقدس که همین شیوه مرضیه و شعار محسنه یعنی آن کس قبول ولایت و امامت ائمه علیهم السلام را مرعی دارد در دار دنیا و سرای عقبی بی شبهه هیچ نوع واهمه و فزع ندارد.

### داستان لیلۃ العقبه و منافقین

پس آنگاه حضرت سید البشر در نصف آخر شب وقت سحر امر بکوچ عسکر و رحلت از آن معسکر بمحل دیگر نمود و حکم فرمود که یکی از چاوشان لشکر نصرت اثر در معسکر منادی کنند که هیچ احدی از اصحاب و سایر لشکریان پیش از حضرت نبی الانس و الجان از آن عقبه نگذرد و در سیر و سلوک آن مکان بر آن حبیب واهب سبحان سبقت نگیرد.

رسول آخر الزمان در همان زمان حکم فرمود بحذیفه الیمان که باید تو پیشتر از جمیع مردمان خود را بدامن آن جبل که معبر خلائق بیشتر در آن محل است رسانی و بحراست و حزم تمام در آن مقام نشینی و مترقب و مترصد گردی که کدام طایفه از طوایف عسکر از آن مکان پیشتر میگذرند مطلع گردی تا ما را بحقایق آن امر مطلع



و مخبر گردانی لیکن باید که با کمال حداست باخبر بوده خود را در عقب سنگی بمجرد متشابه گردانی و طرف احتیاط را کما هو حقه مرعی داشته بنوعی که خود را اصلا بر گذرندگان مرئی و عیان نگردانی.

حذیفه بعد از عرض فدویت و بندگی بخدمت سید النبی معروض گردانیدی که ای سرور این ذره احقر چون در روی این لشکر مشهورم چگونه خود را مشبهه بصورت بشر دیگر که مستحسن هیچ بشر نیست گردم.

و نیز از آن میترسم که اگر من بدامن آن کوه و مکان کبیر چون آن منافقان اراده قتل شما دارند شاید در سر آن مکان بر شما تقدم کنند و یقین در وقت عبور از آن عقبه با کمال احتیاط و تفحص گذرند، البته بعد از دیدن من و انکشاف احوال جمعی ضال بخاطر خود خواهند رسانید که من بواسطه نصیحت و اعلام شما باین مقام رفته ام و چون مرا باین امر مبهم متهم گردانند بی شك مرا بقتل رسانند و من از شرف محضر تو ای سید الانام محروم مانم و اعلام نیز نتوانم نمود.

حضرت نبی المحمود فرمود که چون بدامن فلان جبل رسی سنگ بزرگ بنظر تو آید بنزد آن حجر رفته بگوی که حضرت رسول عز و جل بشما امر مینماید که بحکم الهی شکافته شوی و مرا در جوف خود جای دهی و بنوعی مثقوب و مشبک گردی که هر کس از گذرندگان که از این مکان تردد نمایند من بر آن جماعت مخبر و مطلع گشته بعد از مراجعت از این محال حقایق احوال جمع ضال برسول متعال اعلام نمایم و نیز روحم در جسم من تردد تواند نمود تا از جمله هالکین نباشم.

البته تو چون پیغام پیغمبر خدای اکبر به آن حجر رسانی آن سنگ من غیر مهل و درنگ بحکم ایزد ربانی در کمال سهولت و آسانی شق گشته ترا در جوف خود مقام و آرام دهد و بجهت حرکت روح تو در بدن آن مسکن با روزن گردد.

چون حذیفه الیمان بامر رسول آخر الزمان به آن مکان رسید و پیغام رسانید در ساعت آن سنگ خارا بفرمان ایزد تعالی شکافته و مشبک گردید.

چون حذيفة اليمان در جوف آن حجر مکان گرفت بعد از تقصی اندک زمان دید که همه آن بیست و چهار نفر مشرکان منافقان بر شتران سوار گشته در یمین و یسار آن اشرار با پیادگان بسیار میگذرند و با يك دگر میگفتند هر که در این معبر بنظر درآید باید تن او را بی سر گردانید تا هیچ احد خبر بمحمد نرساند که من فلان جماعت را در دامن عقبه دیدم زیرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمجرد استماع قول مخبر تحقیق از سیر و سلوک این طریق متقاعد گردد و اصلاً پیرامون این عقبه نگردد و چون آن رسول بیچون ارتقاء باین جبل و تردد باین محل نماید تدبیر ما در حق او باطل و اراده ما بی شبهه معطل ماند.

همگی و تمامی سخنان منافقان بحکم قادر سبحان بگوش حذيفة اليمان میرسید و او کلام آن طایفه را ذخایر خاطر خود میگردانید.

اما چون جمیع منافقان از آنجا گذشتند و هیچ کس از آن ملاعین اخوان الشیاطین در آن وادی نماند بلکه آن قوم مضل باعلائی آن جبل رسیدند و باطراف و جوانب آن جبل متفرق گشتند و در کمین سید المرسلین نشستند و از روی بهجت و سرور میگفتند که هلاکت محمد در این وقت نزدیک رسید و اجلس قریب گردید چنانچه از اضطراب اصحاب و جمیع ملتزمین رکاب از صعود جبل از خوف جان ممنوع گردانید که اول او قطع مسافت این محل نماید، چون او تنها باین مکان رسد و از اصحابش کسی که هم آورد با ما باشد همراه او نباشد البته تدبیر ما موافق تقدیر خدای تعالی گردد و اگر هزار جان داشته باشد یکی را از دست ما بیرون نتواند برد.

این نوع هذیان و مزخرفات میگفتند و باد بامر خلاق العباد جمیع سخنان آن منافقان بی شعور خواه نزدیک و خواه دور بگوش حذيفة اليمان میرسانید و او همگی آن را در ضمیر و خاطر خود مضمّن میگردانید.

چون آن جمع مضل در بالای جبل در مکان و محل که اراده کمین کردن آن قوم دغل بود متمکن گردیدند در آن وقت صخره که حذيفة اليمان در آن مکمن متحصّن

بود با او بسخن درآمد و گفت: الحال برون رو و با کمال شتاب بخدمت رسالت‌آب رفته آن رسول الزمان را از حقایق سخنان و ارادات فاسده آن منافقان مطلع و مخبر گردان و آنچه مرئی و مسموع تو گردید همگی و تمامی آن را بسمع شریف آن نبی ابطحی رسان و در این باب تائی جایز ندان.

حذیفه گفت: ای حجر من از مفارقت تو در تخوف و تحیرم چه بتعین میدانم که چون از تو جدا گردم و بیرون روم منافقین بمجرد دیدن من در این مکان بی شبهه و گمان بخوف آنکه مبادا که احوال این طایفه ضال و جهال را بحضرت رسول ایزد متعال رسانم مرا بقتل میرسانند و از شرف دریافت خدمت کثیر المنفعه سید البریه محروم و مأیوس گردانند.

صخره گفت: ای عزیز خاطر عاطر خود مطمئن و مستقر گردان که حضرت ایزد قادر که ترا در جوف من مأمّن و مقرر، مقرر کرد و روح ترا باذن آن واهب سبوح از سوراخ ها که من در خود احداث نمودم میرسانید بیقین ترا از اعدای رسول بیچون محفوظ و مصون داشته بشرف تقبل عتبه آن حضرت علیه الصلاة و التحیه خواهد رسانید.

همان زمان آن صخره بحکم ایزد اکبر منفجر گشته حذیفه بیرون آمد در ساعت سمیع قادر او را بصورت طایر گردانید و او بامر حضرت بی نیاز پیرواز آمد و در هوا طیران می نمود، تا آنکه بخدمت نبی المعبود فرود آمد بعد از عرض سلام و بندگی در خدمت رسول عز و جل آنچه در آن جبل از آن قوم دغل دید و شنید برسول مجید معروض گردانید.

نبی الرحمه گفت ای حذیفه تو آن جماعت را بروهای ایشان شناختی.

حذیفه گفت ای سید الانام آن منافقان لثام بالتمام نقاب بر روی و بر دهان لثام اگر چه بسته بودند لیکن من بامداد التفات و توجه تو ای رسول مهیمن اکثر ایشان را از شتران که سابقا در سفر و حضر بر آن سوار میدیدم شناختم اما آن بعضی ضال طرف

حزم و احتیاط را بغایت مرعی میداشتند چون هیچ احدی از بشر در آن معبر بر ایشان بین و ظاهر نشد خاطر ظلمت مآثر جمع نموده لثام گشودند و در آن اثر چون وجوه تیره شکوه آن قوم ابتر بنظر من درآمد تمامی آن منافقان را باسما و اعیان شناختم که فلان و فلان بودند تا آنکه حدیفه در محضر آن پیغمبر جلیل القدر تعداد و ذکر اسامی آن بیست و چهار نفر نمود.

رسول ایزد اکبر فرمود که ای حدیفه هر گاه حضرت اله حافظ و ناصر و مشیت محمد بی شبهه و گمان تمامی این خلقان را از قدرت اله دفع ایشان نبود زیرا که بدرستی و تحقیق خدای تعالی بالغ امر و حکم و قدرت و علم خود بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم است و هر چه صلاح دنیا و آخرت او داند معمول گرداند هر چند از فعل و امرش اهل کفر کاره و مستکبر و متأذی و مستنفر باشند.

پس آنگاه حضرت حبیب اله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارك بخواص اصحاب که در سلك مستسعدین رکاب سعادت انتساب در آن سفر نصرت اثر منخرط بودند آورد و فرمود که ای حدیفه الیمان تو و عمار و سلمان توکل کل بحضرت مهیمن سبحان نموده در طی مرحله این عقبه در طریق مسیر رفیق باشید و چون ما بحکم بیچون بیشتر از عقبه صعبه نگذریم در عقب ما سایر مردم در همان دم در سیر این مسلک مهلك متابعت و موافقت نمایند و تائی و تراخی جایز ندانسته مکث نمایند.

حضرت سید الأنبیاء علیه سلام الله تعالی در آن دم بر ناقه شهبای غیر آن از مراکب سرکار فیض آثار خود سوار گشته بجانب عقبه روان شد حدیفه و سلمان یکی مهار شتر آن نبی آخر الزمان میکشید و دیگری میراند و عمار فدائی وار با عصای اژدهاگردار در اطراف و جوانب آن رسول مختار سیار هوشیار بود و باقی اصحاب و قوم مانند نجوم سیاره بر شتران فلک کوهان سوار گشته بر اطراف آن خسرو نجوم، هجوم آورده اکثر در عقب آن نبی الوهاب روان گشتند و پیادگان لشکر نصرت اثر در حوالی و جوانب آن عقبه پراکنده شده با کمال حزم و جلادت بلکه نقد جان را برای

تحفه و ارمغان آن خاتم پیغمبران بر کف دستها گذاشته میرفتند و شهادت خود را در خدمت آن نبی الرحمة شرف و سعادت میدانستند.

اما منافقان اشرار دغل در طرف بالای راه جبل مقام و آرامگاه داشتند احجار بیشمار در دبه های بسیار ریختند از بالای آن جبل بطرف اسفل که معبر خاتم الرسل بود غلطانیدند تا شتر آن سرور رم و تنفر نموده آن پیغمبر پیک سیر را در دره آن کوه که نظر ناظران بوسیله بعد و علو و صعوبت سیر شعبات آن بستوه آمد حیران میشد اندازد.

قضا را دبهها چون نزدیک بناقه رسول الله تعالی میرسیدند بحکم و فرمان ایزد منان بطرف آسمان مرتقی و مرتفع می شدند تا ناچه رسول رب غفور از آنجا مرور و عبور مینمود بعد از آن دبهها از بالا غلطان غلطان به بیابان و دره ها میرسید.

چون تمامی دبه پرحجر از بالای آن معبر پائین رسید و اصلا شتر سید الانبیاء (صلی الله علیه و آله) از صداهای موحشه آن ها نترسید و نرمید لهذا خاطر عاظر آن سرور از سیر و سلوک آن معبر جمع و مستقر گردید در آن اثر حضرت سید البشر علیه سلام الله الابرار روی بعمار یاسر آورد و گفت ببالای این جبل برای و وجوه و رواحل این گروه انبوه بی شکوه را باین عصا که در دست داری زده از اعلائی جبل باسفل این محل رسان و نکث آن منافقین را در آن مکان جایز بدان.

عمار بموجب فرمان قضا جریان ببالا رفته رویهای شتران را زده از اعلائی جبل باسفل روان گردانید چون شتران از چوب و شور عمار رمیدند اکثر منافقان از ناچه های خود غلطیدند بعضی را دست و جمعی را پا و گروهی را گردن و برخی را سر و رویها شکسته بسیاری از منافقان دغل که بدردها گرفتار گشتند بعد از مدت بسیار که جبابر آن قوم مضل فی الجملة صحیح و مندمل گردید آثار شکستگی و زخم در روی و جوارح ایشان ظاهر و عیان و تا وقت مردن منافقان بوسیله نشان انگشت نما در میان خلقان بودند و رسول ایزد وهاب در اکثر مجالس و محافل میفرمود که حذیفه و امیر المؤمنین علیه السلام اعلم جميع مردمان بحال منافقانند.

اما حذیفه بواسطه آنکه در جوف؟؟؟ صخره آن جبل مطمئن بود و مشاهده مینمود که پیش از حضرت سید الانام کدام طایفه لثام از عقبه گذشتند و حذیفه بعد از مراجعت از آن مقام و ماوی بحضرت نبی الوری معلوم و آشکار گردانید که منافقین در آن جبل در کمین حضرت سید المرسلین (صلی الله علیه و آله) نشسته اند لیکن خدای تعالی دفع شر و ایذای آن جمع بی سر و پا از حضرت رسول الله تعالی نمود.

و چون آن رسول حضرت بیچون خود بسعادت و اقبال بجانب مدینه با سکینه نهضت اجلال فرمود حضرت ایزد معبود آن مردود که سابقا در هنگام مسافرت نبی ملک العلام اظهار تمارض نموده در مدینه تعاقب و توقف نمودند آن طایفه و خیم العاقبه را ایزد اقدس بلباس ذلت و عار ملیس در مسکن هوان و ازار ساکن صاحب دثار گردانید و در دنیا ذلیل و خار و در عقبی مساکن آن جماعت را هاویه نار مقرر فرمود و آن جمع که تدبیر قتل امیر المؤمنین علی علیه سلام الله الملك الامین کردند بحکم منتقم جبار همگی و تمامی آن فجار بلباس خزی و عار و بالتهاب نار جحیم به تشرب حمیم گرفتار گشتند و سمیع بصبر تدابیری که آن طوایف شریر در حق امیر المؤمنین حیدر علیه السلام تصدیر نمودند رفع و دفع فرمود. و هو حسبی و نعم المعبود.

### **ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی یوم الدین در روز خم غدیر و دیگر ایام شهور و سنین در باب ...**

#### **اشاره**

ذکر بیان احتجاج حضرت نبی الشفیع فی یوم الدین در روز خم غدیر و دیگر ایام شهور و سنین در باب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و باقی ائمة المعصومین علیهم سلام الله رب العالمین

روایت کرد شیخ کامل اجل و سید عالم اکمل ابو جعفر محمد بن ابی الحرب الحسینی رضی الله عنه از شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر محمد الطوسی رحمة الله علیه و آن شیخ فاضل نقل کلام از شیخ مجید سعید ابو جعفر قدس الله روحه و نور ضریحه نمود و آن عالم کامل روایت کند از جمعی کثیر مثل ابی محمد هارون بن موسی

التلعكبري رحمه الله وغيره مینماید و هارون رضی الله عنه نقل کرد از ابو علی محمد بن الهمام و آن دانا روایت کرد از علی سعید رحمه الله علیه و آن عالم خبر داد از ابو جعفر محمد العلوی که از اولاد عبد الله افطس است.

و آن بزرگوار حامی دین از صلحای بندگان حضرت رب العالمین است و آن کامل دانا نقل سخن از محمد بن موسی الهمدانی نمود و او خبر داد از عالم شیخ محمد ابن خالد الطیالسی و آن فاضل نقل کلام از سیف بن عمیره و صالح ابن عقبه کند و آن بزرگوار تابع دین نبی المختار نقل حدیث از قیس بن سماعان و علقمة بن محمد الحضرمی نماید و این هر دو دانا و کامل روایت از ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام بدین نوع مینمایند:

چون رسول حضرت بیچون بامر و حکم خالق البریه از مدینه طیه نهضت اجلال بصوب؟؟؟ مکه معظمه ایزد متعال نمود و مقصد حضرت نبی الاکرام اقدام بحج بیت الحرام و اعلام سایر انام با ذات او تعلیم شرایع و احکام و تتمیم دین اسلام بود و چون رسول انام سابقا تبلیغ ولایت و امامت علی (علیه السلام) و باقی ائمه کرام عظام بامت بالتمام اعلام نمودند درین سال حکم قادر متعال و مشیت ذو الجلال در باب امر و اعلام رسول با عز و اقبال برسان آن بامت و اعلام هر انام متعلق گشت.

جبرئیل امین بحکم حضرت اکرم الاکرمین بخدمت سید الأنبیاء والمرسلین آمد و بعد از عرض سلام از قبل ملک اعلام گفت ای سید ولد آدم حضرت خالق عالم می فرماید که یا محمد من هیچ رسول و پیغمبر از بنی نوع آدم را قبض روح نکردم مگر بعد از اتمام دین و اکمال احسان و اشفاق باصناف اهل زمین و ای حبیب اله بدان و آگاه باش که از تبلیغ آداب و احکام و شرایط شرایع اسلام شما دو امر لازم تبلیغ و الاهتمام باقی است که تبلیغ هر دو آن بخلقان واجب و لازم بعقل و برهان است.

یکی تبلیغ آداب فرایض حج بیت الله الحرام و دیگری تبلیغ فریضه ولایت و خلافت اوصیای شما علیهم السلام بجمیع انام و چون سفر خیر اثر شما ای حبیب

نزدیک من بغایت قریب گشته و مرا شوق لقای شما از حد گذشته باید که بسعادت و بشتاب تهیه اسباب آن سفر خیر اثر چنانچه سزاوار و درخور است نمائی و اوصیای خود را در مکان امامت مقرر و معین فرمائی زیرا که من بیقین هرگز زمین را بغیر حجت امین خالی نگذارم و آن حجت ارحم الراحمین الی یوم الدین همیشه منخلد در دنیا باقی و مکین نیست.

یا محمد ایزد تعالی و تقدس امر نمود که شما بنفس اقدس درین سال با حرام افعال و آداب حج بیت الله الحرام بهر کس قیام و اقدام نمائی و هر احدی امت را باعلام احکام حج و آداب آن سرافراز و مبتهج فرمائی و از بندگان من آنکه شرع ترا مطیع و قادر مستطیع بود از عربی و عجمی و بدوی و حضری همگی و تمامی را امر باقدام و قیام حج اسلام نمائی و بنوعی که امت خود را بصلاة و صیام و زکوات و سایر واجبات ایزد علام واقف و اعلام گردانیدی باید که بآداب حج بیت الله الحرام و احکام آن نیز مخیر و مطلع گردانی.

چون حضرت نبی المبعوث الی الانس و الجان باعلام وحی ایزد سبحان واقف و عالم باید آداب قادر منان گردید فی الفور در مدینه طیبه بمنادی حکم فرمود که ندا کند که ای معشر مردمان وای گروه مشرف بشرف اسلام و ایمان بدانید که حضرت رسول آخر الزمان درین سال ما همگی امتان بزیارت کعبه معظمه و تعلیم امت مناسک و احکام آن روانه آن مکان پرفیض بامر ایزد سبحانست باید که در تهیه و تجهیز این سفر مثبت اثر سعی بیشتر نمائید و کمال جهد و جد خود را در باب انجام و انصرام اسباب سفر سعی خود را مبذول و مرعی دارید و در باب اهتمام آن بهیچ باب بتقصیر از خود راضی مشوید که مساهله در آن موجب تأسف و خسران و ندامت در روز جزا و احسان است.

ارباب اسلام و ایمان و اصحاب رسول آخر الزمان بعد از استماع قول منادی حضرت ایزد تعالی اگر چه بوساطت شهرت آنکه نبی الرحمه در این سال خود با امت قیام



و اقدام بحجة الوداع مینمایند بغایت الغایت آزرده خاطر و بینهایت مضطر و پریشان گشتند لیکن بنوید تعلیم آداب مناسک حج و ارکان از حضرت پیغمبر قادر منان في الجملة شادمان بودند در تحصیل آن مقصد و مرام همه اصحاب اسلام بقصد الزام رکاب سعادت انتساب حضرت نبی الوهاب هر کس بقدر استطاعت و دست رس خود بتجهیز سفر خیر اثر مکه معظمه پرداختند و اسباب آن را کما ینبغی و یلیق مهیا ساختند و منتظر توجه رایات ظفر اثر جاه و جلال حضرت رسول واهب متعال نشستند تا آنکه آن نبی با عز و اقبال از مدینه طیبه بجانب کعبه امانی و آمال برای زیارت نهضت اجلال فرمود و تمامی اصحاب اسلام و ارباب کرام در خمیه گاه آن مرشد خاص و عام نصب و در سرانجام مهام و مرام سعی تمام نموده قدم بقدم در تحت علم آن نبی المکرم می بودند.

بعد از قطع منازل و طی مراحل داخل مکه معظمه شدند سایر اصحاب و امت در ایام رفاقت آن نبی الرحمه بلکه جمیع ارباب ملت گوش بجانب آن منبع فضل و هوش داشته مستمع اقوال و مستتبع افعال آن رسول نیکو خصال بودند که هر چه از آن سید و سرور و مهتر و بهتر استماع نمایند یا مأمور بآن گردند معمول و مؤدی گردانید.

همگی و تمامی اصحاب و اکثر سکنه مدینه با سکینه و اعراب بوادی و بلاد و اطراف و متوطنین حوالی مدینه و اکناف که در آن سال در خدمت آن رسول فرخنده خصال متوجه ادراک طواف خانه کعبه حضرت ذو الجلال شدند زیاده از هفتاد هزار نفر بودند بعدد قوم موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم که در تیه با آن نبی الله رفیق و همراه بودند و پیوسته طریقه مرافقت و شیوه موافقت مرعی و مسلوک میداشتند.

و آن پیغمبر عالی مقام در هنگام توجه میقاتگاه حضرت ایزد علام از آن قوم بالتمام بجهت برادر اعیان خود هارون علیه السلام اخذ بیعت و اقرار متابعت و اقامت بر اطاعت آن طایفه و خیم العاقبه گرفته بود و در آن باب وصیت و تهدید بسیار و وعید

و تأکید بیشمار فرمود.

بعد از توجه آن نبی اله بمیقاتگاه که عبارت از طور سینا است اکثر بنی اسرائیل از طریق متابعت هارون علیه سلام الملك الجلیل برآمده تبدیل سبیل رب جمیل نموده سالک مسالك تمرد و خلاف و سایر مهالك منهج عتو و اعتساف گشته بعد از نقض عهد و پیمان و نکث مصافحه و ترك ایمان متابع شیوه سامری شدند و طریقه گوساله پرستی برداشتند و خاك ظلمت جهل و ضلالت بر دیده عقل بصیرت خود انباشتند.

### ذکر بیان احوال سامری و پیدا کردن گوساله بعلم ساحری

اما حقایق احوال سامری ضال علی سبیل الاجمال که ذکر آن مناسب این محالست شرح و بیان آن بدین منوال است که نام آن مرتد ابتر موسی بن ظفر است و آن مردود ضلیل در میان قوم بنی اسرائیل بوقوف علم کیمیا بلکه بمعرفت و شناخت همه اشیاء از علوم مثل رمل و هندسه و نجوم شهرت تمام و امتیاز لا کلام داشت.

اکثر طلبه علوم آن قوم در پیش او تردد برای تحصیل علم رمل و حکمت و هندسه و نجوم میکردند.

خلاصه کلام علی سبیل الاستفهام و الاستعلام آنکه چون شدید سخت گیری فرعون و تبعه او بقوم بنی اسرائیل از حد بیان و تفصیل و از حیز طاقت آن قوم ذلیل متجاوز کردند قوم بنی اسرائیل بالتمام برای رفع و دفع آن شدید و آلام بحضرت موسی علیه السلام مستغاثی شدند.

آن پیغمبر عالی مقام چون مطلع بر تعدی و تسلط ظلمه لئام بود بعد از استجازه از مهیمن علام و بحکم او امر قوم بسفر از آن مرز و بوم فرمود بنی اسرائیل امثالاً - لا - مره العالی و احترازا من ظلم الفرعون الغاوی تمامی رجال و نسوان با اطفال و ممالیک ایشان از بلده مصر برآمده روی به بیابان نهادند.

فرعون و هامان بعد از اطلاع بر فرار بنی اسرائیلیان با جمیع قبطیان بلکه با لشکر

خارج از حصر و بیان تعاقب گریختگان نمودند چون بامر رب العالمین در کنار دریای نیل تلاقی فریقین قریب گردید و قوم بنی اسرائیل بعد از ملاحظه حشمت آن طاغی بی سر و بن همگی آن مرد و زن بر اسیری و هلاکت خویشان متیقن گشتند باز آن قوم در آن ماوی کرة بعد اخری استغاثه بر موسی علیه التحیه و الثنا نمودند.

نبی الجلیل (علیه السلام) فی الفور به اعلام و اخبار جبرئیل به موجب امر رب جمیل عصای خود بدریای نیل زد بتقدیر ایزد جزیل دوازده سیل به عدد اسباط بنی اسرائیل از آن بحر بی بدیل منشعب گشته و آب آن بحر بمشیت حضرت خالق الارض و الافلاک مثل و مانند توده های خاک بر بالای یک دیگر قرار گرفته با هر سبط از اسباط بنی اسرائیل بامر و فرمان رسول ایزد جمیل از سیل طریق نیل معبری شدند.

اما فرعون و هامان بعد از وصول بر کنار آن بحر بیکران و ادراک معجزه و نشان - چنان از حضرت موسی بن عمران توسن خود را عنان کشیدند حیرت و ملالت از جبین آن ملاعین ظاهر و مبین گشته نه روی رجوع و نه قدرت مرور و عبور در حضور آن طاغی باغی بیحضور.

فی الفور جبرئیل امین بامر و حکم رب غفور بر مادیان بادپای فلك پیمای سوار شده از پیش اسب آن کافر باغی بگذشت بمجرد وصول بوی مادیان بر مشام توسن آن ظالم نادان آن مرکب شروع در تیزی عنان و سرکشی زیاده از حیز بیان نمود تا آنکه عنان اختیار از ید تمالک آن نابکار و از قبضه تماسک و اقتدار او درر بود فرعون هر چند سعی از حد افزون نمود که آن مرکب را ضبط کند و نگذارد که بدریا درآید مفید نیفتاد.

اسب فرعون سر در عقب مادیان گذاشت و همه جا چشم از آن برنداشت تا چون بلب دریای نیل رسید و اسب جبرئیل (علیه السلام) به آن دریای زخار درآمد اسب آن کافران یعنی فرعون و هامان بلکه تمامی قبطیان به آن بحر بیکران درآمدند.

چون هیچ احدی از ایشان بر ساحل آن بحر بی پایان باقی نماند آن دریا بمشیت

ایزد سبحان بهمان هیئت اصلی و در صورت اولی بعد از طلائم و طوفان معاودت نمود و جمیع قبطیان را هلاک و نابود و طعمه دواب بحر و سایر جانوران ساخت.

و چون سامری علیه اللعنة را اطلاع بر خاصیت خاک سم اسب جبرئیل بود و می دانست که اگر اندک از آن خاک بر هر جماد پاشند بتقدیر حافظ هر گزند، آن جماد بزبور حیات ارجمند گردد فی الفور آن طاغی بیحضور در حضور موسی علیه السلام و آن قوم بنی اسرائیل غیر محضور قلیل از آن خاک برداشت و با خود نگاه میداشت.

و نیز بعد از تفصی ایام از هلاکت آن لئام چون آن دریا بامر ملک علام متموج و متلاطم گشته در آن اثر جلی و حلل آن کفره ابتر را با باقی ذخایران جمعی زبون از بحر بیرون ریخت سامری از آن حلی و ذخایر مال متکاثر تحصیل کرد و از طلای احمر گوساله مرتب ساخت و اندکی از آن خاک در جوف آن تیره مغاک انداخت.

بعلم و تقدیر رب العباد آن جماد بنطق و بیان درآمد و بدمدمه سحر و فسون بآسانی مرشوم ملعون بآن قوم خطاب نمود که ای بنی اسرائیل باید که در طریق متابعت سامری و بنهج اطاعت او ساعی بوده اصلا و قطعاً شما و سایر برابا از حکم و امر او تمرد و انحراف و تخلف و اعتساف روا مدارید و هر چه من شما را فرمایم و امر بآن نمایم آن را عین صدق و عیان و وسیله اسلام و ایمان که باعث ثواب و سبب دخول جنانست دانید.

زیرا که اله سامری و اله موسی و شما منم و او پیغمبر و فرستاده منست آن طایفه مخذول العاقبه گوساله مصوری و سامری را در آن قول و ماجرا مصداق فرا گرفتند هر چند هارون برادر و خلیفه و وصی موسی علیه السلام که سابقاً آن لئام بموجب حکم موسی علیه السلام بمتابعت و مبیعت او قیام و اقدام نموده بودند آن قوم منکر را منع و زجر نمود مفید نیفتاد و اثری نداد تا آنکه اکثر بنی اسرائیل شیوه سامری و طریقه گوساله (ص) مصوری برداشته از نهج بندگی رب جلیل و منهج متابعت رسول جمیل برآمده شیوه ناراستی و آئین گوساله پرستی برداشتند و خاک مذلت کفر

و ارتداد بر وجنات اعمال صواب و سداد خود انباشتند بلکه نیل عصیان و گناهکاری بر صحیفه و جوه نیکو کرداری خود کشیدند و از طریق قویم و شرع مستقیم موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم رمیدند و تا قیام قیامت بواسطه آن حرکت ملوم و از آن فعل شنیع مذمومند نحن نعوذ الیه و نستعین لده.

### تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (علیه السلام)

چون اصحاب سید البریه و ارباب مطیعین بلد المحمدیه از بدوی و حضری و عجمی و عربی در یوم الغدیر حسب الأمر النبوی الابطحی متابعت امیر المؤمنین علیه السلام درآمدند و بعد از وفات نبی المختار اکثر اصحاب بی اعتباری را شعار خود ساختند و قدم از طریق آن امام الامم برون گذاشته سالک مسالك عباد و سایر منهج غیر سداد گشته نقض عهد مصافحت و نکث پیمان و بیعت نمودند و تابع گوساله عربی و مطیع و بدعت محدثی شدند.

درین باب این اصحاب با قوم موسی علیه السلام سبب نسبت و مثل بمثل اقتدا و اقتفا نمودند منقولست که بعد از توجه سید البریه از مدینه مکرمه بصوب مکه معظمه باصحاب کرام و ارباب اسلام از کثرت صوب ملییات ملتزمین رکاب سید الانام در هر مقام و مسکن او از مدینه و مکه متصل بود و هیچ مکان از صوت تبلیه اهل ایمان خالی و بی نشان نبود.

اما چون آن شافع العصات فی العرصات رحل اقامت بمأمن عرفات انداخت پیک رب جلیل علام امین الوحی جبرئیل علیه السلام بخدمت رسول ایزد جمیل آمد بعد از عرض تحیت و سلام و تهنیت از قبل خالق الانام گفت ای سید الخواص و العام چون اجل شما نزدیک و مواصلت تو بما ای حبیب بغایت قریب گشته بناء علی هذا شما را مطلع و منبر گردانم.

تو خوب تبلیغ امر که بحکم ایزد اکبر از امور ضروریه دین مبین بلکه از متمامات شرع سید المرسلین است و از آن مفر و محیص جایز و رخیص نیست باید که

بزودی در همین زمان در تجدید عهد و پیمان سعی و جهد فراوان نمائی و قیام بحکم و امر من فرمائی و نیز از آنچه علوم غریبه که در نزد تو مودعست بلکه میراث از انبیاء که پیش از شما در دار دنیا بودند با سلاح و تابوت و آیات که از انبیای سابق بشما عاید و لاحق گردید همه آن را تسلیم وصی و خلیفه تو و حجت بالغه من علی بن ابی طالب علیه السّلام نمائی و آن امام الامم را مانند علم بر پای داری و عهد و بیعت و پیمان و مصافحت برای علی علیه السّلام بستانی و خلائق را باقرار بر ولایت و امامت او امر نمائی و آن جماعت را متذکر گردانی بعهد و موثیق که سابقا از ایشان در باب امامت علی علیه السّلام و ائمه این خاندان گرفته که علی علیه السّلام مولای انس و جان و مولای همه رجال و نسوانست کرة بعد اخری باید که آن را مجدد گردانی.

زیرا که قبض روح هیچ احدی از انبیا و رسل و هادیان سبل در هیچ وقت و محل نمودم مگر وقتی که اکمال دین و اتمام نعمت بسکنه زمین نمودم چنانچه پیغمبران ایشان را در هنگام سفر آخرت امر بتعیین وصی که من برای ایشان مقرر و معین گردانیده بودم مینمودم و تأکید میفرمودم و عداوت و انکار دشمنان خود و ایشان را بر آن اعیان ظاهر میگردانیدم.

الحال چون تو اشرف انبیا و رسل و برگزیده حضرت عز و جل خواهی بود و اوصیاء تو سید الاوصیا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و اولاد کرام فحام آن حضرت ائمة الهدی علیهم السّلام خواهند بود حقایق آن را بخلائق اعلام و اعلان نمای و تأخیر مفرمای و این تبلیغ امر از من بشما محض اظهار کمال مهربانی و شفقت و غایت احسان و مرحمت است که نسبت بشما و سایر امت معمول میگردد.

این که شما را امر نمودم بر تبلیغ ولایت علی علیه السّلام بجمیع انام و حکم و امر بر اطاعت و متابعت آن حضرت و ائمة الهدی علیهم السّلام فرمودم بواسطه آنست که من دائم زمین را از حجت قایم هادی امم خالی نگذارم تا آنکه مرا همه دم حجت بر اهل عالم باشد.

ای محمد درین روز اتمام کار تمامی مخلوقین برای لوای سید المرسلین بوسیله

تعیین امیر المؤمنین علیه السلام بنده من و وصی و خلیفه رسول حضرت ذوالمنن که حجت بالغه من بر تمامی خلایق مرد و زنست نمودم و شما را عالم گردانیدم بآن که طاعت ولی من مقرون بطاعت نبی منست و طاعت نبی من مقرون است بطاعت من پس هر که طاعت ولی من نمود طاعت نبی من نمود و آنکه طاعت نبی من نمود طاعت من نمود و معصیت با ولی من معصیت نبی من و معصیت با نبی من معصیت است با من.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بی شبهه و یقین نشانه ایست میان من و جمیع مخلوقین هر که آن ولی ایزد تعالی را بحق بشناسد و بداند که آن سرور ولی حضرت داور و بعد از رسول صلی الله علیه و آله بلا فصل وصی نفس پیغمبر واجب تعالی و تقدس است آن مرد مؤمن نیکو کار و مستحق جنان و سزاوار مغفرت ایزد غفار است و منکر ولایت و امامت حضرات ائمه علیهم السلام و التحیه لایق نیران و درخور دوزخ تابانست و آنکه در بیعت آن امام دین شرك آرد بیقین آن کس از جمله مشرکین بحضرت رب العالمین است.

یعنی بر بی رویت که در ایام ولایت و امامت آن صاحب رایت دیگری را بامامت بگزیند یا احدی را از جبلت ذات غیر قویم و طبع نامستقیم با حضرت امیر المؤمنین علیه التحیه و التسلیم در باب ولایت و امامت شریک و سهیم داند چنانست که آن شریک و انباز بواسطه حضرت بی نیاز ثابت گرداند و مشرک رب العالمین ملعون و بیدین است و آنکه در یوم العرصات با مودت و محبت آن امام البریات با من ملاقات کند در روز حساب و شمار داخل «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» گردد و هر کس که با دشمنی و عداوت آن ولی ایزد منان و باقی امامان (علیهم السلام) با من ملاقات نماید بی شبهه و گمان داخل نیران دوزخ تابان گردد.

در آن وقت جبرئیل علیه السلام گفت یا نبی الرحمة بحکم حضرت رب العزت باید که از جمیع امت برای امیر المؤمنین علیه السلام و باقی ائمه علیهم السلام و التحیه مصافحه و بیعت بستانی و او را مهتر خلایق گردانی و عهود و موثیق که پیشتر از امت بواسطه امیر المؤمنین حیدر و ائمه احدی عشر (علیهم السلام) گرفته مجدد گردانی که مرا شوق لقای تو دریافته لهذا

بزودی روح پر فتوح ترا قبض نمایم.

رسول واهب سبوح بعد از استماع این تأکيدات از پيك قادر مهيمن بر فوت خود متيقن گشته همان دم تصميم عزم نمود که تبليغ حقيقت ولايت و امامت علی عليه السلام بنهجي مامور بمردم مؤدی گرداند.

### اطلاع پيغمبر اکرم (صلی الله عليه و آله) بر حالات بعضی از منافقين

اما چون نبی بیچون عالم بنفاق اهل شقاق بود که در خواطر و ضمائر ایشان چه مضمهر است و بغض و عداوت آن منافقان نسبت بآن امام الانس و الجان بچه کیفیت و عنوانست آن سید و سرور بخوف آنکه مبادا آن قوم یکسر بعد از استماع امر امیر المؤمنین حیدر را بحضرت (صلی الله عليه و آله) تنفر نمایند و بحالت اولی و کفر اصلی مراجعت نمایند الا قلیل از اصحاب سید الانس و الجان که خلوص عقیدت و صدق طویت ایشان برسول آخر الزمان ظاهر و عیان بود مثل عمار یاسر و سلمان و ابی ذر غفاری و باقی اعیان.

در آن باب حضرت سید الأنبياء از جبرئیل امین استدعا و التماس نمود که حقایق احوال منافقين در معرض کبریای حضرت ارحم الراحمین رساند و کیفیت آن را کما هی معروض گرداند تا مگر آیه عصمت بواسطه جمعیت خاطر عاطر فیض مقاطر سید البشر گرداند.

پيك امین بعد از توجه بخدمت اکرم الاکرمین و عرض مطلب سید النبیین ایزد اکبر در انزال آیه العصمه صبر فرمود تا آنکه رایات جاه و جلال آن صاحب سعادت و اقبال از عرفات بمسجد خیف نزول اجلال نمود.

في الفور جبرئیل بعد از نزول بامر رب غفور آن نبی المشکور را به تبليغ ولايت و امامت علی عليه السلام بامت کرة ثانیه مأمور گردانید و گفت یا محمد واجب الوجود بتو سلام و درود میرساند و میگوید که عهد و بیعت و امامت و ولايت علی عليه السلام بامت رسان و آن حضرت را بخلافت جمیع خلقان معین گردان.

چون ختمی پناه عالم بنفاق منافقين قریش نسبت به آن حضرت و باقی مسلمین و خویش بود که آن طایفه اگر چه بظاهر اقرار بکلمه طیبه می آرند لیکن در دل شیوه



عصیان و طریقه طغیان مرعی میدارند بناء علیه آن سید و سرور بمرحمت و احسان رحیم الرحمن مستظهر گشتند منتظر آیه عصمة می بود تا آنکه از جمیع افعال و مناسک حج و زیارت خانه ایزد علام و طواف بیت الله الحرام فارغ شد و ریایات جاه و جلال آن نبی فرخنده خصال از مکه معظمه بصوب مدینه مکرمه متوجه گردید.

همگی اصحاب و اعیان اعراب طریقه مرافقت و شیوه موافقت مرعی و مسلوک داشته در رکاب جناب سعادت انتساب آن نبی ایزد وهاب روان گشتند.

و چون بکراع النعیم رسیدند جبرئیل امین باز از درگاه بی نیاز رسید و امر تبلیغ ولایت علی علیه السلام را کرة ثالثه رسانید اما با بیان آیه العصمة خاطر فیض مقاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مطمئن و مستظهر نگردانید.

چون جبرئیل علیه السلام تبلیغ پیغام قادر علام بحضرت نبی الاکرام نمود رسول ملک منان بلسان معجز نشان فرمود که یا اخی جبرئیل مرا در باب تبلیغ امامت تاخیر و تانی و مکث و تراخی بواسطه آنست که میدانم اکثر امت تکذیب من نمایند و تصدیق قول من در حق ولایت علی علیه السلام نمی نمایند.

جبرئیل امین بمجرد استماع کلام سید المرسلین صلی الله علیه و آله مراجعت بخدمت رب العالمین نمود و پیام سید الانام بحضرت واهب علام عرض و اعلام فرمود و رسول آخر الزمان از آن مکان کوچ کرده روانه مدینه گردید.

چون بنخم غدیر که سه میل پیش از جحفه است رسید در آن وقت پنج ساعت از روز گذشته و خورشید جهانتاب بدایره نصف النهار نرسید که جبرئیل رسید و به آیه العصمة آن حضرت (صلی الله علیه و آله) را معزز و مکرم گردانید و بزجر و بانگ گفت:

یا محمد مترس از مردمان میندیش از شر ضرر منافقان که حضرت قادر منان ذات فایض البرکات شما را در حفظ و امان خویشتن نگهبانست بعد از آن این آیه وافی هدایت به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرو خواند که «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

در آن محل اوایل قوافل قریب بجحفه بودند لهذا در آن وقت آن حضرت امر بمراجعت سابقین امت و محافظت لاحقین اصحاب ملت بهمان مکان نمود که تا خلیق را بحکم ایزد خالق بحقیقت آیه که در باب ولایت و امامت امام البریه امیر المؤمنین علیه السلام و التّحیه نازل گشته بامت اعلام نماید و آن ارحم الراحمین را بولایت و امامت جمیع مخلوقین تعیین فرماید و همگی و تمامی خلیق را به آیه عصمت که برای آن حضرت نازل شده اعلام نماید که حضرت حافظ او را از کید ضرر ظالمین محفوظ گرداند بنوعی که هیچ احد نتواند آزار به آن سید الابرار رساند.

آن حضرت بعد از استظهار به آیه العصمه بیکی از اصحاب ملتزمین رکاب هدایت انتساب بلال یا شخصی دیگر را امر بندای امت برای نماز جماعت بخدمت نبی الرحمة نمود و خلیق از متقدمین و متاخرین از طرف دست راست آن طریق بمسجد غدیر که سابقا بسعی و اهتمام منسوبان حضرت سید البشر عمارت پذیر شده بود بنا بر حکم پیک ذوالجلال آن نبی بسعادت و اقبال با جمیع رجال نزول اجلال فرمود.

و چون آن محل پر از توده های سنگ و گل بوده خاتم الرسل در همان زمان حکم برفتن و هموار کردن آن مکان و نصب منبر از احجار یا از پالان شتران برای آن رسول آخر الزمان فرمود و آن منبر را آن مقدار گردانیدند که مشرف بر جمیع مردمان شد.

### **(ذکر بیان خطبه رسول آخر الزمان علیه صلوات الملك المنان)**

پس آنگاه حبیب الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در محضر آن مردم بر پای خواست و مدارج و معارج درج آن منبر فیض مندرج را بنور قدوم مسرت و میمنت لزوم خود بیاراست و فرمود که شکر و سپاس بی قیاس و حمد و ثنای فوق از حد ادراک و احساس سزاوار و جدیر و لایق و درخور سمیع بصیرست که در توحید عالی و در تفرد و یگانگی ذات دانی؟؟؟ و در سلطانیت جلیل و کریم و در ارکانیت جمیل و عظیمست.

عالم واهب که علم واهب العطیه اش بجمیع مکنونات جزئیات و کلیات و

مبصرات و معلومات و مسموعات محیطست.

اوست معبود حقیقی که در محل بزرگی بغیر تفریط و تعدیست و جمیع مخلوقات بوسیله برهانیت مقهورند و اما در افعال نه مجبورند عزیزست لم یزل ستوده - ایست لا- یزال باری و خالق مسموکات و گستراننده مدحوات و جبار ارض و سموات و ساتر و غافر الخطیئاتست و احد سبح و پروردگار ملانکه و روحست.

تطول و احسانش بر خلقان شایع و تفضل و امتنانش بر ادنی و اقاصی انس و جان واقع است جمیع اشیا ملحوظ و منظور خالق الارض و السماء است لیکن خود از دیده بینندگان ناپیداست.

بزرگوار خدای کریم مکین که در اقوال و افعال با کمال و قار و نمکین است بی شائبه شبهت رحمت حضرت بصیر سمیع بغایت الغایت وسیع و امتنان نعمش بهر شریف و وضع منیع است.

مبادرت حضرت و هاب بعذاب خلاق در هنگام استحقاق عقاب در هیچ باب نیست دانا و بصیر است بسرایر و عالم و خبیر است بضمایر مخفی نیست باو مکنونات مشتبه و مخفی نیست باو مخفیات علمش محیط بهمه اشیا است بلکه خدای واهب غالب بهمه چیز و قوتش در همه چیز قادر بهمه اشیاست لیکن مثل و مانند بهیچ چیز از اشیا نیست.

مبدئی و منشی اسباب بود از آن هنگام که بغیر ذات واهب علام هیچ چیز موجود نبود دائم بعدل و قسط نیست الا آن خدای عزیز که حکیم و عادل است ذات قادر سبحان ارفع و اجل و اعلی و اکمل از آنست که بدیده عیان مرئی و عیان گردد چه او بصیر لطیف و خدای خبیر و شریف است هیچ احدی ادراک اکبر بعلاویه و سر و هیچ کس درک کیفیت او بمعاینه ننماید مگر آن کس که حضرت ایزد اقدس او را بذات مقدس خود هدایت نماید و بخود آشنا و راهنما گرداند و گواهی می دهد که نیست خدای الا او که زمانه البته مملو از تنزه و تقدس او و ابدا بد؟؟؟؟ در پرده از نور مقدس اوست.

ص: 218

بزرگوار خدای که امرش بی مبادرت مشیر نافذ و ساری و حکمش بغیر معاونت بصیر و ظهیر ماضی و جاریست و او را شریک در تقدیر و هیچ نوع تفاوت در ذات ایزد بصیر نیست تصدیر و ابداع صور بغیر شبه و مثال نمود و ایجاد خلائق بغیر معاونت احد و احتیال فرمود انشاء و اختراع مخلوقات کرد پس ایجاد تمامی نمود و اثبات موجودات گردانید پس همگی آنها را ظاهر فرمود.

خدائیسست محکمکار و رحیمیسست نیکو کردار عادلیسست که بجور هیچ احد راضی نیست الهیسست رحیم الرحمن غفوریسست ذی الکریم و احسان خدائی که جمیع امور باو راجع همگی اشیا باو متواضع بلکه تمامی موجودات با امر واهب العطیات خاضع و خاشعند.

مالك الاملاك و مفلک الافلاك و خالق آسمان و خاك و مسخر آفتاب و ماهتاب و مجرى هر يك ايشان بمحل و مآب بيد قدرت مالك الرقابست شب بروز آرنده و روز بشب رساننده شكنده هر ديو سرکش ستم کننده اوست بغیر او معبود نی و با او ضد و ند موجود نی پناه نیازمندان و فریادرس مستمندانست هیچ احد ازو تولد نیافته و او نیز از هیچ احد متولد نگشته او را کفو و همتا و شریک و ماوی نیست خدای است واحد کریم و پروردگاریست ماجد قدیم هر چه خواهد اراده کند و آنچه خواهد مجری نماید حصر علم و احصا و موت و احیا و خنده و بکا و منع و عطا منوط باراده و مشیت رب العلی است مالکیت او را در کار و محمود است با او سزاوار است خبرها مرتبط بيد خبیر علیم و او بهمه اشیا قدیر و حکیمست و بستایش جدیر و بحقایق اشیا بصیر ست ایلاج لیل بنهار و ایلاج نهار بلیل بيد قدرت رب جلیل است.

نیست خدای الا آنکه عزیز و غفار و مجیب الدعای و ستار و کریم العطا و مختار است شمارنده عدد انفاس و پروردگار جن و ناس و رحم کننده شیطان و خناس و برآرنده حوایج و التماس معشر الناس است چیزی باو پوشیده و پنهان نیست و متعلق علمش

بغیر زیاده و نقصان است رب غفور مضجور بفریاد نالندگان و آزرده بالحاح در ماندگان نگردهد.

حافظ جمیع صالحان و توفیق دهنده مصلحان و مولای همه مؤمنان و روزی رساننده انس و جان ایزد مناست و او خداوند مستحق حمد و شکر و هادی خلقان بطریق اسلام و ایمان و مانع از شیوه ناپسند کفر است همه برایا در ضرا و سرا و شدت و رخا در هر صباح و مسا همه وقت و همه جا متذکر و مشتغل بذکر حضرت عز و جل اند.

مرا ایمان بایزد منان و بملائکه و تمامی کتب آسمان و جمیع انبیا و رسل مهیمن سبحان است سامع و مطیع و متقادم برضای او و مبادر و شاکر و مستسلم بقضای او راغبم بطاعت او خایف و هراسانم از عقوبت او چه قهاریست که احدی ایمن نیست از مکر او لیک هیچ ترس نیست از جور او بواسطه رافت و عدل او مقررم بعبودیت او شاهدم بر بوبیت او مسرع و جاهدم به تبلیغ امر او بخلقان بخوف آنکه مبادا مرا قارعه غضب باری و صادمه سخط جباری دریابد.

مرا از هیچ احد ترس و باک بغیر حضرت خالق الافلاک نیست لیکن از قارعه اعتراض مبدی جواهر و منشی اعراض اصلا بدفع نیست زیرا که هر چند کسی در حیلہ کامل و دانا و عالم و توانا باشد او را دفع اعتراض ایزد اکبر ممکن و میسر نیست و چون حضرت قادر بیچون مرا امر و حکم کرد که اگر تبلیغ و لاییت امیر المؤمنین علیه السلام و التحیه بجمیع بریت درین وقت و ساعت ننمایم چنانست که تبلیغ هیچ امر و پیام و شرایع و احکام حضرت ملک علام بطوایف انام نکرده باشم و مرا در آن باب هیچ گونه بیم و ترس از هیچ کس نیست زیرا که الله تعالی و تقدس ضمانت عصمت من از شما و سایر اعدا نمود و بواسطه جمعیت خاطر من آیه العصمه انزال و ارسال نمود و او کافی کریم و معبود و رحیمست و آن آیه وافی هدایت اینست:

«اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»

بعد از آن نبی الانس و الجان فرمود که ای معشر مردمان من در تبلیغ شرایع و احکام ایمان که از حضرت عزیز سبحان بوساطت امین وحی جلیل اخی جبرئیل علیه سلام الله بمن رسید بهیچ وجه من الوجوه تقصیر و تانی و تغافل و تراخی در اتصال و ابلاغ آن ننمودم بلکه هر چه مأمور از رب غفور بآن شدم که بخلقان رسانم در همان زمان در تبلیغ آن بلا زیاده و نقصان سعی بی پایان و جهد خارج از حد تعریف و بیان نمودم.

ای معشر مردمان سبب نزول این آیه مکرمه بمن برای آنست که دو سه مرتبه جبرئیل امین از نزد ارحم الراحمین بمن نزول نمود و مرا بحکم ایزد معبود امر بتسلیم امر ولایت و تبلیغ امامت ولی حضرت خالق البریه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بامت نمود.

چون باین محل رسیدم باز پیک قادر کارساز بآیه العصمه با کمال احترام و اعزاز نزول فرمود و مرا باین وسیله مکرم و معزز نمود و گفت در همین مشهد شریف و موضع منیف اعلام و اعیان هر ابیض و اسود و مسلم و مؤمن موحد نمایم به آنکه حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برادر و وصی من و ولی و خلیفه و امام انس و جن است بعد از من و او را در نزد من منزله هارونست در نزد موسی علیه السلام.

نهایت آنکه حضرت هارون در ایام حیات موسی (علیه السلام) و بعد از وفات آن حضرت علیه السلام بمرتبه علیه نبوت مکرم و سرافراز بود و حضرت علی (علیه السلام) بعد از من بمنصب ولایت و مرتبه امامت معزز و ممتاز است و آن حضرت ولی خدا و وصی ما و امام شماسست و آیه ای که حضرت رب العزة در باب امامت آن امام الامة بمن انزال و ارسال نمود اینست که:

«اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ .»

و علی علیه السلام اعطای زکاة نمود در حالی که راکع بود.

اجله مفسرین خصوصاً علماء فرقه ناجیه اثنا عشریه رضوان الله علیهم اجمعین

در تفاسیر از ائمه المعصومین علیهم السلام نقل کردند که حضرت نبی متعال فرمود که حضرت لا یزال درین آیه اراده علی کرد در همه حال و حافظ و معین او است در جمیع احوال.

و حضرت جبار مرا تأکید بسیار در باب تبلیغ امامت آن امام الاخیار و الاشرار نمود و حکم فرمود که تبلیغ ولایت علی (علیه السلام) بخلاق در همین وقت نمائی و اصلاً تأخیر مفرمای و من از امین وحی ایزد تعالی جبرئیل علیه السلام و الدعا التماس و استدعا نمودم که بحضرت ارحم الراحمین عرض نماید تا مرا در باب تبلیغ امر علی علیه السلام معذور دارد زیرا که مرا کثرت منافقان و قلت متقیان و شقاق اهل طغیان واضح و عیانست و عالمم بفساد و دغلی مفسدان و مکر و فریب سخره کنندگان باسلام و ایمان که ایزد منان بیان احوال اضلال آن منافقان در قرآن لازم الاذعان می نماید چنانچه میفرماید که:

«يَقُولُونَ بِاللَّسْتِئْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ».

معنی آیه و الله اعلم بالبدایة و النهایة آنست که جمع مکر بکلمه طیهه باشند و بزبان اظهار اخلاص بندگی ایزد تعالی مینمایند اما در دلهای ایشان اثری از آن چیزها که بر زبان جاری و عیان میکنند موجود نیست بلکه در ضمائر و خواطر آن منافقان بغیر مکر و فریب و خدعه و ریب امر دیگر موجود نیست.

چه آن طایفه و خیم العاقبة این مقدمات را سهل و آسان دانسته بغایت حقیر شمرده اما آنها در نزد مهیمن منان بسیار بسیار عظیم و گرانست و آن جماعت اگر چه بظاهر بصفت اسلام و ایمان موصوف لیکن بباطن تمرد و طغیان و عداوت منعت و بکفران مشعوف اند و از آن اشرار چند مرتبه ایذا و آزار بمن رسید تا آنکه زهر در خورد من کردند و زعم ایشان چنان بود که من همیشه مسموم خواهم بود تا آنکه ایزد حضرت معبود مرا از حال ایشان در قرآن اخبار و اعلان نمود چنانچه فرمود که «وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلُّ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ»

ص: 222

بعد از آن رسول آخر الزمان فرمود که اگر من اراده نمایم که اسامی یکان یکان آن منافقان را بیان و عیان کنم هر آینه ذکر اسامی آن طایفه مینمودم و نیز اگر مرا اراده دلالت و هدایت شما بمنافقین بیدین می بود شما را دلالت میکردم و آن جماعت را بشما می نمودم لیکن من چون از عنایت و احسان حضرت بیچون بصفت مکرمت و مروت متصمفم از ذکر افعال شنیعه و اعمال قبیحه شما درگذشتم و جمیع آنها را درگذرانیدم.

اما حضرت ایزد سبحانه و تعالی در باب امامت و ولایت علی علیه السلام بمسأله و اغماض از من راضی نیست مگر تبلیغ آن بخلقان زیرا که ایزد منان مکرر مرا امر به تبلیغ آن بانس و جان نمود.

چنانچه این آیه وافی هدایت بمن انزال و ارسال فرمود که «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

پس آنگاه حضرت حبیب الله فرمود که ای معشر مردمان بدانید که حضرت مهیمن سبحان بواسطه شما و جمع خلقان منصوص و معین گردانید که اطاعت او بر جمیع مهاجر و انصار و تابعین ابرار بلکه تمامی بندگان ایزد واهب از حاضر و غایب و راجی و خایب و حضری و بدوی و عجمی و عربی ابیض و اسود مشرک و موحد بنده و آزاد خسته و دلشاد از صغیر و کبیر و عزیز و حقیر و ضعیف و شریف قوی و ضعیف واجب و لازم بلکه از فروض متحتم است و بیقین امر و حکم ملک تعالی جاری و ماضی است و بی شبهه و گمان مخالف امر تو مردود مردود ملعون ملعون است و متابع حکم آن امام الامم مرحوم مرحوم است و مصدق قول آن امام بارگاه مهیمن با عز و قبول و مطیع امر و نهی آن امام المشکور مغفور حضرت رب غفور است.

ای معشر مردمان این اقامت آخرین من درین مکانست باید که کلام مرا از سر اخلاص و اعتقاد استماع نمائید و اطاعت و انقیاد امر حضرت خلاق العباد که مولی و پروردگار شماست فرمائید و از روی فراست بدانید که محمد حاضر و متکلم ناظر



مخاطب با شما بامر حضرت ایزد تعالی فرستاده آن مولا است و هر چه از رب غفور مامور گردد همان را بلا زیاده و نقصان بشما و بخلقان رسانید.

بدانید که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ولی ایزد مهیمن و وصی و جانشین من بعد از منست بسایر برابریا و بعد از آن امام کرام و اولاد فحام عظام ایشان امامان دین و هدایت راه یقین و نجوم اهل زمین اند تا روز ملاقات شما بحضرت واهب العطیات و ادراک لقای حضرت سید البریات و بی شبهه حلال و مباح نیست الا آنچه حضرت ذو الجلال مباح و حلال نماید و حرام و موجود و معلوم هیچ موجود نیست مگر آنچه ولی ایزد علام حرام گرداند.

من رسول واجب الوجود باکرام بغایت الغایت عارف و عالم بحلال و حرام زیرا که مرا حضرت قدیر علیم در کتاب لازم التکریم خود از حقیقت حلال و حرام تعلیم داد.

ای معشر مردمان هیچ علم نیست مگر آنکه علام الغیوب آن را بر من منکشف گردانید و مرا بر حقایق تعداد و احصای آن عالم و عارف نمود بنوعی که هیچ نوع از انواع آن را بر من مستور و محجوب نگردانید و آنچه من تعلیم ذو المنن عالم بآن بودم و علم من باحصای آن رسید بامر و حکم واهب مجید بحضرت امیر المؤمنین علی بخشیدم و آن ولی بی نیاز را بتعلیم آن ممتاز و سرفراز گردانیدم بیقین امیر المؤمنین ولی ارحم الراحمین و وصی المرسلین و امام جمیع مخلوقین است.

ای معشر مردمان اضلال و گمراهی از آن ولایت پناهی که موجب خسارت و روسیاهی است مجوئید و راه خلاف رضای او مپوئید استفسار و استکبار و استتکاف و استدبار از آن ولی ایزد جبار منمائید که علی (علیه السلام) عامل حق و هادی آن و مانع از طریق باطل و ناهی از آنست.

آن ولی پروردگار در هیچ امر و کار در نزد خدای غفار سر در پیش نینداخت و بسرزنش لایم خود را گرفتار نساخت و اول کسی که از مردان بخدای زمین و آسمان ایمان آورد حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است.

آن حضرت آن کس است که جان و نفس خود را فدای حضرت رسول واجب تعالی و تقدس نمود و علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن کس و آن امام است که هیچ احدی از مردان بیشتر از ایشان نماز با آن نبی کریم بی نیاز نگذارد و بندگی و طاعت مهیمن معبود قبل از علی (علیه السلام) نمود.

ای معشر مردمان ولی حضرت رب العالمین امیر المؤمنین و اولاد او ائمة - المعصومین (علیهم السلام) را افضل از جمیع خلائق دانید و او را تفضیل دهید بر همه ایشان.

زیرا که ایزد سبحان آن حضرت را تفضیل داد بر همگی خلقان و بر تمامی شما لازم و عیان است که بمأمور به علی (علیه السلام) خود را مأمور و بمنهی عنه آن حضرت البته نفس خود را منزجر گردانید زیرا که آن حضرت امام منصوب من عند الله است.

ای معشر مردمان علی بن ابی طالب (علیه السلام) ولی خدا و امام کافه برایا بامر ملک تعالی است و توبه منکر ولایت علی (علیه السلام) مقبول رب غفور و سعی آن مهجور در عبادت غیر مشکور بلکه آن کس هرگز مرحوم و مغفور نیست و بر خدای عالم واجب و لازم است که مخالف امر آن سرور را ابد الدهر بنار سقر معذب بعذاب منکر گرداند.

پرهیزید از مخالفت امر آن امام الانس و الجان زیرا که مخالف آن ولی ایزد منان پیوسته در دوزخ تابان و آتش نیران سوزان و گدازانست بلکه مخالف امر ایشان بمضمون صدق مشحون «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» و اجسام آن ملاعین آتش افروز نار سجین است و آخرین آیه «ایها الناس» بشارت اولین انبیای اعیان و رسولان عالیشان و حجت بر جمیع خلقان از اهل زمین و آسمان بمشیت رحیم الرحمن منوط برای منست.

هر که درین باب شك کند آن شك ابتر بی شبهه کافر است بکفر اصلی و جاهلیت اولی.

هر که در قول من شك کند چنانست که در قول انبیا و رسولان همه شك کند و هر که شك بقول انبیای کرام و رسل فخام عظام نماید آن کس از اشرار و مستحق دوزخ پر شرار

و لایق و سزاوار نار است.

ای معشر مردمان اعطا و احسان این فضیلت و ولایت بحضرت امام البریه علی علیه السلام و التحیه از حضرت واهب العطیه محض احسان و عنایت ذو المنن است نسبت بمن خدای معبود که مستحق و درخور حمد و شکر بود بغیر ذات رب العالمین ابد الابدین و دهر الداهرین در هیچ زمان بلکه در تمامی حال ماضی و استقبال موجود نیست.

ای معشر مردمان تفضیل علی علیه السلام بر همه مردم بواسطه آنست که او بعد از من افضل از جمیع اهل عالم و اعلم تمامی بنی آدم است روزی خلائق بوسیله ذوات کامله ما از حضرت واهب العطایا بشما و بسایر برایا متواصل و متواتر است بلکه بقای نوع انسانی آن متوالی متحاصل است.

هر که رد قول من کند ملعون ملعون حضرت ایزد بیچون است بلکه مردود مردود و مغضوب مغضوب است هر چند قول من موافق واقع نباشد.

بر رای صواب نمای ارباب عقل و ذکا واضح و هویدا است که این کلام نبی الرحمة بواسطه مزید تأکید است بامت در باب متابعت و اطاعت آن رسول خالق البریه.

چه بیقین بوثیقه آیه کلام رب العالمین تبارک و تعالی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» هرگز طوطی لسان و بلبیل زبان معجز نشان آن نبی الانس و الجان در هیچ زمان بر شاخسار کلام و مقالات بغیر کلمات صدق سمات وحی خالق البریات ساری و بتکلم جاری و مترنم نگشته.

بعد از آن حضرت سید الانام فرمود که آنچه من در باب ولایت و امامت علی و ائمة المعصومین علیهم السلام بشما بیان و اعلام نمودم تمام آن کلام بموجب وحی ایزد علام بواسطه جبرئیل (علیه السلام) است.

زیرا که آن فرشته جمیل از حضرت واهب جلیل ادای رسالت بمن باین طریق و سبیل نمود که اگر کسی علی علیه التحیه و السلام را بولایت و امامت خود نپذیرد و آن مفترض الطاعه را صاحب ارشاد و هدایت خود و باقی امت فرا نگیرد مع هذا آن بی سعادت

طریق خلاف و عداوت آن صاحب سعادت را پیش گرفته اصلاً گوش بکلام صدق التیام آن امام الانام فراندهد «فویل له ثم ویل له».

باید که هیچ احدی از بندگان واهب علام استماع کلام ناتمام مخالف آن امام التمام ننماید که غضب و لعنت حضرت صمدیت بواسطه آن کس بحکم ایزد تعالی و تقدس حاصل و ثابت است.

ای معشر الناس باید که از مال و حال «یوم لا ینفع بنون و لا مال» خود بیندیشید و از خلاف امر و حکم آن امام الاکرام در همه وقت و همه دم باو پناه جوئید و بغیر طریق آن حضرت هیچ راه مجوئید زیرا که مخالف آن ولایت‌مآب مخالف حکم مالک الرقابست بلکه بی شبهه و ارتیاب مخالفت با آن وصی حضرت رسالت‌مآب وسیله روسیاهی در یوم الحساب است و حضرت واحد متعال در جمیع احوال واقف حقایق افعال شما است.

ای معشر مردمان بمضمون خطاب مستطاب «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنبِ الله» علی (علیه السلام) جنب و رحمت خدای عالم است ویل و حسرت و ندامت و خسارت و غرامت ذلت بر مفرط آنست.

یعنی حسرت و ندامت و خسران و غرامت برای کسی است که افراط در جنب رحمت رب العزه نماید.

ای معشر مردمان تدبر در ظواهر آیات قرآن نمائید و تفکر در محکماش فرمائید زنهار تابع متشابهاتش مشوید بخدای عالم تبارک و تعالی مراقبم است که بیان زواجر قرآن و ایضاح تفاسیر آن در حیز قدرت و توان هیچ احدی از علمای انس و جان نیست مگر آنکه در نزد من حاضر و دستش در دست من و او ولی ایزد مهیمن است.

در آن هنگام آن امام الهمام در خدمت سید الانام حاضر بود آن حضرت را پیش خویش طلب نموده بازوی مبارک آن ولی ایزد تعالی و تقدس و تبارک را بسعادت و اقبال بدست دریا مثال خود گرفته از زمین برداشته آن مقدار مرتفع نمود که تحت

بغل حضرت خاتم الرسل بر مستسعدان آن محفل جنت مثل ظاهر گردید.

در آن زمان رسول آخر الزمان آواز مبارك برداشت و از لسان معجز نشان چنین بیان فرمود که ای معشر مردمان هر کرا من مولی و حاکم فرمان فرمای آن خلقان و پیغمبر ایشان باشم این علی بن ابی طالب علیه السلام مولی و حاکم و فرمان فرما و امام او و جمیع بریاست زیرا که علی برادر و وصی من و دوستی او بر من بحکم حضرت ذوالمنن است.

چه درین باب از ایزد وهاب آیه بمن نازل شد.

ای معشر مردمان امیر المؤمنین حیدر و اولاد آن سرور ائمة المعصومین علیهم سلام الله الاکبر ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است.

صاحب صحاح اللغه در کتاب مذکور نمود که عرب هر چه نفیس و بسیار قیمت را ثقل گویند یعنی چیز گران بها و عزیز در نظرها و هر يك از ائمة منبى و مخبر از حال دیگرند و همه آن اعیان در اقوال و افعال موافق يك دیگر در وصول دین و در تبلیغ اوامر و احکام شرع مبین و علی و اولاد کرام عظام علیهم التحية و السلام از يك دیگر جدائی نکنند تا آنکه در کنار حوض کوثر آن ائمة اثنا عشر همگی و تمامی یکسر خود را بمن رسانند.

ای معشر الناس بدانید و آگاه باشید که من بهر چه مامور بودم بحکم رب غفور بشما رسانیدم و آنچه بشنوانیدن آن به بندگان ایزد سبحان محکوم بودم بسمع جمیع شنوانیدم و ولایت و امامت علی علیه السلام را با ائمة بیان و عیان گردانیدم.

ای معشر مردمان ملك عزیز گفت و من نیز بامر و حکم او بشما میگویم که امیر مؤمنان غیر برادرم علی علیه السلام و اولاد او ائمة فخام عظام کسی نیست و دفع و رفع امور شاقه از امت من بغیر از آن ولی ذوالمنن از هیچ احدی میسر و ممکن نیست.

چون رسول بیچون پیشتر از این امیر المؤمنین علیه السلام را از دست گذاشته بود کرة ثانیه دست یازید و بازوی او را گرفته از زمین برداشت.

منقول و مرویست از بعضی اعیان که در اول بار که سید الابرار ببالای آن منبر آمد امیر المؤمنین حیدر را از زمین برداشت تا در منبر بود آن سرور را از دست فرو نگذاشت نهایت در هنگام بیان این کلام آن حضرت را آن مقدار مرتفع گردانید که انگشتان آن ولایت‌مآب محاذی زانوی شریف حضرت رسالت‌مآب گردید.

بعد از آن رسول آخر الزمان با‌آواز بلند فرمود:

ای معشر مردمان این علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و خلیفه من است و حامل علم من و حافظ آن و عالم بآیات قرآن و تفاسیر جمیع کتاب آسمان منزل بانبیا و رسولان و خواننده خلقان باوامر و نواهی قرآن و معامل رضای خدای تعالی و محارب اعدای حضرت اله علی ولی الله است امر بطاعت حضرت رب العزت و ناهی از معصیت الهی است.

خلیفه رسول زوج بتول و امیر مؤمنان از انس و جان و ولی خدای زمین و آسمان علی عمران است امام هادی و مرشد حاضر و بادی و قاتل جماعت ناکثین و کشنده طایفه مارقین و قاطع حیات قاسطین ولی اکرم الاکرمین حضرت امیر المؤمنین است.

### **ذکر بیان معنی قاسطین و مارقین و ناکثین**

بر ارباب بصیرت مخفی و پوشیده نماند که ناکثین جمعی را گویند که نقض عهد و بیعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و التحیه کردند و مراد از آن طایفه لشکر جمل و رؤسای آن قوم نامنفع‌الاست که در ایام خلافت امامت آن حضرت طریق مباحثت و متابعت او را گذاشتند و شیوه تمرد و مخالفت آن امام‌الامه برداشتند و خاك مذلت کفر و ارتداد و غبار عناد و الحاد بر دیده اسلام و اجتهاد خود انباشتند.

و مارقین جماعت خوارج را گویند که در ایام خلافت آن حضرت از منهج اطاعت آن سرور بدر رفته خارجی گشتند مثل اهل نهروان و باقی خارجیان و مرق در لغت عرب بمعنی خروجست چنانچه گویند که «مرق السهم من القوس» یعنی چنانچه تیر از کمان

بیرون رفت.

این طایفه خوارج از دین بیرون رفتند و ترك آئین سید المرسلین و پیروی ائمه المعصومین علیهم السلام نمودند و قاسطین جمعی را گویند که از دین قسوط و عدول نمودند مثل معاویه و اصحاب طاغیه و باغیه او که از دین عدول نموده تابع آرای ضاله و اهوای مبتدعه خود گشتند.

حضرت نبی الاکرام بوسیله اعلام جبرئیل (علیه السلام) بموجب حکم و امر ایزد علام که سابقا اعلام ایشان در باب مرتدین لثام نموده بود سید الانام نیز علی سبیل الاجمال از آن حال و مرام واقف و اعلام اصحاب اسلام نمود و چون اصحاب در کشف و ایضاح کلام حضرت نبی ملک العلام استفهام و استعمال نمودند رسول ایزد متعال نیز بهمان بیان اجمال اکتفا نمود.

پس آنگاه حضرت حبیب اله فرمود که ای معشر الناس آنچه من بحکم و امر ایزد مهیمن مأمور به تبلیغ آن بودم بشما رسانیدم و بر شما واضح و عیان گردانیدم بر خود واجب و لازم از فروض متحتم دانید و تغییر قول مرا جایز ندانید.

بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که

«اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن علی من ظلمه».

معنی مفاد و مراد سید العباد آنکه بار خدایا دوست دار دوست علی را و دشمن گیر آنکه دشمن آن حضرت باشد و یاری کن ناصر و معین علی را و از رحمت خود دور گردان و لعنت کن بر کسی که ظلم در حق علی و اولاد کرام او نماید.

پس آنگاه فرمود که خدایا مرا بارسال خود جبرئیل امین سرافراز گردانیدی و حکم فرمودی که ولایت و امامت که مخصوص بعلی و اولاد امجاد اوست به بندگان من و امتان خود تبلیغ نمائی و چون در آن باب بکرات تأکید فرمودی و بر من واجب و لازم ساختی و مرا بارسال آیه العصمه مطمئن خاطر و ممتاز نمودی تراخی و ترقب آنکه مرا در هنگام اقامت تبلیغ امامت علی علیه السلام و نصب آن امام الانام از برای خاص

ص: 230

و عام که از جمله اکمال و اتمام نعمت تو بخلقان و تکمیل احکام اسلام که رضای تو در آن است به بندگان تو مرا یاری کن.

بعد از تبلیغ ولایت علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام بامت گفت بار خدایا شاهد باش که تبلیغ ولایت ولی تو امیر المؤمنین علی علیه السلام و اولاد او بندگان تو نمودم و در آن باب بهیچ وجه من الوجوه بتقصیر از خود راضی در هیچ باب نبودم.

ای معشر مردمان بدانید و آگاه باشید که حضرت خالق البرایا بنصب امامت و تبلیغ ولایت علی و ائمة الهداة (علیهم السلام) اکمال دین شما و اتمام نعمت بسایر خلق الله تعالی نمود پس اقتدا بآن امام البریه و اولاد او علیهم السلام و التحیه که از فرزندان من اند واجب و لازم است.

زیرا که هر که اقتدا به آن ولی ملک تعالی و بعد از او بائمه الهدای علیهم سلام الله ننماید در یوم القیام بی شبهه و ارتیاب در هنگام عرض اعمال بحضرت مالک الرقاب منخرط در سلك «أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ» باشد.

یعنی هر چند مقرر بکلمه طیبه شهادت و مقیم بر اقامت نماز و روزه و سایر ما فرض الله تعالی باشد و بعد از من بولایت و امامت امیر المؤمنین علی و اولاد امجاد او علیهم السلام اقرار ننماید و اقتفا بسلسله طیبین و طاهرین من نکنند اعمال آن طایفه بی شک و شبهه محبوط و آنها مخلد به آتش دوزخ مربوطند و اصلا در عذاب الیم آن جماعت در درکات جحیم تخفیف و مهلت نیست.

پس بنا بر آیه وافی هدایت قبول نمودن اعمال جمیع اهل اسلام در یوم القیام موقوف بلکه مشروطست بر اقرار بولایت و امامت علی علیه السلام و فرزندان گرام فخام او علیهم السلام.

بناء علیه ایمان و اسلام باقرار ولایت ائمة الانام مقبول و تمام و بعدم اقرار غیر مستحسن و ناتمام است.



پس بنا بر تأکيدات ظاهر آیه کلام رب العالمين بولايت ائمه عليهم السلام و قول سيد المرسلين هر که در دار دنيا بغير دين امير المؤمنين عليه السلام و اولاد طيبين و طاهرين ديني و آئيني گزيند يقين آن مذهب و دين مقبول ارحم الراحمين نيست و حامل و راعي آن در روز حساب و ميزان از خاسران و زيان کاران است.

ای معشر مردمان علی و فرزندانش ناصرترین شماست در دين يعنى نصرت و اهتمام علی و ائمة الانام در دين و در اجرای احکام شرع سيد المرسلين (صلی الله عليه و آله) زياده از جميع اصحاب حضار و باقی ابرار و اخيار است و علی اقرب و اعز شما است بر من يعنى رابطه خویشی و علاقه قرابتی و عزت و اکرام هيچ احدی نسبت بمن زياده از حضرت امير المؤمنين علی و اولاد کرام فخام آن حضرت عليهم السلام نيست و علی يك ساعت بلکه لمحہ ای از اطراف و جوانب من دور نگشته و همیشه حکم و امر مرا مترصد و ناظر و رضا و خشنود حضرت الهی از امير المؤمنين علی عليه السلام و اولاد او بين و ظاهر است.

زيرا که هيچ آیه مشعر بر رضای الهی در کتاب مستطاب ايزد و هاب نازل نشده مگر آنکه در شأن عالیشان آن امام انس و جان و فرزندان ایشان است و تمامی آیات مصدر به «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ابتدا بعلي (عليه السلام) و اولاد امجاد آن حضرت است و بر هيچ آیه در قرآن مشعر بر مدح خلقان نيست الا آنکه در شأن علی و اولاد رفيع الشأن ایشان است.

و شهادت رب العالمين از برای مطعمين یتيم و اسير و مسكين در سوره کریمه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» برای آن امام الانس و الجان امير المؤمنين (عليه السلام) و باقی امامان است.

و اعتقاد اکثر مفسرين اجله اين طایفه و مطلعين بر اسرار غموضات آیات کلام ربانی و بر اطوار تأويلات کلمات فرقانی برانند که اين سوره کریمه در شأن ذی شان آن امام زمان و باقی اولاد ایشانست.

ای معشر مردمان علی (عليه السلام) ناصر دين رب العالمين و مجادل کفار اشرار و دافع اذيت از روی سيد المرسلين است و آن حضرت تقی و تقی و هادی و مهدیست.

ای معشر مردمان پیغمبر شما بهترین پیغمبران است و ولی خدای تعالی و وصی رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی امیر المؤمنین (علیه السلام) او نیز بهترین اولیا و اوصیا است و فرزندان وصی رسول آخر الزمان بهترین اولاد کرام جمیع انام اند.

ای معشر مردمان ذریت کرام هر پیغمبری از صلب همان پیغمبر است الا ذریت من که از صلب امیر المؤمنین علی است و آن طایفه کرام تا یوم القیام باقی و مستدام اند.

ای معشر مردمان ابلیس پر تلبیس اخراج آدم (علیه السلام) از جنت از حقد و حسد نمود و بلعنت ایزد احد گرفتار آمد.

زنهار با علی (علیه السلام) حقد و حسد نمائید که عمل شما محبوط گردد و اقدام شما در روز جزا بلغزیدن آید تا آنکه اجسام شما بجهنم درآید و بیقین عزیز و اهب شما را بوسیله شما معاتب و معاقب خواهد نمود.

آدم صفی برگزیده ایزد تعالی بود بواسطه ترك امر اولی و ارتکاب خطیئت واحده از صدر جنان و مائده آن داخل دار الغرور جهان فانی شد فکیف شما در هنگامی که خلاف قول آن سید الاوصیا نمائید و حال آنکه شما شما باشید باید که از مال و حال خود وبال خلاف اقوال و افعال آن ولی ایزد متعال بیندیشید و از قارعة «یوم لا ینفع بنون و لا مال» نیکو تأمل نمائید بواسطه آنکه از شما جمعی دشمن خدا و رسول اند.

ای معشر مردمان بدانید که دشمنی علی (علیه السلام) را قبول نمیکند مگر شقی و مودت و دوستی او نمی ورزد مگر مؤمن متقی و ایمان و اقرار بقول آن امام الاخیار و الابرار نیارد مگر مخلص معتقد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

بخدایتعالی قسم است که «وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شأن دشمنان خاندان علی (علیه السلام) نازل شد.

ای معشر مردمان من حضرت مهیمن را در باب تبلیغ ولایت امیر المؤمنین و امامت اولاد کرام آن حضرت علیهم السلام بشما شاهد خود گردانیدم و بر من بوثیقه آیه کلام ذو المنن «وَمَا عَلَيَّ الرِّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» سوای تبلیغ امر حضرت ایزد

اکبر چیزی دیگر واجب بلکه سزاوار و درخور نیست.

ای معشر مردمان بپرهیزید بحضرت ملك تعالى و پناه خود بعزیز اله جوئید و پیوسته بر طریق مرضیه اسلام و بشیوه محسنه ایمان باقی ائمه انام مستدام بوده هر چه لوازم این صفت است بر آن قیام و اقدام نمائید بر صفت حیات مستعار دنیا باقی و پایدار نباشید.

ای معشر مردمان ایمان آرید بخدای تعالى و برسول او و بنوری که آن نبی آخر الزمان است پیش از آنکه رویهای شما منظمس گردد چه اگر اطاعت امر و حکم الهی نکنید هر آینه مراجعت بحال اصلی خود مینمائید و معاودت بکفر او میفرمائید و بدانید که نور عبارت از ولی رب العزت حضرت علی بن ابی طالبست.

چنانچه از حدیث مشهور حضرت نبی المشکور ثبوت و وضوح پیوسته که اول چیزی که حضرت خالق البریه بزبور حیات و بحلیه خلقت محلی و مزین گردانید نور ما بود و بعد از ایجاد حضرت ابو البشر آن نور را در صلب او مودع و مستقر گردانید و از آنجا به اصلاص طاهره و بارحام زاکیه منتقل میشد تا آنکه بصلب جد من و امیر المؤمنین عبد المطلب رسید در آنجا منتصف گشته نصف آن بطرف پدرم عبد الله بن عبد المطلب آمده و نصف دیگر بصلب ابا طالب بن عبد المطلب والد امام الاخیار و الابرار منتقل شد.

ای عزیز از حضرت عبد الله اختر برج نبوت و رسالت ساطع شده و از ابا طالب کوکب درج امامت و ولایت طالع گشته و از طرف نبی الابطحی بحضرت بضعة الرسول الهاشمی فاطمة الزهرا آمد و از حضرت فاطمة الزهرا و اب الائمة الهدی امیر المؤمنین علی علیه سلام الله تعالى بحضرت حسین علیه السلام و از حضرت حسین بسید - الساجدین علیه السلام و از آن حضرت تا بصلب خاتم الاوصیا الحجة بن الحسن المهدی علیه التحیه و الثنا منتقل گشته در آنجا مودع ست.

امر به متابعت رسول و ایمان بنور آن حضرت صلی الله علیه و آله عبارت از آن اعیان دین و

برگزیدگان حضرت رب العالمین است.

پس آنگاه فرمود که ای معشر مردمان این نور از حضرت واهب منان بمن و علی عطا و احسان گردید از من و علی مسلوك در نسل علی شده تا آنکه در صلب خاتم الاوصیا قائم آل محمد الحجة بن الحسن المهدی سلام الله علیهم اجمعین مودع و محتوم گردد چنانچه سمت تحریر یافت.

ای معشر مردمان محمد بن الحسن آن امام است که اخذ حق خدای تعالی و حق من و اخذ حق هر که در جوار همسایگی ما است از محبین و متابعی ما بیقین مینماید زیرا که ایزد منان مرا و سایر اوصیای من ائمة الهدی علیهم السلام را حجت بر جمیع مقتصران و همگی باغیان و مخالفان و دشمنان همه خاندان طیبین و طاهرین الی یوم الدین گردانید.

زیرا که ما استیفای حق تمامی مظلومان از سایر ظالمان و خائنان و گناهکاران اصناف عالمیان مینمائیم بواسطه آنکه بجهة محبین خود رحمة للعالمین و شفیع المذنبین فی یوم الدین من و اولاد من ائمه معصومین علیهم السلام اند و حق هر احدی را باولیای ایشان ما میرسانیم.

ای معشر مردمان شما را تنذیر و تخویف بحضرت رب اللطیف مینمایم به آنکه من رسول اویم و پیش از من رسولان در جهان بیحد و فراوان بودند من اگر از این سرای فانی بعالم باقی ارتحال و انتقال نمایم یا بفیض شهادت فایز گردم زنهار و الف زنهار شما بشیوه ایمان و اسلام بر اطاعت و متابعت ائمة الانام مصمم باشید و بحالت کفر اصلی و آئین اولی خود مراجعت نکنید و از صلاح و صوابدید علی و ائمه (علیهم السلام) که موجب فیض و فلاح شما است تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف روا مدارید که خلاف حکم اوصیای من باعث وصول درکات نیران و خلود در دوزخ تابان است.

ازین حدیث ظاهر و بین شد که تارك ولایت و منکر امامت ائمة البریه علیهم السلام و التحیه کافر است بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان فرمود که ای معشر مردمان از

انتقال و انقلاب و مراجعت و استصحاب شما بکفر اصلی و بحالت اولی اصلاً هیچ نوع ضرر و نقصانی به حضرت رحیم الرحمن عاید و عیان نگردد بلکه اثر ضرر و نقصان وافر بجماعت شما رسد.

پس بولایت علی علیه السلام و امامت او راضی و شاکر و مطمئن خاطر باشید که جزای شاکران بحضرت مهیمن سبحان است لیکن شاکر و صابر مثل علی علیه السلام و اولاد عظام ایشان نیست و همیشه آن اعیان باین دو صفت منعت و موصوف خواهند بود و بوثیقه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ حضرت رحیم الرحمن پیوسته با ایشانست.

ای معشر مردمان بوسیله اسلام و ایمان خود منت به سبحان نگذارید زیرا که قادر منان مستغنی است از عبادت و طاعت بندگان و امتنان شما موجب سخط شما و وسیله دخول نیران است.

ای معشر مردمان بعد از من بغیر علی علیه السلام و اولاد او از جهت خود امامان پیدا مکنید و آن جماعت بی شایبه شک و گمان همگی و تمامی شما را با خود داخل نیران خواهند گردانید و در روز جزا شما و ایشان را هیچ کس نصرت و یاری ندهد و هیچ احدی از آنها از دوزخ تابان نرهد.

چنانچه در قرآن لازم الاذعان واقع و عیان است که آیه «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ هُمْ لَا يُصَدَّرُونَ» امثال این آیه در «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» در روز جزای اعمال از افعال خود شرمسار و بعذاب و نکال گرفتارند.

ای معشر مردمان من و حضرت واحد ذو المنن از امثال این طایفه بیحیای جو فروش گندم نمای بری و بیزاریم و نظر احسان و مرحمت بآن اشرار نیاوریم و جزای آن فجار بمضمون «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» مکان سجین بلکه اسفل السافلین است و منکران ولایت و امامت علی و اولاد او علیهم السلام متکبرین اند و مقر و موطن آن متمردين بوثیقه «ان جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» دوزخ پر شرار و شین و بذریعه کریمه «فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» جای متکبران لئام و منکران ولایت و امامت ائمه علیهم السلام اندر دوزخ مسکن

و مقام است.

بدانید که جمیع خلائق را در نزد خالق، صحیفه و کتابی است که خیر و شر و نفع و ضرر همگی در آنجا مرقوم و مستطر است بر هر احدی از شما نظر بر آن صحیفه لازمست که بر حقایق عمل خود رسد و آن را بمیزان شرع پیغمبر آخر الزمان و بطریق رضای باقی امامان موازنه نماید تا در روز حساب و شمار حیران و شرمسار نیاید.

چون حضرت نبی الانام کلام معجز نظام خود باین مقام انتظام داد اکثر مردمان خصوصا ارباب عداوت و طغیان از آن مجلس جنت نشان برخاسته متوجه مسکن و مکان خود گشتند الا قلیلی از مسلمین و شردمه از مؤمنین که از شرم نبوت مآب در محل و مقام خود مستمر و مستقر بودند.

پس آنگاه حبیب اله روی بآن جماعت آورده گفت:

ای معشر مردمان من علی علیه السلام و اولاد ائمه امجاد را بوراثت خود و ولایت از جهت شما میگذارم تا روز قیامت و پیوسته ائمه معصومین ولی رب العالمین و اوصیای من تا یوم الدینند و من این کار و امر بغیر حکم و فرمان ایزد غفار نکردم بلکه تبلیغ امر ولایت و امامت علی علیه السلام و فرزندان ایشان بشما محض بواسطه حجت است بر شما و بسایر حاضر و غایب و بر هر کسی که در ربه حیاتست و بر جمعی که بعد از این موجود و متولد گردند.

باید که حاضران ولایت و امامت علی علیه السلام و اولاد او را بغایبان رسانند و پدران به پسران و ایشان بفرزندان خود اعلام نمایند و بطننا بعد بطن ولایت و امامت علی علیه السلام را باولاد امجاد تا روز قیامت بیکدیگر برسانند و اقرار و تولا باین خاندان و انکار و تیرا از اعدای ایشان نمایند یعنی از ظلمه آل علی و احمد بیزاری جویند و امر و قول ائمه دین را لازم دانند و خلاف حکم و قول ایشان را موجب ذلت و ندامت و وسیله خسران و غرامت دانند.

لیکن زود باشد که جمعی از امتان نابکار و خام طمعان سیه روزگار بوسیله هوا

ص: 237

و هوس از روی ستم و بغیر حق طمع در حق این جمع مستحق نمایند و بناحق تصرف در حق آن اعیان فرمایند و غصب امامت و ولایت که بنص قرآن و بفرمان ایزد منان به ایشان مفوض و مرجوع گشته نمایند که لعنت خدای زمین و آسمان بر غاصبان و مغصبان حق خاندان پیغمبر آخر الزمان باد.

پس آنگاه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تلاوت این آیه کریمه نمود که «سَنَفَعُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ (الی قوله) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ  
« بعد از آن تلاوت این آیه فرمود که «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ».

آنگاه گفت ای معشر مردمان حضرت واهب سبحان تا روز بعث و میزان شما را بهمین صفت و نشان نمی گذارد و چون حضرت بیچون لطیف و طیب است بی شبهه و ریب تمیز خبیث شما از طیب مینماید و جمیع شما را مطلع بر اسرار غیب نگرداند و حضرت مهیمن ممتحن است شما را باعلام و تبلیغ ولایت علی و ائمة البریه تجربه نماید.

هر که متمسک بسلسله ولایت علی و جبل اعتصام ائمة الهدی علیهم السلام گردد او از جمله طیب و نیکوکارانست و آنکه بوسیله حقد و تعصب با حب منصب دست اعتصام بحبل المتین علی و ائمة المعصومین علیهم السلام نزند و اقرار بامامت و ولایت این طایفه ابرار اختیار ننماید از جمله خبیث و بدکاران و مستحق آتش نیران است.

ای معشر مردمان هیچ شهر و دیه خراب نگردید مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی اهل آن محل را بواسطه آنکه تکذیب رسول و فرستاده او مینمودند و آزار و جفای رسولان حضرت عزیز منان و تمرد و عصیان امر و حکم قادر دیان میفرمودند آن محال و اوطان ایشان را خراب و با خاک یکسان گردانید با آنکه اهل آن مکان کافران بیدین و ظالمان ستم آئین بودند.

فلهذا اهل آن محال بعذاب و نکال خراب و پریشان حال گشتند چنانچه قرآن لازم الاذهان شاهد آن است.

ای معشر مردمان من نیز رسول رب العزیزم از تکذیب قول من و عدم استماع امر و نهی حضرت مهیمن بپرهیزید و بدانید که این علی و اولاد او بعد از من امام شما و ولی و مواعید غنی مجیدند.

بخدای اکرم قسم است که هر چه علی بن ابی طالب شما را به آن نوید موعود نماید حضرت واجب الوجود آن امام اعلم را بوفای آن مصدق و مکرم گرداند.

ای معشر مردمان اگر شما بدرستی و راستی پیشینان که بوسیله تکذیب رسل منان از طریق اسلام و ایمان گمراه گشته داخل نیران گشتند و بخدایتعالی قسم است که همان کذب و خسران باعث ذلت و خواری ایشان شده همان خدای زمین و آسمان الحال نیز قادر است بوسیله تکذیب من بیقین شما را هلاک گرداند.

ای گروه مردمان حضرت ایزد سبحان مرا امر و نهی فرمود من علی را بموجب حکم ملک تعالی امر و نهی فرمود یعنی حضرت امیر المؤمنین علی ولی رب العالی را کما ینبغی و یلیق بحقایق امر و نهی از روی یقین مطلع گردانیدم.

پس امیر المؤمنین علی حقیقت امر و نهی از حضرت ذو المنن بوساطت من فرا گرفته و بر اسرار آن هر دو کما هو حق رسیده باید که با کمال عقل و هوش استماع امر و نهی آن ولی خدای تعالی نمائید تا در یوم المحشر از احوال و ضرر و افزاع ایمن و مطمئن خاطر باشید و از سایر عقوبات جبار المخلوقات بیغم از انواع فواکه جنات منفکه و متنعم گردید.

زنهار که اطاعت امر او نمائید تا ارشاد هدایت یابید و از نهی او منجزر و متنبه شوید تا بطریق فوز و صلاح فیروزی و فلاح یابید و آنچه مامور مراد آن ولی رب العباد است بخلاف آن نگرائید بر طریق مرضیه او سلوک راه نمائید و بی شک و یقین طریق او را موافق منهج رب العالمین و رضای اله دانید.

و البته اطاعت علی و مطاوعت ائمة الهدی نمائید که مسلوک خلاف طریقت او ایمان و اسلام شما را متفرق گرداند و من شما را بحکم مهیمن باطاعت طریق امامت



و ولایت علی علیه السلام که سبیل قویم و طریق مستقیم است پیوسته الی یوم القیام امر نمایم و بعد از علی علیه السلام باطاعت و متابعت باقی اولاد من که از صلب او پیدا کردند که بحق هادی و بعدالت مهتدی باشند حکم فرمایم.

پس آنگاه حضرت ختمی پناه شروع در تلاوت سوره فاتحة الكتاب نمود آن سوره مبارکه را الی آخرها ختم فرمود بعد از آن گفت:

ای معشر مردمان حضرت رحیم الرحمن این سوره را در شأن من انزال و ارسال گردانید و این سوره جلیله علی و اولاد کرام او علیهم السلام را نیز شامل است زیرا که این مهتدیان طریق مستقیم از اولیای رحیم الرؤف و احزاب عزیز و هابند که ایشان را حزن و خوف نیست و بی شبهه و یقین حزب رب العالمین همیشه بر معاندان و دشمنان خاندان طیبین و طاهرین که آن جماعت غاویان و اخوان الشیاطین اند غالب اند.

و بعضی از آن طایفه بعضی دیگر را بزخارف دنیا و بقول کذب و کلمات لا یعنی مشعوف و مغرور گردانند و باعث ذلت و ندامت و سبب خسران و غرامت آن جماعت در روز قیامت گردند لیکن اولیای ملک تعالی و احباء ائمة الهدای جمعی باشند که حضرت الهی آن اعیان را در قرآن واجب الاذعان مؤمنان شمرده چنانچه میفرماید که «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» تفسیر آیه قرآن و الله اعلم بحقیقة البیان آنست که یا محمد نمی یابی قومی را که مؤمن و بصفت ایمان و شعار ایشان متصف و مستسعد باشند و اقرار بروز قیامت و جز او پاداش عمل و طاعت در آخرت داشته باشند این طایفه دوست نگیرند و بمودت و محبت نپذیرند جمعی را که آنها را از طریق ایمان و از منهج اطاعت حکم ایزد سبحان تمرد و طغیان نمایند و بخلاف امر قادر منان گرایند.

خلاصه کلام واهب علام آنکه اولیای حضرت رب العزت جمعی باشند که ایمان به حضرت رحیم الرحمن دارند و اقرار برسول و ائمة الهدی نمایند و بمحبت و مودت صمدیت راسخ دم و ثابت قدم باشند و آن را ملبس بلباس مودت غیر و مجلب

بجلباب مکر و ریب نگردانید چه مثل این مؤمن صمیم ایمن از عذاب الیم و درکات جحیم است و بلکه مثال این مؤمنان هادیان و مهتدیان به ایزد منان اند.

آنگاه فرمود که ای گروه مردمان اولیای اینان و أحبّه این اعیان جمعی باشند که داخل روضات جنان با کمال امن و مسرت فراوان گردند و ملایکه هر محل بعد از استقبال و تسلیم بخدمت ائمه علیهم السلام الملك المتعال اظهار رضا و خوشنودی حضرت لا یزال از آن برگزیدگان واهب متعال نمایند و ملایک کرام آن طایفه نیکو سرانجام را بنوید این مژده بمبارکبادی خلود جنان مبتهج و شادمان گردانند.

و نیز اولیای رب العزیز جمعی باشند که حضرت ملک و هاب در حق ایشان فرماید که «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسَابٍ» یعنی بغیر حساب و کتاب آن طایفه داخل جنت گردند.

و نیز اولیای خدای تبارک و تعالی جمعی باشند که در حالت ظهور و جفا و شدت و رخا از حضرت ایزد تعالی و از بیم عذاب او خایف و هراسان و از یاد شدت عقاب او نالان و گریان باشند.

این طایفه را در آخرت مغفرت و اجر بسیار در نزد واهب غفار است و اعدای ایشان داخل سعیر نیران و دوزخ تابان گردند و پیوسته شهیق و زفیر جهنم که عبارت از شعلات نیران و شراره لهیب آنست باعدای اولیای حق واصل و متلاصق است.

و چون جمعی از اعدای اولیاء ایزد اکبر داخل درک السقر گردند طایفه ای از آن ملاعین که پیشتر از ایشان داخل آن مکان خواری و محل ذلت و خاکساری گشته باشد بلاحقین لعنت و نفرین کنند و گویند که شما نیز از جمله ظالمان آل محمد و خائنان دین حضرت رسول امجد بودید که لعنت خدای بر شما باد.

و نیز دشمنان ائمه و اعدای اولیای واهب العطیه جمعی باشند که هر گاه فوجی از آن قوم گمراه داخل دوزخ بی اشتباه گردند از روی حزن با ناله و آه بخزانه آرامگاه خود التماس تخفیف عذاب و از کثرت عطش و حرارت استدعای جرعه آب نمایند.

خزنه نیران در جواب مستغاثیان گویند که ای قوم نادان مگر شما را در دار دنیا هادی و نذیر و دلیل و بشیر نبود.

یعنی چنانچه حضرت عز و جل انبیاء و رسل و ائمة السبل بجهة ارشاد و هدایت سایر عباد ارسال داشته و تعلیم شرایع احکام و دین همگی انام نموده البته شما را نیز بتعلیم حقایق دین و اعلام آداب احکام شرع سید المرسلین و آل او صلوات الله علیهم اجمعین ارشاد نمود چرا اطاعت او امر و نواهی حضرت رسالت پناهی و اوصیای آن حضرت که اولیای حضرت الهی اند نمودید و از فرمان لازم لازم الاذعان ایشان تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف فرمودید الحال جزای شما و پاداش عمل متمردين همین است.

ای معشر مردمان مسافت میان دوزخ و جنت بغایت قریب است الحذر الحذر دشمن ما کسی است که حضرت الهی او را مذموم و ملعون گرداند و ولی و محب ما کسی است که خدای تعالی او را بدوستی گرفته و در قرآن مدح و ثنای آن نیکوکاران و ستایش ایشان زیاده از توصیف و بیان نمود.

ای معشر مردمان من نبی ام و علی بن ابی طالب وصی من و ولی ایزد مهیمن است و اولاد من از صلب او اوصیای يك دیگرند و خاتم الائمه و الاوصیا قائم آل محمد الحجة بن الحسن المهدی علیه السلام است که در آخر الزمان ظاهرین بر دین و منتقم از ظالمان بیقین است چه آن حضرت و آباء عظام کرام او فاتح حصون کفرند و نیران.

قائم آل ما قاتل جمیع قبيله شرك و کفر است بلکه ناصر دین ارحم الراحمین و معین رب العالمین است و آن امام تابع حکم خدای عز و جل است او امام عالم و افضل و او صاحب هر فضل را بفضل و جهل را بجهل بنام و نشان، نشان دهد و او غرق بحر عمیق و در نیم صدف خانواده عشق است.

نه آن برگزیده و پسندیده خدا و وارث علوم همه اولیا و انبیا بلکه عالم بحقایق ذات و صفات آنهاست و نه او مخبر بخدای منان و متنبه بامر اسلام و ایمان است و نه

او امام رشید شدید شکور و مفوض امر و کار خود برب غفور است.

او آن امام است که پیشینیان خلفا عن سلف و سلفا عن خلف از و بشارت و نشان دادند و آن ولایت پناهی حجت باقی حضرت الهی است و بعد از او حجت دیگر نیست و حق با اوست در هر جا که باشد و بهر نوع که بود و هیچ نوری موجود نیست بغیر نور آن حضرت.

و اوست که هیچ احدی را برو غلبگی در هیچ حال از احوال از روی فضل و حال و حرب و قتال نیست و هیچ کس را بر ذات مقدس او نصرت دسترس نیست و او ولی خدا است برای اهل زمین و حکم خدای عز و جل بر جمیع مخلوقین و امین خالق آسمان و زمین است.

ای معشر مردمان آنچه من به تبلیغ آن محکوم و مأمور بودم بشما بجهت همگی افراد شما رسانیدم و حقایق آن را بکمال ظهور و عیان گردانیدم بلکه کما ینبغی و یلیق مراتب آداب و احکام آن را من کل الوجوه و المرام بشما و بسایر انام فهمانیدم و بعد از من این علی وصی و برادر من نیز بشما می فهماند باید که بعد از من جمیع ضروریات دین مبین و منهاج شرع و آئین را از او فرا بگیرند.

بدانید و آگاه باشید که من بعد از اتمام خطبه شما را بمصافحت و مبايعت علی علیه السلام خوانم و از شما اقرار بر ولایت و امامت آن حضرت خواهم گرفت و بعد از من شما را به مصافحت او وصیت نمایم نه من بیعت بخدای عز و جل کردم و علی علیه السلام بامن بیعت نمود الحال نیز من از همگی و تمامی شما بامر و حکم حضرت ملك تعالی بیعت برای آن امام الاتقیاء و ایزد تعالی میستانم بیقین هر که بعد از من نقض عهد و بیعت و نکث پیمان و شرط رسول رب العزت نماید آن نقصان؟؟؟ بنفس آن نادان شکننده عهد و پیمان لاحق و عیان گردد و هر که بر آن عهد و پیمان برقرار و بر مصافحت ممکن و پایدار باشد البته باجر عظیم و ثواب جسیم در روز جزاء و حساب کامیاب خواهد گردید.

چنانچه مصدوقه مکرمه «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا» شاهدست بر آن.

ای معشر مردمان بدانید که حج و عمره بحکم خالق البریه از شعایر اسلام

است پس هر که زیارت خانه خدای تعالی نماید تا عمره بجای آرد هیچ گناه بجهت او باقی نماند.

ای معشر مردمان طواف خانه کعبه حضرت ایزد منان نمائید که هر کسی که حج کند رب العلی او را غنی گرداند و هر که از حج واجب مع المکنه و الاستطاعة تخلف نماید و زیارت بیت الله الحرام ننماید مال آن بخیل حمال از دست او بسبب ایزد فعال برود و وبال نکال آن مال «فی یوم لا ینفع بنون و لا مال» برو باقی ماند.

ای معشر مردمان هیچ مؤمنی در موقفی از مواقف افعال حج بواسطه اقامت آداب حج و اتمام مناسک زیارت بیت الله الحرام وقوف ننماید الا- آنکه حضرت واهب الخطیئات جمیع گناهان او که از اول عمر تا آخر زمان از او سانسح و عیان گشته مغفور گرداند و او را بوسیله آن معاتب و معاقب نگرداند و چون از حج فارغ گردد کرام الکاتبین استیناف عمل نماید.

یعنی بعد از فراغ آن بنده از حج بیت الله الحرام ملکی کرام باز مجددا آنچه از آن بنده از نیک و بد بحیز انجام و انصرام رسد در صحیفه مرقوم و مثبت گرداند و جز او پاداش بعد تطایر الکتاب در یوم الحساب باورسانند.

ای معشر مردمان اگر چه حجاج اموال خود را در ثنوت و ما یحتاج حج و احوال خود صرف مینمایند اما نفقات حج و فرزندان او بموجب مزید برکت مهیمن سبحان در باقی اموال او فراوان گردند و سعی و عمل او را بوثیقه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» ضایع نگرداند.

ای معشر مردمان حج بیت الله الحرام را باید که بواسطه اتمام دین و اکمال آداب شرع سید المرسلین و تحصیل و تکمیل نفقه اهل بیت خود و جمیع مساکین بجای آرید.

ازین حدیث شریف چنین بین و ظاهر گردید که ادای حج خانه رب العالمین موجب مزید ملك و عیال او و سایر مستحقین است باید که از مشاهد و مشاعر

غنی اکبر منصورف نگردید الا بعد از توبه و انابت و طلب مغفرت و رجعت.

ای معشر مردمان بنوعی که حضرت مهیمن کارساز شما را بادای زکاة و روزه و نماز امر نمود که بهمان نهج قیام و اقدام امر مهیمن علام نمائید اگر بوسیله طول مدت تقصیر در افعال نماز نمائید یا رکنی از ارکان نماز یا باقی مفروضات را فراموش کنید این علی ولی ایزد تعالی مبین آنست از او استفهام و استعلام نمائید.

زیرا که این علی علیه السلام آن امام است که الله تعالی او را بواسطه شما بولایت و امامت تا روز قیامت هنگام ثواب و جزا مقرر و معین گردانید.

علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام و اولاد امجاد اویم و از روی حق و یقین آن حضرت شما را بحقیقت آنچه ازو سؤال نمائید عالم و خبیر و دانا و بصیر گرداند و حلیت و حرمت چیزی را که شما را اطلاع کما ینبغی و یلیق بر آن نباشد بجهة شما از روی صدق و تحقیق بیان نماید لیکن حرام و حلال زیاده از آنست که کسی بغیر ایزد تعالی احصای آن تواند یا تعریف آن تواند فرمود و خود را بحلال مامور و بحرام منتهی عنه دانید.

من از رب غفور مامورم بر آنکه از شما بواسطه امیر المؤمنین علی ولی تبارک و تعالی اخذ بیعت و مصافحت در باب ولایت و امامت آن حضرت نمایم و بجهت باقی ائمه نیز از شما عهد و پیمان بستانم.

بدانید که جمیع ائمة الهدی از من و از علی اند و بدانید که این جماعت اند که تا قیام قیامت امامت و ولایت آنها مستقر و ثابت است و مهدی از این طایفه در آخر زمان خلیفه ایزد منان است که حکم و عدل نماید و نهی از جور و ستم فرماید.

ای معشر مردمان من شما را به جمیع حلال دلالت کردم و از همه محرمت نهی نمودم و هرگز از قول خود برنگشتم و تبدیل آن بامری غیر آن ننمودم باید که شما در همه احیان و احوال متذکر اقوال و افعال من باشید و محافظت آن و وصیت بدان نمائید و تغییر و تبدیل در قول من بحکم رب جلیل نیست.

بدانید که تجدید قول خود نمایم و الحال همگی شما و کافه خلق الله تعالی را باقامت صلوات و ایتاء زکوات و امر معروف و نهی از منکر فرمایم.

اصل امر بمعروف آنست که بقول من متنبه شوید و ولایت و امامت علی و ائمه کرام علیهم السلام را بسمع تلقی اصغرا و استماع نموده پذیرید و جمعی که الحال درین محال حاضر نباشند آنها را اعلام نمائید و آن طایفه را نیز امر بقبول قول و فعل آن ولی عز و جل و نهی از مخالف قول آن ائمه السبیل که امامان دین و مشکات هدایت رب العالمین اند نمائید زیرا که هر چه من می گویم بموجب حکم قادر علام است و هیچ امر بمعروف و نهی از منکر نیست مگر با امام عادل.

ای معشر مردمان آنچه من در باب امامت و ولایت علی و اولاد کرام ایشان بشما بیان و عیان کردم قرآن لازم الاذعان نیز شما را بآن اعلام و دانا و واقف و شناسا گردانید که ائمه بعد از من علی و اولاد امجاد آن ولی رب العباد است چنانچه خدای تبارک و تعالی میفرماید که «كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ».

یعنی ائمه البریه بعد از حضرت سید المرسلین علیه السلام و التحیه کلمه باقیه حضرت الهیه اند و من نیز شما را مطلع گردانم تا آنکه بامر رب العزیز دو چیز در میان شما میگذارم که اگر مستمسک بآنها گردید بی اشتباه هرگز غاوی و گمراه و دور از مرحمت حضرت اله نشوید یکی کتاب مستطاب رب الارباب و دیگری ائمه الهدی علیهم سلام الملك الوهاب است.

ای معشر مردمان در اختیار صلاح و تقوی که موجب رستگاری دنیا و عقبی است سعی باشید و تاخیر در آن باب غیر جایز و دور از صواب دانید.

و حذر کنید از احوال و افزاع ساعت روز قیامت که زلزله ساعت عبارت از آنست چنانچه در قرآن واقع و عیانست که «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» یعنی تزلزل و احوال ساعت قیامت بغایت صعب و بزرگ و ندامت است.

باید که پیوسته متذکر موت و مستعد بجرع جام ناگوار فوت که بحکم «الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» جرعه چشیدنی و الم کشیدنی است باشید و محاسبه و کتاب و موازین قسط ثواب و عقاب را نصب العین خود نمائید هرگز از آنها غافل و ساهی مشوید زیرا که بوسیله نیکوئی بمزد و پاداشت خود مثنی و مسیء بموجب ارتکاب افعال شنیعه خود از وصول جنان و نعیم آن بی نصیب است.

باید که پیوسته متذکر موت و مستعد بجرع جام ناگوار فوت که بحکم «الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» جرعه چشیدنی و الم کشیدنی است باشید و محاسبه و کتاب و موازین قسط ثواب و عقاب را نصب العین خود نمائید هرگز از آنها غافل و ساهی مشوید زیرا که بوسیله نیکوئی بمزد و پاداشت خود مثنی و مسیء بموجب ارتکاب افعال شنیعه خود از وصول جنان و نعیم آن بی نصیب است.

ای معشر مردمان جماعت شما زیاده از آنند که از هر آحاد شما جدا جدا دست بدست بیعت توان گرفت لهذا مرا حضرت ملك تعالى امر فرمود که از تمام شما اقرار مبايعت على و معاقدہ آن بستانم باین نوع که على ولى خدا و امير مؤمنان است بعد از من و بعد از على اولاد امجاد ایشان امامان دين و هاديان سبيل مستقيم بيقين اند و من قبل از اين اعلام شما بالتمام نمودم که ذريت من از صلب على (عليه السلام) الى يوم القيام باقى و مستدام اند.

باید که جميع شما متفق اللفظ و المعنى از روى صدق و صفا من غير سمعة و ريا بگوئيد که ما راضى و مطيع و منقاد حکم و امر رب العباد و سميع اتم تمامی آنچه شما در باب ولى مالك الرقاب امير المؤمنين على و اولاد کرام شما يعنى ائمه که از صلب ایشان آمدست بما تبليغ نمودى.

درين باب با تو مبايعت از طيب نفس و صدق لسان و اقرار جنان بلکه بساير جوارح و ارکان نمائيم و باین اعتقاديم تا زنده ايم بلکه در هنگام موت و زمان بعثت بر همين عقيدت ثابت و راسخيم و هيچ گونه تغيير و تبديل باعتقاد خود راه ندهيم و شك و ريب و رجوع از عهد و آسيب بآن نفرمائيم و نقض عهد و پيمان و نکث بيعت ولى ملك منان نمائيم و هميشه اطاعت حکم خدا و پيروي قول شما در باب ولايت و امامت على و باقى ائمة الهدى عليهم سلام الله نمائيم و ترك مبايعت على و ائمه کریمه ننمايم.

بواسطه آنکه شما فرموديد که ذريت من از صلب على (عليه السلام) اند يعنى حضرت سبطين الحسن و الحسين که خود بلسان معجز نشان در باب تعريف ایشان و رفعت مکان آن جوانان اهل بهشت چنان فرموديد که

«و هما سيدا شباب اهل الجنة في الجنة»



بلکه ایشان در نزد من و محل ایشان در پیش من بغایت رفیع و قدر و منزلت ایشان در نزد واهب منان در نهایت منیع است.

بدانید که این دو بزرگوار بعد از پدر عالی‌مقدار خود هر يك امام مفترض الطاعه اند و نیز بگوئید که خدای تعالی را در باب شما و علی و حسن و حسین (علیهم السّلام) و باقی ائمه کرام فخام که ذکر و اعلام امامت و ولایت ایشان نمودید و ولایت و مودت ایشان را الی یوم القیام بر ما واجب و لازم فرمودید.

بر ما نیز عهد و میثاق است بر آنکه امیر المؤمنین علی و باقی ائمه عظام (علیهم السّلام) را از روی طیب نفس و صدق دل و اقرار لسان مصافقه و مبیاعه نمائیم و آن اعیان را بامامت و ولایت خود پذیرفتیم که هر کرا بجای آن اعیان دیگری بدل نگیریم و بامامت و ولایت نپذیریم و اصلا و قطعا از قول خود برنگردیم و بگوئید «اشهدنا الله و کفی بالله شهیدا».

یعنی درین باب عزیز و هاب را شاهد خود گرفتیم زیرا که حضرت ملک تعالی برای شهادت ما بر عهد و میثاق کافی و بسنده است و تو نیز ای رسول حضرت رب العزیز شاهد باش بلکه همه مطیعین شما از حاضرین و غائبین و ملائکه آسمان و زمین و سایر عباد ارحم الراحمین درین باب شهود صادقی اند و حضرت رب العالمین از جمیع شهود اعلم و اعظم است.

پس آنگاه فرمود ای معشر مردمان درین باب آنچه من بحکم ایزد ذو المنن بشما در باب ولایت و امامت علی (علیه السّلام) و اولاد او تبلیغ کردم ملک تعالی بر آن دانا است زیرا که حضرت بی نیاز بدرستی و تحقیق عالم بصوت و آواز هر کس است بلکه نگهبانی هر ذی نفس بحضرت واحد اقدس است.

هر کس که بسخن حقایق مقتبس من مهتدی گردد کار دنیا و آخرت او نیکو شود و آنکه تمرد و طغیان نمود ضال و گمراه گشت و دور از مرحمت اله گردید و اضلال آن کس همان بواسطه نفس اوست و آنکه متابعت بحضرت علی ولی رب العزت نماید

چنانست که متابعت حضرت صمدیت فرماید.

ای معشر مردمان بحضرت قادر دیان پرهیزید و با علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السّلام که کلمه باقیه حضرت الهیه اند متابعت نمائید و متابعت ایشان را بر خود واجب و لازم و از فروض متحتم دانید.

زیرا که جماعتی غدر نمایند و متابعت نمایند حضرت تبارک و تعالی آن طایفه را هلاک گرداند و هر که با علی (علیه السّلام) وفا نماید رب غفور او را مسرور و مغفور گرداند و بمضمون صدق مشحون «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ» که نقض عهد و پیمان نماید وزر و خسران آن در روز حساب و میزان به آن متمرّد نادان لاحق و عیان گردد.

ای معشر مردمان آنچه من همگی شما را بگفتن آن امر و حکم بموجب امر قادر عالم فرمودم باید که در همین ساعت و همین دم به آن متکلم گردید و بر زبان خود این کلمات جاری گردانید که «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» و بگوئید که شکر و سپاس و ستایش فوق از حد احصاء مر خدای جن و ناس را که ما را بولایت و امامت علی و ائمه کرام علیهم السّلام هدایت و اکرام نمود زیرا که اگر حضرت مهیمن معبود ما را به آن هدایت و ارشاد نمودی هرگز ما به آن ائمه الهدی مهتد نمیشدیم و بآن اعیان اقتدا نمینمودیم و در آخرت خاسر و زیان کار می گشتیم.

ای معشر مردمان فضایل علی و اولاد ایشان در نزد واهب منان بغایت بسیار و در قرآن لازم الاذعان آیات داله در باب فضیلت علی (علیه السّلام) و فرزندان او زیاده از حد بیان و شمار است و هر که شما را بحقایق آنها عالم و دانا و واقف و شناسا گرداند از سر صدق و یقین باید که تصدیق قول آن صادق امین رب العالمین نمائید و او را کاذب و مفتری ندانید و ظن بدو کذب بخود راه مدهید که «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ».

ای معشر مردمان هر که اطاعت امر خدای دیان و رسول آخر الزمان و متابعت علی و باقی امامان که مذکور و بیان کردیم نماید آن بنده محب و مطیع حضرت علیم سمیع در روز هول و فایز باجر عظیم رفیع است.

ای معشر مردمان سابقین در متابعت امیر المؤمنین علیه السلام و ستاینندگان بموالات و بعرض تحنیت و تسلیم بخدمت علی در باب مبارکبادی امارت مؤمنان فایز گردید و بجنات نعیم و متعیش بعیش دایمی قویم نائل آئید.

0 ای معشر مردمان متکلم شوید بآنچه حضرت واجب الوجود بگفتن آن از شما در باب علی ولی ملک تعالی راضی و خشنود گردد و تانی در آن روا نیست و تارک قبول ولایت علی و امامت ائمة الهدی کافر گردد لیکن اگر جمیع سکنه روی زمین بوسیله عدم قبول ولایت علی و ترک امامت ائمة الهدی کافر گردند هیچ ضرر و نقصان در آن باب بحضرت عزیز و هاب لاحق و عیان نگرود بلکه اثر ضرر و نقصان بیحد و مر بر آن طایفه ابتر راجع گردد.

بیت

بر دامن کبریا نشیند گرد \*\*\* گر جمله کاینات کافر گردند

بعد از آن فرمود که خدایا بیامرز بر مؤمنان که مطیع علی و اولاد گرامش ائمة الانام علیهم السلام باشند و بر پوشیدگان حق علی و ائمه (علیهم السلام) غضب نمای

«بعزتک یا ارحم الراحمین و الحمد لله رب العالمین».

### بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

آنگاه حضرت حبیب الله خطبه را باتمام رسانید در آن هنگام تمامی انام باآواز بلند فرمودند که ما امر خدا و رسول او را از روی طیب نفس و صدق لسان و نفس سامع و مطیعیم و باقرار لسان و اخلاص جنان بلکه ایادی و ارکان بمصافقه و مبايعه ایشان مقربیم و بحکم خدای تعالی و بقول رسول مجتبی صلی الله علیه و آله بولایت علی قائلیم و آن حضرت را مع اولاد کرام فخام بولایت و امامت خود الی یوم القیام قبول نمودیم و تا زنده ایم ازین قول برنمیگردیم بلکه درین باب بی شائبه و ارتیاب ثابت قدم و راسخ دمیم و الله علی ذلك شهید علیم.

بعد از آن یکان یکان از اصحاب به مبايعت ولایت مآب پیش آمدند.

اول کسی که در آن باب مصافقه با رسالت مآب بامامت و ولایت علی علیه السلام نمود اولین از اصحاب بود دوم دومین سوم سیمین بعد از آن مهاجر و انصار بخدمت رسول

ص: 250

مختار آمدند و مصافقه و مبیعه نمودند بعد از آن جمیع مردمان و سایر طبقات ایشان هر احدی بقدر منزلت و احترام خود پیش سید الانام آمدندی و مبیعت می نمودندی و تحیت و مبارکباد می گفتندی تا آنکه سید البرایا نماز عتمه و عشا را یکوقت بجای آوردند.

و سه مرتبه تمامی مردمان در همان محل و مکان در حضور موفور السرور حضرت نبی المشکور با آن امام الانس و الجان مبیعت نمودندی و در هر وقتی که جمعی از حاضران بمبیعت علی (علیه السلام) پیش آمدندی و عقد مبیعت می نمودندی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودی که «

الحمد لله الذي فضلنا على جميع العالمين».

یعنی شکر و سپاس مر خدای را سزاوار و درخور است که ما را بوسیله اعطای رتبه علیه نبوت و منصب عالیه ولایت و باعطای مراتب فضل و درایت تفضیل بر تمامی عالمیان نمود و باین احسان ما را از سایر موجودات بستود «و هو حسبی و نعم الودود».

بعد از آن مصافقه و مبیعه سنت سنیه و رسم و عادت مرضیه جمیع انام گردید و بنوعی اشتهاار یافته که جمعی که هرگز در میان آن طایفه رابطه خویشی و علاقه قرابتی نبود با يك دیگر مصافقه می نمودند.

از امام بحق جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) و التحیه مروی و منقول است چون سید البریه از خطبه و اخذ بیعت از جهت امام الامه امیر المؤمنین (علیه السلام) و التحیه فارغ شد که هنوز مجلس مبیعت بر صفت انعقاد و انصرام باقی و با سرانجام بود که در آن هنگام در میان مردمان شخصی نیکو سرانجام بزرگ شأن که سیمای صلاح و تقوی از او ظاهر و پیدا و رایحه خوش از او مستشمم و هویدا بود بنظر کیمیا اثر حضرت سید الجن و البشر جلوه کرد که آن بزرگوار متوجه استماع قول رسول و منتظر کردار آن نبی المختار بود که آیا آن اشرف انبیا و رسولان در آن محل و مکان با آن طوایف مختلفه مردمان بچه نوع سلوک میکند و چون بلسان معجز نشان بآن قوم بیمهر و پریشان با غایت عطوفت و احسان تبلیغ ولایت و امامت علی (علیه السلام) و باقی امامان مینماید آنگاه

گفت من هرگز در مدت العمر خود مثل امروز روزی در نیافتم از آنچه ازین رسول بزرگوار در باب تبلیغ ولایت و امامت ابن عم خود حیدر کرار تأکید و تشدید نمود و آن را بعهد و میثاق مؤکد و مشید فرمود و آن امر را بنوعی مستحکم گردانید که حل عقد بیعت آن امام زمان نمی نماید الا کسی که کافر بخدای عظیم و منکر رسول کریم گردد.

خنک آن کس که برین عهد باقی و مستقیم و بر منهج دین و شریعت او قویم باشد و ویل و عویل و عذاب و ویل از برای کسی ثابت است که این عهد را تبدیل گرداند و بی شبهه و گمان آن شخص بوسیله نقض عهد و پیمان پیوسته در آتش نیران و دوزخ تابان ابد الآباد بماند.

چون عمر بن الخطاب این مقالات صدق سمات از آن مرد صالح استماع نمود از هیئت و صورت او بشگفت آمد و تعجب بسیار و حیرت بیشمار بر او حاصل گشت.

گفت سبحان الله مثل این مرد باعتدال هرگز من در وقایع حرب و قتال و در محافل عیش و اقبال ندیدم در آن حال متوجه خدمت حضرت رسول ایزد متعال گردید و گفت یا رسول الله شنیدی که این مرد چنین و چنین گفت.

حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمود بلی یا عمر دانستی که قائل این قول کیست گفت نه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت نبی المعبود فرمود که یا عمر آن جبرئیل امین علیه السلام است.

ای عمر زنهار تو حل عقد مبیعت علی علیه السلام نکنی زیرا که بیقین اگر این کار از تو سانسح و صادر گردد و نقض عهد نمائی خدای تعالی و رسول او و ملائکه و باقی مؤمنین از تو بیزار و بری گردند.

حضرت رسالت پناهی بعد از اطلاع و آگاهی عمر سخن بهمین کلام ختم نمود و از آن مجلس عالی برخاست و متوجه مقام راحت و مکان استراحت خود گردید

و الله علی ذلك شهید.

## ذکر بیان و تعیین ائمه دین بعد از حضرت سید المرسلین و احتجاج رب العالمین بذکر مکان آن اعیان بر کافه مخلوقین از روی حق و یقین

### اشاره

از ابی بصیر که از اعیان اصحاب حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان الله علیهم اجمعین مروی و منقولست که آن امام الهمام علیه التحية والسلام فرمود که پدر بزرگوارم روزی بجابر بن عبد الله الانصاری گفت که مرا با تو کار ضرور است هر وقت و زمان که ترا شغلی گران نباشد مرا اعلام و اعلان نمای تا در خلوت ترا از حقیقت و کیفیت آن مسألت نمایم.

جابر بعد از عرض فدویت و نیکو بندگی منتهی رای بیضا ضیای آن مهر سپهر ولایت و امامت گردانید که در هر زمان و اوقات که شما بسعادت و اقبال توجه در آن باب نمائی داعی در شرف بندگی حاضر و ادای عبودیت و خدمت را مترصد و ناظرم قضا را در همان ایام آن امام الانام روزی با جابر مجلس و خلوت گزید و مرا نیز بخدمت عالی سامی خود طلبید.

چون بخدمت آن ولی بیچون شرف حضور موفور السرور دریافتیم از همان وقت آن حضرت روی بجابر انصاری رضی الله عنه آورده فرمود که ای جابر مرا از حقیقت لوح که ایزد قادر بجهت سید البشر ارسال داشته و تو آن را در دست مادر من حضرت فاطمة الزهرا علیها سلام الله تعالی دیدی آنچه والده ساجده ماجده ام ترا خبر داده که در آن لوح فرستاده ایزد سبوح مکتوب و مرقوم است ما را اعلام نمائی.

جابر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یقین که حقایق رقم آن لوح بر ضمیر منیر مهر تنویر حضرت البشیر و النذیر و بر ضمائر فیض ذخائر ائمة الابرار که اولیای ایزد سبوحند در کمال ظهور و وضوح است لیکن چون حکم جهان مطاع لازم الاتباع در حق این بنده ایزد غفار اصدار یافته داعی با کمال سعی و اهتمام بر آن قیام و اقدام نمایم.

ای خلاصه ایام و ای مقتدای خاص و عام بشهادت می آرم خدای هجده هزار

عالم را که من روزی در ایام حیات سید عالم بجهت تهنیت ولادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام عالیمعدلت شما بخدمت حضرت فاطمة الزهرا علیها سلام الله تعالی مسارعت و مبادرت نمودم چون بحوالی مجلس تهنیت قرین بضعه سید المرسلین علیه السلام مشرف گشتم و عرض بندگی و تهنیت بجای آوردم در آن حال در دست آن مطیعه ایزد سبوح لوحی دیدم در غایت سیری و بنهایت مشابه برنگ زمردی چنانچه گمان من شد که مگر تخته سنگی از زمردست.

در آن لوح کتابت بسفیدی مرقوم و مسطور بود مانند نور آفتاب که شعاع آن باعث تزلزل و نور نظر و اضطراب بصر بود.

من بعد از رؤیت و مشاهده آن گفتم ای بضعه سید المرسلین پدر و مادرم فدای تو باد این چه لوح است آن حضرت در جواب من گفت ای جابر این لوح را ایزد تعالی به پدر بزرگوار من حضرت نبی المختار بهدیه فرستاد و چون بحکم قادر بیچون اسم مبارک پدر من رسول الله تعالی و نام شوهر من ولی الله و اسم سبطی من الحسن و الحسین و اسمای باقی اوصیای حضرت رسول الله از اولاد من درین لوح بحکم ایزد سبوح مرقوم و مستور است.

پدر بزرگوار مرا باعطای این لوح سرافراز گردانید تا من بمطالعه و تلاوت اسمای اولیای ایزد تعالی و اوصیای رسول ملک العلی بوسیله این عطیه کبری مبتهج و شادمان گردم.

یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون والده ماجده شما شوق مرا در باب مطالعه آن لوح بفراست دریافت و اخلاص بندگی و مودت و یگانگی مرا نسبت بخاندان سید المرسلین می شناخت پیش از آنکه اظهار مطلب و مرام خود بخدمت آن بضعه خلاصه المرسلین علیهما الصلاة و السلام نمایم گفت ای جابر اگر ترا شوق بمطالعه این لوح در خاطر باشد بستان این لوح را و بخوان و مکتوب مرغوب صدق اسلوب آن را بخاطر آور بلکه معانی صدق فحای آن مرقومه را مکنون ضمیر هدایت پذیر خود گردانی.

من في الفور آن لوح را از دست مبارك آن بضعه رسول ايزد تعالى و تبارك گرفته بعد از تقبيل و تلثيم آن را بر سينه و تارك خود گذاشتم و بوسيله اين احسان از آن در برج مكرمت و عرفان امتنان فراوان بجان داشتم.

چون آن را من اوله الی آخره مطالعه كردم و بر حقايق آنچه در آن مشيت و عيان بود بعد از تلاوت مرا معرفت تمام بانصرام رسيد هر چه در آن لوح مرقوم و مشيت بود بر خصت آن اختر برج طهارت و عصمت نسخه كردم چنانچه يكحرف آن را نگذاشتم و آن لوح را بخدمت آن ام ائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين گذاشتم.

الحال نسخه آن در پيش اين بنده شما جابر حاضر است پدر عاليمقدارم گفت ای جابر ترا در فكر و خاطره هست كه آن نسخه را بمن عرض نموده پيش من حاضر گردانی جابر گفت بلی یا ابن رسول الله صلی الله عليه و آله اگر حكم نمائی في الفور حاضر گردانم و بدان خدمت بجان منت دارم.

در آن حال ولی ملك متعال با جابر از روی استعجال متوجه خانه آن پیر و رسول حضرت ذو الجلال شدند من نیز رفیق طریق آن امام الصديق بودم تا داخل حویلی منزل آن بنده خدای عز و جل شدیم در همان ساعت بنده رب العزت بخانه خود درون رفته بغیر مكث و درنگ صحیفه در چنگ گرفته برای پدرم بیرون آورد و بآن حضرت عرض نمود.

چون چشم آن امام الامین رضوان الله علیه و عليهم اجمعین بر مکتوب آن لوح افتاد و لوح ضمیر فیض مآثرش به حقايق آن منکشف و مستنیر بود پيش از آنکه در حضور ما مطالعه آن نماید گفت ای جابر تو نظر بر آن کتابت خود نمای و بمحل دیگر توجه نمای تا من آنچه در آن مرقوم و مستور است بر تو خوانم.

جابر با کمال توجه خاطر در آن نسخه نظر می کرد و پدر عالی تبارم از حفظ تلاوت و قرائت همگی و تمامی کلمات آن نمود.

بخدای غنی معبود که خلاف در تقدم يكحرف و تاخر زياده و نقصان آن نمود



جابر گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدای تبارک و تعالی را بشهادت می آرم که بنوعی که شما باقبال و سعادت درین وقت از حفظ تلاوت فرمودید بهمین نسق و ترتیب کلمات من غیر نقصان و زیادات در لوح ایزد سبوح دیدم بلکه از والده ماجده شما نیز شنیدم و ترتیب کلمات مکتوب لوح باین تنظیم و وضوح بود.

### **بیان مکتوب لوح که اسامی سامی ائمه دین (علیهم السلام) بترتیب در آن مکتوب و عیان است**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این کتاب از خدای عزیز علیم بسوی نبی کریم و نور و سفر عظیم و دلیل و حجاب او یعنی رسول واجب التعظیم که حضرت روح الامین از قبل رب العالمین بسید المرسلین نزول نمود.

ای محمد عالم باسمای من شو و شکر نعمتهای من نمای باید که منکر آلالی من نشوی بدرستی و تحقیق که نیست خدای الا من که حضرت مهیمنم و شکننده پشت جباران و خوار و ذلیل کننده ظالمان و دیان دین مردمان و احسان و جزا دهنده خلقان در روز بعث و میزان بدست من ثابت و عیان ست.

نیست خدائی بجز ذات یکتای بی همتای من مترجی غیر فضل من و خایف بغیر عدل خود را معذب گردانم بعدابی که هیچ احدی از خلقان را بمثل آن عذاب بی پایان معذب نگردانیده باشم پس رجا و عبادت من نمائید در شدائد امور بمن که رب غفورم توکل فرمائید زیرا که در هیچ حال من که ذو الجلالم از کیفیت اوضاع و احوال شما غافل نبودم و پیوسته هدایت و ارشاد شما بارسال رسل و انبیا و ائمه و اوصیای نمودم بواسطه آنکه من بعد از ارسال رسل و انبیا و انقضای ایام نبوت و رسالت جمیع آنها اوصیا بجهت هر يك از آنها معین و مقرر فرمودم.

لیکن ای محمد ترا بر جمیع انبیا و رسل اعلم و افضل گردانیدم فلهدا وصی ترا افضل از اوصیای انبیا و رسل سابقین گردانیدم و ترا مکرم بشبلی و معظم بسبیطی تو

حسن و حسین بعد از ذات ستوده صفات تو نمودم.

حسن را معدن علم خود بعد از انقضای مدت ولایت و امامت پدر او امیر المؤمنین علیه السلام گردانیدم و حسین را بعد از او خازن علم و معرفت و اکرام و احترام و بدرجه عالیہ شهادت و ختم احوال او در آخرت بعزت و سعادت نمودم او افضل از جمیع شهدا و ارفع و اعظم از همه سعدا است حجت بالغه من در نزد او و کلمه تامه من در پیش آن مهر سپهر ولایت و امامت است خلائق بوسیله اطاعت او امر و نواهی عترت او ماثب و از جهت تمرد فرمان ذریت او از جنت بی نصیب اند.

اول عترت او سید العابدین علی بن الحسین است بعد از او ولد ارجمند او شبیه جد خود نبی المحمود محمد باقر علم من و معدن حکم منست و زود باشد که جمیع مرتابین که شک و ریب در باب ولایت جعفر صادق الامین نمایند بوسیله همین در سعیر و سچین مکین گردند کسی که رد حق از آن ولی ایزد مطلق نماید چنانست که رد حق از من نموده باشد.

این کلام صدق التیام قول منست که هر آینه من مقام و مثنوی جعفر را بغایت مکرم و محترم گردانم و او را در میان اشیاع و انصار و اولیای ابرار اختیار بوسیله اعطا و احسان و مزید درجه شفاعت و رتبه عزت و کرامت مبتهج و شادمان گردانم.

و بعد از تقضی ایام ولایت و امامت او برگزیدم ولد ارجمند و مولود سعادت مند او موسی بن جعفر را و در زمان آن ولی ایزد منان فتنه از مخبط کورباطن نسبت بآن صفی حضرت مهیمن بین و ظاهر گردد لیکن آن امام المؤمن هرگز از حکم و رضای من منقطع نگردد زیرا که او حجت منست و حجج من مخفی و اولیای من شقی نشوند.

هر که منکر یکی از آن اولیای اعیان گردد آن شقی نادان منکر نعمت من و دور از عنایت و مرحمت منست و مغیر آیه از کتاب من کاذب و مفتری بر من است چاه ویل در جهیم و عذاب و بیل الیم برای منکران مقرر و مستقیم است و بعد از تقضی بنده و حبیب فرخنده و ولی پسندیده من موسی بن جعفر ولی هشتم من امام الوری ابو الحسن علی

ص: 257

مکذب هشتم از ائمه الهدی مکذب جمیع اولیاست نام آن امام الوری علی الرضا ولی و ناصر منست و او را عقرب مستکبر مقتول گرداند و آن ولی ربانی در مدینه ای که بنده صالح مخترع و بانی آنست در جنب شیرترین مخلوق من مدفون گردد و این سخن قول صدق منست که هر آینه من آن ولی معبود را بمولود قرت العین و خلیفه او محمد بن علی که وارث علم و معدن معرفت و علم و موضع سر و حجت من بر سایر مخلوقات منست مبروز و مشهور گردانم.

جنت را مثنوی و موطن آن ولی ذو المنن نمایم و شفاعت آن برگزیده ایزد داور را در حق هفتاد نفر از اهل بیت ایشان که تمامی و یکسر مستوجب نار سقر باشند قبول فرمایم و ختم ولایت آن صاحب سعادت و اقبال باین او جامع معرفت و کمال و مرشد خلائق بحرام و حلال علی بن محمد ولی و ناصر من گردانم و او شاهد همه بندگان و امین وصی من بر تمامی ایشان و ولی زمان است.

و از نسل آن برگزیده عز و جل متولد گردانم کسی را که خواننده بطریق حق من و خازن علم من ابن علی الزکی الحسن باشد و بعد از او رتبه ولایت و امامت را کامل و تمام نمایم باین آن سلاله سید المرسلین که امام و رحمة للعالمین و با آن ولی ملک تعالی کمال موسی علیه السلام و بهای عیسی علیه السلام و صبر ایوب بلکه همگی صفات مستحسنه انبیا و نعوت کامله اصفیا با آن خاتم الاوصیا است.

اولیای من در ایام غیبت آن برگزیده رب جلیل بغایت خوار و ذلیل اند چه اعدای دین بعد از قتل آن مؤمنین رؤس ایشان را بهدیه برای ابنای زمان بارمغان فرستند چنانچه رؤس اهل کفر ترك و دیلم را از سایر بلاد عالم جماعه مسلمین بعد از قتل و جهاد بواسطه مؤمنین بهدیه فرستند آن متمرذین نیز بعد از نهب و غارت اموال مؤمنین این طایفه را بجزور و کین بقتل آرند بلکه اجسام اهل اسلام را محروق گردانند.

اولیای دین ایزد منان پیوسته خایف و ترسان و متالم و هراسان باشند و زمین

از دمای اهل دین بوسیله ظلم ظالمین رنگین گردد و همیشه اولیای سبحان بامر و نهی راغب و هراسان باشد و نساء اهل ایمان بواسطه تعدی و تقریط اهل طغیان و قتل ازواج ایشان اظهار حزن فراوان و افشاء ویل و اندوه بی پایان نمایند.

حقا که این طایفه سلیم العاقبة اولیای من اند و بوسیله دعا و نفس اقدس ایشان و بیمن قدوم میمنت لزوم آن اعیان دفع فتنه هر کورباطن نادان و رفع فساد و عناد اهل تمرد و طغیان است و بسبب ایشان کشف زلزال و منع ضار و اغلال از تمامی افراد مؤمنین و ارشاد رجال است «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (1).

حضرت ملك علام اختتام کلمات صدق سمات لوح را باین آیه وافر هدایه نمود تفسیر و معنی آیه و الله اعلم آنست که این جماعت اولیای من اند بر ایشان باد صلوات و رحمت پروردگار ایشان و درود و تحیت بی پایان و این طایفه مهتدیان و راه یافتگان بحق و اسلام و بشرايع ایمان و احکام اند.

و نیز در باب اولیاء ائمه رب الارباب علی بن حمزه که از ثقات روایت جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الملك الخالق است از آن حضرت نقل نماید و آن حضرت از پدر خود و پدر آن حضرت از آبای عظام کرام علیهم التحية والسلام نقل نمایند که روزی حضرت نبی المحمود صلی الله علیه و آله در حضور اصحاب کرام و مستسعدین مجلس عالی مقام خود فرمود که جبرئیل امین از نزد رب العزت بمن چنین حدیث نمود که حق سبحانه و تعالی می فرماید.

کسی که بداند که در آسمان و زمین خدای تعالی بغیر ذات یکتای بیهمتای من نیست و بداند که بنده و رسول پسندیده من محمد و علی بن ابی طالب خلیفه من و ائمه معصومین از اولاد او حجج منند من آن بنده را بیشک از روی عطوفت و مرحمت مقیم جنت و پایدار آن مکان استراحت گردانم و او را بشرار نار آزار نفرمایم و بعفو خود مغفور گردانم و حواری جنت را برو مباح سازم و کرامت و عطوفت و احسان و مرحمت

ص: 259

خود را برو واجب گردانم و نعمت خود را برو تمام نموده او را در سلك خواص محبان خود منخرط سازم.

اگر مرا ندا کند او را به لبیک جواب دهم و چون مرا دعا کند اجابت نمایم و اگر سؤال چیزی نماید عطا فرمایم و اگر او ساکت شود من ابتدا به سخن و کلام نمایم اگر مسیء بود مرحوم گردانم و چون از من بگریزد او را بخوانم اگر بعد از ترمرد فرمان توبه و انابت نماید توبه او را قبول فرمایم و چون دست بر در امید و رحمت من زند من باب رحمت برو مفتوح گردانم و در جمیع احیان و احوال مراقب حال او باشم و در هیچ حال از کیفیت اوضاع و احوال او غافل نباشم.

اما کسی که شهادت بالوهیت و یگانگی من ندهد یا آنکه گواهی بر ربوبیت من دهد و اقرار بر عبودیت من نماید لبیک شهادت بر رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) ندهد یا اقرار و شهادت بر الوهیت من و رسالت محمد نماید اما گواهی بر ولایت و امامت علی ابن ابی طالب ندهد یا شهادت بر جمیع آنچه ذکر شد نماید لیکن گواهی بر ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) از اولاد او که حجج من اند و اولیای حضرت مهیمنند ندهد آن کس معین منکر نعمت من و مصغر عظمت و کبریائی من و مکفر آیات منست.

اگر قصد من نماید او را از خود دور و از مرحمت و عنایت مهجور گردانم و اگر سؤال چیزی نماید عطا ننمایم و اگر ندا کند استماع آن نکنم و او را بجواب معزز و کامیاب نگردانم اگر امید و رجای من نماید محروم گردانم و هرگز او را پیش خویش نخوانم این جزای عمل ناپسند آن طاغی از من بغایت جدیر و مستحسن است و من ظالم بر بندگان در هیچ وقت و زمان نبودم «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (1).

چون حضرت سید الانام کلام ایزد علام را باین مقام رسانید جابر بن عبد الله الانصاری بر پای خواست و گفت یا رسول الله التماس و استدعا از مشکلات ضمیر فیض مآثر آنکه از زبان معجز نشان بیان و عیان نمائید که ائمه معصومین از اولاد

ص: 260

امیر المؤمنین علی چه کسانی و هر يك از آن مقتدای خاص و عام را چه نام است.

حضرت رسول علیه الصلاة و السلام فرمود که ائمه از اولاد علی (علیه السلام) حسن و حسین سیدی شباب اهل الجنة في الجنة اند و بعد از ایشان سید العابدین علی ابن الحسین و در زمان خود ولی رب العالمین و امام تمام مخلوقین است و بعد از او محمد باقر امام الوری و ولی ایزد تعالی.

ای جابر زود باشد که تو بخدمت محمد الباقر مشرف گردی چون ادراك صحبت آن ولی بیچون نمائی او را از من سلام برسان و بعد از او ولی ایزد خالق جعفر بن محمد الصادق است و بعد از انقضای ایام ولایت آن امام الایمه فرزند سعادت مند او موسی کاظم امام اهل عالم است و بعد از او ولی ایزد تعالی علی بن موسی الرضا امام کافه برایا است و بعد از او تقی؟؟؟ محمد بن علی امام الوری و ولی خدای تعالی است و چون مدت او منقضی گردد بجای او بر مسند امامت نشیند پسر او امام علی النقی و بعد از تقضی مدت ولایت نقی فرزند کامل او ولی مهیمن الزکی العسکری الحسن بر سریر امامت نشیند و بعد از آنکه ایام ولایت و زمان امامت او منقضی شود ولد ارجمند و خلف سعادت مند او محمد بن الحسن امام بحق و مهدی امت من است و آن ولی ایزد اکبر مملو و پر؟؟؟ گرداند تمامی زمین را یکسر بعدل و قسط وقتی که زمین بوسیله غیبت آن خلاصه عترت بسبب ظلم ظالمین مملو از جور و کین شده باشد.

ای جابر این جماعت خلفا و اوصیای من و اولاد و عترت منند هر که اطاعت ایشان نماید چنانست که اطاعت و فرمان برداری من نموده باشد و متمرد از حکم اطاعت آن امامان باغی عاصی از امر و فرمان من است هر که منکر آن اولیای هادین یا منکر یکی از ائمه معصومین (علیهم السلام) گردد منکر منست و منکر من منکر حکم حضرت ذو المنن.

و ظاهر است که منکر ایزد قادر بیشک کافر است و برای اهل کفر درک السقر مقرر است و حضرت رب العالمین بسبب وجود وافر الجود ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین امساک سموات و محافظت آن از وقوع بر زمین نماید و نگذارد که

سبعه سموات بسبع ارضین فرود آید و بوسیله ذوات آن وکلای دین حضرت ارحم الراحمین محافظت و صیانت اهل زمین از امتداد و ابتلاع نماید.

یعنی ائمه دین نگذارند که زمین سکنه خود را فرو برد بلکه وسیله مراقبت خلقت و سبب صیانت ایشان از جمیع آفات و عاهات زمان و حوادث دوران ذات ستوده صفات فیاض البرکات آن اعیان است و ایشان نگذارند که آسمان بزمین فرود آید و زمین سکان خود را بلع نماید.

خلاصه معنی کلام سید الانام آنکه همگی سبعه سموات و ارضین سبع طبقات در تحت امر و حکم ائمه البریات اند و از فرموده آن زمره اهل عدل و انصاف تمرد و انحراف و تعدی و اعتساف نورزند و منقاد و مطیع امر و حکم آن اولیای بصیر سمیع اند.

### **فضائل حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)**

و نیز از مهر سپهر هدایت و بدر منیر شبستان ارشاد و ولایت امام الامة و ولی رب العزت جعفر الصادق الامین بن محمد بن علی بن الحسین مروی و منقولست که روزی حضرت رسالت‌آب در محل و مآب که اکثر اعیان اصحاب حاضر بودند خطاب مستطاب بحضرت ولایت‌آب امیر المؤمنین علی علیه سلام الملك الوهاب فرمود که:

یا علی دوست نمیدارد ترا الا مؤمن طیب الولادة یعنی محب تو شخصی است که از مادر و پدر بعقد و نکاح متولد گردد نه از زنا و سفاح چه اولاد الزنا ترا بموالیات نگیرند چنان که فرمود که یا علی ترا بیغض و عداوت نگیرد مگر کسی که خبیث الولادة بود.

یعنی هر که بغض تو ظاهر گرداند البته از اولاد الزناست و فرمود که یا علی بموالیات نگیرد ترا الا مؤمن و معادات و دشمنی تو اختیار نکند الا- کافر چون رسول ملک علام کلام معجز نظام باین مقام اختتام گردانید از مستسعدان آن محفل جنت نشان بنده خاص ایزد معبود و مطیع با اخلاص نبی المحمود عبد الله بن مسعود بر پای خواست و بعد از ادای عبودیت و عرض فدویت گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما در ایام حیات ذات حمیده صفات شما بوسیله تبیین بغض و عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام خبث ولادت و کافر را دانستیم لیک بعد از وفات حضرت رسول الله هر گاه شخصی اظهار اسلام بلسان نماید و اخفاء سریرت و مکنون عقیدت خود فرماید کفر آن بی ملت و خبث ولادت او بچه وجه و علامت ظاهر و بین و بچه نوع لایح و روشن گردد.

فی الفور رسول رب غفور در حضور اصحاب بابن مسعود خطاب نمود که یا ابن مسعود این علی بن ابی طالب (علیه السلام) امام و پیشوای شما و خلیفه من بر کافه برایا است در هر باب رجوع بآن حضرت ولایتمآب نمائید و چون ایام ولایت آن ولی بیچون منقضی گردد ابنای من حسن و حسین امامان شما و ولی ایزد تعالی اند و خلیفه من بر شما و بر سایر خلق ایزد تبارک و تعالی همین پسران من اند و چون مدت حسین بگذرد نه نفر اولاد حسین هر یک بعد از دیگری امامان و مقتدایان و خلفای من اند بر شما و نهمین ایشان قایم در میان امت من خواهد بود.

و چون ولی مهیمن بیچون ظهور نماید و بیرون آید زمین را مملو گرداند بقسط و عدل بعد از آنکه بجهت غیبت آن امام الامه بسبب ظلم و تفرط ظالمان مملو از جور و ستم شده باشد.

یا ابن مسعود دوست نمیدارد این طایفه سلیم العاقبه را مگر کسی که طیب الولاده بود و از اولاد الزنا نبود، و بیغض ایشان مقرر و بعداوت آن اعیان مشتهر نگردد مگر شخصی که خبیث الولاده و از اولاد الزنا بود و بمولات نگیرد آن اولیای ایزد منان را جز مؤمن نیکو سیر، و معادات و دشمنی ایشان اختیار ننماید مگر کافر ابتر.

آنکه منکر ولایت یکی از ائمه (علیهم السلام) گردد چنانست که منکر نبوت من گردد و منکر من منکر حضرت ذوالمنن است و جاحد یکی از آن اولیای ایزد سبحان جاحد من است و جاحد من جاحد واهب مهیمن است و نیز طاعت آن اولیای رب العزیز طاعت منست و طاعت من موجب تحصیل رضا و طاعت قادر ذوالمنن است و معصیت



ایشان معصیت من و معصیت من حضرت عزتست.

یا ابن مسعود زنهار آنچه من بیان و اظهار در باب ولایت ائمه الا برار بجهة شما و سایر اخیار بلکه بواسطه تمامی خلائق واحد غفار نمودم شك و ریبی بخاطر برسانی که البته کافر گردی و از رحمت عزیز قادر محروم و ابتر شوی بعزت و جلال حضرت ذو الجلال پروردگار من قسم است که آنچه من در باب ولایت و امامت آن اولیای واحد وهاب بجهت شما و سایر اصحاب بیان کردم تکلف در آن نمودم و نطق به هوا و هوس بغیر وحی و حکم ایزد مقدس نزد هر چه در شأن علی و ائمه عالیشان واضح و عیان نمودم یقین و صدق است.

پس آنگاه حضرت حبیب الله دست بسوی آسمان برداشت و این دعا در حق اولیای ملك تعالی و اوصیای نبی الوری فرمود که بار خدایا بدوستی گیر و به محبت و مودت پذیر خلفای من و ائمه امت مرا و دشمن گیر دشمن ایشان را و نصرت و معاونت نمای بر نصیر و معین ائمه معصومین (علیهم السلام) و ذلیل و خوار و مخذول و بی اعتبار گردان کسی را که در فکر ذلت و خواری و خفت و سوگواری آن ائمه الا برار بود و هرگز زمین را از هدایت دین و از قایم ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین که حجت تو ظاهر و مشهور یا خایف مغمور است خالی مگردان و پیوسته آن اولیای دین را معزز گردان تا دلایل و حجج تو باطل و آیات بینات تو ساقط و عاطل نگردد.

چون نبی المحمود کلام صدق التیام باین مقام اختتام نمود فرمود که یا ابن مسعود من در همین محل و مسکن جمع کردم و بیان نمودم همگی آنچه فعل آن بر تو واجب و عمل آن بر تو لازم بلکه از فروض متحتم است زیرا که دین تو بوسیله آن عمل تمام و مکمل و موجب تحصیل رضای خدای عز و جل است و ترك یکی از آنها باعث فساد و هلاکت شما در روز بعث و جزاست و آنکه متمسک بآن مامور و متشبث به آن مرام مذکور گردد نجات از درکات یافته درجات رفیعه در جنات یابد آنگاه رسول الله فرمود که وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی و کلام معجز نما بهمین جا اختتام نمود.

مصنف کتاب شیخ ابو علی الطبرسی رحمه الله میگوید که درین معنی در باب ائمة الابرار روایت بغایت بسیار و متواتر بشمار است و از کثرت اخبار هیچ احدی را قدرت احصاء و شمار نیست لیکن من چندی از آن احادیث و اخبار صدق آثار بجهت جلاء ابصار ابرار و از جهت شفای صدور محبان اخیار و هدایت و ارشاد جماعت منصف نیکو کردار بیان و اظهار کردم.

### ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود ...

#### اشاره

ذکر بیان طرفی از لجاج و احتجاج که بعد از وفات نبی الوهاب در باب خلافت آنکه مستحق آن بود و در باب آنکه مستحق نبود و اشاره بانکار تأخیر مبايعت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و اظهار کید قبل از وفات آن حضرت و بعد از آن

ابی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی باسناد صحیح خود از جمیع رجال که همه آنها ثقه و صحیح القولند روایت میکند که حضرت سید البریات در ایام مرضی که در همان اوقات وفات یافته روزی بجهت ادای صلاة از دولتخانه با سعادت و اقبال متوجه مسجد النبى علیه صلوات الملك المتعال گردید لیکن چون بسبب اشتداد تب در غایت ضعف و مضطرب بود تکیه به ابو الفضل عباس بن عبد المطلب و ثوبان مولی آل نبی ایزد واهب نموده بواسطه بندگی و نماز مهیمن کارساز از منزل مبارک بیرون آمد.

و این همان نماز است که آن رسول عز و جل در مرتبه اول تب و ضعف آن حضرت از مرتبه شدت و ضعف گذشته بود و در خود گمان آنقدر قدرت که اقامت بران تواند نمود نداشت.

لهذا اراده تخلف از آن نماز با جماعت نمود اما چون بعضی کلمات که موافق مزاج آن نبی صاحب المعراج نبود از اصحاب و حضار آن محفل رضوان مآب استماع نمود بی تاب شده متحمل مشقت بسیار و مشتغل آزار بشمار گشته از منزل مبارک بواسطه نماز و بندگی ایزد تعالی و تبارک بمسجد آمده بعد از ادای دوگانه بجهت واهب یگانه و نصایح محبانه باصحاب و بیگانه متوجه دولتخانه که جنت با تمامی زیب و زینت

في الجملة نمونه از روایة كاشانه آن است گردید.

و چون بدولت و سعادت بدولت سرای خود مراجعت و معاودت نمود بثوبان مولای خود فرمود که ترا باید که تعبیه این دار پایدار بود هیچ احدی از انصار را بدخول سرای بنزد من آمدن نگذار.

ثوبان بامر رسول آخر الزمان بعثه دار قرار گرفت بلکه آن را شرف روزگار و سرمایه روزشمار خود دانست در آن اثنا اثر وحی ایزد غفار از جبین مبین رسول مختار هویدا و اظهار گردید چنانچه بر ثوبان ظاهر بود که حضرت رسول بوحی مشغولست.

قضا را در همان زمان جماعت انصار بر در خانه حضرت نبی الابرار و الاخیار آمدند و رخصت دخول دولتسرای رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ثوبان طلب نمودند چون ثوبان ممنوع از اذن بود رخصت بهیچ احدی ننمود في الفور آن جماعت شروع در کوفتن در دولتخانه آن یگانه گوهر نبوت نمودند و بثوبان گفتند که البته ما را رخصت دخول جنت سرای رسول صلی الله علیه و آله نماید و زیاده ازین بوسیله ممانعت تصدیع و آزار ما نماید.

ثوبان در جواب انصار و باقی اصحاب حضرت رسالتآب گفت که المامور معذور چون نبی المشکور مرا امر بمنع اعزه از حضور موفور السرور خود فرمود و تخلف امر رسول ایزد غفار خلاف شرع آن بزرگوار و مخالفت حکم حضرت پروردگار است.

خصوصا درین حال که آن حضرت بسعادت و اقبال بوحی لا یزال مغشی علیه و مشغول الیه است مخدرات حجله عصمت و طهارت در خدمت سید البریه حاضرند بناء علی هذا رخصت حضور شما در نزد رسول رب العلی متعذر بلکه متعسر است.

انصار بعد از استماع این گفتار از ثوبان مولی نبی المختار غایت قلق و اضطراب اظهار نموده شروع در گریه و زاری کرده بنوح و نوحه نمودند که آواز گریه و

بیقراری ایشان بسمع شریف نبی الانس و الجان رسید.

آن حضرت روی بحضار آورده استفسار فرمود که این جماعت چه کسانند گفتند یا نبی الابرار جمعی از اصحاب و انصارند.

حضرت نبی الرحمة فرمود که از اهل البيت من درین مقام کدام حاضرند گفتند علی و عباس في الفور رسول رب غفور ایشان را بنزد خود خواند و به آن اعیان رسول آخر الزمان تکیه نموده تا بمسجد منیف تشریف آورد و بستون مسجد که آن جذع از درخت خرما بود به معاونت و امداد ایزد معبود تکیه فرمود و بمنادی امر بندای مردم نمود.

چون بحکم رسول بیچون مردم جمع شدند حضرت نبی المحمود بقدر قدرت خطبه و رعایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و در اثنای کلام معجز نظام گفت:

ای معشر مردمان هر پیغمبر که از دار الشورور جهان متوجه دار السرور جنان گردید البته چیزی از متروکات گذاشت از کتاب خدا و اوصیای انبیا من نیز رسول رب العزیزم ترکه خود ثقلین یعنی کتاب رب العزت و اهل البيت و عترت خود در میان شما میگذارم.

هر که از شما باعث تضییع آن دو امر عیان گردد خدای غفار او را ضایع و زیان کار گرداند.

ای جمیع مهاجر و انصار شما با تمامی کبار و صغار بسوی ایشان پناه برید و ایشان را وسیله هدایت و ارشاد و شفعیای یوم التناد خود دانید تا در شداید آلام یوم القیام درنمانید و من شما را وصیت و امر به پرهیزکاری و تقوی سوی حضرت باری مینمایم و حکم احسان و یاری نسبت به آن برگزیدگان ایزد تعالی میفرمایم باید که خوبی ایشان را قبول نمائید و از گناه ایشان درگذرید.

چون سید الانام کلام باین مقام رسانید اسامة بن زید را که از بندگان خاص

مهیمن مجید و پیرو با اخلاص رسول حمید بود بنزد خود طلبید و گفت ای اسامه من غیر تراخی الزمان و المهله در همین وقت و ساعت با آن جماعت که ترا بر آنها حکم و امارت عنایت کردیم مامور بنهضت و توجه آن شدی ببرکت خدای منان و بنصرت و امتنان بی پایان او روانه شو و تاخیر و درنگ آن را موجب عار و ننگ بلکه سبب وزر و عصیان و وسیله خلود در نیران دانسته باش.

البته کمال مسارعت در رفتن صوب موته نمای با جمعی که ترا بر آنها امارت دادیم و برفاقت تو معین نمودیم از مهاجرین و انصار.

و در آن میان ابا بکر و عمر و جماعتی از مهاجرین اولین و باقی طوایف مسلمین بودند که حضرت نبی الرحمة مقرر کرده بود که باتفاق اسامه غارت موته نمایند.

و موته ولایتی است قریب بفلسطین و آن محل الیوم باستنبول شهرت دارد و پای تخت سلسله عثمان جوق است و همیشه پادشاهان روم در آنجا بسלטنت بر تخت پادشاهی نشینند و تا در قید حیاتند از آنجا حرکت نمی کنند بلکه حرکت از مقر تخت و سلطنت را شگون نمیدانند.

و این موته همان مکان است که جعفر بن ابی طالب برادر اسد الله الغالب علیه السلام در آن سرزمین بفیض شهادت رسیده با حواری جنت همنشین گردید.

اسامه بعد از استماع کلام معجز انتظام سید الانام و عرض فدویت و نیکو بندگی منهی رأی فیض اقتضای سید الأنبیاء گردانید که یا رسول الله چون ذات حضرت نبی - المختار محموم و بیمار است آیا این فدوی را چند روزی مهلت و رخصت اقامت در همین مکان استقامت شود تا آنکه نبی الرحمة را شفای کلی از شفاخانه واهب یگانه عنایت شود و مرا تفرقه خاطر که بوسیله کوفت سید البشر در ضمیر کثیر مستقر است باطمینان و جمعیت مبدل گردد زیرا دل من بواسطه تب این خلاصه و زبده دودمان عبد المطلب بغایت حزین و مضطرب است و پیوسته مترجی و مستدعی از حضرت ایزد تعالی است که بوسیله شفای رسول کریم سبوح این دل محزون مجروح من مسرور شود.

حضرت رسول خدای تعالی فرمود که ای اسامه در ساعت روانه شو که از جهاد کفار و جنگ آن اشرار تاخیر و درنگ بحسب عقل و فرهنگ جایز نیست بلکه تراخی و درنگ موجب عار و ننگ است.

اسامه گفت ای نبی الوری سمعنا و اطعنا در همان ساعت اسامه کمال مسارعت در تجهیز آن سفر نمود لیک بعد از تعیین اسامه بعضی از ارباب نفاق و کین سخنان بی بنیان نسبت بسید المرسلین می گفتند که گوئیا محمد در میان طوایف امم متابعین ملت خود شخصی مثل اسامه و پدر او در شجاعت و سخاوت نیافت.

چون مقال آن جمع بی انفعال بسمع شریف رسول ایزد متعال رسید که ارباب نفاق و ضلال در تعیین اسامه بواسطه انصرام مهام موته کلام از روی طعن و ملام میگویند در مجمعی که اکثر اصحاب آن رسول عز و جل در آن محل حاضر بودند حضرت گفت:

ای معشر مردمان بمن رسید که بعضی از شما بواسطه تعیین اسامه بجهت حکومت موته و امارت شما و در تعیین والد اسامه نیز سابقا بواسطه امارت مسلمین طعنه مرا می زنند.

بخدای عالم قسم است که اسامه و پدر او هر دو لایق امارت مسلمانان بودند و او دوستترین جمیع مردمانست نزد من و وصیت من بهر يك شما در باب اسامه آنست که نسبت باو خیر و نیکویی نمائید و از صلاح و صوابدید او تقاعد و تجاوز ننمائید و یقین دانید که آن سخنان بی بنیان در باب اسامه بعینه مثل کلام بی سرانجام یاران پیشین شما در حق پدر ایشانست در آن هنگام که بجهت امارت و حکومت معین شده بود ارباب حقد و حسد فی جیدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ هَمی نوع سخنان میگفتند.

و نیز یقین دانید که هیچ فعل و عمل از من بغیر حکم و رضای خدای عز و جل سانح و صادر نگردد.

بعد از آن حضرت رسول آخر الزمان داخل خانه و مکان خود شدند و اسامه

بعد از سرانجام اسباب سفر در ساعت از مدینه طیبه بیرون آمده براس الفرسخ معسکر و مخیم لشکر نصرت اثر نمود.

چون این خبر بسمع شریف آن سید سرور رسید فی الفور بمنادی حکم فرمود در بازار و محلات مدینه با سکینه ندا نماید که حکم حضرت سید البشر چنین معین و مقرر است که جمعی بواسطه رفاقت اسامه در باب تاخت و غارت اهل موته مقرر گشتند باید که هیچ احدی از آن تخلف و انحراف و تمرد و اعتساف ننماید و در طاعت و رفاقت او مبادرت و منازعت ننماید.

اول کسی از اصحاب و یاران که مبادرت آن حکم و فرمان نمود ابو بکر بود و بعد از آن عمر و ابو عبیده الجراح تابع ایشان شده بمعسکر سعادت اثر نبی الانس و الجان داخل گشتند و هر سه در مکانی که زمین آن بغایت نرم و هموار بود نزول نمودند و در آن معسکر با سایر لشکر ملحق شدند.

قضا را بعد از خروج اسامه مرض نبی الوری اشتداد یافته بدرجه استعلا رسید و آن حضرت بغایت محموم و گران شدند.

چون خبر ثقل حضرت پیغمبر بسمع لشکر رسید اکثر مردم از دخول معسکر و اتفاق اسامه ابا و امتناع نمودند و ببهانه عیادت سعد بن عباده که او نیز در آن ایام صاحب فراش و بیمار بود تردد میکردند.

چنانچه هیچ احدی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تردد نمی نمود مگر آنکه اول سعد بن عباده را عیادت نموده بعد بخدمت سید البریه می آمدند.

## داستان سقیفه بنی ساعده

### اشاره

از ابی المفضل محمد بن عبد الله الشیبانی مروی است که چون دو روز از خروج اسامه و عسکر بمعسکر گذشت روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر حضرت حبیب الله بوقت چاشتگاه قاصد درگاه حضرت اله گردیده «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (1) آرامگاه ساخت و سکنه مدینه بلکه سکان تمامی محال و مکان اهل اسلام از آن ماتم

ص: 270

بحدی متالم شدند که شرح آن ممکن بیان نبود و بعد از وصول این خبر بمعسکر همگی عسکر مراجعت بمدینه سید البشر نمودند.

در آن زمان آشوب و تزلزل در میان مردمان زیاده از حد بیان ظاهر و عیان گردید و ملایکه زمین و آسمان از مفارقت حضرت رسول آخر الزمان نالان و گریان شدند و اکثر خلایق در مدینه هراسان و حیران از وفات سید الانس و الجان گشته چنانچه بعضی از ایشان میگفتند که محمد وفات نیافت بلکه چند روزی اختیار غیبت از امت نمود.

در آن اثنا ابو بکر بر ناقه ای سوار شده بدر مسجد پیغمبر آمد و باواز بلند گفت ایها الناس شما را ازین همه قلق و اضطراب و اندوه و پیچ و تاب از چه بابست اگر محمد وفات یافت پروردگار او باقی و برقرار است و پیوسته بذات خود قایم و ابدی و دایم خواهد بود.

بعد از آن شروع در تلاوت این آیه وافی هدایت نمود که «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا» (1).

تفسیر آیه و الله اعلم آنکه حضرت محمد رسول عزیز احد بود و پیش از آن نبی الوری صلی الله علیه و آله و سلم انبیا و رسولان درین جهان بودند و هیچ احدی از آن اعیان در دنیا باقی نماندند پس اگر حضرت نبی الرحمة را نیز وفات رسد یا مقتول شود عجب نیست باید که شما بدین حضرت نبی الوری قایم و پابرجا باشید و مراجعت باعقاب خود ننمائید و بدین و آئین اولی معاودت نفرمائید زیرا که از رجعت شما هیچ نوع ضرر بحضرت خدای اکبر نرسد بلکه ضرر و نقصان بشما لاحق و عیان گردد.

در آن حال قیل و قال بسیار شد تمامی انصار بنزد سعد بن عباده رفته او را با خود برداشته بسقیفه بنی ساعده آمدند بعد از آن اکثر اهل ملت در آن مکان جمعیت نمودند

ص: 271



چون اینخبر بسمع عمر رسید با ابا بکر اتفاق نموده با کمال قلق و اضطراب و بمسارعت تمام و شتاب ابو عبیده جراح را با خود برداشته بستقیفه حاضر شدند و در آن مجمع خلق بسیار از انصار با سعد بن عباده بیمار جمع گشتند و در میان مردمان منازعه زیاده از وصف و بیان ظاهر گردید.

چون منازعه و مناقشه در میان انصار و اصحاب رسول بیچون در باب خلافت و امارت امت در غایت شدت و نهایت رسید که آیا نائب مناب و قایم مقام حضرت نبی الاکرام از اصحاب عظام و ارباب اسلام لایق کدام شخص تواند بود و چون هر احدی بدواعی نفس خود از امت يك کس را از برنا و پیر بواسطه لیاقت این امر خطیر مذکور میکرد دیگری از روی غرض متعرض گشته شخص دیگر را مذکور می ساخت.

در آن زمان شیطان فرصت یافت عداوت جبلی خود را ظاهر ساخت و هر کسی را بفکر می انداخت تا آنکه مردم را یکسر به شیوه ضلالت و شعار غوایت بینداخت.

ابا بکر چون حال ارباب نزاع و قال بدان منوال مشاهده نمود کلام خود را بعد از توحید و اقبال بجانب انصار باین مرام اختتام نمود.

ای معشر انصار و ای اهل اسلام و اصحاب سید الابرار من شما را به ابو عبیده بن - الجراح و عمر بن الخطاب دعوت و خطاب مینمایم و من راضی بولایت و امارت ایشانم از برای اهل ملت و اسلام زیرا که ایشان هر دو را بجهة انصرام این امر بغایت سزاوار و درخور می بینم.

ابو عبیده و عمر بعد از استماع این مقال در جواب او از روی شتاب و استعجال گفتند ای ابا بکر تو از ما، در اسلام اقدم و ثانی اثنین و مصاحب غار سید عالم بودی ما را جایز و سزاوار و فرصت رخصت تقدیم بر شما درین کار نیست زیرا که تو بولایت امت احق و اولی و بامامت ارباب ملت الیق و احری خواهی بود.

انصار بعد از استماع این کلام و گفتار همگی يك بار گفتند ای ابا بکر ما از آن خایف و هراسان و متفکر و حیرانیم که مبادا کسی بر این امر غالب و مستقر گردد که نه از ما و نه از شما باشد.

پس بهتر درین امر آنست بعد از تفکر از روی عقل و تدبیر از ما انصار شخصی و از شما مهاجر نیز مردی با وقار بجهة انصرام این کار امیر و متصدی این امر خطیر گردد و قرار کار بر آن مدار باشد که چون یکی از آن امیر منادی حق کبیر را بگوش «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (1) اصغا نماید ما انصار شخصی دیگر لایق این کار را بر آن امر معین و برقرار داریم.

ابو بکر بعد از استماع قول انصار و مدح مهاجرین زیاده از حد وصف و شمار گفت ای معاشر الانصار در فضل و اعتبار و در اعطای نعمت عظیمه حضرت رب العزت بشما در اسلام و اقتدار و اختیار اطاعت و نصرت سید الابرار هیچ احدی را قدرت این کار نیست.

لهذا حضرت رب العلی شما را بجهت نصرت دین نبی مختار و یاری آن رسول بزرگوار برگزید و باین شرف و امتیاز شما را سرفراز و ممتاز گردانید تا آنکه آن حضرت را از مکه معظمه امر بمهاجرت بصوب مدینه طیبه بجانب شما فرمود و ازدواج آن صاحب اللواء و المعراج را بمیان شما حکم نمود و حضرت رب العالمین شما را از سایر مخلوقین بستود و هیچ احدی از مهاجرین اولین که وزرا و امراء سید المرسلین بودند این عزت و اکرام و شرف و احترام ننمود.

### **بیان منازعه حباب بن منذر در امر خلافت با اصحاب سید البشر**

ابا بکر چون کلام باین مقام انجام و اختتام فرمود حباب بن منذر الانصاری که از اعیان آن طایفه با اقتدار بود گفت:

ای معاشر الانصار چون امر خلافت و تمشیت این کار با استدامت بید قدرت

ص: 273

و شوکت با استقامت شماسست باید که سر رشته این امر خطیر را از روی تفکر و تدبر نگاهداشته ید تمالک و اقتدار خود را بوسیله استماع این گفتار فریب شما از دست ندهید و نگذارید که مردمان در اختلال و اغوا و در گول و دغای شما سعی و اهتمام تمام بجای آرند و شما را از اختیار و قدرت اندازند.

زنهار هیچ احدی را قدرت جرات و اقتدار مخالفت انصار مدهید و گرد اقوال و افعال ارباب ضلال نگردید مگذارید که بخلاف رای صوابنمای انصار هیچ امر و کار بحیز اصدار رسد تا رؤس اصحاب دمدمه و فسوس بیای دار نرسد.

در اثنای این گفتار مدح انصار بسیار بسیار نمود و گفت ای انصار اگر اصحاب سید الابرار راضی بامارت یکی از انصار نشوند باید که ما و شما نیز راضی بامارت اهل انکار نگردیم خلاصه کلام آنکه تا از ما امیر و از ایشان نیز امیر متصدی این امر خطیر نگردند ما راضی نشویم و بغیر همین تدبیر این مهم نوع دیگر صورت پذیر نخواهد شد.

در آن محل عمر برخاست و گفت درین باب گفتار انصار از روی عقل و اعتبار نیست زیرا که دو شمشیر در هیچ معارك و مصاف در يك غلاف ننگنجد بلکه ارباب عدل و انصاف از امثال این رای تخلف و انحراف نموده این تدبیر بجوی نسنجدند.

ای اعزه انصار عرب قریش بغیر امامت و ایالت سلسله خویش از طوایف انصار و غیره راضی نگردند اما اگر کسی از اهل بیت نبوت یا از اولو الامر شخصی متصدی امر خلافت و متولی ایالت و حکومت شود عرب قریش هیچ احدی مانع او نشود و ما را بر این دعوی و سخن بر مخالف ما حجت و روشن و دلیل بین است.

زیرا چون ما از اولیا و عترت سید الأنبیاء محمد المصطفی علیه سلام الله تعالی میباشیم پس هیچ احدی از امت بواسطه سلطنت و حکومت آن حضرت با ما دعوی و منازعه ننماید مگر مخالف که مدل بامر باطل و متخایف متجاسر بگناه باطل شود

چه امثال آن جماعت متورط منصرف مامور مهلکه مختار و حجب افعال شنیعه فتنه اند.

چون عمر بن الخطاب بواسطه حصار و اسکات حباب بلکه سایر انصار و احباب انتهای کلام و مطالب و مرام خود را برین کلمات اختصار نمود در ساعت حباب با کمال مسارعت و شتاب گفت ای معاشر الانصار زنهار و الف زنهار که دست تسلط و اقتدار خود از امر خلافت بردارید و استماع قول این جاهل بی اعتبار و اصحاب کذاب او منمائید بواسطه آنکه او و اصحاب در صدد قطع تصدی شما از این امر جلیل القدرند و در فکر حيله و تزویر و رفع و دفع دست تصرف شما از این امر خطیرند و شما را دخل در امارت و حکومت نخواهند داد بجهت آنکه از ایالت شما ابا و امتناع مینمایند.

چون ایشان شما را بامارت و حکومت نگذارند البته جلای وطن اختیار نموده سلطنت و موطن با ایشان گذارید لیکن حضرت آفریدگار عالم الضمائر و اسرار مطلع است که شما انصار بواسطه انصرام امر ایالت و انجام این کار احق و اولی و الیق و احری از آن جمع اهل دغا خواهید بود.

بجهت آنکه این جماعت که الحال دعوی اسلام و ایمان مینمایند و خود را صاحب ملت و دین و مذهب و آئین میدانند تمامی آن اشرار از ترس و بیم شمشیر شما انصار ترك دین اصلی و آئین اولی خود کرده این ملت برداشتند.

بخدای متعال قسم است که من با آن جهال جدال و قتال بیرون از حد اعتدال نموده کارزار نمائیم که آثار این بر صفحات لیل و نهار مثبت و مرقوم گشته در میان صغار و کبار اهل روزگار اشتهار یابد و تحمل حرب و طعن و ضرب من نکند مگر کسی که از جان خود امان طلبد و هر نابکار که رد قول من و انکار این کار نماید من بینی او را بشمشیر سوراخ کرده بعد از مهار در سلسله خاکسار قطار نمایم و او را در نظر اولو الابصار خوار و بی اعتبار گردانم.

چون عمر خطاب این کلمات با خطاب و عتاب از حباب استماع نمود گفت

ای اصحاب مرا کلام درین مقام با سایر امت حضرت سید البریه علیه السلام و التحیه است و در هیچ باب مرا سؤال و جواب با حباب نیست.

زیرا که در ایام حیات سید الانام میان من و حباب مکالمات واقع شد چون منازعات ما بسمع شریف آن شافع العرصات رسید مرا از مخاطبات او نهی نمود بلکه در آن باب تأکید فرمود من از همان محل بحضرت عز و جل عهد کردم که تا در ربقه حیات باشم با حباب از روی خطا و صواب متکلم نگردم.

پس آنگاه عمر روی به ابو عبیده بن الجراح آورده گفت مثل شما مردم ارباب کمال و اصحاب رسول حضرت ذو الجلال را سکوت در امثال این محال بهیچ حال جایز و مستحسن نیست در صلاح و صواب احوال مسلمین تکلم نمای و تانی در باب صواب ندانسته تاخیر مفرمای.

ابو عبیده فی الحال از جای برخاست و سخنان بسیار در باب کمال انصار و فضایل و آثار آن طایفه ابرار تکرار فرمود بعد از آن شروع در ذکر محامد و محاسن اصحاب نبی مختار خصوص خواص آن طایفه اظهار و اختیار نمود پس از آن انتهای کلام بذکر متابعت و مباحث اصحاب کرام اختتام فرمود لیکن انصار گوش بسخنان ایشان ننموده اجتماع بر امارت سعد بن عباده نمودند.

چون بشر بن سعد که سید جماعت اوس از طایفه انصار بود اجتماع مردم بر امارت سعد بن عباده مشاهده فرمود در آن باب بر سعد حسد برده از آن روی سعی بسیار در افساد این کار نمود و در عدم استحقاق سعد سخن بسیار مذکور گردانید بلکه اظهار رضای خویش بر امارت و ولایت قریش نمود و تحریص مردمان و ترغیب انصار و سایر عشایر و تبار خود را در باب متابعت قریش تأکید بسیار فرمود.

گفت ای انصار آنچه مهاجرین سید المرسلین شما را در باب امارت و خلافت مأمور گردانید متابعت نمائید و سخنان ایشان را عین صلاح و صواب دانسته از آن تخلف و انحراف نمائید.

در آن زمان ابو بکر روی باصحاب و باقی یاران نبی المبعوث الی الانس و الجان آورده گفت ای اهل اسلام و ایمان این دو نفر ابو عبیده و عمر دو شیخ بزرگ از سلسله قریشند بهر کدام ازین دو کس که اراده و هوس دارید متابعت نمائید.

در حال عمر و ابو عبیده از روی استعجال گفتند تا مثل شما شیخ کبیر از اصحاب سید البشر در میان مسلمانان صغیر و کبیر بود هیچ احدی را رخصت بلکه قدرت اختیار این امر خطیر نبود دست پیش آر تا ما هر دو بشما بیعت نمائیم و در هیچ باب مخالفت اقوال و افعال تو نمائیم.

بشیر بن سعد انصاری گفت من سیم شما خواهم بود چون ایشان هر دو و بشیر بخلافت ابی بکر بیعت نمودند انصار از قوم بشیر که سید طایفه اوس بود چنانچه گذشت بلکه زمره ای از اقوام سعد بن عبادہ نیز مبايعت نمودند.

چون جمع کثیر از انصار خزرج عدم رضای بشیر را در باب امارت سعد بن عبادہ ملاحظه نمودند دانستند که بشیر از روی حقد و حسد راضی به سعد سید اهل خزرج نشد و تابع اهل هرج و مرج شد.

آن جماعت بخدمت سعد شتافتند و گفتند ای امیر اختیار کار بدست شما نگذاشتند و جماعت اوس بمتابعت بشیر مبايعت بآن شیخ کبیر نمودند و لیکن سعد بن عبادہ چون بیمار بود و در بستر ناتوانی گرفتار و انصار در هنگام مبايعت ابی بکر هجوم و ازدحام بسیار نمودند و لگد از روی اختیار و بی اختیار بر فراش آن بنده مطیع ایزد غفار می نهادند و زحمت بسیار باو می رسانیدند فلهدا سعد از کثرت رؤیت مکاره و آزار فریاد برآورد:

که ای انصار این طایفه بی رویت در اقوال و کردار مرا به ضرب لگد نزدیک بمدفن لحد رسانیدند باید که ایشان را از حضور من بیحضور دور گردانیده زیاده ازین من رنجور را مغموم و مهجور نگردانید.

عمر چون استماع کلام سعد نمود گفت امیدوارم که خدای تعالی سعد بن عبادہ

را مقتول ساخته از میان انصار و متابعین سید الابرار بردارد سعید کسی که شقی را بقتل آرد.

قیس بن سعد چون این سخن از عمر شنید فی الفور از جای جنبید و بر محاسن عمر چسبید و پیش خویش کشید و گفت:

ای پسر صحاک بزدل ترسنده در معارك جنگ و محافل هزبران تیز آهنگ همیشه تو از پیش ادانی و اراذل گریزنده بودی و در هنگامی که شیران بیشه و غا و دلیران عرصه هیجا دست دلاوری از کمال شجاعت و تهوری بیرون می آرند و با شوب طعن و زلازل حرب و ضرب سیوف رؤس شیخان عرب غیر مالوف را مقطوع از مفاصل مینمایند ترا در آن معارك هرگز قدرت تنفس و تحرك نبود الحال از چه وجه اظهار این حرکت از تو بر منصفه بروز رسید.

بخدائی خدا که اگر يك موی از بدن سعد از حرکت تو متحرك شود نوعی ترا بگریانم که تا در ربقه حیات باقی مانی هرگز اثر سرور و بهجت بروی تو رجعت ننماید و پیوسته بشداید آلام و صعوبت ایام الفت و التیام داشته مغموم و مستهام باشی ترا چه یارای این جرات و قدرت این تکلم است.

ابو بکر گفت ای عمر در امثال این محال با مردم مهل و مدارا ابلغ و اولی بلکه افضل و احرا است زیرا که «العجلة من الشيطان و التانی من الرحمن» از قول انبیای اعیان است.

در آن زمان سعد بن عباده روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاك الحبشیه و الله که اگر مرا قدرت استقامت و قوت نهوض و اقامت ازین الم و مشقت بودی برخاسته دمار از روزگار تو بر آوردمی وصیت و شجاعت و صدای جلادت بسمع تو بنوعی رسانیدمی که منبعد در هیچ محل و موطن اصلا ترا حلاوت حیات در بدن نظارت نبوده و طراوت در تن باقی و ممکن نماند.

بلکه ترا با رفقا و اصحاب ازین مقام و مآب اخراج نموده بهمان مرجع و ایابت

که سابقاً تو و اصحاب بآن شیوه و شعار مقیم و برقرار بودید بهمان ملت رجعت و معاودت میدادم و بهمان ذلت و خواری که تابع فرمان و حکم و ذلیل و حقیر مردم بودید استرجاع میفرمودم.

ای عمر تو و ابو بکر این جرات و اقتدار از چه وجه اظهار کردید آنگاه روی بطایفه انصار آورده گفت ای خزر ج مرا از میان این مردم شریر و مکان فتنه و هرج و مرج اخراج نموده بمنزل من رسانید و مرا زیاده ازین در میان اهل دغا و کین اقامت ننمائید در همان ساعت قوم خزر ج از روی مسارعت تمام او را بمنزل و مقام او رسانیدند.

روز دیگر ابا بکر کسی نزد سعد فرستاد که چون جمیع عباد بمتابعت و مباحثت من که خلیفه رسول حضرت مهیمنم درآمدند شما نیز شیوه متابعت امت را مرعی داشته مباحثت نمائید و طریق مخالفت اهل ملت ننمائید.

سعد در جواب فرمود که لا- و الله بذات یکتای همتای خدای تعالی قسم است که تا تمامی تیر ترکش خود را از روی شوق و خواهش خویش بمقاتله مثل شما قریش خالی نکنم و سنان رمح پیجان خود را در قطع جان و خون شیخ و شاب شما خضاب نموده شمشیر آبدار خود را در اجسام و ابدان شما نیازمایم مباحثت بشما ننمایم.

یقین دانید که من با جماعت اهل بیت و تبار و عشایر و متابعین انصار با شما نوعی محاربه و کارزار نمایم که آثار آن تا قیام قیامت بر صحایف لیل و نهار مستدام ثابت و برقرار ماند.

بذات خدای عالم قسم است که اگر تمامی جن و انس بشما دو کس مباحثت نمایند من مستوثق ایزد اقدس گشته بهیچ یکی از شما دو کس بیعت ننمایم.

زیرا که شما از روی عناد و تمرد غصب حق اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرده بناحق تصرف در حق اولیای حضرت واحد خالق نمودید بناء علیه تا من در قید حیات مستعار باقی و پایدار باشم بهیچ باب تابع شما نشوم و تا باحوال حساب و مرجع و مآب خود کامیاب گردم بامید عنایت مرحمت حضرت عزت از ملت محمد و اولاد



چون رسول ابا بکر این پیغام و خبر در مجمع که اکثر مهاجر و انصار حاضر بودند رسانید عمر گفت ناچار سعد را بیعت خلیفه رسول مختار و متابعت اصحاب و سایر انصار لازم و در کار است بهر نوع که بود از گفتار و کردار از سعد بیعت این کار باید گرفت و او را بگفت و گو نباید گذاشت.

بشیر بن سعد انصاری گفت ای عمر از این قول بگذر و اطاعت سعد و مباحثت او را بخاطر میار که الحال چون سعد از مباحثت ابا نمود و در امتناع آن لجاجت فرمود.

بتحقیق و یقین که مباحثت با شما ننماید تا کشته شود و او مقتول نشود تا آنکه جمیع انصار از قوم اوس و خزرج بقتل و بحد هرج و مرج رسند و این بیعت عجب که بانصرام و تمشیت نرسد او را واگذارید و چشم امید از مباحثت و متابعت او بردارید چه ترك بیعت او نیز ضرر بشما ندارد.

چون ابا بکر و عمر بشیر بن سعد انصاری را در اعانت و یاری سعد بن عباد انصاری مستمر و مستقیم دانستند لا علاج آن امر خطیر بغیر تصدیق بشیر نوع دیگر صورت پذیر ندانستند متقبل قول بشیر گشته دست از بیعت سعد برداشتند و او را به حال خود گذاشتند.

بعد از آن سعد با آن جماعت نماز بجماعت نگزاردی و در قضای حوایج مرام آن انام قدم نسپردی بلکه اگر او را اعوان و انصار بسیار بودی که قدرت مقاتله و قوت محاربه داشتی آن جماعت را بآن بیعت و جمعیت نگذاشتی.

لهذا بذریعه إِنْ أَلَّهِ مَعَ الصَّابِرِينَ مستوثق گشته پای بر دامن مصابرت و شکیبائی گذاشته صبر را شعاع خود ساخته بهمان نهج روزگار گذرانیدی تا آنکه خلافت ابی بکر بنهایت رسید و عمر بر مسند ایالت و خلافت متمکن گردید.

سعد بهمان شیوه مسعود بود لیکن از غایله و حیلله عمر و از تفریط و تعدی مکر او خایف و متفکر بود بالاخره علاج مهمام و انصرام مرام در اخراج خود بجانب شام دید.

بناء علی هذا آن نیک سیر در ایام عمر از غره ناصیه صبح مدینه انور بجانب ظلام شام سفر گزید و بوئیه و هو حسبی و نعم المعبود متشبهت و مستمسک گشته منتظر رفیق طریق نگشته بعد از قطع منازل و طی مراحل چون بموضع بحوران که از نواحی شام است رسید و بذریعه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» متقاضی اجل باسرداد امانت روح شریفش سلسله «إِزْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» را تحریک داد.

بنوید وافر الایمید ارتباط و انخراط بنواص عباد حضرت خلاق العباد یعنی بسلسله رفیعه سید الأنبیاء و اولاد امجاد بنا بر مضمون صدق مشحون «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» بامید دخول جنان دست انابت و اعتصام بحبل المتین ائمة الانام علیهم السلام زده بمرجع اولی و مضجع اصلی معاودت و مراجعت نمود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

غرض آنکه سعد بعد از وفات نبی الرحمة تا هنگام شهادت و رحلت خود بهیچ احدی بیعت نمود.

سبب قتل آن مطیع سید البریه آنچه در بعضی از کتب تواریخ سیر بنظر رسید آنست که شبی در سیر طریق در موضع مذکور تیری بمقتل او رسید و او بوسیله آن شربت شهادت چشید و زعم بعضی چنانست که جنیان او را بقتل رسانیدند.

و بعضی گفته اند که محمد بن سلمة الانصاری بشومی طبع جعاله ای ارباب عداوت و کین و اصحاب انکار و ضرر بجهت او مقرر کرده بودند آن جاهل بی توقیع متولی آن امر شنیع گردید.

و از جمعی دیگر مروی است که متولی شنیعه قتل آن برگزیده رسول مجید بطمع جعاله از روی جهل مغیره بن شعبه گردید و الله اعلم بحقیقته.

منقول است که در هنگامی که طوایف امم سید عالم از مهاجر و انصار و باقی مسلمین متابعین نبی المختار طوعاً أو کرهاً بر خلافت ابا بکر بیعت میکردند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بتکفین و تدفین سید المرسلین مشغول بود.

چون ولی رب العالمین از تجهیز کفن و دفن فارغ شد و نماز بر حضرت رسول بی نیاز گزارد وقت نماز پیشین شده بود مردم آنان که با ابا بکر بیعت کرده بودند و آنان که بیعت بر خلافت نمودند تمامی اقتدا با او کرده نماز گزاردند.

آن حضرت منفرد دوگانه بجهت یگانه بجای آورد و در مسجد رسول بگوشه ای قرار گرفت بنو هاشم بر سر او جمع شدند و زبیر بن عوام نیز رفیق بود و بنو امیه بر سر عثمان بن عفان اجتماع نمودند و بنو زهره بر سر عبد الرحمن بن عوف جمعیت کردند.

خلاصه کلام آنکه تمامی طوایف امم از سکنه مدینه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند در آن دم ابو عبیده بن الجراح و عمر روی بمردم آورده گفتند که ای امت سید عالم این اجتماع شما جدا جدا بر سر هر کس چرا است برخیزید بی تامل و تفکر بیعت بر خلیفه پیغمبر ابا بکر نمائید.

زیرا که تمامی مهاجر و انصار و متابعین نبی المختار بر خلافت ابا بکر انکار نکرده بیعت نمودند.

### کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

#### اشاره

در ساعت از روی شتاب و مسارعت عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف با متابعان خود هر يك بی رعب و خوف بر خلافت ابا بکر بیعت کردند الا- امیر المؤمنین علی علیه السلام و بنو هاشم که همه ایشان بمنازل و مکان خود مراجعت نمودند و زبیر بن عوام با آن جماعت متابعت نموده مبايعت نمود و بمنزل خود معاودت نمود.

چون عمر بر آن حال واقف شد باستصواب ابا بکر با جمعی کثیر که بیعت بر خلافت ابی بکر کرده بودند و با اسد بن حصین و سلمة بن سلامه اجتماع نموده در مجمعی که اکثر بنی هاشم در آنجا حاضر بودند ملاقات کرده شروع در مکالمات فرمودند.

گفتند که ای بنی هاشم چون تمامی مردم بر خلافت ابی بکر راضی گشته بیعت کردند شما نیز شیوه مراقبت و طریقه موافقت امت خیر البریه را مرعی و مبذول دارید و بیعت

در ساعت زبیر بن العوام دست بقائمه شمشیر برده برجست عمر در آن مقام روی بخواص و عوام آورده گفت که ای یاران ازین سگ گزنده بترسید و شر او از من کفایت کنید.

سلمة بن سلام مبادرت نموده شمشیر از دست زبیر کشید عمر در حال شمشیر زبیر از سلمه گرفته بر زمین زد و شکست و چشم نمای تمام بنی هاشم نموده بسوی ابا بکر باتفاق تمام رفقای خود مراجعت فرموده و سوانح امر را یکسر به ابا بکر معروض داشت.

روایت دیگر درین باب آنست که چون عمر با اصحاب بنزد بنی هاشم رفت باواز بلند گفت که ای بنی هاشم چون تمامی امم بر خلافت ابی بکر خلیفه سید عالم راضی گشته مبیعت نمودند شما نیز بیعت نمائید و خلاف این کار منمائید که بخدائی خدای عالم بر شما قسم است که در بیعت کمال مسارعت و شتاب و در طریق رفاقت اصحاب نهایت سعی و اضطراب لازم دانسته باید که متابعت و مبیعت نمائید.

زیرا که اگر طریق عناد را مرعی داشته مخالفت اصحاب نمائید محاکم میان ما و شما این شمشیر آبدار است.

در آن دم بنی هاشم يك يك پیش آمده بیعت می کردند تا آنکه تمام بنو هاشم بیعت کردند الا علی علیه السلام که در بیعت انکار نموده بنو هاشم و باقی مردم در همان دم روی بآن امام الامم آورده گفتند که چون تمامی انام از اصحاب و انصار و متابعین سید الانام بر خلافت ابی بکر بیعت کردند شما نیز متابعت و مبیعت نمائید.

امیر المؤمنین علیه السلام در جواب گفت که ای معشر حضار درین امر و کار، من از جمیع اصحاب و انصار بلکه از تمامی اهل روزگار اولی و احق و بخلافت سزاوار و الیقم و احری و انسب بحال شما و بسایر برایا آنکه به ولایت و خلافت من بیعت نمائید و خلاف حکم خدا و مخالفت قول نبی الورا در حق من که ولی خدا و وصی رسول حضرت مهیمنم نمائید.

آخر نه شما در اولویت و احقیق خود باین کار از طوایف اصحاب و انصار استدلال و احتجاج بعلاقه قرابتی و وسیله خویشی سید القرشی نبی الابرار شده و از آن جماعت بیعت گرفتید.

خود فکر نمائید که رابطه قرابتی و علاقه خویشی من بحضرت رسول مهیمن تا شما بچند مرتبه سمت زیادتی و ترقی دارد مع هذا شما از روی تعصب و عناد و از روی تمرد حکم خدا و رسول امجاد اخذ حق ما مینمائید.

انصار بعد از دعوی شما با اولویت و احقیق این کار بوسیله اظهار خویشی و قرابتی رسول مختار بشما گذاشته بیعت کردند و مفاد حکومت و زمام خلافت بشما اعطا نمودند و دست تسلط و اقتدار ازین امر و کار برداشتند.

من نیز بشما احتجاج بقرابتی حضرت پیغمبر و اولویت بآن حضرت در حال حیات و زمان ممات آن سرور می نمایم نه من ابن عم و وصی و وزیر آن سید البشیر و النذیر و مستودع علم و عیبه سر آن سراج منیرم و نه من پیشتر از جمیع جن و بشر بآن رسول ایزد داور ایمان آوردم و نه من صدیق اکبرم.

زیرا که تصدیق آن سرور از تمامی بشر پیشتر کردم و در جهاد مشرکین از روی شجاعت و آزمایش احسن و به بلیات حضرت مهیمن اعرف و نسبت رسول اعلم و مراتب علم و حال و درجات فضل و کمال من بر حضرت مهیمن و رسول ذو المنن ظاهر و بین است.

و من در دین رب العالمین و شرایع احکام سید المرسلین افقه از شما و از سایر ثقلین ام و در طلاق لسان و گفتار و در معارک حرب و جهاد کفار از شما و از سایر قریش ممتاز و پیشم.

از حضرت مقسم جبار و از قهر واحد قهار بترسید با من درین کار اظهار خلاف منمائید و منازعه و مناقشه نکنید و شیوه عدل و انصاف و طریق حق و انصاف را مرعی دارید چنانچه انصار این کار به شما گذاشتند شما نیز دست تعدی و تفریط خود از این کار

بدارید و حق من بمن گذارید.

از خدای بیاندیشید و از عذاب الیم و درکات جحیم بپرهیزید بدانید در یوم الحساب باید جواب ایزد وهاب و سؤال حضرت رسالت‌آب بهر نوع که توانید مهیا کنید.

چون ولی ایزد معبود و دعوای حق خود از اصحاب نمود کلام صدق التیام خود باین مطلب و مرام اختتام فرمود عمر گفت ای علی ترا با اهل بیت رسول چه اسوه است و بحضرت رسالت چه نوع خویشی و قرابتی است.

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ای عمر از جماعت بنی هاشم که مباحثت بر خلافت بلکه از سایر امم استعلام و استفهام نمای پیش از آنکه عمر از مردم استفسار نماید بنی هاشم که مباحثت بر خلافت ابی بکر رکنه بودند گفتند ای عمر این بیعت ما بشما نه بجهت آنست که شما بوسیله بیعت ما حجت بر ولی حضرت خدای تعالی آرید که البته ابی بکر یا دیگری بر این امر سزاوارتر است یا آنکه شما بمیراث رسول الله یا ما از علی و اولاد امجاد او حق و اولی خواهیم بود.

معاذ الله ما را هیچ نوع دعوائی با حضرت ولی الله باشد و ما در هیچ باب با علی دعوی برابری خصوص در باب هجرت با رسول و حسن جهاد و محل خویشی و قرابتی با حضرت رسول خلاق العباد نتوانیم نمود.

زیرا که علی ابن عم رسول و زوج بتول و اب السبطین و اعلم الثقلین و وارث علم الیقین و امام المسلمین بعد سید المرسلین است.

عمر گفت ای بنی هاشم من باین نوع سخنان از علی دست برنمیدارم تا بر خلافت ابا بکر بیعت نکنند.

علی علیه السلام گفت این همه سعی تو در باب متابعت بر خلافت ابی بکر محض از جهت جلب نفع بواسطه نفس خود است ایوم این سخت گیریهای شما بمردم بحدیست که فردا بعد فوت ابی بکر این خلافت بتو ممکن گردد.

ص: 285

بخدای عالم قسم است که من هرگز قبول قول تو ننمایم و بسلسله متابعین ابی بکر نیایم جای خود بنشین و زیاده ازین سخنان متابعت من با مردم در میان میار که من بیعت ابی بکر برای این کار ننمایم.

ابو بکر گفت ای ابو الحسن من در باب بیعت با تو بهیچ نوع سخن نکنم زیرا که مرا بخوبیهای تو هیچ شك نیست هرگز از تو باکراه بیعت نستانم بلکه ترا در بیعت مهلت است هر گاه خواهی بیعت نمائی.

در آن محل ابو عبیده از جای برخاست و بخدمت امام البریه آمد و گفت یا ابن عم ما دفع رابطه خویشی و علاقه قرابتی رسول ایزد تعالی و سبقت شما در اسلام و زیادتی علم شما از سایر انام و مزید نصرت و یاری سید المرسلین از شما میدانیم لیکن چون شما در قلت و حوادث سنید و آن شیخ بسن ممتازند زیرا که سن شریف حضرت در آن زمان از مرحله سی و سه سالگی تجاوز ننموده بود و سن ابو بکر از ستین گذشته بود.

فلهذا ابو عبیده گفت که چون ابو بکر از مشایخ قوم است و تحمل گرانی امت از شما زیادت می نماید و مردم بر خلافت او بیعت کردند شما نیز این امر و کار باو واگذارید اگر خدای تعالی عمر شما را طویل و مبارك گرداند یقین جمیع مردم بعد از این امر بشما مسلم میدارند و هیچ دو کس با شما در آن وقت قدرت تنفس و مخالفت ندارند.

زیرا که شما بخلافت بتحقیق از همه مردم خلیق و حقیق خواهید بود چون درین زمان فتنه و آشوب در میان مردمان بغایت فراوان است شما نیز متهیج فتنه و متحرك مزید آن مشوید چه شما اطلاع بر دلهای عرب و غیره دارید که با شما بچه درجه اند الحال بنا بر عداوت عرب در این باب صبر انساب است.

### **احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار**

در آن محل امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بجمیع مردم آورده گفت ای معاشر مهاجر و انصار الله الله عهد و پیمانی که رسول شما در باب ولایت و امامت من با شما مقرر داشته فراموش نکنید و سلطنت نبوت و ایالت ولایت که با حضرت رسالت باقبال و سعادت بوده از در سرای آن حضرت و دولتخانه ایشان اخراج نموده بخانه و سرای

خود مبرید و اهل حق را بناحق از حق خود دور و از مقام و محل ایشان مهجور نکنید.

ای معشر مردم بخدای عالم قسم است که حضرت عزت بذات فایض البرکات خود منصب ولایت را بمن احسان و مرحمت نمود و پیغمبر خود را حکم فرمود تا آن را بشما تبلیغ نماید چون نبی حضرت بیچون بر حقایق آن اعلم از جمیع خلقان بود لهذا شما را بمصافقت و مبايعت من امر نمود.

تمامی شما در روز خم غدیر بنا بر حکم سید البشر متابعت نمودید و میدانید که بنا بر قول خدای تعالی و رسول مجتبی ما اهل البیت باین امر و ولایت از شما احق و اولی و بنیابت سید الوری الیق و احرائیم.

و الله که هیچ احدی مثل ما اهل بیت قاری کتاب الله تعالی و عالم باحکام آن در میان شما نیست زنهار تابع هوا و هوس و پیرو دواعی نفس مشوید که از رحمت حضرت الله دور و از شفاعت محمد مصطفی محروم و مهجور خواهید شد و ما را مطلب ازین کلام طلب حق خود از شما و از سایر انام و اعلام و اتمام حجت بشما بواسطه اجر و پاداشت یوم القیام است.

باید که بهمان قول سابق خود قیام نمائید و خلاف آن منمائید که این سخنان جدید که الحال از شما ظاهر و پدید شد باعث فساد اعتقاد و مخالف قول قدیم شما است.

در آن زمان بشیر بن سعد انصاری گفت ای علی آنچه در باب فضل و کمال و معرفت و حال اهل بیت رسول ایزد متعال و اطلاع خود بر حقایق احوال مسلمین و بر مخالفت بعضی امت بوسیله انکار اولویت و احقیت شما بمنصب ولایت حضرت عز اسمه و توجه غضب الهی بحال مخالفین قول حضرت رسالت پناهی بیان کردید بی شائبه و گمان حق و صدق است.

نهایت آنکه مورد غضب الهی کسی است که از تمامی افراد بشر سعی بیشتر در انصرام خلافت ابی بکر نمود و چندان تردد در ابواب انصار و اصحاب حضرت رسالت مآب کرد که این امر خلافت را بواسطه ابی بکر مقرر فرمود.



چون بشیر گفتار خود باتمام رسانید انصار بیکبار گفتند یا ابا الحسن اگر پیش از بیعت بر خلافت ابی بکر و اتفاق جمیع اصحاب بر این امر از شما این کلمات استماع مینمودند اصلاً دو کس در باب اولویت و احقیت شما باین کار هیچ نوع خلاف اظهار و انکار نمیکردند.

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ای معشر انصار بعد از فوت حضرت سید الا برار مرا چون رخصت و سزاوار باشد که رسول بیچون را مدفون نموده بواسطه خلافت امت بیرون آمده منازعه با ارباب ملت مینمودم و در سلطانیت و ایالت محمد بجهت اهل بیت آن حضرت دعوی میکردم.

و الله که مرا خوف نزاع هیچ احدی از امت بواسطه امر خلافت نبود و گمان کسی از مردمان نداشتم که با ما اهل البیت رسالت در باب ولایت منازعت و مخالفت نماید و خلافت را که حضرت و اهب متعال بجهت ما حلال گردانیده شخص دیگر بغیر احتجاج و استدلال بر خود مباح و حلال گرداند و حکایت روز خم غدیر که از سید البشر اکثر ارباب دین و ملت استماع نمودند بغیر دلیل و حجت بلکه از روی عناد و عصبیت متروک گرداند.

مرا در آن باب هیچ نوع شك با اصحاب نبود و گمان هیچ سخن از مرد و زن نداشتم و ندانستم که این جماعت در باب ولایت من خلاف قول رسول حضرت مهیمن می نمایند.

زیرا که اکثر اصحاب پیغمبر در روز خم غدیر شنیدند که آن حضرت بر بالای منبر می گفت که

«من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

زعم من در حق اصحاب رسول ذو المنن آن بود که چون همگی ایشان این کلام از حضرت نبی الانس و الجان استماع نمودند در هنگام ضرورت تمامی ایشان شهادت بر آن دهند و سررشته پیمان و بیعت و مبايعت و مصافقت از دست ندهند.

زید بن ارقم روایت کند که چون حضرت ولی بیچون دعوی و کلام خود باتمام رسانید دوازده نفر از اصحاب بدر باتفاق يك دیگر در حضور ابا بکر و عمر و اکثر اصحاب پیغمبر بر اولویت و احقیت امیر المؤمنین حیدر بر آن امر شهادت از لسان معجز نشان رسول ایزد اکبر دادند که ما از حضرت رسول خدای تعالی در باب ولایت علی (علیه السّلام) چنین و چنین استماع نمودیم.

من در آن روز بواسطه خاطر ابا بکر کتمان شهادت ولایت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام که از سید المرسلین صلی الله علیه و آله مکرر شنیده بودم نمودم از آن رهگذر در قلائل اشهر نور از بصر من سفر نمود تا در قید حیات بودم بمقر نظر من مراجعت نمود.

اهل بدر بر احقیت و اولویت امیر المؤمنین حیدر شهادت دادند و سخنان در آن باب میان انصار و اصحاب با طناب کشید و از مردم بغایت بلند گردید.

عمر بعد از استماع شهادت اهل بدر بغایت متحیر گردید و بسیار ترسید که مبادا اکثر مردم بقول امیر المؤمنین حیدر روند و بر خلافت و ولایت بگروند بترس آن در همان دم مجلس را بر هم زد و برخاست و گفت که حضرت واهب مطلوب مقلب القلوب است ای ابو الحسن پیوسته تو از اصحاب اجتناب مینمودی و هرگز رغبت با اصحاب ملت نمینمودی.

بعد از اتمام کلام عمر روی بسایر انام آورده گفت ای معشر حضار بمنازل خود مراجعت نموده بخانه های خود قرار گیرید مردم بمجرد استماع قول همگی انام بمساکن و مقام خود شتافتند و کار ولایت علی علیه السّلام بانجام و انصرام نرسید.

آن حضرت بعد از ملاحظه آن حسد و حرکت از امت و اصحاب بدعت بدولتسرای خود مراجعت نمود شیوه صبر را بذریعه کریمه «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» بنا بر وصیت حضرت سید المرسلین شعار خود گردانید.

و از ابان بن تغلب مرویست که من روزی بشرف سعادت خدمت حضرت

ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مستسعد گشتم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله آیا هیچ احدی از امت در هنگام بیعت انکار خلافت و بیعت ابا بکر و جلوس او بر مسند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نمود یا نه.

آن حضرت فرمود که بلی دوازده نفر از اعیان اصحاب پیغمبر.

از مهاجرین خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه و سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار یاسر و بریده الاسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل و عثمان دو برادر که پسران حنیف بودند و خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب و ابو ایوب الانصاری.

آن جماعت اصحاب سید البشر در هنگامی که ابا بکر بر بالای منبر حضرت پیغمبر بود این اصحاب پیغمبر با یک دیگر موافقت و مشاورت نمودند و گفتند که و الله ما باتفاق پیش ابا بکر رفته او را از منبر رسول بزیر آریم و من بعد او را بر صعود و عروج منبر نبی ایزد اکبر نگذاریم.

بعضی از ایشان گفتند که اگر این امر از ما بین و ظاهر گردد هر آینه ما بوسیله این حرکت و اتفاق خود را بمهلکه اهل نفاق می اندازیم و حضرت خالق البرایا از ملاقات محال مهلکه بذریعه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» نهی فرمود اولی و انسب بحال ما آنست که باتفاق بخدمت آن ولی ایزد خلاق رفته درین باب با آن ولایتمآب استشاره نمائیم و استطلاع رای صوابنمای خورشید انجلای آن امام البرایا فرمائیم.

چون باتفاق بخدمت آن ولی بیچون آمدند گفتند یا امیر المؤمنین شما ترك حق خود که بقول خدا و رسول بآن اولی و احق بودید از چه وجه نمودید زیرا که ما مکرر از حضرت پیغمبر استماع نمودیم که میفرمودند که حق با علی و علی با حق است بهر جانب که اسد الله الغالب میل کند حضرت ایزد واهب نیز مایل آن جانب است.

ای ولی رب العلی ما همت بر آن مصروف میداریم که همگی باتفاق به پیش ابا بکر رفته او را از منبر حضرت سید البشر بزیر آریم و من بعد او را نگذاریم که به

بواسطه همین مطلب و مدعا بخدمت شما آمدیم تا در آن باب با شما مشورت نمائیم و مطلع بر رأی صوابنمای شما گردیم تا ما را بهر چه مأمور گردانی معمول گردانیم و از حکم و فرمان عالیشان شما درنگذریم.

در آن دم ولی ایزد عالم روی مبارك بجانب اصحاب رسول حضرت ایزد تعالی و تبارك آورده فرمود که ای خلاصه اصحاب حضرت رسالتما ب بخدای که اگر این کار از شما سناح و اصدا ر یابد بی شبهه بیقین شما در میان اصحاب سید الانام در نزد پروردگار عاصی و گنه کار خواهید بود.

در خوبی و اخلاص شما سخن نیست چه شما در میان اصحاب سید انام چون نمك در طعام بلکه مشابه كحل ابصار اهل روزگارید.

زنهار الف زنهار مرتكب آن کار مشوید که شمشیرها از غلاف اهل خلاف بیرون آید و جنگ و قتال و فتنه تمام و آشوب در میان رجال بهم رسد و بنوعی فساد و حرکت در میان اهل بدعت بهم رسد که بر ما و شما لازم گردد که مستعد حرب و قتال و مهیای جنگ و جدال گردیم و مهم آن کار بجائی رسد که شما خود بنزد من آمده گوئید که ای علی بیعت بر خلافت ابی بکر نمای و الا ما شما را بقتل آریم در آن دم بر من لازم آید که آن را بجهت قوم از خود دفع نمایم و بغير جنگ و جدال انصرام و تمشیت این امر محال است.

و حضرت نبی ایزد متعال قبل از وفات خود مرا نصیحت و اعلام از قیل و قال رجال نمود که این امت بعد از ارتحال و انتقال من برحمت حضرت ذو الجلال بچه نوع این جماعت عهد و بیعت و پیمان و مصافقت که من در باب شما با آن جماعت کردم نقض نمایند و بر عهد و موثیق خود وفا نمایند و منزله تو بنزد من ای علی نسبت منزله هارون است بموسی علیه السلام.

چنانچه امت آن حضرت در زمان حضور موسی علیه السلام بنا بر حکم حضرت کلیم علیه السلام تمامی آن امت کلیم عبودیت و طاعت هارون نبی علیه التحیه و التسلیم را عبید -

وار بر دوش کشیده سخنان آن حضرت را بگوش سمعنا و اطعنا اصغما مینمودند بلکه آن معنی را وجهه اخلاص و بندگی خود ساخته اصلا از آن انحراف و تعاقد نمینمودند.

لیک بعد از توجه کلیم الله بمیقاتگاه اله آن قوم بدمدمه سحر و فسون سامری شوم دین موسی نبی را گذاشته تابع سامری و مطیع گوساله مصوری گشتند و خاک ذلت و خاکساری بر وجوه نیکوکاری خود انباشتند.

این امت نیز حالا با شما مدارا و مواسات مینمایند و بعد از من مخالفت و عداوت ظاهر گردانند.

من گفتم یا نبی المحمود مرا در آن وقت بچه عهد و معهود میگردانی تا آن را دستور العمل و وسیله نجات از شرار باب دغل و موجب تحصیل رضای حضرت عز و جل دانسته بر آن عمل نمایم حضرت نبی المختار فرمود که ای ولی ایزد غفار اگر اعوان و انصار بواسطه انصرام مهم و تمشیت کار خود یابی با انصار و اعوان مجاهده با اهل خلاف و عدوان نمای.

و اگر معین و معاون نیابی باید که دست از آن امر بداری و محافظت خون خود نمائی تا آنکه مظلوم بمن رسی. چون رسول شما وفات یافت و روح پرفتوحش بعالم قدسی شتافت من بتکفین سید المرسلین مشغول شدم و چون از خدمت آن حضرت فارغ گشتیم بطرف دست راست خود میل نمودم و بهیچ شغل اشتغال نفرمودم بغیر آنکه ردا بجهت نماز سید الأنبیاء بر دوش نهادم و نماز بر آن حضرت گزاردم.

خلاصه آنکه بغیر تجهیز حضرت رسول عزیز خود را مشغول بهیچ چیز نساختم حتی بجمع قرآن نپرداختم تا آن نبی الاکرام را مدفون ساختم و چون از آن کار فارغ شدم دست بضعه سید الأنبیاء فاطمة الزهرا و پسران خود حسن و حسین را گرفته بدر خانه اهل سابقه بدر از اصحاب پیغمبر رفتم و آن مردم را قسم بواسطه طلب حق خود از اهل ظلم دادم و ایشان را بامداد و معاونت و یاری و نصرت خود خواندم.

از آن طوایف امم هیچ احدی را بخود یار و همدم ندیدم و بغیر از چهار رهط سلمان و عمار یاسر و مقداد و ابی ذر کسی دیگر اجابت سخن من در آن امر نکرد.

من چنان می بینم که اگر دعوی حق خود نمایم و شهود من شهادت که در باب ولایت من دارند در میان ایشان مذکور نمایند آن ظالمان گواهان مرا بسلاسل و اغلال گران مقید و محبوس گردانند.

شما از برای رضای خدای تعالی ازین سخن ساکت شوید و وسیله هلاکت خود مشوید زیرا که شما از کینه این قوم و بغض ایشان با خدا و رسول و اهل البیت آن حضرت عالم و مطلعید که تا بچه مرتبه سمت ترقی دارد ازین مقدمات بگذرید که از روی عقل و تصور هیچ نوع نفع ازین متصور نیست بلکه نقصان و ضرر آن بین و ظاهر است.

اما چون مطلب شما ادای شهادت است و کتمان آن را بر خود صعب و گران می شمارید باید که باتفاق يك دیگر بنزد ابا بکر رفته از آنچه از حضرت سید البشر در باب احقیت این بنده ایزد داور در باب ولایت خدای اکبر و نیابت حضرت پیغمبر استماع نمودید کما هو حقّه تمامی آن را بسمع او رسانید و او را بحقایق آن کما ینبغی و یلیق مخبر و مشعر و آگاه و متذکر گردانید.

زیرا که تبلیغ شهادت شما در باب حجت ما بر آنها تأکید بیشتر و مبالغه در عذر زیادتر است و چون آن جماعت قول رسول بیچون را استماع نمایند و مصر بر مخالفت حکم خدا و رسول مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم بوده عمل بر موثیق و عهد که سابقا با نبی المحمود نمودند نمایند بیقین آن جماعت نهایت بعد و دوری و غایت توحش و مهجوری خود از رسول رب غفور بر منصفه ظهور ظاهر خواهند گردانید.

بنا بر امر امیر المؤمنین حیدر آن چهار نفر سلمان و عمار یاسر و مقداد و ابی ذر رضی الله عنهم باتفاق جمع يك دیگر بنزد ابا بکر رفتند.

آن روز جمعه بود چون ابا بکر در مسجد پیغمبر بیالای منبر حضرت سید البشر برآمد مهاجر بانصار گفتند که اول شما قدم پیش گذارید و شهادت در باب ولایت

امیر المؤمنین حیدر که از حضرت پیغمبر استماع نمودید مؤدی گردانید.

انصار گفتند که شما مهاجرین در تقدم شهادت بولایت امیر المؤمنین از لسان نبی المختار به این قوم از ما سزاوارترید باید که قدم جرات و اقتدار پیش گذاشته شهادت دهید.

زیرا که خدای عز و جل در قرآن شما را در محل ذکر پیغمبر بآن حضرت نزدیکتر مذکور گردانید چنانچه فرمود که «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (1) تفسیر آیه وافی هدایه و الله اعلم آنکه بدرستی و تحقیق که حضرت حق سبحانه تعالی توبه مهاجر و انصار سید الابرا را بوسیله آن حضرت قبول نماید و آن جماعت را بعد از توبه و رجعت و استغفار و انابت بر وزر و خطیئت نگیرد.

انصار گفتند که ای مهاجر بنا بر تقدیم ذکر شما در آیت قبل از ذکر ما شما بر تقدیم شهادت از ما برای این کار اول سزاوارتر باشید.

از ابان بن تغلب مروی است که من چون آیه کلام ایزد علام از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بر خلاف آنچه میان سایر انام اشتهاار داشت استماع نمودم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله عامه انام این آیت را بنوع دیگر تلاوت مینمایند.

آن حضرت فرمود بکدام طریق قرائت میکنند گفتم باین نوع تلاوت مینمایند «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ».

تفسیر و معنی آیه بنا بر تلاوت طریق ثانیه آنست که حضرت خالق البریة توبه نبی الرحمة و توبه مهاجرین و توبه انصار را بعد از انابت و استغفار بحضرت ایزد غفار قبول نماید.

حضرت امام الناطق الامین جعفر بن محمد الصادق رضوان الله عنهم اجمعین بعد از استماع این آیه بر نهج تلاوت ثانیه فرمود که ویل لهم چاه ویل بجهت کسی که تلاوت آیت برین نهج نماید معد و مهیا است حضرت نبی الرحمة را چه نوع وزر

ص: 294

و خطیئت است تا از آن رجعت و انابت برب العزت نماید.

بلکه مراد و مفاد از توبه در آیت توبه امت آن حضرت است که بوسیله توجه و احسان حضرت نبی الانس و الجان نسبت بایشان حضرت رحیم الرحمن توبه ایشان را قبول کند و از رحمت خود محروم نکند.

از ابان بن تغلب مروی است که حضرت امام الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که اول کسی که از مهاجرین بر شهادت ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام تکلم نمود خالد بن سعید بن العاص بود و بعد از او باقی مهاجرین و بعد از آن انصار.

و روایت دیگر در بعضی از کتب آثار و سیر مذکور و مستطر است که آن اعیان در هنگام وفات نبی الوهاب غایب بودند و چون ابی بکر متقلد امر خلافت و متولی حکومت و ایالت شده بود آن بزرگان در آن مانند علم در مسجد نشان بودند و از حرکت امت و خلافت ابی بکر حیران.

### **بیان شهادت خالد بن سعید بر ولایت امیر المؤمنین**

در آن زمان خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود بر پای خواست و گفت ای ابا بکر اتق الله از خدای تعالی پرهیز و با اهل البیت مستیز زیرا که تو میدانی که در روز جنگ بنی قریظه که ما و شما نیز در آن میان بودیم بعد از جنگ و جدال نصرت و فتح حضرت رسول متعال را بود.

علی علیه السّلام در آن روز جمعی کثیر از صنادید رجال و از دلیران ابطال که مثل آن جماعت در باس و شدت و در شوکت و سطوت امروز در میان هیچ امت نیست بقتل آورد و بسعی و اهتمام علی علیه السّلام در آن روز نسیم فتح و فیروزی بر و جنات امانی و آمال اصحاب حضرت رسالت مآب وزیده و اعدای دین و جمع کثیر مقتول و بعضی دیگر از خوف ذو الفقار علی علیه السّلام بزوایای خمول مخفی گردیدند.

در همان زمان حضرت پیغمبر آخر الزمان گفت ای مهاجر و انصار من امروز شما را وصیت بامر و کاری می نمایم باید که محافظت وصیت من نمائید و امری که



بودیعت بنزد شما میگذارم در صیانت آن نهایت سعی و اهتمام بجای آرید.

چون در آن وقت اکثر امت و ارباب ملت از حضرت نبی الرحمه استعلام و استفهام آن نمودند رسول ایزد داور فرمود که آن امر و وصیت ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

زیرا که علی بن ابی طالب بعد از من امیر شما و خلیفه من و ولی حضرت ذوالمنن است در میان شما و من این وصیت بحکم حضرت رب العزت بشما مینمایم.

زیرا که حضرت صمدیت مرا باین امر و وصیت مینماید و شما را بیقین اضطراب در امر دین و اختلاف در احکام شرع و آئین بهم رسد و ولی شما در آن زمان شریکترین مردمان شما خواهد بود. بدانید که این اهل بیت من وارث من و عامل امر امت منند.

درین اثنا حضرت نبی الورا فرمود که بار خدایا هر که اطاعت اهل بیت من و حفظ وصیت من در باب امیر المؤمنین و باقی ائمه دین نماید آن جماعت را در یوم النشور در زمره من محشور گردان و آن طایفه امت را نصیب از رفاقت من نمای تا بوسیله آن ادراک نور آخرت نموده مقیم جنت گردند.

بار خدایا هر که خلافت مرا از اهل بیت من دور گرداند و ایشان را از حقی که خدای تعالی مستحق آن دانسته بواسطه ایشان مقرر گردانیده محروم و مهجور آن گرداند آن جماعت را از جنت که عرض آن مثل عرض همه زمین و آسمان تمامی است محروم گردان.

ای ابو بکر نه ما و شما این سخنان از لسان معجزنشان حضرت نبی الانس و الجان مکرر استماع نمودیم الحال خلاف حکم و امر پیغمبر از چه وجه بین و ظاهر نمودی.

زنهار دست از این کار بدار که خلاف قول نبی ایزد متعال موجب وزر و وبال و باعث عذاب و نکال یوم لا ینفع بنون و لا مال است.

در آن حال عمر بن الخطاب از روی استعجال گفت ای خالد تو هرگز در میان امت و ارباب ملت از جماعت اهل مشورت نبودی بناء علی هذا هیچ احدی بر اقوال شما اقتدا و بافعال لا یعنی شما اقتفا نخواهد نمود ساکت شو.

در حال خالد بن سعید گفت ای پسر خطاب زبان درازی مکن زیرا که تو هر چه میگوئی از زبان دیگران بیان مینمائی.

و الله که تمامی قریش میدانند که تو در میان این طایفه لثیم در مرتبه خست و ادنای این جماعت در منصب و خسیس ترین قریش برتبه و قدر و کم نام تر از تمامی مردم از روی شهرت و ذکری.

تو از همگی قریش از بیگانه و خویش کمتر رنج و عنا از خاطر انور سید البشر برداشتی بلکه پیوسته خاطر عاطر آن سرور را رنجه داشتی و دایم در حرب و قتال بیدل و در مال بخیل غیر باذل بودی.

زیرا که پیکر تو لثیم العنصر است و ترا در میان قریش بهیچ نوع فخر نیست و همیشه در معارك جنگ و جدال و در میدان حرب و قتال در هنگام ذکر رجال خمول بلکه اصلا مذکور و مشهور نبودی.

درین زمان در میان مردمان مانند شیطانی که در اغوا و اضلال مردم زیاده از همه عالم سعی و اهتمام مینمائی چنانچه شیطان در اغوای انسان در اول سعی فراوان مینماید و بعد از آنکه خاطر خود از آن ممر جمع نمود گوید که ای بنی آدم من از شما بیزارم.

چنانچه آیه کلام ایزد منان ناطق بر آنست که «إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أُكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»<sup>(1)</sup> تفسیر آیه وافی هدایت و الله اعلم آنکه شیطان انسان را دلالت بر کفر نماید و چون بنی آدم اختیار کفر باغوای آن مدبر نمود در آن زمان شیطان گوید که من از تو ای بنی آدم بری و بیزارم چه من از خدای مهیمن خایف و هراسانم لیک از امثال این سخنان هیچ نوع نفع بانسان و شیطان عاید نگردد بلکه هر دو ایشان مخلد

ص: 297

عمر بعد از استماع آیه کلام ایزد داور بمضمون صدق مشهون فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ بِغَايَةِ مَأْيُوسٍ وَ مَتَحِيرٍ گریید و بجای خود نشست.

و خالد بن سعید چون شهادت بانتهای رسانید در جای خود استراحت گزید.

### بیان شهادت سلمان فارسی رضی الله عنه بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام

بعد از او از مهاجرین و فدویان اهل بیت نبی العربی سلمان فارسی رضی الله عنه قد راست نمود و اول کلام که تکلم فرمود این بود که گریید و نگریدید.

این کلام دو احتمال دارد اول آنکه ای معشر حضار این سخنان بسیار که از شما بحیز ظهور و صدور رسیده اصلاً از آن نفع بهیچ احدی نرسید چه گفتار شما موافق کردار شما نیست پس سکوت شما انساب و احری و الیق و اولی ست.

دوم آنکه در مرتبه اول در هنگامی که رسول عز و جل شما را باسلام دعوت نمود اطاعت کردید و بعد از وفات نبی الاقدس عهد و شروط که با شما در باب ولایت علی علیه السلام کرده بود بر آن عمل نکردید بلکه تابع هوا و هوس و در پی دواعی و خواهش نفس رفته مخالفت حکم ایزد مقدس و رسول تقدس ظاهر کردید.

آنگاه سلمان گفت ای ابا بکر از شما اگر کسی در باب احکام شرع و ملت ما در طریق نظام امر خلافت و انتظام مهام امت سؤال نماید و تو حقیقت آن را کما هو حقه ندانی و در جواب سایل درمانی اسناد امر خود بکدام شخص خواهی نمود و عذر شما در آن حال در نزد اقصی و ادانی رجال چه خواهد بود.

ای ابا بکر بر تقدم نفس خود بر این امر و کار و پیش دستی خود برین کردار بر کسی که از شما داناتر و برسول مختار نزدیکتر و بتاویل آیات برکات کتاب عز و جل و آداب و احکام سنت خاتم الرسل اعلم از تمامی جن و بشر باشد چه خواهی گفت.

مع هذا ایزد داور او را بولایت ما و شما مقرر نمود و بر پیغمبر خود امر و حکم

فرمود که آن را بما تبلیغ نماید.

و حضرت رسول بنا بر آیه «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» آنچه در باب ولایت علی مامور بود بسایر برایا تبلیغ نمود و در حضور اصحاب ملت نیز حضرت نبی الرحمة در ایام حیات خود او را بر جمیع امت تقدیم فرمود و از ما و شما از برای علی علیه السلام بیعت گرفته بر اطاعت او وصیت نمود و بر وفای عهد بیعت و بر استقامت میثاق مصافقت در هنگام وفات تأکید بسیار فرمود.

شما بغیر فکر و رویت خود قول آن حضرت را پس پشت انداخته وصیت آن شفیع الامه را نسیا منسیا انگاشته خلاف وعد و نقض عهد ظاهر کردید چنانچه حضرت پیغمبر بر شما مقرر کرده بود که شما با کراهت در تحت رایت اسامة بن زید بوده بجانب موته بواسطه غارت آن محل روانه شوید و در آن باب تأکید نمود.

چنانچه فرمود که «لعن الله من تخلف جيش اسامة» اصلا شما قول سید الابرار را برقرار نداشته تخلف از آن کار اظهار کردید.

معاذ الله سایر خلق الله را از ارتکاب مثل افعال شنیعه شما بحضرت اله پناه است و تمامی بندگان ایزد کریم را از مثل این جرم عظیم که از شما بر منصفه ظهور رسیده از مخالفت امر رسول حضرت بی نیاز از انجام عمر تا آغاز حذر و احتراز لازم است.

و عما قریب این مسند خلافت از توصافی ماند و اثری از آثار تو بر صفحه روزگار باقی و برقرار نماند لیکن وزر و وبال آن که بغایت ثقیل و گران است در گردن تو باقی ماند و آنچه از فعل و عمل که کسب کردید در هنگامی که ترا بقبر گذارند بر تو حمل نموده بقبر سپارند ابد الآباد بعد از بیداد گرفتار خواهی بود و در آن مکان هیچ کس فریادرس تو نبود.

بناء علیه اگر درین وقت که ترا قدرت باقی و دسترس است اگر از روی سرعت و استعجال بغیر تراخی و اهمال برد و رجعت حق مستحق نموده تلافی و تدارک نفس خود از وزر هوا و هوس نمائی و از جرم و خطیئت که از تو صادر و سانح گشته توبه

و رجعت و استغفار و انابت بحضرت رب العزت فرمائی نجات تو از بلیات عذاب اقرب و بخلص تو از صدمات عقاب ادنی و انسب است.

بیندیش از روزی که ترا در حفیره قبر محفور گردانند و اهل نصرت و اقوام و عشیرت تو ترا تسلیم حشرات گور نمایند.

مکن مکن که پشیمان می شوی آخر \*\*\* نجات میطلبی و نمی رسد رهبر

زندهار زندهار تصرف در حق اهل بیت نبی المختار منمای و خود را بعد از بیل الیم و درکات جحیم گرفتار مفرمای بدرستی و راستی هر چه ما از حضرت نبی الوری در احقیقت و اولویت امیر المؤمنین بر امر ولایت برآیا استماع نمودیم تو نیز شنیدی و آنچه ما از رسول ایزد تعالی دیدیم شما نیز دیده خواهید بود.

الحال دیده نادیده و شنیده را چرا ناشنیده انگاشتی و شیوه مخالفت حکم خدای تعالی و امر رسول مجتبی برداشتی و پای بر مسند خلافت گذاشتی.

باید که ازین کار دست بداری لیکن هرگز از شغل این امر که متشبث آن بغیر عذر و متقلد آن نه از روی رویت و فکر گشتی برنمیگردی اما ارکان دین و اعیان مسلمین را از اقامت شما بر مسند خلافت بهیچ نوع حظ و بهره و توفیر و ثمره ای نیست.

الله الله رحم بر نفس خود نمای و عذری اگر داری بجهت منذر خود بیان فرمای.

زندهار خود را مانند کسی که بعد از استماع گفتار حق ادبار یا استکبار نماید اظهار منمای.

سلمان فارسی رحمه الله بعد از ادای شهادت بمسکن خود مراجعت نمود.

### **بیان شهادت ابو ذر غفاری بر ولایت امیر المؤمنین علی ولی ایزد باری علیه السلام**

بعد از ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفت ای معشر قریش شما بدواعی نفس و به قناعت از آز و هوس، خویش را صواب دانسته متقلد امر خلافت گشته اهل بیت رسول را گذاشتید.

و الله بذات حضرت قادر عالم قسم است که چون شما اصحاب و انصار سید الا برار اظهار و اختیار این کار نمودید خلاف عهد و گفتار سابق خود ظاهر فرمودید.

در ضمن این عمل مفسده بسیار است و اکثر عرب بعد از استماع این حرکت از دین و مذهب حضرت نبی الوهاب رجعت بکفر اصلی و ملت اولی خود نموده مرتد خواهند شد بلکه اکثر طوایف امت چون ملاحظه نمایند که شما بعد از فوت سید البریه بزودی اهل بیت او را گذاشته خلیفه از سایر امت برداشتید بیقین تملک در دین حضرت نبی المرسلین و تزلزل در ملت و آئین بهم رسانند.

و بی شبهه و یقین اگر کافه مسلمین امر خلافت که حق اهل بیت طیبین و طاهرین است بآن اعیان مسلم داشته بنا بر حکم نبی الرحمة اطاعت می کردند هرگز دو شمشیر خلاف در میان از غلاف بیرون نیامدی و کار مردم و اصحاب سید عالم باین اضطرار نرسیدی.

و الله که از حرکت شما امر خلافت بجائی رسد که من بعد هر که از ارباب شوکت و حشمت بود هر چند از اهل ایالت و ریاست نبود امر ایالت و ولایت حق اهل بیت مانند ریاست دنیا دانسته چشم طمع بر آن گشاید و بواسطه آن جدال و قتال نماید و این سبب سفک دماء بسیار و موجب قتل بیشمار است.

راوی سخن گوید همان نوعی که ابو ذر غفاری در آن روز در هنگام ادای شهادت از روی دلیل و حجت بر آن امت بیان فرمود همچنان شد از همان زمان تا هنگام خروج و ظهور صاحب الزمان فتنه و آشوب در میان مردم بواسطه ایالت و حکومت خلقان خاص و عام باقی و مستدام است.

بعد از آن گفت ای معشر حضار شما می دانید که حضرت رسول رب العزت قبل از رحلت و در هنگام ارتحال و انتقال برحمت ایزد لا یزال مکرر فرمود که ای اصحاب بعد از من امر ولایت بحکم رب العالمین بامیر المؤمنین (علیه السلام) و بعد از او پسران او حسن و حسین و بعد از آن اعیان باقی ائمه طاهرین از ذریت من متعلق و متعین است.

چرا شما طرح قول پیغمبر و نسیان عهد و پیمان آن سرور بین و ظاهر کردید و اطاعت دنیای فانی را ترجیح بر امر عقبی باقی دادید مع هذا میدانید که لذت آخرت بی تغییر تغییر است.

زیرا که جوانیش هرگز محزون و پیر و نعیمش زایل و متغیر نگردد و سکنه آن مکان را موت از مزید احسان حی الذی لا یموت معین و مقرر نیست.

چرا شما لذات دایمی آن را بعیش حقیر عمر قصیر قلیل تبدیل می نمائید و نقض عهد و بیعت که در نزد طوایف امت از صفات ردیه ذمیمه است میفرمائید چنانچه امم سایر انبیاء که پیش از ما و شما درین سرای بی بقا بودند آن طایفه نیز بعد از رحلت انبیای خویش مرتد گشته همان کیش کفر پیش را برداشتند و خاک ذلت ارتداد بر وجنات اعمال سداد خود انباشتند.

شما نیز درین کار موافق و مساوی کردار آن جمع سیه روزگار روزگار اظهار کرده نعل بنعل به آنها اقتدا و تیر به تیر بآن جماعت اقتفا نمودید عنقریب وبال کردار و نکال کار خود خواهید چشید زیرا که جزا و پاداشت و وزر و خطیئت این حرکت شما بشما خواهد رسید.

آنگاه ابوذر ختم کلام صدق التیام خود بتلاوت این آیه ایزد علام نمود که «**وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ**» یعنی واهب علام به هیچ احدی از انام ظلم روا ندارد و به هیچ طایفه امم جور و ستم نپسندد و الله اعلم.

### **بیان شهادت مقداد اسود الکندی بر امر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام**

بعد از آن مقداد الاسود الکندی که از مهاجرین سید المرسلین بود برخاست و گفت ای ابو بکر از ظلم و ستم که پیش نهاد همت خود ساختی و خود را به آن وسیله در باختی چون هنوز فی الجمله وقت باقی است باید که توبه و رجعت و استغفار و انابت پروردگار خود حضرت رب العزت نمائی.

خانه ای که بعد از فوت تو منام و مکین تست خود را در آن مکان پر آزار

زندهار بعد از توبه و استغفار گریه بسیار از جهت خطیئت خود و اختیار این کار نمائی و از تذکر جرایم بیشمار خود آب از جویبار چشم گنه کار بر صفحات رخسار بیاری که شرمندگی در نزد خدای عز و جل بغایت صعب و مشکل است.

باید که بزودی این امر را بصاحب او مسلم و مقرر داری و خود را فردای قیامت در مقام خواری و شرمساری نیاری زیرا که علی (علیه السلام) باین امر خلافت از تو اولی و احق و احری و البیق است.

یا ابا بکر بر تو در کمال وضوح و ظهور است و عالم و مطلع بر حقایق احوال ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التحیه خواهی بود.

تو خود میدانی که حضرت نبی الرحمة از ما و تو و از سایر امت عقد بیعت و پیمان مبایعت ولایت علی (علیه السلام) بحکم رب العزت گرفته و مبایعت و اطاعت او را از روی دلیل و حجت بر گردن تو لازم گردانید و بعد از آن ترا بر اطاعت و رفاقت اسامه بن زید که مولی آن حضرت است امر نمود و در آن باب تأکید و مبالغه بسیار فرمود و گفت

لعن الله من تخلف عن جيش اسامة.

بناء علیه کسی که حسب الحکم سید البریة برفاقت و همراهی اسامه مقرر باشد او را تخلف روا نباشد و اگر احدی تخلف از امر پیغمبر نماید ملعون و مغضوب حضرت بیچون و از سلسله اهل اسلام بیرون است.

اینکه نبی الایمه ترا برفاقت و مبایعت اسامه و انفاذ تحت رایت آن صاحب سعادت مقرر و معین نمود تنبه و اشارت است به آنکه امر خلافت بتو نسبت ندارد پس چگونه بعد از فوت آن حضرت امر خلافت بتو واجب شود تا ترا رخصت تصرف در آن بود.

اگر تو خود بوسیله معاضدت و معاونت بعضی امت لایق مستحق امر خلافت دانی بغایت جاهل و نادانی.

زیرا آنکه ترا برین امر حریص و راغب گرداند او ترا بعلم نفاق و معدن شقاق



عمرو بن العاص بی اقبال که حضرت لا یزال در بیان حقیقت احوال او به پیغمبر خود این آیه انزال و ارسال نمود که «إِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (1) دلالت مینماید.

هیچ اختلاف در میان اهل علم و حال و اصحاب تفسیر آیه کلام ایزد متعال نیست در آنکه این آیه در حق آن بی سرمایه معرفت و اختصاص عمرو بن العاص انزال یافته و او بر شما و سایر منافقین امیر بود و در هنگامی که حضرت خاتم الرسل او را بغزوه ذات السلاسل مبعوث و مرسل گردانید شما چون مقرر و معین برفاقت او بودید او حراست لشکر و محافظت امر سپاه نصرت اثر به شما مفوض و مستمر گردانید.

هر گاه شما را عزت و اعتبار در هنگام حیات رسول ملك علام به آن مرتبه و انجام بود که در تحت حکم رئیس منافقین مرتبط و منخرط باشید پس امروز بعد از وفات سید البریه شما کجا و حراست و قلاذت امر خلافت و صیانت احکام شرع و ملت و ضبط و محافظت ثغور اسلام و بیضه امت.

ای ابو بکر بخدای عزیز بپرهیز و با اهل بیت رسول مستیز و بیشتر از آنکه زمانه بتو بستیزد و خویش و حمیم از تو گریزد و وقت از دست تو رود و ترا مسترد کنند باید که اظهار پریشانی و ندامت و توبه و رجعت بحضرت غافر الخطیئه نمائی.

زیرا که اگر در ایام فرصت تلافی و تدارك گناه و معصیت نموده از کردار خود پشیمان گردی بیقین این کار بجهت دنیا و آخرت تو انفع و اسلم بلکه بواسطه صلاح کار سایر مردم اصلح و اتم است.

زنهار که بسیار بسیار مغرور دنیای غدار نشوی تا ناجی و رستگار شوی البته مغرور بمبايعت و اجتماع قریش و مستظهر بمتابعت اقربا و خویش نگردی که بزودی خلافت تو مضمحل و امر دنیای تو مهمل و کار تو بغایت مختل گردد و چون دنیای تو بسر آید و مسکن تو حفیره قبر شود بی شبهه مرجع و مصیر تو بحضرت ایزد قدیر است در آن مکان و ماوی پاداشت و جزای عمل تو بحکم خدای عز و جل بر تو مکتوب و مسجل است

ص: 304

به آن رسی و در آن محل بفریادرسی نرسی و حقیقت این کار بتو کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار است.

میدانی که علی بن ابی طالب بحکم خدای عزیز جبار و امر رسول مختار صاحب این امر و کار است.

زیرا که حضرت نبی المحمود مکرر در ایام حیات خود فرمود که علی بعد از من ولی حضرت مهیمن و وصی من و امام تمامی انس و جن است باید که تسلیم امر ولایت بحضرت ابو الأئمه علی بن ابی طالب (علیه السلام) نمائی.

چه اگر درین دم که صاحب قدرت و حکمی رجعت حق بمستحق نمائی از برای رفع شر و زور تو اتم و گناه نیز اخف و این کار وسیله نجات و بحال تو اسلم است.

و الله که من ترا نصیحت بواسطه توبه و رجعت بحضرت رب العزت کردم که نجات تو در روز واپسین بی شبهه و یقین درین است.

### **بیان شهادت بریده الاسلامی بر ولایت امیر المؤمنین علی (علیه السلام)**

بعد از و بریده الاسلامی که او نیز از کبار مهاجرین سید الابرار است از جای برخاست و گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

چون تفسیر و معنی آیه و الله اعلم آنکه همگی ما در تحت امر خدای سبحان و مطیع و منقاد فرمان ایزد منانیم و رجعت تمامی ما در هنگام ثواب و جزا بحضرت خدای تبارک و تعالی است.

بعد از آن گفت ای امت که ازین حرکت مختل عجب امر حق عز و جل ملاقات بامر باطل نمودید.

تو ای ابا بکر آیا فراموش کردی یا خود را مثل فراموشان بر مردمان می نمائی و جهل و نادانی خود را بر کافه خلقان ظاهر و عیان میفرمائی یا آنکه میلان آز و هوس و دواعی و خواهش نفس تو وسیله خدعه و فریب تو شد و امور باطله را در خاطر تو جلوه و زیب داد.

و یا آنچه سید البشر ما و شما را بآن حکم و امر کرد متذکر آن نیستی و بخاطر نداری که سید المرسلین علی را مسمی بامیر المؤمنین گردانید و آن صفدر را بحکم ایزد اکبر بامارت همه امت معین و مقرر نمود بی شبهه و ارتیاب از اصحاب حضرت رسالت‌آب هیچ احدی باین خطاب مستطاب معزز و کامیاب نشد.

و در اکثر اوقات بآن ولایت‌آب خطاب میفرمود که این امیر مؤمنان و کشنده گردنکشان است.

ای ابا بکر بحضرت واهب عزیز پرهیز و بغیر حق با اهل حق مستیز که ستیزه کاری باعث معصیت و گناهکاری وسیله مزید جرایم و شرمساری در نزد ایزد باری است.

باید که قبل از آنکه نفس تو بهلاکت رسد و کسی در هنگام گرفتاری بفریاد تو نرسد از مهالك و مخاطر و از مضایق سقر حذر فرمائی و خلافت و ولایت را بکسی که بحکم خدای تعالی و امر حضرت رسالت از تو باین امر احق و اولی بود رد نمائی و دست تعدی و غضب بآن کار دراز نمائی.

الحال که قدرت و استطاعت داری حق را بمستحق آن رجعت نمای.

ای ابا بکر بدرستی و راستی که من ترا از روی نصیحت بطریق نجات دلالت کردم بدان عمل نمای و خود را در سلك متمرّدان مجرمان حضرت الهی و مستکبران امر رسالت پناهی منخرط نمای که از جمله مجرمین و نصیر و ظهیر متمرّدین خواهی بود.

بعد از آن این آیت کلام الله تلاوت نمود که «فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ» (1) و شهادت خود را باین کلام اختتام نمود.

### **بیان شهادت عمار یاسر در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام**

بعد از او عمار یاسر که از اعظم انصار و مهاجر بود بر پای خواست و گفت:

ای معشر حضار اگر میدانید پس مرا احتیاج بایضاح و بیان نیست و اگر از

ص: 306

حقایق این امر جاهل و نادانید بدانید که اهل بیت پیغمبر شما بحسب ارث بولایت اولی و احق و بخلاف امت احرى و الیق اند بلکه بامور دین مسلمین و بمصالح مؤمنین بغایت قویم و امین اند.

چون اهل بیت النبوة حافظ ملت و ناصر امت اند باید که همگی شما مرجع و مآب خود اهل بیت حضرت رسالت‌مآب دانید تا در هنگام حساب و کتاب درنمانید.

ای ابی بکر رد حق نمای پیش از آنکه کار تو باضطرار رسد و امر تو ضعیف و بی هنجار و پریشانی تو ظاهر و آشکار شود و فتنه و آشوب عظیم و اختلاف مملو از خوف و بیم در میان شما بین و آشکارا گردد و اعدا دست تطاول و تعدی گشایند و ترا بر مسند خلافت نگذارند.

الحال چون بتحقیق میدانید که بنی هاشم باین امر بحکم خدا و پیغمبر از شما احق و اولی‌ترند بلکه از سایر جن و بشر بمزید علم و کمال و فضل و حال معزز و مفتخرند امر ولایت بامیر المؤمنین علی علیه السلام گذارید و او را رنجه مدارید.

چه علی را حضرت پیغمبر در ایام حیات خود بر جمیع بریات امام و سرور گردانید و فرق میان شما و آن ولی ایزد داور روشن و ظاهر است و شما حقیقت آن را کما ینبغی و یلیق از روی تحقیق بکرات و مرات دانستید خصوصا در زمانی که رسالت‌مآب سد تمامی ابواب اصحاب که بمسجد ایزد وهاب بود نمود الا باب علی علیه السلام که حضرت رسالت‌مآب سد باب آن ولایت مآب ننمود.

مع هذا کریمه خود فاطمة الزهرا علیها سلام الله تعالی را بتزویج آن حضرت مقرر فرمود و او را از شما و سایر خواستگاران و مشتاقان لقای آن بضعه رسول مختار اختیار نمود و هیچ احدی از قریش و سایر طوائف اصحاب از بیگانه و خویش بمثل آن عنایت از حضرت نبی الرحمة مستظهر و ممتاز و مفتخر و سرفراز نشدند.

رسول حضرت ایزد منان با این همه اشفاق و احسان نسبت با آن امام انس و جان در شأن عالیشان آن منبع فضل و عرفان فرمود که من مدینه علمم علی در است

مرا پس هر که اراده تعلیم علم و کمال از شهرستان معرفت رسول ایزد متعال علیه سلام الله الملك الفعّال نماید باید که از دروازه آن شهر که علی بن ابی طالب است درآید.

یعنی کسی که اراده طریق دانش ابواب نجات از عذاب الیم و درکات نماید باید که رموز احکام شرایع و اسلام دین حضرت سید الانام از مدینه علم آن رسول ایزد علام که امام الهمام علی بن ابی طالب علیه السلام است درآید و همگی رسوم آن را بوسیله اطاعت و امداد آن ولی العباد فرا گیرد تا در یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ صاحب جرایم و وبال گردد.

دیگر آنکه آنچه شما و سایر انام را در هنگام شداید و اضطرار تمام مشکلی پیش آید رجوع بآن امام الانام مینمائید و آن حضرت بوسیله سوابق فضل و حال که او را از مزید عنایت و اهب متعال و تعلیم رسول ذو الجلال حاصل است از جمیع آن طایفه را که شما باعتقاد خود فاضل و عالم میدانید مستغنی است و بهیچ احدی محتاج نشد.

پس شما بچه وجه ازو جدائی مینمائید و حق حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را غصب میفرمائید و حیات بی بقای دنیا را بر نعیم باقی دایمی عقبی اختیار کردید و بعد از آن تلاوت این آیت وافی هدایت نمود که «بِسِّ لِّلظَّالِمِينَ بَدَلًا».

تفسیر آیه آنکه ارباب ظلم و عدوان از روی تعدی و طغیان تبدیل مراتب خیر و احسان بأمور غیر شرع و ایمان نموده اند و خلاف اراده و حکم حضرت غفار اظهار کرده اند آن جماعت ظالمین در یوم الدین از جمله سکنه اسفل السافلین گردند.

آنگاه عمار یاسر باین آیه ختم کلام خود نمود «وَلَا تَزْتَدُوا عَلَيَّ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (1)

### شهادت ابی بن کعب برای امیر المؤمنین (علیه السلام)

پس از آن ابی بن کعب از جای برخاست و گفت ای ابا بکر بما و شما ظاهر است

ص: 308

که حضرت ایزد داور رتبه رفیعه ولایت و مرتبه جلیله امامت را بجهت امیر المؤمنین حیدر معین و مقرر نمود و بحضرت رسول خود امر فرمود که حقایق آن را بکافه برایا تبلیغ نماید.

حضرت خاتم الرسل بنا بر حکم عز و جل چون علی علیه السلام را بر امامت امت نصب نمود و تبلیغ ولایت آن حضرت علیه السلام و امر بمتابعت و مبیعت ایشان فرمود بناء علی هذا اگر تو تصرف در ولایت علی علیه السلام کنی بی شبهه و یقین اول کسی که عاصی بحضرت رسالت‌آب در باب وصی و جانشین او ولایت‌آب امیر المؤمنین علی علیه السلام شده تو خواهی بود.

زیرا که چنانچه مذکور شد علی ولی الهی و صفی و وصی نبی مصادف او امر و نواهی حضرت رسالت پناهی است باید که رد حق بمسئول و باهل حق نمائی تا در دنیا بلومه لایم سرزنش نیافته سالم مانی و در عقبی بعذاب ناملایم و عقاب متالم و شرمسار نگردی.

باید که بجهت خفت و زور و خطیئت خود توبه و انابت بحضرت رب العزت نمائی و خود را مختص بامری که ایزد اقدس بواسطه دیگر کس مستحق گردانید مفرمائی.

زیرا که بی شائبه ارتیاب در یوم الحساب ملاقات بوبال آن اعمال بیحساب خواهی نمود و ترا هیچ سود از آن فعل موجود نیست بلکه ضرر و خسارت بینهایت حاصل و ثابت است.

عنقریب ازین دار المشقه مفارقت نموده رجعت بحضرت معبود خواهی نمود و ایزد متعال ترا از جنایت اعمال سؤال نماید و بدان وسیله ترا بوبال عذاب معذب فرماید الحال فرصت غنیمت دان و خود را مخلد بدوزخ گرفتار مگردان.

پس آنگاه ختم شهادت و سرانجام نصیحت باین آیه کلام ایزد علام نمود که «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» یعنی حضرت قادر واحد بر هیچ احدی از بندگان ستم و ظلم و

جور و الم نپسندد بلکه آنچه به بندگان عاید و عیان گردد جزای فعل و پاداشت عمل ایشان است.

### **شهادت خزیمه بن ثابت انصاری برای امیر المؤمنین علی علیه سلام الباری**

بعد از خزیمه بن ثابت الانصاری که از اعیان اصحاب رسول باری بود بر پای خواست و گفت ای معشر مردمان آیا میدانید که رسول آخر الزمان شهادت مرا بجای دو کس از اهل ایمان قبول مینمود و با هیچ احدی از شما این احسان نمی نمود گفتند بلی چنین بود.

پس آنگاه گفت من شهادت میدهم و خدای عالم را بشهادت می آرم که من از حضرت رسول شنیدم که فرمود اهل بیت من فاروق بین الحق و الباطل اند.

زیرا که ایشان ائمه دین و حافظ شرع سید المرسلین اند اقتدا و اقتفا بایشان واجب و لازم و فرض و متحتم است و بر من بنا بر آیه ذوالمنن و مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ آنچه واجب و لازم بود تبلیغ آن بشما رسانیدم و ذمه خود را از آن بری گردانیدم.

### **شهادت ابو الهیثم بن التیهان برای امیر المؤمنین علی امام الانس و الجان**

بعد از آن ابو الهیثم بن التیهان که او نیز از اعیان انصار سید الابرار بود بر پای خواست و گفت:

ای معاشر المسلمین من در روز خم غدیر بشف صحت خدمت سید ولد آدم حاضر بودم در آن هنگام آن خلاصه انام علی علیه السلام را بولایت و امامت خاص و عام معین و مقرر نمود و در حق آن حضرت فرمود که

«من كنت مولاه» فعلی مولا در آن وقت بسیاری از انصار و امت بی شمار گفتند که اینکه سید البریه صلی الله علیه و آله اقامت علی نمود البته بواسطه خلافت و ولایت امتست.

گروهی گفتند که حضرت سید البشر اقامت علی علیه السلام در روز خم غدیر بواسطه خلافت و امامت هر ضعیف و کبیر نیست بلکه مطلب و مراد آن اشرف دودمان عبد المطلب ازین کلام صدق التیام هدایت انجام اعلان و اعلام انام است بآن که هر کرا رسول ملک تعالی مولی بود بعد از نبی علی علیه السلام مولای او باشد نه آنکه علی علیه السلام بعد از وفات سید العربی خلیفه انام و امام خاص و عام بود.

چون کلام نبی الاکرام را، هر احدی از انام بنوع دیگر حمل نموده برای گفتار سید الابرار معانی بسیار بین و آشکار می فرمودند و نزاع و سخنان میان مردمان بهمرسید بالاخره ما و اصحاب جدال جمعی از ارباب حال بخدمت رسول متعال ارسال داشتیم و از مرام و مطلب سید الانام از آن کلام استعلام و استفهام نمودیم.

نبی الملك المعبود چنین فرمود که مطلب و مرام من ازین کلام بیان و اظهار ولایت و خلافت علی (علیه السلام) است بواسطه تمامی انام بحکم ملك اعلام شما از زبان ما بسایر برایا اعلام نمائید که علی ولی مؤمنان و امام انس و جان و ناصح ترین مردمان از امتانم بامتان است.

چون آن جماعت از خدمت حضرت نبی الرحمه معاودت و مراجعت نمودند پیغام نبی الاکرام باصحاب و بسایر انام رسانیدند مستمعین کلام یکسر از پیغام سید - البشر بعضی مبتهج و مستبشر و جمعی غمین و مضطر گردیدند.

پس آنگاه ابو الهیثم شهادت و کلام خود را باین دو آیه کلام قادر عالم ختم نمود که «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (1) و آیه «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» (2) تفسیر آیه آنکه چون حضرت سید الانبیاء حقیقت ولایت علی علیه السلام بسایر خلائق رسانید آن جماعت مختارند هر که خواهد بوسیله قبول ولایت علی علیه السلام مؤمن صافی طویت و محب صادق عقیدت گردند البته قبول ولایت او نمایند یا بواسطه عدم قبول امامت آن امام الامه کافر برویت شوند.

ص: 311

---

1- سورة الكهف: 29

2- سورة النبأ: 17



و حقایق احوال این دو طایفه در مآل که یوم میقات بیان فصل و تحقیق امانی و آمال همگی افراد نسا و رجال است واضح و بین و ظاهر و روشن گردد.

### **بیان شهادت سهل بن حنیف انصاری برای ولی ایزد باری امیر المؤمنین علی (علیه السلام)**

بعد از آن سهل بن حنیف انصاری که از محبان خاص رسول باری بود بر پای خواست و لسان بحمد و ثنای ایزد منان و درود و تحیت رسول آخر الزمان بیاراست و فرمود که:

ای معشر قریش گواه باشید که من شهادت میدهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که درین مکان یعنی در روضه شریف نبی الحنیف که آن حضرت دست علی علیه السلام را گرفته چون بنزدیک اصحاب رسید گفت:

ای معشر مردمان این علی وصی من و امام شما است بعد از من و قاضی و حاکم دین من و اداکننده دین من و وفاکننده بوعده و بعهد منست و بیگزار از آن منبع عدل و معدن انصاف اصلاً شیوه خلاف ظاهر نگردد و اول کسی که در کنار حوض کوثر بحکم ایزد اکبر با من مصافحه نماید بی شبهه حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السلام است.

طوبی کسی را که مطیع آن سرور بود و نصرت آن امام الجن و البشر نماید و چاه ویل سقر و خذلان وافر مهیا و مستمر است بواسطه مخالفت حکم و امر امیر المؤمنین حیدر.

### **بیان شهادت عثمان بن حنیف برای امیر المؤمنین علی امیر المؤمنین علی ولی دین حنیف**

چون سهل کلام باین محل رسانید برادرش عثمان بن حنیف بر پای خواست و گفت من از حضرت سید عالم شنیدم که می فرمود اهل بیت من نجوم اهل زمین و راه نمایندگان همه مخلوقین اند.

باید که هیچ کس بنا بر حکم واجب تعالی و تقدس در امر ولایت و خلافت بر ایشان تقدم نکند زیرا که بر جمیع طوایف امم واجب و لازم است که علی و اولاد (علیهم السلام)

را اولیای خدای تعالی و اوصیای من بر همه مردم دانسته بعد از من ایشان را هادی انس و جن دانند.

حضرت رسول ایزد علام چون کلام هدایت انجام باین محل و مقام رسانید در آن محل شخصی از مستسعدان محفل جنت مثل خاتم الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بر پای خواست و گفت یا رسول عز و جل اهل بیت شما چه کسانی نبی الرحمة صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اهل بیت من علی و اولاد طاهرین ایشانست.

چون عثمان بن حنیف کلام و شهادت باین مقام رسانید گفت ای ابا بکر چون سید الانام در هنگام بیان اوصیای خود و ائمه برایا اسامی سامی امیر المؤمنین علی و اولاد عالیشان ایشان را مذکور گردانید بناء علیه باید که شما خود را در سلك جمعی که پیشتر از همه جن و بشر بوسیله مخالفت قول رسول سرور بسبب عدم قبول ولایت علی و اهل بیت نبی کافر گردانیدند منخرط نگردانی تا در دنیا بدنام و متغیر و در آخرت خاسر و متحیر نگردی.

آنگاه عثمان تلاوت این آیت نمود که «وَلَا تَكُونُوا أَوْلَىٰ كَافِرٍ بِهِ» (1) «لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (2).

ای ابا بکر خیانت برب العزت و بحضرت سید البریه جایز و رخصت نیست و مرتکب آن مردود و ملعون است زیرا که خاین حکم و مخالف اله و متمرّد امر رسول الله بی شبهه و گمان مستوجب دوزخ تابان و سزاوار عذاب و نیرانست.

### **بیان شهادت ابو ایوب انصاری برای ولی ایزد باری حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام**

چون عثمان شهادت خود بپایان رسانید بعد از او ابو ایوب انصاری رضی الله عنه بر پای خواست و گفت ای عباد الله در حق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از مخالفت

ص: 313

1- سورة البقره: 41

2- سورة الانفال: 27

ایشان پرهیزید و از فعل اکراه پناه بحضرت اله برید.

ای بندگان خدا حقی که حضرت واحد خالق ایشان را مستحق آن گردانید و آن را بواسطه ائمة البشر معین و مقرر فرمود البته دست تعدی بر آن دراز نکنید و حق آن اعیان را بمسئول آن رد کنید زیرا که آنچه ما با برادران در چند محل و مجلس از حضرت رسول مقدس ایزد تعالی و تقدس استماع نمودیم شما نیز شنیدید.

بلکه حضرت نبی الاقدس در مقام متعدد و مجلس بمسامع هر کس رسانید که اهل بیت من اولیای حضرت مهیمن و ائمه تمامی انس و جن اند.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مکرر ایما بسوی امیر المؤمنین حیدر و اظهار ولایت و خلافت آن سرور نمود و فرمود که این امیر المؤمنین علی علیه السلام امیر برره و قاتل کفره است معین و ناصر آن سرور منصور و معزز و مکرم برحمت رب غفور و درود از آن سرور بحضور است و ظالم در حق آن ولی ایزد و خاذل آن امام عادل مخذول و بشداید الم جهنم گرفتار و بیحضور است.

ظلم بر آن امام البرایا روا مدارید و اگر احیانا از شما در حق آن امام خلاف قول خدا ظاهر گردد باید که بحضرت تواب الرحیم توبه و استغفار نمائید و در هیچ باب از حضرت ولایتامآب امیر المؤمنین علی علیه السلام الملك الوهاب روی نگردانید و ادبار و استکبار از حیدر کرار اختیار مکنید و اعراض از آن امام الابرار سزاوار بدانید.

پس آنگاه ابی ایوب باین آیات ثلثه؟؟؟ ختم کلام و شهادت نمود که «إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» و لا یتولوا عنه مدبرین. و لا تولوا عنه معرضین».

### گفتار ابو بکر و عمر در باره خلافت

از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام الله الخالق منقول و مرویست که چون ابا بکر از اصحاب حضرت سید البشر استماع شهادت بر ولایت امیر المؤمنین حیدر نمود و دلایل اولویت و احقیت آن سرور را از و از جمیع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله کما هو حقه مستمع گردید بغایت مضطر و بیتاب و بینهایت متحیر و در اضطراب شد اصلا قدرت بر دفع و جرح شهادت اصحاب نبی الرحمه با اقامت حجت و دلیل بر تصرف خود در امر ولایت

لهذا در باب جواب اصحاب عاجز و بیتاب گشته بهت و سکوت خود بر همگنان در آن مکان ظاهر و عیان گردانید و سر در پیش انداخت و بعد از مدتی سر بر آورد و گفت:

ای اصحاب انصار حضرت نبی المختار من شما را متولی امر ولایت و مختار این کار گردانیدم هر کرا باین کار لایق و سزاوار دانید آن کس را اختیار کنید و مرا بگذارید زیرا که تا علی علیه السلام در میان شما است من بواسطه سرانجام امر خلافت امت سزاوار نیستم پس آنگاه آواز بلند گردانید و بسمع اهل آن مجمع رسانید که  
«اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم».

و در بعضی روایت ثقه مذکورست که ابو بکر گفت که «اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم و علی فیکم».

خلاصه کلام آنکه بر هر دو تقدیر ابا بکر اقرار بعدم استحقاق در امر خلافت امت در نزد اصحاب نمود.

عمر بن الخطاب در آن دم زیاده از جمیع مردم در تحیر شده غضب ظاهر کرد و در ساعت روی بای بکر آورده گفت ای الکع بزبان هر گاه ترا قدرت اقامت دلیل و حجت بر قریش و باقی امت نبود پس نفس خود را باین مقام کرام چرا باستقامت داشتی و متقلد امر خلافت گشتی.

و الله مرا بخدای عالم قسم است که همت خود بر آن مصروف داشتم که ترا از عز خلعت سلطنت خلع نموده از خلافت امت معزول گردانم و این کار حواله مولی بنی حذیفه نمایم و این امر رفیع القدر باو مرجوع و مفوض سازم.

ابو بکر بعد از استماع قول عمر از منبر حضرت سید البشر بزیر آمد در آن وقت عمر دست ابا بکر گرفته بمنزل او رسانید و او را بر اصرار امر خلافت تأکید بسیار نموده بعد از آن مراجعت بخانه خود فرمود و تا سه روز هیچ کس از اصحاب رسول ایزد مقدس بمسجد تردد نکردی بلکه بواسطه بندگی و نماز حضرت بی نیاز پذیرفتی.

چون احوال ایام ثلثه برین منوال انصرام یافت روز چهارم خالد بن ولید با هزار نفر بدر خانه ابا بکر حاضر شد و گفت ای ابا بکر سبب ترك تردد مسجد رسول و بگوشه مختفی گشتن معلوم نیست یقین دانید که بنو هاشم از ملاحظه قدرت و استیلاى شما طمع در امر خلافت امت خواهند کرد که و الله در این باب خلاف نیست.

ابا بکر با خالد در تکلم بود که در همان دم غلام حذیفه الیمان سالم نیز با هزار آدم نزد ابا بکر رسید و بعد از و معاذ بن جبل با هزار مرد مکمل در همان محل رسیدند همچنین مردم بعد از ایشان ده ده بیست بیست پیش ابا بکر حاضر می شدند تا آنکه چهار هزار کس مجتمع گشتند.

عمر چون اجتماع مردم را ملاحظه نمود و خاطر از بعضی ممر جمع فرمود باتفاق آن لشکر با شمشیرهای برهنه مشتهر ابا بکر را برداشته بمسجد النبى صلی الله علیه و آله و سلم حاضر گشتند.

عمر در پیشاپیش آن عسکر قریش و غیره با شمشیر برهنه در حزم و احتیاط لشکر سعی وافر می نمود و چون تمامی مردم را در مسجد پیغمبر حاضر دید روی بجمعی که سابقا شهادت بر احقیت و اولویت امیر المؤمنین علی و اولاد او علیهم السلام و التحیه بر خلافت و ولایت امت داده بودند آورده گفت:

و الله که اگر یکی از شما بکلام سابق متکلم گردد هر آینه من پیکان چشمهای او را از حدقه بیرون آرم بلکه سر او را بی تن گردانم و اهل و عیال او را بر آن کس بگریانم باید که رحم بخود نمائید و طریق مخالفت اعیان اصحاب حضرت رسالتآب نه پیمائید.

### گفتار خالد بن العاص

خالد بن العاص که اسبق شهود ولایت حضرت ولایتآب بود چون استماع مقالات ناستوده عمر نمود بغایت برآشفت و نواثر غضبش مشتعل گشت.

روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود و باقی امت تهدید مینمائید یا بجمعیت و کثرت خود مبتهج و مفتخر گشته وسیله اقراع ما

و الله بحضرت قادر عالم قسم است که شمشیرهای ما اهل ایمان بغایت الغایت از سیوف شما و سایر امت تیزتر است هر چند بحسب عدد در نظر شما مردم بی بصر از شما کمتریم لیکن بوسیله امداد رب العزت در قدرت و قوت بیشتریم و در حشمت و شوکت بیشتر.

زیرا که حجت حضرت واهب العطیه با ماست شما چه بخاطر قاصر خود رسانیدید.

و الله بخدای عالم قسم است که اگر من اطاعت امام خود را اولی و احری نمیدانستم شمشیر خود را در محاربه و مجادله شما مشتهر گردانیده خالصا لوجه الله الملك العباد با شما مقاتله و جهاد میکردم تا آنکه ابتلا و امتحان معذرت خود بنزد امت سید البریه ظاهر مینمودم و مرا تقاعد و تقصیر درین خطیر محض مراعات خاطر فیض مقاطر و اطاعت حکم آن ولی ایزد داور است.

حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از استماع سخنان خالد بن العاص گفت ای خالد بنشین که رتبه مقام عزت و اکرام تو با کثر انام معروف و مشهور و سعی تو درین باب مبذول و مشکور است.

خالد بنا بر حکم امام مفترض الطاعة بر جای خود متمکن گردید.

در آن دم سلمان فارسی رضی الله عنه از جای برخاست و گفت الله اکبر من روزی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استماع نمودم که میفرمودند که برادر و ابن عم من علی روزی در مسجدم با چند نفر متمکن و مستقر باشند که ناگاه جمعی از کلاب اهل نار در آنجا حاضر گشته اراده قتل علی و متابعان اختیار او نمایند.

هیچ نوع شك مرا حاصل نیست که آن روز امروز و آن کلاب این طایفه تیره روزند.

عمر بن الخطاب چون استماع کلام سلمان نمود بسیار در غم و غصه رفت و بغایت متالم شد قصد قتل سلمان فارسی رضی الله عنه کرد و خواست که بی خواست صدیق اکبر

و مشیت حضرت مجید او را شهید گرداند.

حضرت امام الامه علی بن ابی طالب علیه السلام و التحیه در ساعت از جای برخاست و در عمر آویخت و گریبان او را گرفته بر زمین زد و گفت یا ابن الصهاک الحبشیه اگر کتاب خدای اکبر و عهد رسول صلی الله علیه و آله پیشتر در باب صبر من مصدر نگشتی هر آینه بتو می نمودم که از ما و شما کدام اضعف و اقوی و باین خدمت الیق و احری اند یا بحسب عدد کمتر و در مردانگی و شجاعت بیشتریم.

در آن دم جمعی از مردم بالتماس عمر را از دست علی علیه السلام خلاص کردند در همان زمان حضرت امام انس و جان روی التفات و احسان بجانب اصحاب و یاران خود آورده گفت:

رحمکم الله رحمت خدای بر شما باد که بذل سعی و جهد خود بانجام و انصرام رسانیدید نهایت آنکه ارباب ضلال و غوایت درین باب بی اعتدالی نموده متابعت شیطان را بر اطاعت حکم رحیم الرحمن و امر رسول آخر الزمان مقدم داشتند و خاک خسارت زیانکاری بر صفحات اعمال نیکو کرداری خود انباشتند.

و الله بحضرت قادر عالم قسم است که من داخل مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) نشدم مگر بهمان نوع که دو برادر طریقت من موسی و هارون علیهما السلام الملك المهیمین در مجلس آن ملک طاغی باغی بی سر و بن یعنی فرعون متابع امیر یمن؟؟؟ حاضر گشتند.

و هر چند آن دو رسول ایزد و هاب از اصحاب اعانت و امداد طلب کردند آن طایفه و خیم العاقبة قبول قول آنان نکردند و امداد و نصرت آن برگزیدگان رب العزت نمودند بلکه بایشان می گفتند که شما هر دو باتفاق یک دگر با پروردگار خود بمحاربه و مقاتله آن باغی یاغی روید و ما نشسته منتظریم و نصرت شما را از رب العزت میطلبیم غرض از ما چشم امید اجابت مدارید و ما را فارغ البال بگذارید.

ای یاران بعینه مقدمات ما با این طایفه اهل دغا همان نوع مقدمات عمل قوم موسی و هارون علیهما السلام است نسبت بآن دو بزرگوار چون سوانح کار بدین نهج و هنجار است و الله که من بعد داخل مسجد حضرت رسول عز و جل نشوم مگر بجهت زیارت حضرت

رسالت یا بواسطه فیصل قضایای مشکله است که رجوع باین جماعت نمایند و آنها در جواب عاجز گردند.

اگر مخالف اقامت حجت بر ارباب ملت رسول رب العزت نماید و این طایفه اهل اسلام را قدرت دفع آن نباشد در آن هنگام بموجب حکم ایزد علام و رسول انام مرا جایز و رخصت نیست که اصحاب ملت را در اندوه حیرت گذارم و این جماعت را از مخاطره حیرت برون نیارم.

چون آن امام الانام کلام صدق التیام خود باین مکان و مقام رسانیدند مراجعت بدولت سرای خیر انجام خود نمود.

و از عبد الله بن عبد الرحمن منقول است که عمر بعد از بیعت خود و اکثر مردم بابا بکر در جمیع کوچه و محلات مدینه سید البشر میگردید و منادی مینمود که ای معشر مدینه چون بغیر شما انصار و مهاجر اکثر بیعت بر خلافت و ولایت ابی بکر نمودند باید که شما بشتابید و سعادت بیعت خلیفه پیغمبر ابا بکر دریابید که فرصت غنیمت است.

زیرا که تاخیر از بیعت موجب وزر و خطیئت و سبب عذاب و عقوبت آخرت و وسیله آزار شما در دنیا و سیاست است.

مردم بعد از استماع قول عمر کمال مسارعت در مبايعت ابا بکر نمودند و تمامی بیعت کردند الا قلیلی از بنو هاشم که از بیعت ابا و انکار کرده مراجعت بخانه های خود نموده مخفی گشتند.

عمر بعد از استطلاع و استعلام حقیقت با جمعیت کثیری باستصواب ابو بکر بدر خانه آن مردم رفت آن جماعت را جبرا بمسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده آنها با ابا بکر بیعت کردند.

### **داستان درب خانه فاطمه (سلام الله علیها)**

چون عمر مدتی از مردم جبرا و قهرا و طوعا و کرها در انصرام بیعت ابی بکر سعی بیحد و مر نمود و مدتی متمادی شد روزی با جمعی کثیر باستصواب ابا بکر



بمنزل امیر المؤمنین حیدر رفته او را بخروج از منزل و بیعت ابی بکر دعوت و امر نمود.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از بیعت ابا نمود.

عمر هیزم بسیار و آتش بدر خانه آن امام الا برار احضار کرده گفت ای علی اگر بیرون نیائی و به ابو بکر بیعت ننمائی بآن خدای که جان عمر در ید قدرت اوست که ترا با تمامی اهل البیت تو اخراج نمایم یا همگی را باین آتش بسوزانم با هر چه درین خانه است.

چون حضار یکسر از عمر این سخن شنیدند بغایت الغایت متحیر و مضطر گشتند و گفتند که ای عمر مگر تو نمیدانی حضرت فاطمه بنت خیر البشر درین خانه متمکن و مستقر است با اولاد خود و آثار سید الا برار پس از شما جرات با اقدام این کار چون مستحسن و سزاوار باشد بلکه ارتکاب این کار در دنیا سبب ننگ و عار و در عقبی وسیله عذاب نار و عقوبت بیشمار است.

خلاصه کلام آنکه اکثر انام شروع در سرزنش عمر نمودند و بیشتر منکر او گشتند.

عمر چون انکار مردم نسبت بخود ملاحظه نمود شروع در مکر و احتیال فرمود و گفت ای معشر مردمان آیا شما را گمان آنست که من آنچه بیان کردم چنان خواهم کرد نه چنین است بلکه مطلب من ازین سخنان تهویل و تهدید اصحاب خانه و سکنه این کاشانه ست.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون ملاحظه و مشاهده هتک و اشتداد عمر نمود شخصی را پیش عمر فرستاد و باو پیغام داد که من بجمع آیات با برکات فرقانی و بحیازت کلمات صدق سمات قرآنی اشتغال داریم و بایزد متعال عهد و پیمان نمودم تا آن را جمع نمایم از خانه برون نیایم و ردا بدوش نیندازم و بهیچ شغل و فعل نپردازم بخلاف شما که بملاهی آز و هوس دنیا ساخته و کتاب مالک الرقاب را پس پشت انداخته اصلا بضبط جمع آن بتجهیز و تدفین رسول آخر الزمان نپرداخته خود را

«حَسِيرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ» ساختند.

بیت:

زهی خسارت دنیا و دین زهی غفلت \*\*\* شد از هوا و هوس حاصل تو و امت

ای عمر تو و نیست دست از من بدارید و مرا بعبادت ایزد متعال و بحال خود گذارید و راه خانه های خود بردارید که مبیعت و متابعت من بشما محال است.

عمر باین کلام آن ولی ایزد علام مجاب نگشته و شروع در تهتك و اشتداد بیشتر از پیشتر نمود.

حضرت فاطمه علیها السلام بنت خیر البشر چون استماع قول عمر نمود بعقب در آمد و گفت من در مدت عمر خود در عهد پدر قومی بدتر از شما ندیدم شما حضرت رسول خدای را در جنازه پیش ما گذاشته در میان خود بغیر رخصت و مشورت ما خلیفه بواسطه خود و باقی امت برداشتید و حق ما را بما نگذاشتید.

گوئیا آنچه حضرت رسول مجتبی صلی الله علیه و آله بشما در روز خم غدیر بموجب حکم علی الکبیر عهد و تقریر کرد بلکه شرط نمود نمیدانید یا از خاطر خود آن عهد و پیمان را نسیا منسیا انگاشتید و شیوه تمرد و مخالفت برداشتید.

و الله بحضرت قادر عالم قسم است که حضرت نبی الرحمة در آن روز از شما و از اکثر امت عقد مبیعت به ولایت علی علیه السلام و التحیه گرفت و بآنچه حضرت معبود موصوف گردانید بستود و شما را بمتابعت او امر فرمود و در آن باب تأکید نمود الحال شما فی الفور قطع عهد و پیمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم در باب ولایت علی علیه السلام نمودید.

یقین دانید که هر آینه شما را امید عنایت و احسان که از حضرت نبی الانس و الجان بود قطع جمیع اسباب آن نمودید من بعد اصلا شما را نوید رجا و امید از رسول مجید پدید نیست بلکه از منتقم جبار مترقب آزار و مترصد عذاب نار در روز حساب و شمار باشید محاسب کافی میان ما و شما عزیز و اهب است در دنیا و عقبی بهمه حال.

ص: 321

زیاده ازین آزار اهل البیت رسول ایزد مجید مدهید و بخانهای خود مراجعت نمائید و دست از ابن عم من علی علیه السّلام بردارید و او را بحال او و به عبادت ایزد متعال واگذارید.

قولی آنست که عمر با جماعت بعد از استماع سخنان فاطمه بنت سید المرسلین مراجعت بمقام و مکین خود نمودند و قول دیگر آنست که عمر از کلام بضعه خیر - البشر ممنوع و منزجر نشد و تشدید بیشتر از پیشتر نمود و کار بجای منکر رسانید چنانچه گذشت و السّلام.

و در روایت سلیم بن قیس الهلالی از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول و مرویست که چون در روز وفات سید البریه امت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده مجتمع گشتند و در باب تعیین خلیفه بواسطه امت سخنان بی پایان مذکور میکردند مرا از گفتار آن طایفه بی وقار اضطرار و حیرت بسیار روی داد چنانچه تاب آن نیاورده بخدمت امام الامه علی علیه السّلام و التحیه آمدم.

بعد از عرض فدویت و بندگی معروض رای فیض اقتضای آن ولی ایزد تعالی گردانیدم که یا امیر المؤمنین علیه السّلام اگر چه شما بموجب وصیت حضرت نبی الرحمه بتجهیز و غسل آن سرور اشتغال دارید اما مهاجر و انصار در فکر امر و کار دیگرند.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نمود که بغیر من کسی دیگر متصدی غسل آن سید سرور نگردد لهذا من امر آن برگزیده ایزد مهیمن را بر خود فرض عین و عین فرض دانسته بآن مشغولم.

از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام منقول و مروی است که چون بغسل رسول ذو المنن مشغول گشتم همان که از غسل طرفی از اطراف آن زیده عشایر عبد مناف فارغ می شدم و قصد غسل طرف دیگر می نمودم آن شافع العصات فی المحشر بی آنکه کسی او را بپهلوی دیگر بگرداند آن حضرت بامداد جبرئیل بجانب دیگر محول می شد.

و نیز از حضرت ولی رب العزیز منقولست که من در هنگام وصیت سید الانام ازو استعلام نمودم که یا نبی الرحمة مرا در باب غسل شما که امداد و اعانت نماید حضرت خیر المرسلین فرمود که جبرئیل امین در غسل من ناصر و معین شما خواهد بود.

سلمان رضی الله عنه میفرماید که چون حضرت امیر المؤمنین از غسل سید النبیین فارغ شد مرا با ابا ذر و مقداد و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام داخل بخانه ای که رسول عز و جل بود بواسطه نماز نبی حضرت بی نیاز طلب فرمود ما چون حاضر شدیم آن شحنة النجف در پیش ایستاد و ما در عقب صف بسته نماز بر حضرت رسول مهیمن کارساز گزاردیم.

عایشه در آن خانه بود لیکن او را از ما اصلا اطلاع و خبر نبود که جبرئیل امین الوحی ایزد داور بصر او را پوشانید و ما را از نظر او مخفی گردانید.

بعد از آن حیدر کرار ده نفر از مهاجر و انصار را بواسطه نماز آن بزرگوار داخل آن خانه گردانید، چون آن جماعت از نماز فارغ شدند ایضا ده و بیست بیست از اصحاب پیغمبر باذن آن ولی ایزد اکبر داخل آن محل گشته بعد از ادای نماز بر آن رسول لازم الاعزاز بیرون آمده جمعی دیگر برخصت امیر المؤمنین حیدر بادراك سعادت اداء نماز آن سرور مستسعد و مفتخر می شدند تا تمامی آن اصحاب و انصار با کمال طمأنینه و وقار نماز بر حضرت رسول مختار گزاردند.

از سلمان مروی و منقولست من در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علی با اصحاب از نماز حضرت رسالتآب فارغ گشتند بخدمت آن ولایتآب آمدم آن حضرت را از حقیقت اجتماع اکثر بلکه تمامی امت در سقیفه بنی ساعده اعلام نمودم که آن طایفه بواسطه تعیین خلیفه بحضرت امت این اجتماع و حرکت کردند و شما بسعادت بغسل حضرت رسول مشغولید و قوم چنین و چنین میکنند.

الحال ابو بکر در منبر سید البشر است و به بیعت يك دست بهیچ احدی دست نمیدهد و راضی بآن نمیگردد و دیدم که از دست چپ و راست و خواست و ناخواست

از امت بیعت میگرفت.

امیر المؤمنین حیدر گفت یا سلمان هیچ دانستی اول کسی که در منبر سید البشر بیعت بر ابی بکر کرد چه کس بود.

گفتم نه یا ولی الله اما در اظله بنی ساعده در هنگام مخاصمه اصحاب و انصار و سایر امت اول کسی که بر ابا بکر بیعت نمود بشیر بن سعد بود و بعد از ابو عبیده بن الجراح و بعد از او عمر بن الخطاب و بعد از او سالم مولی حدیفه.

ولی ایزد منان گفت ای سلمان من ترا از این سؤال نکردم آیا ترا هیچ خبر و اطلاع نیست که در هنگامی که ابا بکر بر منبر صعود فرمود اول کسی که باو بیعت نمود که بود.

گفتم نه یا سرور لیکن پیشتر از همه شیخ پیر ردای بر دوش و عصای بدست که میان هر دو چشم او از سجاده کثیره پینه بسته بود بنظر این حقیر آمد ببالای منبر نزد ابا بکر آمده گریه کنان گفت:

الحمد لله و المنه که از جهان نرفتم تا ترا درین مکان دیدم دست پیش آر تا با تو بیعت نمایم و خاطر خود را من جمیع الوجوه از تفرقه بیاسایم ابو بکر دست دراز کرد و از او بیعت باز گرفت بعد از آن آن شیخ از منبر بزیر آمده از مسجد بیرون رفت.

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ای سلمان هیچ دانستی که آن شیخ که بود گفت نه یا ولی الله اما مرا مکالمات آن پیر بغایت آزرده و دلگیر گردانید زیرا که از مقالات آن پیر نادان بین و عیان گردید که از موت رسول آخر الزمان مبهتج و شادمان باشد.

آن حضرت گفت ای سلمان آن شیطان بود مرا حضرت نبی الوری صلی الله علیه و آله و سلم از حقایق این احوال خبر داد گفت یا علی روزی که من ترا بحکم حضرت ایزد اکبر در خم غدیر بر امامت و ولایت مردم منصوب و منتظم گردانیدم ابلیس پرتلیس با رؤسای اصحاب خسیس در آنجا حاضر شدند.

ابلیس روی بشیاطین و ابالسه آورده گفت ای یاران میدانید که من بشما و به نفسهای شما اولی ام پس از مخالفت امت؟؟؟ من احتراز لازم دانید و اطاعت فرامین مرا

ص: 324

شما ابالسه و شیاطین بر خود عین فرض و فرض عین شمیرید الحال شما جمعی که در این مکان حاضرید باید که بشیاطین که غایب باشند اعلام و اعلان نمائید که بالتمام درین مقام حاضر شونید.

ابالسه حسب الحکم شیطان متفرق گشتند و هر جا که ابلیس و شیطان که در جهان بود در نزد آن رئیس ظالمان حاضر گردانیدند.

ابلیس گفت ای ابالسه عداوت ما و شما بطوایف انسان ظاهر و عیان است پس سعی ما و شما در باب اغوای ایشان لازم و گمراه گردانیدن بنی نوع انسان از فروض متحتم است الحال عجیب مصیبتی پیش من آمد.

چه مرا امیدواری تمام بود بلکه بر خود قرار داده بودم که همگی این امت محمد را بعد از فوت ایشان از طریق فرمان ایزد منان گمراه و از مرحمت الله دور و گمراه گردانم الحال محمد امام بجهت امت خود معین گردانید.

اگر آن طایفه بعد از فوت پیغمبر خود اطاعت و وصی او نمایند البته مغفور و مرحوم و از شر جمیع ابالسه معصومند زیرا که آن امام در دنیا هادی انام و در عقبی شافع ایشان بالتمام خواهد بود.

مرا ازین کار بغایت اندوه و آزار است بجهت آنکه هر گاه امت محمد بعد از فوت او ملجا و پناه و فریادرس خود و دادخواه، آن ولی الله و وصی رسول الله را دانند کار و سعی ما و شما در باب اغوا و اضلال این امت بی فایده و تباه است و دست تسلط غوایت ما بدامن عصمت این طایفه کوتاه و هرگز مرا در باب اضلال آدمیان زیاده ازین زمان اندوه و حرمان عاید نشد.

چون سخن باین مقام رسانید با کمال حزن و الم از پیش ابالسه روی بعالم نهاد.

ای سلمان مرا حضرت رسول ایزد منان از تمامی حقیقت این امر خبر داد بعد از آن فرمود که یا علی چون من قاصد بارگاه حضرت الله گردم این امت با تو مخالفت نمایند و بعد از مخاصمه بحق و حجت تو در اظله بنی ساعده اجتماع فرمایند و بعد از

قیل و قال بای بکر بیعت کنند.

پس از آن اهل نفاق با يك دگر به مسجد من آیند و ابو بکر ببالای منبرم برآید در همان ساعت ابلیس بی سعادت بصورت شیخ کبیر اظهار بشاشت و سرور و بهجت و مسرت موفور نموده بر ابی بکر بیعت نماید و چنین و چنین گوید پس از آن شیطان با سایر ابالسّه اظهار بسیار بسیار بهجت و شادمانی نمایند و از آن مجمع بیرون روند.

ای سلمان باید که اعتقاد شما چنان باشد چون این طایفه تا با ما مخالفت و عصیان ظاهر کردند لهذا شیطان بر ایشان مسلط گشته و باغواى او این جماعت از دین برگشته اند.

هر گاه این طایفه ترك اطاعت و حکم کسی که ایزد اقدس امر بمتابعت آن نبی مقدس کرده باشد نمایند من با آنها چه توانم کرد مع هذا رسول مجتبی مکرر ایشان را باطاعت و متابعت من مامور گردانید و آن جماعت ترك قول و پیمانی که با حضرت نبی الرحمة کرده اند نمودند بناء علیه مرا درین امر تائی و صبر اولی و سزاوارتر است.

سلمان گوید که امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از اتمام کلام مراجعت بمسکن و مقام خود نمود و چون شب درآمد آن امام المتقین فاطمه بنت سید المرسلین را سوار گردانید و دست حسنین را گرفته بخانه های اهل بدر از انصار و مهاجر آمد و بجهت اتمام حجت ایشان را بامداد و نصرت خویش خواند.

هیچ احدی اجابت کلام و نصرت آن امام الانام ننمود مگر چهل و چهار نفر از انصار و مهاجر سید البشر.

چون امیر المؤمنین حیدر حال بدان منوال مشاهده نمود فرمود ای یاران اگر بر قول خود صادق باشید علی الصبح سر تراشیده با شمشیر و سلاح بواسطه رستگاری آخرت و فلاح و فوز بثواب و نجاح بقصد جهاد ارباب الفساد هر يك از منزل و آرامگاه خود روی براه آرید بلکه بیعت بر مبايعت يك ديگر بفوت و تابعیت تجرع کاس موت بقضا و

مشیت حی الذی لا ینام و لا یموت نموده از خانها برآید.

چون روز دیگر تابشیر صبح انوار از هجوم اشعه خور طیلسان زرد وز مطبق فلک معلق بر حواشی افق از جیب تا دامن چاک و شق نموده خورشید بغیر ریا و شید بدرخشید و سر مکمل بدرّ و جواهر از مشرق بدر کرد آن ولی ایزد معبود بمکان معهود چون سرو خوش اندام و تذرو نیک فام بهمان محل و مقام جلوه نمود و هر چند انتظار بیشتر بجهت قدوم و حضور آن چهل و چهار نفر کشید اثری از آن جماعت ظاهر نگردید الا چهار نفر سلمان و مقداد و ابوذر و زبیر دیگری در آن مکان حاضر نشدند.

راوی گوید که من از سلمان پرسیدم که آیا همین چهار نفر اتفاق بحضرت امیر المؤمنین حیدر کرده اند و سایر مردم از آن امام الامم برگشته شیوه ترمرد برداشتند.

سلمان گفت بلی در آن روز بغیر من و زبیر بن العوام و مقداد و اباذر کسی دیگر اتفاق بآن سرور نکرد.

و چون شب دوم شد کرة ثانیه آن ولی ایزد کار ساز باز بمنزل آن مردم آمده ایشان را بر وفای عهد خود و نصرت خویش قسم داد تمامی آن مردم قسم یاد نمودند که علی الصباح بامداد فالحی الاصباح بخدمت شما میرسیم بهر چه مامور گردیم معمول گردانیم.

روز دیگر بعد از طلوع خسرو خاور آن سرور بواسطه حضور و اجتماع جمعی معهود منتظر بود تا آنکه آفتاب عالمتاب بوسط النهار رسید اثری از آن جماعت ظاهر نشد و بغیر ما چهار کس هیچ متنفس بخدمت آن ولی ایزد مقدس معزز و اقدس مشرف نگشت چون شب سیم شد باز آن ولی حضرت بی نیاز بخانههای اصحاب و مهاجر که پیشتر عهد و بیعت بآن سرور کرده بودند رفت و از آن جماعت عهد و پیمان بر ابقای ایشان بر عهد و پیمان گرفت چون روز سیم شد حضرت امیر المؤمنین بر مکان معهود آمد امری از معاهدین در آن سرزمین ظاهر نشد تمامی آن مردم شیوه بی وفائی برداشتند



و هر يك ببهانه ای مختفی گشته قدم بیرون نگذاشتند.

چون ولی بیچون معذرت ناتمام آن امت و قلت معین بلکه عدم امداد و نصرت جماعت اهل بدر بظاهر مشاهده و ملاحظه نمود مراجعت بکاشانه خود فرمود و بذریعه **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** و بموجب وصیت سید المرسلین پای مصابرت بدامن کشید و بگوشه وحدت مسکن گزیده روی بجمع قرآن آورده بتالیف آن مشغول گردید.

و آن یگانه گوهر ولایت از خانه پای بیرون ننهادی تا آنکه تمامی آیات با برکات سبحانی و کلمات صدق سمات قرآنی را بنوعی که نزد خدای عز و جل منزل شد از ناسخ و منسوخ مکتوب گردانیده جمع فرمود.

مروی است که روزی در اثنای شغل آن سرور ابا بکر شخصی بخدمت آن ولی عز و جل مرسل گردانید و آن حضرت را به بیعت خود دلالت کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام رسول را بنزد او پیغام داد که من بجمع و تألیف آیات کلام مهیمن مشغولم و سوگند غلاظ و شداد بحضرت خلاق العباد یاد کردم که تا جمع آیات کلام ایزد علام بانجام و انصرام نرسانم بجهت شغل دیگر ردا برندارم و پای از خانه بیرون نگذارم مگر بواسطه نماز و بندگی واهب کارساز.

چون از جمع و تألیف قرآن پردازم و بامداد قادر عالم از آن شغل، خود را فارغ سازم بعد از آن آنچه رضای حضرت ایزد منان بود بآن پردازم.

چون ولی واهب بیچون از آن شغل فراغت یافت با همان جامه و لباس که در ابتدای شروع تألیف ملبس بود پای سعادت و اقبال از سرای جنت مثال خود بیرون گذاشت در مسجد در محضری که ابا بکر و عمر و اکثر اصحاب حاضر بودند حاضر شد و باآواز بلند منادی نمود.

که ای معشر مردمان من در روز قبض رسول ذو المنن بغسل آن حضرت مشغول شدم و بعد از تجهیز و تکفین و نماز و تدفین شروع در جمع و تألیف قرآن عزیز اللطیف نمودم در همین جامه که در بدن دارم و تا حال این جامه از بدن بیرون نکردم.

و هیچ آیه از کلام حضرت ذوالجلال نبی ایزد متعال ارسال نیافت الا آنکه من آن را در قرآن در آورده جمع کردم و تمامی آیات قرآن را بر حضرت نبی العدنانی خواندم و حرفا بحرف بر آن نبی الا شرف گذرانیدم و آن نبی ایزد کبیر تاویل و تفسیر هر آیه آن را بمن تعلیم داد و مرا بولایت و امامت امت معین و سرفراز نمود.

چون امیر المؤمنین علی علیه السلام کلام صدق التیام خود بانصرام رسانید از آن مقام بمنزل خود مراجعت فرمود و چون عمر استماع سخنان آن امام الانس و الجان نمود گفت ای ابی بکر ترا ناچار اخذ بیعت از علی علیه السلام لازم است زیرا که تا از علی بیعت نگیریم در نظر مردم بغایت حقیریم کسی به نزد علی فرست تا آید بتو بیعت نماید تا ما را جمعیت خاطر بهم رسد و از شر علی ایمن گردیم.

ابو بکر بمجرد استماع قول عمر کسی بنزد امیر المؤمنین حیدر فرستاد که خلیفه رسول خدای تعالی را اجابت نماید و بزودی نزد من آمده بیعت فرمای.

چون رسول ابا بکر بنزد آن سرور آمده پیغام گذارد حضرت امیر المؤمنین گفت برو و به ابو بکر بگوی که بسیار بسیار زود تو ای ابی بکر نسبت دروغ بیفروغ بحضرت نبی ایزد معبود دادی.

ای مخبر، ابو بکر و اصحاب یکسر میدانند که واهب اکبر و پیغمبر بغیر من خلیفه بجهت اهل زمین معین و مقرر نکردند مراجعت نماید و ابو بکر را بحقیقت این خبر آگاه و متذکر گردان.

مخبر ابو بکر پیغام علی علیه السلام گذارد و او را بحقایق سخنان صدق نشان آگاهی داد.

ابو بکر گفت الحال برو و به علی بگوی که سخن امیر المؤمنین ابی بکر را اجابت کن.

چون رسول کرة ثانیه پیغام ابو بکر بنخدمت آن امام الانام علیه التحیه و السلام گذرانید آن ولی الله گفت:

سبحان الله و الله بخدای عالم قسم است که مدت بسیار از روزی که سید النبی المختار مرا بامارت مؤمنان معین فرمود منقضی و متمادی نگردید و ابا بکر خود بحقیقت این امر مطلع و باخبر است و میدانید که الیوم بموجب خطاب مستطاب حضرت نبوت مآب هیچ احدی از مهاجر و انصار بغیر من باین اسم لایق و سزاوار نیست و حضرت پیغمبر در آن روزی که مرا باین نام مفتخر و سرافراز گردانید ابا بکر را امر نمود که سابع هفت نفر باشد در سلام و تحیت من بامارت مؤمنان جن و بشر.

در آن روز ابا بکر و عمر هر دو از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای سید سرور این حکم و امر از خدای اکبر و از حضرت پیغمبر است.

نبی المحمود فرمود که بلی حقا این حکم خدای تعالی و رسول مجتبی است و جبرئیل علیه السلام از حضرت رب جلیل این پیغام بما گذرانید که ایزد علام بعد از سلام بشما اعلان و اعلام میگرداند و میگوید که بجمیع خلقان بگوئید که:

علی امیر المؤمنین و سید مسلمانان و صاحب لوا و علم جماعت سفید رویان است و حضرت واحد کریم در روز حساب و نعیم علی را بر پل صراط مستقیم و ممکن گرداند تا اولیای خود را داخل جنان و اعدای خود را داخل نیران سازد.

رسول ابا بکر بعد از مراجعت از خدمت امیر المؤمنین حیدر او را بحقایق آنچه از آن ولی ایزد اکبر استماع نمود مخبر گردانید.

ابا بکر بعد از استماع کلام و پیغام علی علیه السلام در آن روز دیگر جرات در ارسال رسول و پیغام بخدمت آن امام الانام ننمود.

لیک چون روز بآخر رسید و خورشید شرق و غرب بواسطه هجوم سپاه ظلام شب بزایه شبستان مغرب مختفی گردید و نور روز بغابت نشست و شب بسر دست آمد حیدر کرار بضعة النبی المختار را بر حمار خاص خود که دلدل یا چهار پای دیگر باشد سوار گردانیده بواسطه اتمام حجت بر مهاجر و انصار بر در خانه هر یک از آن اصحاب رسول مجید گردید و جمیع ایشان را بنصرت و معاونت و امداد و معاضدت

ولی از تمامی ایشان بحسب قول و فعل استماع و استشمام بوی نصرت و مروت ننمود الا چهار نفر که آماده خدمت آن سرور گشتیم.

چون آن حضرت حال بدان منوال دید و دانست که هیچ کس نصرت و یاری آن ولی ایزد اقدس نمیکند بلکه همگی مردمان در پی خذلان ایشان اند و تمامی مهاجر و انصار بسر ابا بکر اجتماع کردند و کمال سعی در نصرت و امداد و در تعظیم و استمداد او دارند و اصلا توجه اقبال بمعاونت آن ولی ایزد متعال نمی آرند بخانه خود نشست و از اختلاط اهل شقاق و نفاق پای بدامن صبر کشیده و توکل بحضرت عز و جل نمود.

چون بعمر رسید که امیر المؤمنین شب تردد بسیار بدر خانه مهاجر و انصار نموده و کسی نصرت و امداد او ننمود بنزد ابا بکر رفت و گفت ترا چه مانعست از آنکه کسی بنزد علی فرستی و ازو بیعت بستانی.

زیرا که هیچ کس نماند که با تو بیعت نکرد بغیر علی و آن چهار نفر البته کمال سعی در باب بیعت علی و آن چهار نفر نمای و در آن تاخیر مفرمای.

عمر این سخن در مجمع و محضری که اصحاب پیغمبر از انصار و مهاجر در آنجا حاضر بودند مکرر مذکور کرد لیک چون از آن دو نفر ابو بکر ارق و ارفق از دیگر و آن دیگر اغلظ و اشق از ابا بکر بود چه آن دیگر بغایت غلیظ و جافی و مغتاض غیر معافی بود تاخیر می نمود.

چون ابا بکر سعی عمر را در باب اخذ بیعت از علی بسیار بسیار از سعی خود بیش و از سایر مهاجر و انصار و قریش دید گفت ای عمر علی بغایت تند و غضبناک است کرا بنزد او فرستیم که با او گفت و شنود از روی حجت و الزام نماید و بضرورت لجاجت و ابرام نموده قهرا و جبرا بنزد ما حاضر فرماید.

عمر گفت قنفذ را باین خدمت مخصوص گردانید که او البته علی را کیف ما کان

بخدمت تو حاضر گرداند.

قنفذ مردی از خلفای بنی تمیم و بغایت غلیظ و درشت و بی نهایت جافی و زشت بود.

ابا بکر او را بنزد خود خوانده و بنوازشات موعود مستظهر فرمود و جمعی کثیر را بامداد و معاونت او معین و مقرر نمود و گفت باید که بنزد علی علیه السلام روی و او را خواهی نخواهی نزد من آری و او را بجواب و سؤال نگذاری.

قنفذ قبول انفاذ امر ابا بکر نمود با جمعی بسیار روی بخانه آن امام الا برار آورده چون بدر خانه علی (علیه السلام) رسید طلب اذن دخول خانه زوج بتول نمود.

حضرت امیر المؤمنین او را ماذون نمود و رخصت دریافت شرف خدمت کثیر المنفعت نیافت و هر چند سعی در آن باب و شتاب بیشتر نمود اثر آن کمتر یافت.

قنفذ چون حال بدین منوال مشاهده نمود مراجعت بنزد ابا بکر نمود در هنگامی که او و عمر هر دو در مسجد سید البشر حاضر بودند و در حوالی ایشان خلقی بسیار از مهاجر و انصار نشسته جمعی کثیر از حرکت قنفذ و ایشان مبهتج و شادمان و قلبی متحیر و گریان قنفذ با سایر حضار که بر سر خانه آن یگانه گوهر ولایت رفته بودند گفتند که علی ما را رخصت ملاقات و اذن دخول سرای و مکالمات نداد.

في الفور عمر از روی غضب و شتاب گفت برگردید و چون بحوالی خانه علی رسیدید خواه اذن دهد خواه ندهد بخانه در آئید اگر آید و اگر نیاید جبرا و قهرا او را حاضر گردانید.

قنفذ با جمع سابق و گروهی دیگر از عسکر که بایشان بحکم ابا بکر و عمر ملحق شده بودند بدر خانه حضرت امیر المؤمنین حیدر آمده رخصت اذن دخول عتبه طلب کردند مرخص نشدند.

چون حال چنان دیدند شروع در کلمات لا یعنی و تشدد بیشتر از پیشتر نمودند.

بضعة رسول الثقلین بعد از استماع آن اقوال و مشاهده احوال بعقب در آمد

و آن جماعت را از حرکات ناپسند و کلام ناخوش منع نمود و گفت ای قوم اگر شما بغیر اذن ما درآئید من تخریج شما کنم و شکایت بخدای تبارک و تعالی و رسول مجتبی نمایم.

برگردید زیاده ازین آزار ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ندهید و از سخط الهی و ایدای حضرت رسالت پناهی بیندیشید. قنفذ چون این کلمات از آن سیده بنت سید کائنات استماع نمود خود بدر خانه متمکن گردید اما باقی لشکر مراجعت بنزد ابا بکر نمودند و گفتند که فاطمه بنت سید البشر بعقب در آمد و چنین و چنین گفت و نیز فرمود که اگر شما بغیر اذن من بخانه من درآئید تخریج شما نمایم و شکایت شما بحضرت ایزد جبار و رسول مختار کنم.

عمر چون این سخن بشنید بسیار بسیار در غصه و غضب شد و بغایت بخود پیچید و گفت ما را بزنان و زنان را با ما چکار فی الفور برخاست و گفت بغیر خلیفه رسول خدای تعالی و چند نفر از رؤسای عرب هر که باشد رفاقت من نماید و بدر خانه علی آید من تا علی را حاضر نگردانم برنگردم و یا خانه علی را با هر که دروست بآتش بسوزانم.

بعد از آن عمر خود پشته هیزم بدوش برداشت و گفت هر که رفیق منست پشته هیزم بردارد.

بموجب امر عمر تمامی لشکر از انصار و مهاجر با پشته های هیزم بدر خانه فاطمه بنت خیر البشر حاضر گشتند بلکه سایر الناس از طایفه مهاجر و انصار مقداری هیزم همراه برداشتند و خرمهای هیزم بر اطراف و جوانب خانه فاطمه بنت نبی الواهب انباشتند.

آنگاه عمر آواز بلند گردانید بنوعی که بسمع اشرف شاه نجف رسانید که یا علی بشتاب بخدمت خلیفه رسول خدای و باو بیعت نمای و الله بخدای عالم قسم است که اگر مسارعت و شتاب درین باب ننمائی ترا با هر که درین خانه است اخراج نمایم و بخدمت خلیفه روانه فرمایم و الا بخانه تو آتش اندازم و هر که دروست با خاکستر

در آن خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بودند.

چون کلمات عمر بسمع امیر المؤمنین حیدر رسید بغایت خشمناک گردید خواست دست بقایمه ذوالفقار کرده بیرون آید و دفع منافقین و جماعت اشرا را نماید در آن وقت وصیت حضرت خیر البریه بخاطر رسید بناء علیه در همان مکان مقرر و مستقر گردید.

لیک عمر چون بر سطوت و باس آن سرور مطلع و باخبر بود خایف گشته بقنفذ مقرر کرد که اگر ابو الحسن بیرون آید او را برداشته بمسجد بنزد خلیفه رسول حاضر گردان و اگر بطوع و رغبت بیرون نیاید باید که بغلبگی لشکر و لجاج او را از خانه اخراج نمائی و اگر از روی شدت و قهر نیز اخراج او ممکن و میسر نباشد خانه او را آتش اندازید و هر چه دروست بسوزانید.

عمر بعد از اتمام امر مراجعت بمسجد بنزد ابا بکر نمود.

بعد از آن قنفذ هر چند از روی شدت رخصت دخول سرای امام الوری طلبید ماذون نشده شروع در اقتحام و تهتك نمود و باتفاق رفقای خود در خانه علی علیه السلام را از پاشنه برداشتند و با شمشیرهای برهنه و باقی آلات حرب و نیزه بر سر آن حضرت ریختند.

چون ولی الرحمن حال بدانسان دید دست بقایمه شمشیر کرد لشکر اطراف و جوانب آن سرور را فرو گرفتند لیکن چون آن امام العباد بموجب وصیت نبی الامجاد در آن حال مأمور بجهاد اهل فساد نبود صبر در آن باب نمود و دست از جنگ برداشت.

آن جماعت بعد از آنکه خاطر خود جمع نمودند که علی (علیه السلام) با ایشان قتال و جدال نمی نماید دلیر گشته پیش آمدند و هجوم و ازدحام نموده شمشیر آن حضرت را شکستند و بریسمان آن ولی ایزد منان را بستند و طناب در گردن آن سرور زمن انداختند و خواستند

که آن حضرت را بمسجد پیغمبر نزد ابا بکر برند.

حضرت فاطمه بنت سید البشر چون حال ابن عم و شوهر بدان منوال مشاهده نمود در آن باب بیتاب گشته میان شوهر و آن جمع یکسر حائل میگردید و نمی گذاشت که حضرت ابو الحسن را از خانه بیرون برند.

چون قریب بدر خانه رسیدند و خواستند که آن حضرت را کشان کشان از عتبه خانه بیرون برند حضرت فاطمه (علیها السلام) ممانعت می نمود و بهیچ وجه من الوجوه دست از آن حضرت برنمیداشت.

قنفذ تازیانه بر بازوی مبارک آن بضعه خیر البریه زد بنوعی که آن محل ضرب مثل دملوج و دنبل گردید و اثر آن ضرب مانند نشان و داغ بر بازوی آن ساجده باقی ماند مع هذا دست از شوهر خود برنمیداشت.

چون آن جماعت در آن امر متحیر ماندند در ساعت حقیقت حال بابا بکر رساندند که فاطمه بهیچ نوع دست از علی بر نمی دارد و نمی گذارد که ما او را بمسجد حاضر گردانیم ابا بکر به قنفذ پیغام داد که فاطمه را بزیند و او را از پیش علی دور کنید و علی را بنزد من آرید.

اهل نفاق چون این سخن از ابا بکر شنیدند يك بار اتفاق نموده هجوم آوردند و خواستند که دست فاطمه را از دامن علی دور گردانند حضرت فاطمه بیکدست دامن علی محکم گرفت و دست دیگر خود بعتبه باب مضبوط گردانید.

آن قوم ازدحام و هجوم آورده آن مطیعه رب العزت را در عضادت باب فشارش بی حساب دادند تا آنکه آن بضعه رسالتآب تاب آن الم بیتاب نیاورده بقوت تمام از حرکت و کثرت ازدحام آن لئام بر زمین افتاد.

يك ضلع از اضلاع آن بنت خیر الانام بشکست و حملی که در شکم آن سیده عالم بود ساقط گشت و از آن درد و الم آزار بسیار یافت و همیشه از آن کوفت صاحب فراش بود تا آنکه شهید گشته در جوار پدر بزرگوار خود في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرٍ شتافت اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ .



يك ضلع از اضلاع آن بنت خیر الانام بشکست و حملی که در شکم آن سیده عالم بود ساقط گشت و از آن درد و الم آزار بسیار بسیار یافت و همیشه از آن کوفت صاحب فراش بود تا آنکه شهید گشته در جوار پدر بزرگوار خود فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرٍ شَتَاft إِثْنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

چون حضرت فاطمه بیهوش افتاد امیر المؤمنین حیدر را بمسجد بنزد ابا بکر بردند در آن مجمع خالد بن الولید و ابو عبیده بن الجراح و سالم و مغیره بن شعبه و اسد بن حصین و بشیر بن سعد انصاری و باقی مهاجر و انصار حاضر بودند و سایر مردم در حوالی و جوانب ابی بکر مسلح گشته نشسته بودند.

عمر در آن دم شمشیر کشید و بر بالای سر علی علیه السلام ایستاد و گفت ای ابو الحسن بیعت بخلیفه رسول خدای نمای.

حضرت امیر المؤمنین علی گفت و الله بخدای عالم قسم است که اگر شمشیر من بدست می آمد شما می دانید که هرگز شما و هیچ احدی را قدرت نبود که بنزد من آید یا بمن این نوع جرأت و گستاخی نماید.

و الله که من آنچه نهایت سعی بود در باب حجت قوم نمودم و در آن باب ملامت نفس خود نکنم چه مرا ناصر و معین در باب اجراء احکام شرع و آداب دین نبود.

اگر آن چهل نفر که با من بیعت و عهد کرده بودند اعانت و همراهی میکردند هر آینه من بشما مقاتله و مجادله میکردم و دمار از روزگار شما بر می آوردم.

صد هزار لعنت بر آن قوم بیمروت که با من بیعت کردند و الحال نقض عهد و بیعت و نکث پیمان و مبايعت کرده مرا مخذول و بی یار و بغیر نصیر و بی اختیار گذاشتند.

در آن حال عمر از روی تندگی گفت ای ابو الحسن بیعت کن.

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگر بیعت نکنم تو چه توانی کرد.

عمر گفت ترا در دنیا بعیش نگذارم بلکه در کمال ذلت و خواری بقتل آرم.

حضرت امیر المؤمنین علی گفت اگر مرا مقتول گردانی یکی از بندگان خدای تعالی و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را کشته باشی.

ابو بکر گفت اینکه تو بنده خدائی در آن شك نیست ما بزبان قائلیم لیکن آنکه

میگوئی من برادر رسولم لا نسلم.

امیر المؤمنین گفت شما منکر مواخات من با رسول مهیمن میباشید.

ابو بکر گفت شما را هیچ گونه خویشی و علاقه و قرابتی بحضرت نبی الابطحی نیست و این کلام کذب التیام را سه مرتبه تکرار نمود.

### احتجاج علی (علیه السلام) در باره خلافت

در آن هنگام آن امام الانام روی بسایر انصار و مهاجر آورده گفت ای اصحاب سید الابرار شما را بحضرت مهیمن غفار و برسول المختار قسم است که آیا شما در روز خم غدیر از حضرت سید البشیر و النذیر شنیدید یا نه که چنین و چنین گفت و در غزوه تبوک حضرت رسول با من مواخات نمود بلکه هر چه رسول مجید از حضرت واحد حمید در باب امر ولایت من مامور بود هیچ امر آن را باقی نگذاشت و تمامی حقایق آن را از روی اعلان و آشکارا بیان و اعلان و اظهار و عیان بشما و به سایر مردمان نمود یا نه.

همگی حضار يك بار گفتند نعم یا ابو الحسن در قول شما هیچ گونه خلاف و اعتساف نیست.

ابو بکر چون مشاهده آن نمود بغایت خایف و هراسان و مضطر و حیران گردید و ترسید که تمامی مردم بنصرت و یاری آن امام الامم روند و بقول و فعل او بگردند.

لهذا پیش دستی نمود و گفت یا ابو الحسن آنچه شما فرمودید همگی آن را بگوش شنیدیم و در دلهای خویش جای دادیم لیک ای علی ما در اول مراتب کمال و معرفت و حال شما از رسول ایزد متعال شنیدیم اما بعد از آن از حضرت شنیدیم که میفرمود که ما اهل بیت کرام نبوت ایزد علامیم ما را ملك کل مختار گردانید میان جمع دنیا و آخرت و اختیار یکی از آن، ما آخرت را برداشته دنیا را گذاشتیم.

خدای منان جمع نکند نبوت و خلافت را برای ما اهل بیت النبوة یعنی رتبه نبوت را بما مخصوص داشت و رتبه خلافت را بواسطه سایر امت گذاشت.

چون امیر المؤمنین حیدر علیه السلام از ابا بکر استماع این حدیث موضوعه بهتان

از لسان صدق لسان نبی الانس و الجان شنید فرمود که ای ابو بکر بغیر از شما هیچ احدی از اصحاب حضرت رسول ایزد تعالی درین معنی شهادت میدهند.

في الفور عمر گفت بلی آنچه خلیفه رسول خدای از لسان ایشان نقل و بیان نمود حق و صدق است زیرا که من نیز از حضرت رسول رب العزت شنیدم.

بعد از عمر ابو عبیده بن الجراح و سالم مولی حذیفه و معاذ جبل هر سه گفتند که ما نیز شاهدیم آنچه خلیفه رسول فرمود ما نیز از حضرت رسول رب العزت شنیدیم.

در آن زمان امیر المؤمنین بایشان خطاب کرده گفت بسیار بسیار قصد بد و فعل ناروا است آنچه شما در خاطر فاتر و صحیفه ملعونه خود مذکور و مکتوب ساخته نگاهداشتید و با یک دیگر در سابق معاهده و مشارطه نمودید در حرم کعبه مکرمه که اگر خدای تعالی مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ را بمیراند یا بدست کسی مقتول گرداند شما از روی قهر و جبر امر ولایت و خلافت امت از اهل بیت آن سرور انتزاع نمائید.

الحال بآن عهد و پیمان که در میان یک دیگر مقرر کردید بعمل آوردید.

ابو بکر گفت ای ابو الحسن این خبر از کجا بشما رسید و صحبت این خبر بشما بچه وجه معلوم و ظاهر گردید ما را نیز بر حقایق این خبر مطلع و مخبر گردان و الا خبری که صدق آن بر شما ظاهر و عیان نباشد در امثال این محافل اعیان مذکور مگردان.

چون آن امام الانس و الجان از ابو بکر این سخنان استماع نمود گفت ای زبیر و سلمان و ای ابو ذر و تو ای مقداد شما را بحضرت ایزد تعالی و باسلام و ایمان قسم است آیا در خاطر دارید و از حضرت نبی المحمود استماع نمودید که روزی بمن خطاب مستطاب نموده گفت ای علی فلانی و فلانی تا آنکه تعداد پنج نفر فرمود که آن جماعت مکاتبات و مراسلات بیکدیگر ارسال داشته باهم معاهده و معاهده بآنچه من مذکور کردم نمودند که بعد از حضرت سید کاینات معمول گردانند.

هر چهار نفر گفتند بلی بار خدایا تو میدانی که چنین است که علی علیه السلام میگوید و ما این کلمات از حضرت نبی البریات شنیدیم.

یا علی شما بعد از آن معروض رای فیض اقتضای سید الوری گردانیدید که پدر و مادرم فدای تو باد هر گاه صورت حال بدین نهج انصرام یابد و عهود و موثیق آن جهال بدین منوال بانجام رسد مرا در آن حال بچه امر مامور میگرددانی تا بآن توجه و اقبال نموده بعمل آرم.

رسول عز و جل فرمود که ای علی اگر در آن زمان انصار و اعوان یابی با اهل فساد جهاد کن تا آنکه تمامی آن جماعت را مقتول و نابود گردانی و اگر اعوان و انصار بواسطه جهاد و غزا با آن اشرار نیابی با آن طایفه بیعت نمای و محافظت خود و باقی پیروان و تبعه خود فرمای.

پس آنگاه آن ولی الله روی بابا بکر و عمر و جمعی که در آن مجمع حاضر بودند آورده گفت و الله اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند بر قول و عهد خود وفا می کردند و بر شرط و اقرار خود مستقر می بودند هر آینه من الله و فی الله با شما اهل فساد غزا و جهاد می کردم و الله که هیچ احدی از شما را عقب و نشان تا روز حساب و میزان نمیگذاشتم.

بعد از آن منادی نمود که ای یاران بیعت کنید که مقدمات ما و این قوم بعینه همان مقدمه هارون برادر موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم است با قوم بنی اسرائیل در هنگامی که حضرت کلیم الله متوجه میقاتگاه حضرت اله که عبارت از طور سینا است می شد از قوم بیعت بجهت هارون گرفت و تاکید بسیار در باب وفای آن نمود.

حسب الامر آن نبی الاکرام قوم بنی اسرائیل بالتمام در حضور حضرت کلیم علیه التحیه و التسلیم مبیعت بهارون علیه السلام نمودند و بر استمرار و استقرار بران عهد و پیمان کردند که در هیچ زمان مخالفت امر و نهی آن نبی ایزد منان نکنند و از ایشان برنگردند.

همان که موسی علیه التحیه و الثنا بطور سینا تشریف فرما شد سامری که موسی بن ظفر است چون در علم کیمیا و نجوم بلکه در اکثر علوم مهارت و وقوف تمام داشت از ذخایر قبطیان که بعد از غرق و هلاکت ایشان در دریای نیل بکناره آورده بود برداشت و

از طلای احمر بصورت گوساله پیکری ساخت.

چون سامری اطلاع بخاك سم اسب جبرئیل علیه السلام داشت که اگر اندکی از آن بر جمادی پاشند آن بزبور حیات ارجمند گردد لهذا آن مرتد بی باک پاره ای از آن خاك که با خود نگاه می داشت در جوف آن گوساله تیره مغاك ریخت.

في الفور آن گوساله مصوری بسحر و فسون سامری بنطق آمد و گفت ای بنی اسرائیل خدای شما و موسی منم و این موسی بن ظفر پیغمبر و فرستاده منست بشما و بسایر برایا اطاعت امر و حکم او را لازم دانید و پای از خط امر و نهی او بیرون منهدید.

قوم بنی اسرائیل بمجرد استماع قول و فسون سامری ملعون از طریق قویم شرع مستقیم موسی کلیم علیه التحیه و التسلیم پای بیرون گذاشته طریق گوساله پرستی برداشتند و خاك ذلت ارتداد بر دیده اعمال صواب و سداد خود انباشتند.

هر چند هارون علیه السلام ایشان را از آن حرکت شنیع زجر و منع نمود مفید نشد.

این طایفه نیز بهمان طریق عهد و پیمان که رسول آخر الزمان در باب ولایت من از ایشان گرفته و آن را بنذر و سوگند مؤکد گردانید گذاشته راه مخالفت و شیوه عداوت برداشتند و بنوعی که بنی اسرائیل اراده قتل هارون (علیه السلام) که هادی و ناصح ایشان بود کردند این جماعت نیز حقی که حضرت ایزد خالق مرا لایق و مستحق آن دانسته بواسطه من معین و مقرر نمود و بحضرت نبی المحمود حکم و امر فرمود که حقایق آن را بجمیع برایا رساند و آن حضرت تبلیغ ولایت من به همگی مسلمین نمود و از ایشان بیعت گرفت در آن زمان عهد و شرط با رسول انس و جان نمودند که خلاف عهد و پیمان ظاهر و عیان نگردانند.

بعد از فوت آن حضرت او را بغیر تجهیز و تکفین گذاشتند و طریق خلاف برداشتند و حق مرا بمن نگذاشتند و بان که بحقیقت امر مطلع و مخبر بودند در هنگامی که

طلب حق خود کردم از من شهود طلب کردند و چون شهود ادای شهادت کردند این طایفه قبول قول ایشان نکردند بلکه اراده قتل من و شهود از روی جحد و عنود نمودند چنان که بنی اسرائیل قصد قتل هارون (علیه السلام) کرده بودند.

بعد از آنکه حضرت کلیم علیه التحیه و التسلیم از طور سینا مراجعت نمود و تغییر و تبدیل احوال و اوضاع بنی اسرائیل مشاهده نمود متحیر گردید و هارون را در معرض عتاب و خطاب آورده گفت:

ای هارون ترا چه بر این داشت که در هنگامی که ملا حظہ مخالفت قوم و حرکت سامری شوم نمودی و دیدی که قوم طریق غوایت و راه ضلالت برداشتند این طایفه را تابع ما نگردانیدی و دست از ایشان برداشتی.

در آن وقت موسی بغایت غضبناک شد و ریش هرون (علیه السلام) بگرفت هارون علیه السلام گفت «يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (1) در آن دم موسی علیه السلام از برادر دست برداشت.

ای یاران حال ما بهمان نوع است بعد از آن تلاوت آیه مذکوره إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي الْآیة، نمود آنگاه دست ابا بکر گرفت و باو بیعت کرد که در خانه نشیند و دامن از اختلاط و صحبت خلائق فروچیند و السلام.

**در بیان آنکه امیر المؤمنین حیدر علیه السلام هرگز به ابا بکر و غیره بیعت نکرد و پیوسته از ایشان آزاده بود بلکه در خطب و نماز هم حاضر نگردید**

اما آنچه خلاف در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم احقر در باب بیعت علی بایی بکر رسید اینست.

شیخ ابو جعفر القمی رضی الله عنه که از اعیان علمای شیعه اثنا عشریه

ص: 341

است در کتاب بهجة المناهج و در بعض کتب دیگر از مصنفات خود نقل کرده که هرگز امیر المؤمنین علی علیه السلام بیعت بابا بکر و عمر و عثمان نکرد و در عقب ایشان نماز نگذارد و چون آن جماعت وفات یافتند آن حضرت بنماز جنایز ایشان حاضر نشد و اگر بضرورت بجهت الزام خصم بمجلس ایشان رفتی سلام نکردی و اظهار عداوت از آن جماعت نمودی بلکه طعن و لعن فرمودی.

چنانچه در دعا و خطب مذکور و در السنه عجم و عرب مشهور است.

و در بعض کتب سیر معتبر نیز مذکور است که چون عمر با لشکر بدر خانه حضرت فاطمه بنت خیر البشر رفت و هر چند سعی بیشتر نمود که امیر المؤمنین حیدر را بنزد ابا بکر برد میسر نشد آتش به آن هیزمها که خود با عسکر بر حوالی خانه فاطمه علیها صلوات الملك الاکبر حاضر کرده بودند زدند.

حضرت علی علیه السلام چون حال بدان منوال دید بغایت متحیر گردید لا علاج بجهة منع و زجر ارباب نفاق و لجاج از خانه بیرون آمد.

مقارن آن حال چون پیشتر خبر تشدد ارباب تمرد بسمع عم آن حضرت عباس بن عبد المطلب رسیده بود او نیز بواسطه خاطر بنت خیر المرسلین بسرعت و استعجال تمام متوجه خانه اهل البیت (علیهم السلام) شده بود.

چون آتش افروخته را مشاهده کرد بغایت الغایت آزرده و متحیر گردید و علی را در کمال حیرت و اضطراب دریافت.

گفت ای علی خاطر مبارك آزرده مدار و کار خود بحضرت ایزد غفار گذار زیرا که حضرت رسول مختار در ایام حیات با جمیع مهاجر و انصار رفع اذیت و دفع مضرت منافقین اشرار از خود و از اهل بیت آن بزرگوار نتوانست نمود الحال شما اراده مینمائید که تنهائی رفع ایذا و عنای این طایفه از خود نمائی.

یقین دان که این بهیچ وجه احتمال و امکان ندارد بیا تا باتفاق بنزد ارباب نفاق و شقاق رویم و بواسطه مصلحت وقت و عدم معنی و قلب نصرت با آن جماعت چند

چه بر ما و ایشان واضح و عیان است که امر ولایت و خلافت بموجب حکم حضرت رب العزت و وصیت نبی الرحمة بشما متعلق و مقرر است نهایت آنکه این جماعت بواسطه حب جاه و منصب دنیا این راه برداشتند چند روزی صبر نمای که آخر حق تو بتو عاید بحق خواهد شد.

آنگاه عباس رضی الله عنه دست آن ولی الله را گرفته بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمجمعی که ابا بکر و عمر و اکثر انصار و مهاجر در آنجا حاضر بودند حاضر شدند.

گفت ای ابا بکر و عمر شما را این همه سخت گیریها با اهل بیت خیر البشر و اظهار عداوت و مخالفت با این سلسله نیکو سیر از چه وجهست.

ایشان هر دو گفتند که ما را هیچ گونه بغض و عداوت با اهل بیت النبوة نیست نهایت آنکه چون اصحاب پیغمبر از انصار و مهاجر همگی بابا بکر بیعت کردند و بر خلافتش راضی شدند چه او شیخ مسن است و متحمل شداید آلام و ایدای ایام از سایر انام بیشتر می گردد باید که شما بنی هاشم خصوصا علی (علیه السلام) بر ابی بکر بیعت نمائید.

چون عباس رضی الله عنه دانست که آن جماعت بغیر بیعت از علی (علیه السلام) راضی و ساکت نمیگردند کره ثانیه شروع در نصیحت آن ولی رب العزت نموده گفت ای فرزند غلظت و عداوت این امت بر ما و شما ظاهر است بیعت کن و ما و خود را از ضرر گزند این جمع ناپسند مستخلص گردان.

آنگاه دست علی (علیه السلام) را گرفته و در کف دست ابا بکر گذاشت امیر المؤمنین حیدر (علیه السلام) بی آنکه بیعت بر ابا بکر کند دست از دست ابا بکر کشید جمعی که دورتر بودند چون آن شیوه را ملاحظه کردند و از حقایق گفت و شنود واقف نبودند چنان گمان کردند که البته حیدر صفدر بر ابا بکر بیعت کرد و راضی بخلافت او گردید.

ابو بکر نیز به همین معنی راضی شد و سکوت علی (علیه السلام) را مغتنم دانست بعد از آن در میان مردم اشتهاار یافت که حیدر کرار بیعت بر خلافت ابا بکر نمود.



و نیز سید المرتضی علم الهدی که این خطاب مستطاب هدایت انتساب را از ولایت مآب امیر المؤمنین علی علیه السلام الملك الوهاب یافته و از اعیان افاضل سادات عظام و از اعلام عشایر حضرت امام الشهید ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) است در کتاب فصول از مصنفات خویش از شیخ الزکی التقی النقی مفید بن نعمان نقل می کند بعینه اینست که شیخ ایده الله تعالی میفرماید که دلیل بر اولویت و امامت علی (علیه السلام) آنست که آن حضرت علیه السلام بعد از وفات سید البشر صلی الله علیه و آله بیعت بر خلافت ابی بکر نمود.

چه اجماع امت و اتفاق جمیع اهل ملت است بر آنکه علی (علیه السلام) بعد از فوت النبی الابطحی از بیعت ابا بکر زمانی چند تاخیر نمود و در هنگامی که تمامی انصار و مهاجر در سقیفه بنی ساعده جمعیت بر خلافت ابا بکر نمودند آن حضرت بتجهیز و تکفین و تدفین حضرت سید المرسلین (صلی الله علیه و آله) مشغول بود.

لیکن آن جماعت که قایلند بر عدم بیعت علی بر ابا بکر در روز بیعت سایر مهاجر و انصار گویند علی (علیه السلام) در روز جمعیت امت بر ابا بکر صدیق بیعت نمود این طایفه چند گروهند.

برخی گویند که علی تا سه روز تاخیر در بیعت ابا بکر کرد و بعد از آن بیعت نمود و جمعی گویند که تا فاطمه بنت خیر البشر بعالم باقی سفر نمود امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر بیعت نفرمود و گروهی گویند علی (علیه السلام) بعد از فوت سید البشر تا چهل روز بر ابا بکر بیعت نکرد و بعد از آن بیعت کرد.

و صنفی گویند که علی (علیه السلام) بعد از وفات فاطمه علیها سلام الملك الاکبر و انقضای شش ماه دیگر بر خلافت ابا بکر بیعت نمود و جمعی از محققین امامیه گویند که امیر المؤمنین حیدر هرگز يك ساعت بیعت بر ابا بکر نمود.

پس اجماع امت است در آنکه علی (علیه السلام) تاخیر در بیعت ابا بکر نمود لیکن اختلاف کردند که علی (علیه السلام) ایامی که بیعت بر ابا بکر نکردند آیا چند یوم یا چند شهر بود بنوعی

که سمت تحریر یافت.

اما ما میگوئیم که چون ثابت شد امیر المؤمنین حیدر چند روز تأخیر در بیعت ابا بکر نمود آیا تأخیر از علی علیه السلام هدایت بود و ترك آن ضلالت تا آنکه بیعت ضلالت و ترك آن هدایت و صواب بود یا آنکه بیعت بر ابا بکر صواب و ترك آن نیز صواب بود یا آنکه بیعت بر ابا بکر خطا است و ترك آن نیز خطا بود.

اگر گویند که ترك بیعت ضلالت بود لازم آید که حضرت ولی الله که باتفاق خاص و عام خلیفه رسول خدای تعالی است گمراه بعد از آن شده باشد.

زیرا که آن حضرت ترك امر هدایت که برو واجب است که عبارت از بیعت ابا بکر است نمود و تارك هدایت واجب و مرتکب ضلالت بی ریب و اشتباه غاوی و گمراهست.

و حال آنکه اجماع امت محمد است که بعد از وفات پیغمبر آخر الزمان از آن امام الانس و الجان ضلالت و عصیان در طول خلافت ابا بکر و عمر و عثمان بین و عیان نشد و همیشه بر نهج اسلام و ایمان و بر شیوه صدق و ایقان بود و لحظه ای بلکه بیک طرفه العین از ذکر حضرت رب العالمین و اطاعت سید المرسلین متقاعد نبود.

پس تأخیر آن سرور علیه السلام از بیعت ابا بکر ضلالت نباشد و هر گاه عدم ضلالت آن صفدر بین و ظاهر شده باشد پس ترك بیعت ابا بکر از امیر المؤمنین حیدر هدایت باشد.

و اگر گویند بیعت بر ابا بکر صواب و تركش بر صواب بود این نیز باطل است.

زیرا که حق را دو جهت مختلف و دو صفت متضاده جایز نیست چه در نزد ارباب فضل و حال اجتماع نقیضین و ارتقاع آن بر محال است و اگر تأخیر بیعت ابا بکر از علی علیه السلام هدایت و صواب باشد و ترك بیعتش خطا و ضلال بود صدور آن امر از آن ولی رب غفور جایز و مشکور نیست.

زیرا که آن وصی حضرت رسول را عدول از ثواب بسوی خطا و از هدایت بسوی ضلالت و غوایت چگونه جایز و رخصت باشد.

لا سیما اجماع آن طایفه در باب آن ولایت است که در آن ایام آن جماعت در ولایت و خلافت برو تقدم نمودند و دست آن حضرت را از حقی که بموجب نص قرآن و وصیت رسول آخر الزمان بایشان مقرر و عیان است کوتاه فرمودند اصلا در آن زمان از آن امام الامه عصیان و ضلالت بحیز ظهور ظاهر نشد.

و نیز محال است که بیعت بر ابی بکر خطا و ترك آن خطا باشد زیرا که اجماع بر بطلان این قول است چنانچه مذکور شد که اجتماع نقیضین محال است مع هذا قومی که با ما مخالفند در اکثر کتب خود نقل کرده اند که از روی عقل و حال هیچ گونه شبهه و اشکال نیست در آنکه معاشر الناس را از روی قیاس جایز و روا است که اختیار امام بجهت ارشاد خویش نمایند و هر کرا خواهند بخلافت بردارند تا در امور شرع و عرف رجوع باو آرند.

چون اختیار ثابت شد و نیز بظهور و وضوح رسید که جهت استحقاق امر خلافت و امامت که ظهور عدالت و نسب و علم و حسب و قدرت بر قیام امر خلافت امت و اجرای احکام شرع و ملت سید الانام است بر هیچ احدی مخفی و مستور نیست که این امور مذکور در ابی بکر در کمال وضوح و ظهور است و اختیار ابی بکر بواسطه این کار بغایت مستحسن و سزاوار است.

پس باعتقاد نواصب و آنچه طریق مذهب ایشان است چون در ابو بکر صفات مذکوره موجود است امام باشد هر که تأخیر در بیعت او نماید البته مصیب نیست بلکه آن کس از هدایت ایزد اقدس و از رحمت او بی نصیب است.

خلاصه کلام آنکه مردم بعد از وفات سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از دو گروه بیرون نبودند.

گروه اول شیعه و ایشان قایلند بر آنکه امامت ابا بکر بنا بر نص ایزد داور و وصیت سید البشر که در باب امیر المؤمنین حیدر معین و مقرر است او را سزاوار و در خور نیست بلکه باطل و فاسد است.

گروه دوم جماعت ناصبه اند و ایشان قائل بر صحت خلافت ابا بکرند و میگویند که بر هر متفطن عارف و زیرک معارف هیچ شک و ریب و موهم خدعه و فریب نیست در صواب خلافت ابا بکر بجهت ثبوت صفات مستحقه خلافت درو بنوعی که مذکور شد.

پس هر که تأخیر در بیعت ابا بکر نماید خاطی بلکه عاصی باشد مگر آنکه تأخیر بواسطه اثبات دلیل و حجت آن یا بواسطه شبهه که متأخر را عارض شده باشد.

هر گاه چنین نباشد باعتقاد نواصب لازم آید که تأخیر از بیعت ابا بکر محض بجهت عناد و افساد باشد و یقین باتفاق مسلمین از جمله متأخرین بیعت ابا بکر امیر المؤمنین حیدر علیه السلام بود بلکه آن سرور بدلائل مذکوره معتبره هرگز بیعت بر ابی بکر ننمود.

هر گاه باعتقاد ایشان امیر المؤمنین حیدر علیه السلام که ترك بیعت ابا بکر کرده ضال و کافر و معاند و مفسد نباشد و نواصب خود اجماع بر عدم ضلالت و غوایت آن حضرت در طول ایام خلافت یاران ثلثه کرده باشند لازم آید آن برگزیده ایزد داور پیوسته برفیعه ایمان و ایقان بوده بنا بر کلام مهیمن منان و احادیث رسول آخر الزمان مثل حکایت مشهوره خم غدیر و غیره و تا آن حضرت امام انس و جان و ولی ایزد دیان و وصی بلا فصل بنی العدنان باشد مدعی ولایت بغیر آن ولی الله، عاصی و گمراه و دور از مرحمت اله و محروم از شفاعت رسول الله باشد.

چون دلایل عدم بیعت امیر المؤمنین حیدر بر ابا بکر در کتب حدیث و سیر بغایت بسیار است لهذا مترجم را به بیان همین دو وجه اختصار است.

سلمان رضی الله عنه گوید که بعد از آن شخصی بزیر گفت که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام که اشرف بنی هاشم است بیعت بخلیفه کرد تو نیز بیعت کن و مخالفت با اصحاب حضرت نبی الرحمة مکن.

اصلا زیر توجه و اقبال بمقال آن ضال ننمود.

عمر چون ملاحظه نمود که زبیر بر تمرد و انکار و بر عدم بیعت ابا بکر و مخالف مهاجر و انصار مصر و برقرار است با خالد بن الولید و ابن شعبه و جمع کثیر بر روی زبیر جستند و شمشیر او را از غلاف کشیده بر زمین زده بشکستند و او را بروی خاک انداختند و عمر بر سینه او متمکن شد.

زبیر در آن دم با کمال خشم و غم بعمر گفت یا ابن الصهاک الحبشیه و الله که اگر شمشیر من در دستم بودی ترا هرگز قدرت این حرکت و قوت این جرأت نبود بلکه تو از زبیر مانند رویاه از شیر گریختی و تو در معارک هزبران همیشه گریزان بوده آبروی خود میریختی.

جمع مهاجر و انصار بعمر گفتند که دست از زبیر بردار و ای زبیر تو امثال این گفتار را وسیله شوکت و اقتدار مینداز و طریق مصادقت و دست مبیعت با ابا بکر بموافقت مهاجر و انصار پیش آر که اتفاق به از نفاق و موافقت به از مخالفت و الفت بهتر از کلفت است.

چون زبیر از یاران استماع این سخنان نمود و محیص و مفر بجز بیعت با ابا بکر ندید مکرها؟؟؟؟ بیعت کرد.

از سلمان رضی الله عنه مروی است که آن جمع شوم بعد از جمعیت خاطر از بیعت زبیر و اکثر قوم بر سر من هجوم آوردند و دست و پا و گردن مرا مانند سلعه و کالا در هم پیچیدند و بغایت از روی خشم محکم بستند چنانچه پنداشتم که تمامی اعضای مرا در هم شکستند.

در آن دم با کمال حیرت و الم و غصه و غم یکی از آن مردم دست مرا از بند گشود و گفت ای سلمان خواهی نخواهی بیعت باید نمود چه این حکایات و حرکات بهیچ وجه سود ندارد.

چون دانستم که آن مطیع رسول در آن باب صادق القول است من نیز کراهة در آن محضر بیعت بر ابا بکر کردم و بعد از من مقداد و ابا ذر و زبیر با کمال کراهت بیعت

بر ابا بکر کردند.

خلاصه کلام آنکه در آن وقت بهیچ احدی از امامت سید البشر کراهت در بیعت ابا بکر نداشتند مگر حضرت امیر المؤمنین حیدر و چهار نفر دیگر و نیز از ما چهار نفر هیچ احدی در آن محضر از زبیر درشت گوی تر نبود.

چنانچه بعد از بیعت روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاک الحبشیه بخدای عالم قسم است که اگر این آزاد کرده های اعیان قریش ممد و معاون و خویش تو نمی بودند هرگز ترا قدرت سخن و تقدم بر من در هیچ محافل و مکمن نبودى خصوصاً در وقتی که شمشیر من در دستم بودى.

زیرا که جبن و بد دلی و ترس و نامردی تو در حرب و ضرب و نجابت تو در نسب و حسب میان طوایف عجم و عرب منتشر و مشتهر است اما چون جماعتی یافتی که تقویت تو در هر امر می نمایند لهذا بقوت و اعانت آن جماعت حمله بر مردم عالم می آری و الا ترا چه یارای این جرات و چه قدرت این حرکت است.

عمر چون لوم زبیر و تقریع و تعییر زیاده از حد تقریر او استماع نمود بغایت آزرده و دلگیر گشته در غضب شد و گفت ای زبیر ترا چه قدرت ذکر نام صهاک است.

زبیر در ساعت با کمال مسارعت گفت که صهاک چه کس است که نام او نتوان برد بلکه ذکر اسم آن ناکس عیب آن کس است مع هذا کرا قدرت تنفس منع من است از تذکار و تکرار نام آن خاکسار.

چه آن ردیه امه حبشیه بود از جدم عبد المطلب که گاهی بمرعی غنم و بعیر در صحاری و جبال سر میکرد روزی نفیل جد تو در آن صحرا بعد از ادراک لقای او طفیلی او شد و بمضمون الجنس الی جنسه یمیل حبشیه نیز مایل نفیل گردید.

بیت

ذره ای کاندرا همه ارض و سماست \*\*\* جنس خود را همچو کاه و کهربا است

ص: 349

غرض بعد از تمتع از مواصلت يك ديگر حبشيه از جدت نفيل بارور گردید و بعد از تقضی مدت حمل بتولد خطاب پدرت دیده جدت را منور گردانید و از آن گرامی گوهر با حسب و نسب مانند تو اختری طالع شد.

چون جدم عبدالمطلب بر حقیقت فعل شنیع جدت نفیل بی توقع مطلع گشت صهاك ناپاك را از سلك مماليك خود اخراج نموده به نفیل بخشید و اكثر بلکه تمامی اولاد نفیل از آن حبشيه متولد گشتند.

هر گاه پدرت خطاب بغیر شبیه و ارتیاب مولی جد من باشد آیا ترا جایز و رخصت است که نسبت بولی نعمت خود این نوع حرکت از تو سانح و صادر و واضح و ظاهر گردد نهایت آنکه خطا در نسبت و اصل چون مستلزم خطا در قول و فعل است شما را معذور باید داشت.

زبیر چون کلام باین مقام رسانید عمر را مبهوت و ساکت گردانید.

ابو بکر بعد از مشاهده حیرت و اضطرار و ملاحظه غضب بسیار عمر میان زبیر و ایشان مصالحه نمود و طرفین را از گفتن کلمات درشت باز داشت و زبیر را به نصیحت و التماس بتذکار و تکرار آن سخنان نگذاشت.

سلیم بن قیس الهلالی رضی الله عنه گوید که من بسلامان رضی الله عنه گفتم عجب است از شما که در هنگام بیعت ابا بکر مکالمت نمودی و او را بموجب ارتکاب افعال و اعمال دواعی هوس و خواهش نفس ضال او شست و شوی نفرمودی.

سلامان در جواب من در آن باب گفت که بتقصیر در آن مقدمه از خود راضی نبودم و هر چه گفتمی بود در بیان آن تساهل و تغافل از آن ننمودم چنانچه بعد از بیعت از روی کراهیت روی بارباب بدعت و ضلالت و اصحاب ظلم و غوایت آورده گفتم که امیدوارم که دنیا همیشه بر شما ناخوش و مقطوع و سرور و عیش خوش از شما مرفوع و منزوع باد.

ای ارباب بدعت هیچ میدانید که چه نوع توبیخ و ظلم و جور و ستم بر نفس

ظالم خود روا داشتید و سنت اولیتان و شعار پیشینیان خود را سنت دانسته شعار اسلام و سنت نبی الاکرام را گذاشته بلکه نسیا منسیا و خطا انگاشتید.

چه سنت نبی الرحمة را از اصل آن استخراج و اهل آن صاحب اللواء و المعراج را از حق اخراج نمودید و خود را مالک تخت و تاج و دین خود را بغایت بی رونق و رواج گردانیدید.

عدول از عدل و انصاف نموده شیوه تمرد و اعتساف برداشتید.

عمر در آن حال با کمال حزن و ملال از روی مسارعت و غضبان گفت ای سلمان چون تو و صاحب بر خلیفه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده و در تحت حکم ما و بسلسله مطیعین جانشین رسول ایزد تبارک و تعالی مرتبط و منخرط گشتید این زمان هر چه شما و ایشان را در خاطر خلیجان نماید بیان کنید که از سخنان شما و ایشان هیچ نوع ضرر و نقصان بما لاحق و عیان نخواهد شد.

سلمان رضی الله عنه گوید که من بعد از استماع این سخنان گفتم ای عمر از کلام شما نقص عاید ما نگردد بدرستی و تحقیق من شهادت از روی صدق کما ینبغی و یلیق میدهم که من مکرر از لسان معجز نشان آن طوطی شکرخای «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» شنیدم در باب تو و صحبت که بیعت بآن کردی میفرمود که گناه و عذاب این دو کس در روز حساب و پاداش هر کس نزد خدای تعالی و تقدس برابر گناه و عذاب همه کس از امت منست.

وای بر کسی که حال او در عقبی چنین و فعل و عملش بر خلاف حکم رب العالمین و مخالف امر سید المرسلین باشد و راضی بسنن اولیای هادین نباشد.

عمر گفت ای سلمان چون علی بیعت بخلیفه نبی نمود و تو بمآل خود موصول نشدی و بقره العین خود که ولایت و خلافت علی بود فریر العین نگشتی لهذا در کمال حزن و اضطرابی و چون حقیقت حال تو بر ما واضح و هویدا است لهذا تو در تذکار و تکرار امثال این کلام کذب آثار مختار بلکه معذوری.



سلمان گوید که من بعمر گفتم چون شما مرا در بیان امر حق صادق و محق دانسته معذور داشتید من نیز در باب شما آنچه در بعض کتب سماوی که بانبیای ایزد تبارک و تعالی منزل گشته و آیه ای که بنام و نسب و صفوت ذات و حسب تو در آن مرقومه منزله آسمانی و مختومه مرسوله حضرت مهیمن سبحانی مزبور و مذکور است؛ بنظر این احقر در آمد بگویم.

در آنجا مرقوم است که در يك باب از ابواب جهنم پر شرر مکتوب و مستطر است که این باب مدخل سکنی و مقر عمر بن الخطاب است. عمر گفت ای سلمان چون ترا در باب خاطر اهل بیت رسالت مآب که شما آنها را اله و ارباب خود فراگرفتید بغایت قلق و اضطراب است که چرا آن طایفه از ولایت سایر انام و اصحاب معزول و در حساب نباشند و باین واسطه آزرده و بیتابی باید که عزل آن جماعت را از خدای عز و جل دانی و هیچ احدی را در آن باب ارباب تعرض و غرض ندانی لیکن چون باعتقاد خود مغبونی و مغروری هر چه خواهی گوی.

سلمان گفت ای عمر تو گواه باش که آیه کلام الله که من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در حق تو نازل شده آن را بلا زیاده و نقصان بیان نمایم.

ای عمر در هنگامی که این آیه مبارکه کلام حضرت ایزد «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» (1) منزل گشته من از رسول حضرت عز و جل پرسیدم این آیه در شأن که نازل شد.

رسول خالق الافلاك فرمود که این آیه منزل در حق ابن الصهاك است.

تفسیر و معنی آیه وافی هدایت آنکه در آن روز در جهنم که محل سکون اهل وزر و اثم است هیچ احدی از طوایف امم مستحق جهنم را عذاب و گرفتاری و ذلت و خواری بوسیله مزید جرایم و شرمساری مثل عذاب ما فوق الحد و الحساب عمر بن الخطاب و خاکساری و گرفتاری و شرمساری او در نزد ایزد باری تعالی نیست و هیچ احدی

ص: 352

از طایفه اهل نفاق و غیره را وثاق در ضیق و تنگی و در ظلمت و تیرگی مثل وثاق آن رئیس اهل تمرد و شقاق نی چنانچه در تعبیر این آیه مهیمن سبحان بروایت سلمان رضی الله عنه از حضرت نبی الانس و الجان بین و عیان است.

عمر گفت سلمان ساکت شو و زیاده از این بوسیله تکرار بیان و تذکار سخنان ناملایم سبب پریشانی خاطر عاطر ارباب اسلام و ایمان مباش.

سلمان رضی الله عنه گفت ای عمر از حضرت قادر عالم مترجی و امیدوارم که ترا از قول و فعل ناملایم ساکت و نادم و زبان هذیان گوی ترا ای غلام پسر ولد زنا کوتاه و دل ترا متصل مقرون به غم و الم گرداند.

از سلمان رضی الله عنه مروی است که چون من کلام باین مقام رسانیدم حضرت امام الانام علی بن ابی طالب (علیه السلام) روی مبارک باین محب مستهام آورد و گفت:

ای سلمان سکوت از این سخنان درد مثال در این مکان بی شبهه و گمان اولی و انسب، من بموجب حکم لازم الاذعان آن ولی ایزد منان ساکت از آن سخنان گشتم.

و الله بذات یکتائی بی همتائی قادر عالم قسم است که اگر آن امام الاعلم مرا به سکوت امر و حکم نکردی ساکت نشدمی و آنچه در باب تمرد ابا بکر و عمر از حضرت سید البشر شنیدم و بوسیله تعلیم آن سرور مطلع و باخبر گردیدم تمامی حقایق آن را بابا بکر و عمر مطلع و مخبر میگردانیدم.

لیکن چون عمر دید که من بموجب حکم ولی مهیمن ساکت گردیدم گفت ای سلمان هر گاه تو چنین مطیع و مسلم و منقاد امر و حکم علی علیه السلام بودی بایستی که چنانچه ابا ذر و مقداد که مصاحب تواند و در هنگام بیعت ساکت بودند تو نیز از امثال این قیل و قال ساکت شده بیعت میکردی.

زیرا که دوستی با اهل بیت زیاده از مودت و محبت ایشان نسبت بسلسله پیغمبر

آخر الزمان نیست و نیز تعظیم تو نسبت بآن خاندان رتبه زیادتی و سمت ترقی از تعظیم ایشان نسبت بآن دودمان رفیع البنیان ندارد و الله که تو در صداقت و محبت اهل البیت زیاده از ایشان نیستی.

ابوذر گفت ای عمر تو ما را بمودت و محبت اهل البیت و تعظیم آن برگزیدگان ایزد منان سرزنش و ملامت و توبیخ و فضاحت مینمائی.

لعنت خدای تعالی و تقدس بر آن ناکس که مبعوض آل رسول اقدس است و بر آن خارجی و بر آن اعیان خروج کرده که مردم را بر ارقاب ایشان حمل نمود بلکه اکثر طوایف امم سید عالم را بقهقری بر ادبار اصلی و بمذهب اولی مراجعت فرمود، باد.

عمر گفت آمین لعنت خدای بر ظالمان حق اهل بیت پیغمبر آخر الزمان باد لا و الله بخدای قادر عالم قسم است که اهل بیت النبوة را در ولایت و خلافت امت هیچ نوع حقی نیست بلکه ایشان و ما و شما و سایر مردمان در امر خلافت و ولایت خلقان یکسانیم.

ابوذر گفت ای عمر هر گاه حقیقت امر باعتقاد شما بدین نهج مقرر باشد پس شما منازعه و مخاصمه با اهل بیت پیغمبر از سایر برایا بیشتر مینمائید و بغیر حجت و برهان تصرف در حقی که بحکم واهب سبحان و تبلیغ حضرت نبی الانس و الجان مقرر از برای ایشان است میفرمائید.

در آن زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام الملك المنان روی بعمر آورده گفت یا ابن الصهاك الحبشیه بقول تو ما را در امر ولایت امت هیچ حق نیست لیک تو و پسر آكلة الزیات مستحق ولایت و خلافت خلائقند صدق سخنان بی بنیان تو بر افراد بنی نوع انسان که بر صنعت اسلام و ایمان باقی باشند كالشمس في رابعة النهار بین و آشکار است.

عمر گفت یا ابا الحسن بعد از بیعت شما بنخلیفه رسول آخر الزمان از شما ذکر امثال این سخنان مرضی و مستحسن است و به هیچ احدی از اهل اسلام و ایمان انساب نیست زیرا که

عامه اصحاب از انصار و مهاجر بمصاحب من ابو بکر راضی گشتند گناه من در این باب چیست.

حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت ای عمر اگر چه تو و سایر انصار و مهاجر به غیر حق بخلافت ابا بکر راضی شده بیعت کردید اما خدای اکبر و رسول او سید البشر بغیر ولایت من بکسی دیگر راضی نیستند و این داوری میان ما و شما در روز حساب و جزا بنزد ایزد علام فیصل انجام و انصرام خواهد رسید و شما را بنزد ایزد باری بوسیله ارتکاب این معصیت و گناهکاری بغیر خلود در نیران و شرمساری نیست.

بشارت باد تو و مصاحبت را با متابعان و اقویای شما بسخط خدای شدید العقاب و نکال و عذاب او در یوم الحساب.

ویلك ای پسر خطاب آیا میدانی از چه نوع امر مرضی عزیز وهاب و فعل صواب منتج اجر و ثواب خود را اخراج نموده مرتکب چه قسم فعل شنیع ناصواب و عمل بی توفیق غیر متاب گشته و جنایت خیانت بر نفس پرآز؟؟؟ و هوس خود و مصاحبت روا داشتید و مقر و مفر برای خود و ابا بکر در محشر بغیر طریق سعیر و سقر نگذاشتید.

ابا بکر بعد از استماع قول امیر المؤمنین حیدر روی بعمر آورده گفت ای عمر هر گاه ابو الحسن با ما درین وقت بطریق سایر امت متابعت و مباحث نمود و ما را از غائله مکر و از خدعه شر خود ایمن گردانید من بعد او را مرنجانید و واگذارید تا هر چه خواهد گوید امیر - المؤمنین حیدر گفت ای ابا بکر من در مدت عمر خود غایب در هیچ کار حتی در يك امر نبودم.

سلمان رضی الله عنه گوید بعد از آن آن سرور روی بما چهار نفر آورده گفت ای سلمان و زبیر و ای مقداد و ابا ذر قسم بایزد عالم اکبر که من شما را متذکر گردانم بحقیقت فعل و امری که برای جماعت شما مخفی و و مستتر نیست.

آیا شما از حضرت سید المرسلین استماع نمودید که آن صادق امین روزی در حضور بعضی از ارباب دین میفرمود که تابوتی است از نار سجین که آن مقر و مکین دوازده نفر از آدمیین است شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین.

و آن تابوت بامر عز و جل در چاهی مغفل است در قعر جهنم و بر رأس آن سنگی

است بغایت متانت و مستحکم.

چون قهار عالم خواهد که حرارت نار اشد و افخم و احمر و اعظم گردد مالک سقر مأمور بنقل آن حجر از قلیب گردد.

چون بحکم جبار بیچون آن صخره از آنجا منتزع و منقلع گردد تواتر شعلات نوایر ملتهب بنوعی از قعر آن جب مرتفع شود که توصیف شدت حرارت آن در حیز قدرت انسان کامل البیان نیست.

نار جهنم از شدت حرارت آن بنوعی متاذی و متالم گردد که الامان الامان گویان استعاذه و پناه بحضرت اله برد و گوید ای خالق حافظ عباد الله و ای نجات دهنده ارباب وزر و گناه مرا تاب شدت حرارت و توان مقاومت التهاب نوایر باحرقت این چاه بهیچ رو و راه نیست.

من در آن دم از حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم از سکنه تابوت مربوط بقعر چاه جهنم پرسیدم، در آن محل شما نیز در آن محفل جنت مثل آن رسول عز و جل حاضر بودید که نبی المحمود در جواب فرمود:

که شش نفر اولین از ساکنان آن تابوت سجین اول ایشان پسر آدم اب النبین است که برادر خود را بجور و کین مقتول گردانید.

دوم فرعون که موسی کلیم الله علی نبینا و علیه التحیة و التسلیم را بسیار رنجانید.

سوم نمرود مردود است که در باب معبود بحضرت ابراهیم نبی منازعه بسیار نمود و آن حضرت را در آتش القافر مود.

چهارم و پنجم دو مرد از بنی اسرائیل که هر دو احکام کتاب رب جلیل را تبدیل و سنت رسول خود را تحویل نمودند یکی از ایشان وسیله گمراهی یهودیان و دیگری باعث اضلال و روسیاهی نصرانیان گردیدند.

و ششم آن غاویان شیطان علیه اللعنة و النیران است.

و اما شش نفر آخرین.

ص: 356

اول ایشان دجال بدفعال و پنج نفر دیگر این جماعت اصحاب صحیفه اند.

ای برادر من این طایفه وخیم العاقبة در بغض و عداوت تو با يك دیگر معاهدت و معاقدت نموده بعد از شرط و پیمان صحیفه بجهت مزید تاکید و استقرار هر يك از منافقان صحیفه قلمی نمودند و بر ذیل حواشی و عنوان آن مهرها فرمودند و رسول انس و جان در حضور شما مرا اشاره به یکان یکان این متمردان نمود و گفت این و این و این است تا آنکه تعداد آن پنج نفر نمود و فرمود که ای علی این خارجیان بعد از من بر تو بیرون شوند. سلمان گوید که من و زبیر و ابا ذر و مقداد هر چهار نفر چون این کلام بالتمام از حضرت سید البشر سابقا مکرر از لسان معجز نشان رسول ایزد منان شنیدیم گفتیم بی شبهه و ابرام این کلام رسول است و اصلا خلاف درین قول نیست.

عثمان چون از حضار آن مکان بود از روی استفسار و اعلان گفت ای ابا ذر در نزد تو و یاران هیچ حدیث در باب من از حضرت رسول ذو المنن هست.

حضرت امام الانس و الجان فرمود که بلی من از رسول مهیمن شنیدم که ترا لعن فرمود و از هنگامی که ترا لعنت کرد تا زمانی که ازین جهان متوجه جنان گردید از لعن تو استغفار نمود و این اشارت است بر اسائنات حال و کثرت وزر و وبال تو در مآل.

عثمان بعد از استماع مقال علی علیه السلام الملك المتعال در غضب شد و گفت ترا با من و مرا با تو چکارست لیکن ای ابو الحسن چنانچه تو مرا در ایام حیات رسول مهیمن بحال خود نمیگذاشتی الحال بعد از عهد رسول متعال همان شیوه و فعال خود برداشتی.

زبیر پیش از آنکه آن ولی رب قدیر او را مجاب از آن تقریر نماید و عثمان را بدلیل ساکت گرداند گفت بلکه چون بدی ذات تو بر همگان واضح و عیان است لهذا امیر المؤمنین حیدر نیز با تو در محل تعرض است.

اما در بیان احوال تو که از حضرت نبی ایزد متعال استماع نموده بعد از آنکه از او استعلام نمائید علی را چه گناهست لیکن من امیدوارم که پروردگار عالم بینی ترا

بر زمین مالد تا ترا از این نخوت و تجبر بیرون آرد.

عثمان گفت بخدای عالم قسم است که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند زبیر بعد از ارتداد از اسلام مقتول خواهد شد.

از سلمان مرویست که من بعد از استماع قول عثمان بجانب امام الانس و الجان نگران گشتم تا آن حضرت در این باب چه بیان نماید چون ولی بیچون مطلب مرا بعلم لدنی تفرس نمود چنان که میان من و آن حضرت معلوم بود.

فرمود که عثمان درین بیان صادق است زیرا که زبیر بعد از انقضای ایام خلافت عثمان با من بیعت کند و بعد از مدت قلیل تبدیل آن نماید و مرتد گردد و در همان ایام ارتداد از اسلام بواسطه آرزو و هوس خلافت که در خاطر او مستقر است بقتل رسد و بخواهش نفس و مطلب و هوس خود نرسد.

سلیم رضی الله عنه گوید در آن زمان امیر مؤمنان روی مبارك پسلمان آورده گفت ای سلمان یقین دان که این قوم بالتمام بعد از وفات سید الانام مرتد گشتند و از دین و آئین اسلام برگشتند الا آنکه حضرت ایزد علام او را بمحبت آل محمد علیهم السلام نگهدارد.

ای سلمان مقدمات ما و این منافقان بعینه همان مقدمات هارون و قوم بنی اسرائیل است که بعد از غیبت موسی علیه السلام چنانچه آن طایفه تابع سامری گشته شیوه گوساله پرستی برداشتند و هرون (علیه السلام) و عهدی که موسی کلیم در باره آن نبی لازم التکریم کرده بودند نسیا منسیا انگاشتند.

این قوم بعد از غیبت رسول رب العزیز عهد و شرطی که با آن حضرت در باب ولایت و امامت من که بحکم حضرت مهیمن این طایفه کرده بودند گذاشتند و بر وفق خواهش نفس و دواعی از خواهش خود کسی را بواسطه امارت خود برداشتند و این جماعت بسنت آن امت اقتداء نمودند.

من از حضرت رسول مجید شنیدم که میفرمودند این قوم بعد از من تبدیل دین و آئین خود بسنت بنی اسرائیل نمایند قدوه بقدوه و نعل به نعل و شبر به شبر و ذراع

ص: 358

از امام الامین الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام الله الخالق مروی و منقول است که در هنگامی که عمر با جمع کثیر از اهل عدوان و شر بدر دولت سرای امیر المؤمنین حیدر آمدند و آن سرور را از خانه خواهی نخواهی بدر برده بمسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم بنزد ابا بکر حاضر میکردند حضرت فاطمه بنت خیر البشر از حرکت عمر و باقی متابعان ابا بکر بغایت اندوه و متحیر گردیده چادر عصمت در بر خمار عفت بر سر کرده بجهت منع و زجر آن قوم منکر مانند قمر از مطلع خانه بدرآمد.

چون این خبر ملالت اثر بسمع عصمتیان هاشمیه یکسر رسید همگی آن خورشید طلعتان حور پیکر مانند نجوم بر حوالی آن رشک شور شمس و قمر از مطالع خانهای خود هجوم آورده بیرون آمدند بلکه پروانه وار بر اطراف شمس جمال آن بضعه رسول مختار روان گشتند و دست از دامن چادر آن خورشید انور برنمیداشتند تا آن حضرت محمدیه قریب بقبر سید البریه رسید و چشمش بر آن ولی ایزد علام امیر المؤمنین علی علیه السلام افتاد و دید که آن قوم شوم بر مثال جغد و بوم که بر اطراف بلبل هجوم آرند بر جوانب آن باب مدینه علوم درآمده او را در میان دارند.

به آواز بلند گفت ای قوم ناپسند دست از ابن عم من بردارید و او را بشغل بندگی و طاعت عز و جل واگذارید.

بآن خدای که محمد را بحق به خلق فرستاد که اگر شما دست از آن ولی الله کشیده و کوتاه ندارید هر آینه من از جور و ستم شما موی خود را پریشان گردانم و جامه رسول که در تن دارم از گریبان تا دامن چاک سازم بلکه آن را از بدن خود دور اندازم و شکایت تظلم و حکایت تعدی و ستم شما بجبار عالم برم تا رفع تفریط ظلم و دفع ایادی اهل ستم از ما اهل البیت رسول صلی الله علیه و آله نماید.

زیرا که من میدانم که صالح نبی علیه التحیه و السلام از پدر بزرگوام در نزد پروردگار عالم اکرم نبود و ناچه آن حضرت در رتبه شرف و عزت از من مزید رتبت و سمت رفعت



نداشت و فصیل آن ناقه از اولاد امجد من اشرف و اعز در رتبت نبوده.

هر گاه حضرت جبار اله شهری را بوسیله قتل ناقه صالح پیغمبر هلاک و با خاک برابر سازد یقین است که حضرت غیاث المستغیثین باستغائه من حزین غمگین خواهد رسید و داد من از این ظالمین در یوم الدین خواهد گرفت.

از سلمان مروی است که من در آن زمان نزدیک به بنت نبی الانس و الجان بودم بحضرت قادر سبحان قسم است که دیدم که اساس حیطان مسجد رسول آخر الزمان از اسفل بمرتبه ای در حرکت و هیجان آمده که اگر یکی از مردمان اراده انفاذ و نقل از تحت آن میکرد امکان داشت بلکه برو بغایت یسیر و آسان بود.

پیش رفتم و بعد از عرض فدویت و اخلاص بخدمت آن شفیع اهل خواص معروض داشتم که ای سیده و مولای من پدر بزرگوارت همیشه رحمت عالمیان و مرهم جروح دلریشان و نویدبخش تائبان و گناهکاران و مروی و آب دهنده اهل عطشان بوده و خدای منان آن حضرت را در قرآن باین صفات حسنه تعریف و توصیف فراوان نمود.

شما چون بضعه آن برگزیده دو جهانید باید که سبب نعمت خلقان نگردی بلکه از روی کرم و احسان بطریق پدر بزرگوارت باعث رحمت عالمیان گردی چون استدعا و التماس من در معرض قبول آن بضعة الرسول مقبول افتاد از شکایت بظلم آن طایفه ظالم از روی شفقت و احسان زبان از بیان آن سخنان باز داشت و اشاره بحیطان و جدران مسجد نمود که بحال خود باش.

فی الفسور بخدای غفور قسم است که دیدم حیطان چون اراده استقرار بمکان خود نمود چنان بر یک دگر خورد که خاک بسیار از آن برخاست چنان که سوراخ بینی و دهان ما از آن خاک محشو و ملتان گردید.

بعد از آن حضرت فاطمه بنت سید الانس و الجان بمنزل و مکان خود مراجعت نمود.

روایت دیگر در بیان حقیقت این خبر از امام الجن و البشر محمد بن علی الباقر علیه السلام مروی و منقول است که اصحاب از انصار و مهاجر بر خلافت ابی بکر بیعت

کردند و امر خلافت تقویت گرفت و خاطرش جمع گشت.

اما چون پیشتر از آن در ایام حیات پیغمبر آن حضرت اسامه بن زید را والی و امیر انصار و مهاجر بسیار از عسکر گردانیده بر غارت موته و غزای اهل آن محل معین و مقرر فرموده بود و خلفاء ثلثه نیز از جمله تابعان اسامه بن زید بودند چنانچه سابقا کلك خوشخرام قلم در میدان بیان آن قدم زد.

و چون حضرت نبی الاکرام اسامه را در انصرام آن مهام تاکید تمام نموده بودند لهذا مؤمی الیه با جمع کثیر از عسکر متوجه آن مقام شده بود و بعد از خروج اسامه از مدینه و انقضای یومین حضرت سید المرسلین بندای متقاضی اجل قاصد بارگاه حضرت عز و جل گردیده در اعلی علین در جوار اله آرامگاه ساخت چنان که گذشت، چون خبر وفات آن سرور باسامة بن زید رسید بغایت آزرده و متحیر گردید و در همان مکان تا رسیدن حکم و امر وصی پیغمبر امیر المؤمنین حیدر متمکن و مستقر می بود.

عمر بابا بکر گفت باید که به اسامه بن زید کتابت قلمی نمائی و مسرعی در حال باستعجال روانه فرمائی که بتاکید تمام بخدمت شما خلیفه سید الانام آید زیرا که در قدوم اسامه بن زید قطع منازعه قوم است.

فی الفور ابو بکر باستصواب عمر کتابت بنزد آن فدوی سید البشر باین تقریر در سلك تحریر کشید که این کتابت از خلیفه رسول مجید ابا بکر بسوی تو ای اسامه بن زید.

اما بعد ای اسامه چون کتابت من بنظر تو رسد بی تأخیر و مهلت در ساعت با آن جماعت که تابعین و رفیق تواند خود را بمن رسانی زیرا که تمامی امت نبی الرحمة بر خلافت جمعیت نموده بیعت کردند و مرا والی و حاکم خود گردانیدند باید که تو مخالفت امت نکنی که عاصی شوی و بعد از ظهور عصیان از تو از من بتو کراهیت بی پایان و ضرر و نقصان لاحق و عیان گردد.

مکتوب بمصحوب یکی از متابعین کذب بنزد اسامه روانه گردانید بعد از وصول مکتوب چون اسامه بن زید مطالعه نمود کتابت بنزد ابا بکر باین مضمون املا و انشا فرمود که این کتابتی است از اسامه بن زید عامل رسول ایزد علام بر غزوه شام بسوی تو ای ابا بکر.

اما بعد کتابت تو بمن رسید که اول آن تقیض آخر و آخرش ضد اول او است چنانچه در اول عنوان آن مکتوب مرقوم است که خلیفه رسول خدائی و در آخر آن مسطور است که مسلمانان بر تو اجتماع نمودند و خلافت تو راضی گشته ترا متولی امر خود گردانیدند.

بدان و آگاه باش که من و این مسلمانان از مهاجر و انصار که با من رفیق و یارند لا و الله نه بخدای عالم قسم است که ما هیچ کدام بولایت و خلافت بمثل تو امام راضی و شاکر نیستم و ترا هرگز والی و حاکم خود نگردانیم.

زیرا که با عدم استحقاق بر آن جهت عدم رتبه شرف و کمال و فقدان مرتبه علم و حال میدانیم باید که نظر بمآل احوال خود در یوم لا ینفع بنون و لا مال در نزد حضرت واحد خالق نمود حق باهل حق و مستحق آن رد نمای و خود را در آخرت بعذاب و نکال ایزد متعال گرفتار مفرمای.

زیرا که تو میدانی حضرت امیر المؤمنین حیدر از تو اولی و احق و بولایت امت احری و مستحق است چنانچه در حق علی در روز خم غدیر از قول رسول بشیر و نذیر شنیدی و مدت مدید و عهد بعید بر آن منقضی نگشته تا آن را فراموش کرده باشی.

باید که مرکز اصلی و موطن عقبی خود را بخاطر آری و مخالفت امر خدا و رسول مجتبی نمائی که عاصی حضرت اله و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم و عاصی کسی که خدا و رسول او را بر تو و مصاحبت خلیفه گردانیدند گردی و این وسیله سیاهروئی و شرمساری در نزد ایزد باریست.

مع هذا ترا اطاعت طاعت من لازم است زیرا که مرا حضرت سید البشر

بحکم ایزد اکبر بر شما دو نفر با جمعی دیگر که بعضی در پیش من و برخی در شهرند چنانچه شما دو نفر متمرّد امر حضرت پیغمبرید آنها نیز متمرّدند و بر شما و ایشان اطاعت ما لازم است تا وقتی که وصی آن سرور یعنی امیر المؤمنین حیدر ما و شما را باین امر یا بخدمت دیگر معین و مقرر دارد.

زیرا که حضرت رسول ایزد سبوح مرا از خلافت و حکومت شما تا هنگامی که روح پرفتوحش واصل رحمت و ابواب جنان برو مفتوح گردید معزول نگردانید و تو و مصاحبت بغیر اذن و رخصت من بمدینه مراجعت نموده بوسیله اقامت در آن مکان منخرط در سلك اهل عصیان شدید و السلام. ابا بکر چون مطالعه مکاتبه اسامه نمود بغایت متالم گردید چنانچه اراده کرد که قلاده خلافت از گردن خود مرفوع و خود را از ایالت مخلوع گرداند و خویشان را از تغییر و تویخ امت و از هدف تیر ملامت ارباب ملت مستخلص سازد و من بعد بآن شغل پردازد.

در آن فکر بود که عمر رسید و گفت ای ابا بکر شما را بغایت متحیر و متفکر می بینم گفت بلی زیاده ازین لومه لایم و سخنان ناملایم نتوانم در فکر آنم که خود را از خلافت امت و ولایت ارباب ملت خلع گردانم.

عمر گفت ای ابا بکر زنهار مباشر این کار نگردی که این فکر از رویت و تدبیر و از طریقت حزم و علم بدور است مصرع.

مکن مکن که ز عقل و خرد برون است این.

ای عزیز جامه ای که حضرت واهب تعالی شانه از مزید احسان و مواهب بی امتنان خود بتو پوشانید باید که آن را از بدن دور و خود را از سعادت عزت و ایالت امت مهجور نگردانی که ارتکاب آن باعث ندامت و پشیمانی و موجب غصه و حیرانی است.

باید که باسامه مکتوب از روی الحاح و صداقت قلمی نمائی و اکثر اعیان مثل فلان و فلان را استدعا و التماس بلکه امر فرمائی که باسامه مکاتبات و مراسلات قلمی نموده بمؤمی الیه ارسال دارند و در مکاتبت مندرج گردانند که:

ای اسامه باید که سبب تفرقه و پراکندگی مسلمانان نگردی بلکه بر شما واجب و لازم و از فروض متحتم است که حامی حمای بیضه امت و وسیله جمعیت اهل اسلام و داخل سلسله ارباب ملت از روی اخلاص تمام گردی و آنچه معمول تمامی مسلمانان باشد تو نیز با اقدام آن مسارعت نمائی.

از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد باقر علیه السلام مروی و منقول است که ابا بکر بعد از تعلیم عمر خود مع ارباب نفاق باتفاق مکاتبات تمامی قریب باین مضمون قلمی نمودند که ای اسامه باید که آنچه رضا و اجتماع همگی مسلمانان بر آنست تو نیز راضی گردی و سبب هیجان فتنه و آشوب میان مردمان که مستحسن و مرغوب هیچ احدی از اهل عرفان نیست نگردی.

زیرا که جمیع این مردمان قریب بکفر و عصیان اند مبادا از حرکت تو مردم رجعت بکیش پیش و بکفر اصلی خویش نمایند.

ای اسامه البته در آمدن بخدمت خلیفه حضرت نبی الرحمة مسارعت لازم دانسته بغیر تاخیر و مهلت خود را برسانی و اهمال درین باب جایز و صواب ندانی و السلام.

چون مکاتبت ارباب خدعه و فریب باسامه رسید او بغایت آزرده خاطر و متحیر گردید و چون رفقای او بیشتر اتفاق بر مراجعت بمدینه انور کرده بودند بعد از وصول کتابات، بر آن عزم مصمم گشتند.

اسامه نیز لا علاج شده بمرافقت و موافقت عسکر روانه مدینه حضرت خیر - البشر گردید.

بعد از دخول آن بلده طیبه چون اتفاق امت بر بیعت و خلافت ابی بکر مشاهدت نمود با کمال تحیر و اضطراب بخدمت ولایت مآب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه سلام الملك الواهب روانه گردید و بعد از دریافت شرف تقبل ایادی و انامل معجز آثار بدایع نگار آن امام الابرار و ادراک تلثیم جناب ملائک مآب آن کعبه اخیار و عرض فدویت و نیکو بندگی گفت:

ای مولی این چیست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که اینست که می بینی.

اسامه گفت یا حضرت باین جماعت بیعت کردی امام الامه فرمود که بلی.

اسامه گفت یا ولی الله بیعت از روی طوع و رغبت صادر شده یا از روی جبر و کراهیت.

حضرت گفت بیعت با کمال جبر و کراهیت وقوع یافته.

اسامه بعد از رخصت انصراف از حضرت امیر المؤمنین حیدر با نهایت تحیر روی بمسجد خیر البشر آورد و چون نزدیک ابا بکر رسید گفت السلام عليك یا خلیفة المسلمین ابو بکر رد سلام اسامه بدین نهج و مرام نمود که السلام عليك یا ایها الامیر.

کلام حضرت امام الهمام محمد باقر علیه السلام باین مقام اختتام یافت.

اما آنچه در کتب معتبر بنظر قاصر مترجم احقر رسید آنست که اسامه در آن وقت بعد از بیعت بابا بکر کره ثانیه بهمان خدمت مرجوعه پیشتر معین و مقرر گشت و الله اعلم بحقیقة الخبر.

### **ذکر بیان کتابت ابا بکر که به پدر خود ابی قحافه قلمی نمود**

در روایت آمده که در هنگام وفات سید البشر ابی قحافه والد ابا بکر در طایف متمکن بود و چون روح پرفتوح سید المرسلین قاصد بارگاه رب العالمین گردید و مردم طوعاً أو کرهاً بر خلافت ابا بکر بیعت کردند ابا بکر بوالد خویش از روی افتخار و بسایر طوایف عرب خصوصاً بر قریش کتابت قلمی نمود و اظهار خلافت خود از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین عنوان نمود:

این کتابت از ابی بکر خلیفه رسول بسوی ابی قحافه اما بعد بدرستی و تحقیق که جمیع قوم بمن راضی گشته مرا بامارت و خلافت خود برداشتند و امروز من خلیفه خدای مهیمنم اگر تو پیش ما آئی بواسطه تو بسیار بسیار خوب است و من نیکوئی بیشمار

نسبت بتو اظهار نمايم و السلام.

چون مکتوب محبت مسلوب ابا بکر بای قحافه رسید و او مطالعه ی آن نمود به رسول ابا بکر خطاب از روی عتاب فرمود که شما را چه مانع آمد از رد حق علی علیه السلام زیرا حضرت پیغمبر بموجب امر ایزد اکبر امر خلافت را بعلی معین و مقرر داشته چرا ابا بکر و سایر انصار و مهاجر خلاف حکم پیغمبر ظاهر کردند.

رسول ابا بکر در جواب ابا قحافه گفت علی علیه السلام بغایت کم سن و قلیل العمر است و دیگر جمع بسیار از اعیان قریش را بقتل آورده؟؟؟ و چون ابا بکر از علی اسن است لهذا معشر امت او را بخلافت خویش برداشتند و علی را گذاشتند.

ابی قحافه گفت اگر همین کثرت سن در خلافت و ولایت ارباب ملت کافی و بسنده است و سایر شرایط ولایت متروک و ناپسند پس من چون اسنم از ابو بکر احق و اولیتر و الیق و احری باین امرم.

خدای عالم شاهد و عالم است که تمامی این مردم ستم و ظلم بر علی وصی رسول (صلی الله علیه و آله) کردند زیرا که حضرت رسالت در ایام حیات خود از همگی امت برای ولایت علی بحکم ملک تعالی بیعت گرفته و حضرت نبی الامی خود بسعادت بامیر المؤمنین بیعت کرد و تمامی ما را مکرر تأکید بر استمرار و استقرار بر اطاعت و مبايعت علی (علیه السلام) نمود پس آنگاه ابی قحافه را بنزد ولد خود ابا بکر کتابت باین مضمون محرر گردانید.

### ذکر جواب کتابت ابا بکر از ابی قحافه

این کتابیست از ابی قحافه بسوی ابا بکر اما بعد کتابت شما بما رسید چون اراده مطالعه آن کردم آن را مانند مکاتبت احمقان و رسایل دیوانگان یافتم چنانچه بعضی از نوشتجات آن نقیض بعض دیگر است.

ص: 366

زیرا که در اول عنوان آن مکتوب فرمودید که من خلیفه رسول مهیمنم و ثانیاً قلمی نمودید که من خلیفه حضرت ذوالمننم و ثالثاً مذکور کردید که جمیع مردم به خلافت من راضی گشتند و مرا بامامت خود برداشتند.

ازین بیان تو ظاهر و عیان است که این امر بتو مشتبه و ملتبس است باید که در کاری که ترا خروج و ادبار از آن صعب و دشوار باشد پیرامون آن امر نگردی تا از شناعت آن در دنیا و در عقبی متحیر مقضی بندامت و ضرر نشوی و یقین این حرکت منتهی و مؤدی گرداند ترا بملامت از تسلط نفس لوامه در روز قیامت.

بدان و آگاه باش که جمیع امور دنیا را مداخل بسیار و مخارج بیشمار است و خود میدانی که از تو اولی بامر و کار بحکم خدای غفار و رسول مختار کیست.

باید که مراقب حضرت ایزد و اهاب گردی عالم و قادر را پیش نظر داری زیرا که اگر چه پروردگار غنی را نمی بینی اما واحد صمد ترا می بیند.

البته این کار بصاحب آن واگذار و خود را در روز شمار خاسر و شرمنده مدار که سیاهروئی در نزد حضرت جبار بغایت صعب و دشوار و موجب یاس و حرمان بسیار است و ترك این مهم بتو الیوم سبک و آسان تر از روز حساب و میزان است و السلام.

### **ذکر بیان اقرار ابو بکر بر افضلیت علی (علیه السلام)**

از عامر شعبی مروی است و او از عروة و او از پدر خود زبیر و او از پدرش عوام روایت میکند که چون امر خلافت به ابو بکر استقامت یافت و امامتش استقرار و استحکام تمام پذیرفت منافقان زبان طعن و جحود بر ابو بکر گشودند و گفتند که ابو بکر بوسیله خلافت که تقدیم بامداد و اعانت سایر امت بر علی کرد امروز دعوی مینماید که من بر علی علیه السلام افضل و باین مکان خلافت اولی و احق و احری و الیقم.

چون این خبر بسمع ابا بکر رسید بغایت آزرده خاطر گردید روزی در محضر اکثر انصار و مهاجر بمنبر حضرت سید البشر برآمد و بعد از حمد خدای اکبر و نعت



و درود حضرت پیغمبر گفت:

ای معشر انصار و مهاجر مرا بر کسی که به نیروی او سید المرسلین مستسعد و بهره مند گردید تا آنکه ایزد قادر حقیقت دین مبین برو بین و ظاهر کرد برتری می دهید بدانید آن کس محبوب و ممنوع از والی ولایت نگردد.

اما جمعی که اظهار ایمان را ذلت دانند و اسرار نفاق را علت غائی اتفاق و شیوه مودت و طریقه محبت و وفاق شمرند.

امثال این طایفه عصبیه شیطان و جماعت اهل طغیان بر من چنان گمان میبرند که من دعوی افضلیت از علی مینمایم.

من چون این دعوی بی معنی توانم نمود و این سخن بی سر و بن توانم گفت که از طریقه عقل و خرد دور و از شیوه ارباب معرفت مهجور است.

زیرا که مرا سابقه علی علیه السلام و قربت و خصوصیت او بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و نیز علی از موحدان ایزد سبحان و من در آن زمان از ملحدان و کافران بودم و علی بندگی حضرت معبود نمود پیش از آنکه من عبادت و طاعت رب العزت نمایم.

و او بموالات و دوستی حضرت رسول موصوف بود و من بعداوت و شقاوت از حضرت مشهور و معروف علی علیه السلام بیعت گرفت بر من بساعت چند بر بندگی رب العلی و مبیعت رسول مجتبی که اگر ثواب تمامی آن ساعات از من منقطع گردد هرگز من پیرامون سعادت آن ساعت نتوانیم گردید بلکه بگرد آن نتوانم رسید.

و الله بخدای عالم قسم است که ابن ابی طالب از حضرت رب العزت فایز است بمودت و محبت و از حضرت نبی الرحمه بقربت که هیچ احدی از امت را آن رابطه محبت الهی و آن علاقه قرابتی حضرت رسالت پناهی بآن مرتبه علیه ممکن و میسر نیست.

در قوت ایمان، علی علیه السلام بدرجه ایست که امت اولین و جماعت آخرین را دعوی

درجه ایمان ایشان غیر از پیغمبران نتوانند فرمود و نیز هیچ احدی از اولین و آخرین عبادت و بندگی حضرت رب العالمین بنهج امیر المؤمنین بغیر انبیای مرسلین نتواند نمود.

علی علیه السلام جان خود را در راه خدای تعالی مصروف و مبذول گردانید و اخلاص محبت و اختصاص مودت با ابن عم خود بدرجه ای رسانید که مزید آن متصور بلکه مقدور و میسر هیچ بشر نیست.

علی علیه السلام کاشف مکروبات و رافع ریب و شبهات و قاطع اسباب فاسده و دافع ارباب مفسده است.

قامع شرك و كفر و ظاهرکننده وجه نفاق اهل شقاق که در سویدای ضمائر و خواطر مضمهر گردانند و داننده اسرار حقایق اخلاص ارباب اتفاق و اختصاص است.

پیوسته متحمل شداید و محن اهل عالم و متکفل حصول امانی و آمال شرعیه جمیع طوایف امم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است.

تابع و ملحق نبی ایزد خالق گردید پیش از آنکه آن سرور را بالحاق و اطاعت خواند و سبقت گرفت بر متابعت رسول حضرت ایزد منان قبل از آنکه احدی برو سبقت گیرد در اسلام و ایمان.

علی جامع علم و فهم و صاحب جود و سخا است جمیع خیرات سابقه و تمامی صفات لایقه در دل آن بنده عز و جل مکنوز و مدخر است لیک مثقال ذره آن را بجهت نفس خود ذخیره ننماید بلکه همگی آن را در محال مرضیه ایزد خلاق صرف و انفاق نماید.

ای معشر مردمان کسی را که رتبه کمال این، و مرتبه علم و حال چنین باشد احدی نائل بیک درجه کمال آن مکمل علم و حال در حالی از احوال نتواند شد فکیف اراده تساوی یا ادعاء درجه زیادتی تواند کرد.

با چنان شخصی که خدای تعالی و رسول مجتبی او را ولی مؤمنان و وصی نبی الانس و الجان و راعی خلافت خلقان و قایم و ساعی بامامت امتان گردانید یقین دعوی زیادتى و تفوق یعنی بر امیر المؤمنین علی علیه السّلام عین بی شرمی و کمال بی آزرمی است.

طعن جاهل نادان و عامی بی سرمایه کمال و عرفان مرا و سرزنش ارباب حسد و عدوان در باب برخاستن از مقام و مکانی که آن سرور مرا امر بانتقال از آن مکان نماید یا مرا بر استقرار و استقامت چیزی حکم نماید، عین سفسطه و نادانی و نهایت حماقت و بی عرفانی است.

زیرا که من متابعت علی را بر خود لازم بلکه از فروض متحتّم شمرم بواسطه آنکه مکرر از حضرت پیغمبر شنیدم میفرمود که حق با علی و علی با حق است مطیع علی سعید و ناجی دشمن علی بدبخت و شقی است.

و الله بخدای عالم و به پروردگار عالم قسم است که اگر کسی ابن ابی طالب را بواسطه آنکه از اول عمر خود ببندگی و پرستش ایزد علام قیام و اقدام نمود و باقی انام به پرستش اصنام اشتغال داشتند و احتراز از حلال و حرام نداشتند هرگز علی مرتکب امر حرام و بعبادت اوئان و اصنام اقدام ننمود بلکه شغل آن امام الانام کسر اوئان و اصنام بود بمحبت گیرد یا بمودت و دوستی پذیرد کافی است.

مع هذا تمامی مردم بعد از وفات سید عالم در جمیع امور مشکله احتیاج بعلی دارند و در مسایل شرعیه رجوع باو می آرند فکیف در هنگامی که با وجود این مراتب کمال اسباب دیگر بواسطه اطاعت و محبت آن سرور بعد از وفات حضرت پیغمبر موجود و مستمر باشد که اقل آن اسباب موجب اطاعت آن حضرت و اهون آن مرغب متابعت آن ولی رب العزت بود.

چنانچه علی ذی رحم نبی الجلیل بلکه بغایت نزدیک برسول خلیل است و علی عالم است بامور دقیق و جلیل و راضی بصبر جمیل است او بذل و مواسات بهمگی

بریات نماید بآنچه در نزد علی باشد از کثیر و قلیل و علی را با رسول ملك تعالی مراتب دوستی و اخلاص بحدیست که محد آن بدرک و عدد احصای آن در حیز فهم هر کامل و زیرک نیست.

مردم اگر آرزو نمایند که تراب قدم ابن ابی طالب باشند بجاست و اگر بمودت و اتحاد او میرند برای نجات یوم المیعاد کافی و رواست.

زیرا که علی صاحب لوای حمد محمود و ساقی محبان خویش در یوم الورد و جامع جمیع صنوف کرم و حلم و عالم به همگی انواع فضل و علم و وسیله شفاعت امت بخدای عالم و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

از محمد بن عمر بن علی و او از پدرش و او از ابی رافع روایت کند که من روزی در ایام خلافت ابی بکر بنزد او حاضر بودم که عباس و علی از در آمدند و در باب میراث حضرت پیغمبر در محضر انصار و مهاجر مخاصمه با یک دگر کردند.

ابو بکر گفت کوتاه دراز را می اندازد و در دعوی ساکت و ملزم می سازد.

کوتاه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و طویل عباس رحمه الله را اراده نمود یعنی در طلب میراث رسول عربی مرتضی ابن عم النبی صلی الله علیه و آله محق و عباس اگر چه عم آن حضرت بود بحکم خدا و تبلیغ رسول مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم غیر مستحق است.

عباس گفت من عم حضرت رسولم و علی ابن عم آن حضرت است و الحال مرا از تصرف در ترکه نبی صلی الله علیه و آله حامل و مانع است.

ابو بکر گفت ای عباس حق بر طرف علی است زیرا که در روزی که نبی ایزد و اهب جمیع بنی عبد المطلب را جمع کرد تو نیز یکی از آن جماعت بودی در آن وقت حضرت نبی الرحمه گفت ای یاران کدامی شما موازره با ما می نماید تا وصی و خلیفه من در اهل من بود و اجرا و انجام آداب و احکام شرع من و اداکننده دیون و وصایای من باشد.

تمامی شما از آن ابا و امتناع نمودید مگر علی علیه السلام که در آن روز گفت یا نبی الله اگر مرا لایق این خدمت دانی بجان منت دارم و در انصرام امر و حکم سید الانام سعی تمام نمایم.

چون علی کلام انجام رسانید حضرت نبی الاکرام گفت بلی یا علی این کار باهتمام و سعی تو بانجام رسد و از غیر تو ای علی هرگز این مهام بانصرام نرسد.

عباس گفت ای ابا بکر حقا چنین است و بغیر از امیر المؤمنین هیچ احدی را تصرف در میراث رسول و وصیت او و خلافت و ولایت که بقول آن حضرت بعلی معین و مقرر است جایز و رخصت نیست چنانچه فرمودی پس چه چیز شما را بمکان حضرت پیغمبر متمکن و مستقر گردانید و بچه سبب تقدیم بر علی در خلافت و امارت کردی.

ابو بکر گفت ای نبی عبد المطلب شما بواسطه غدر و غلول و بازی و گول ما آمدید بعد از آن علی و عباس متوجه منزل و مکان خود شدند.

رافع بن ابی رافع الطائی روایت کند که من پیش از خلافت ابی بکر در يك سفر مصاحب او شدم روزی در هنگام سیر و سیاحت گفتم یا ابا بکر مرا چیزی تعلیم کن که حضرت حکیم النافع مرا بآن منتفع گرداند.

ابو بکر گفت که من پیش از سؤال شما اراده این داشتم الحال چون سؤال کردی بشنو.

ای رافع زنهار شرك بخدای تعالی و تبارك میار و فرایض پنجگانه بجای آر و زکوات واجبه بمسحقان رسان و روزه ماه رمضان از وقت مگذران و حج و عمره بجای آر و خود را از قبول امارت و حکومت دو کس از مسلمین دور دار.

من گفتم یا ابی بکر آنچه مرا در باب اقامت نماز و روزه و اداء زکوات و اتیان حج و عمره مفروضه امر فرمودی در انصرام قیام آن مسارعت تمام نمایم لیکن در باب امارت و حکومت آنچه مرئی و مشاهد این قلیل البضاعت میگردد آنست که معشر الناس بواسطه آرزو و هوس امارت و حکومت تردد بخدمت حضرت نبی المقدس

میکنند و شرف و عزت و کمال منزلت و ثروت خود را در این معنی میدانند.

ابو بکر گفت ای ابی رافع شما مرا درین باب آگاه گردانیدید من بهمین سخن نفس خود را از آن منع کردم و التزام نمودم که تا زنده باشم هرگز در آرزو و هوس امارت نباشم و باین علت تردد بخانه هیچ کس حتی خانه نبی الاقدس نیز ننمایم.

چون حضرت رسول بیچون از دار عنا متوجه سرای عقبی گردید و ابا بکر باتفاق امت بر سریر خلافت متمکن گردید من بعد از تقضی اندک زمان بنزد ایشان رفتم و گفتم وا عجباه ای ابا بکر شما مرا از تقبل امارت دو شخص منع فرمودی و الحال خود متقلد قلاده حکومت و خلافت امت بلکه متکفل امانی و آمال تمامی ارباب ملت گشتید:

ابو بکر گفت ای ابی رافع چون اختلاف فراوان در میان مردان مشاهده من گردید مع هذا همگی امت محمد قریب العهد بکفر بودند می ترسیدم که از دین برگشته مرتد شده مراجعت بضاللت اصلی و بکفر اولی نمایند و حال آنکه جمیع امت اتفاق کرده مرا بخلافت و ولایت میخواندند من چون ناچار گشتم قبول قول ایشان کردم.

ابی رافع گفت:

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند.

این سخن مقبول من نیست بیقین که حضرت مهیمن این سخن ترا نیز مستحسن نمیداند توبه شما ازین فعل غیر مستحسن، احسن است.

و نیز در روایت آمده چون ابو بکر بر مسند خلافت متمکن گردید روزی باتفاق عمر و به مشورت یک دیگر کسی بنزد خالد بن الولید فرستادند او را بحضور خود طلبیدند.

بعد از آنکه خالد ولید در آن مکان حاضر گردید گفتند ای خالد تمامی امت حضرت نبی الوری (صلی الله علیه و آله) بیعت بر خلافت ما کردند الا علی که در بیعت موافقت امت نکرد مع هذا اهل بیعت را بفرصت ایشان نمیگذارد و فساد بسیار در میان مهاجر و انصار

ص: 373

و ما را التماس و استدعا از شما آنست که او را بقتل رسانی و شر او را از ما و سایر خلق الله تعالی کفایت گردانی و خالد را موعود بتفقدات بسیار و نوازشات بیشمار نمودند.

خالد ولید بی توفیق متقبل آن فعل شنیع شد.

چون این خبر بسمع اسماء بنت عمیس زوجه ابو بکر رسید بغایت متحیر و مضطر گردید در حال خادمه خود را گفت که بسرعت و استعجال خود را بخانه حضرت امیر المؤمنین علی رسان و بعد از عرض تحیت سلام من بخدمت ایشان باید که این آیه کلام ایزد منان تلاوت نمائی «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ»<sup>(1)</sup> یعنی جمعی با یک دیگر معاهدت و مشاورت در باب قتل شما کردند جاریه حسب الامر مالک خود بسرعت تمام پیغام بخدمت آن امام الانام رسانید.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که رحمت خدای بمولای شما باد بمولای خود بگویی که اگر حکم رب العالمین مقرر چنین باشد که آن منافقین مرا بقتل آرند پس جماعت ناکثین یعنی عسکر جمل و رؤسای ایشان و مارقین یعنی طایفه خوارج نهروان و قاسطین یعنی معویه و اعوان او را بحکم حضرت عز و جل که بقتل آرد.

خاطر خود جمع دارید که این طایفه وخیم العاقبه را قدرت قتل من نیست.

اسماء بنت عمیس ازین خبر بغایت مبهتج و مسرور گردید اما مشارطت و مواعدت فیما بین ابا بکر و عمر با خالد در باب قتل علی علیه السلام چنان شد که ابو بکر گفت من چون نماز فجر مؤدی گردانم و سلام دهم البته در آن زمان علی علیه السلام نیز بجهت بندگی ایزد دیان در آن مکان حاضر گردد و من نماز خود را قبل از صلاة ایشان گردانم شما چون هنوز ظلمت شب فی الجمله باقی است و یقین در آن وقت علی در نماز خواهد بود باید که چون سر بسجده نهد گردن او را بزنی و ما و سایر برابرا را

ص: 374

مقرر با يك ديگر چنين كردند ليكن بوثيقه «إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ» آنچه حكم مقدر خدای اكبر بود يقين همان امر ظاهر و مصدر گردد.

چون شرط با يك ديگر كردند و شب بسر آمد و وقت نماز صبح بطلوع فجر صادق از مشرق در آمد ابا بكر با عمر و ساير انصار و مهاجر بجهت ادای شرط معهود و وفای میثاق و عهد بسرعت تمام هر احدی خود را بنويد حصول آن مقصد و مرام و بهانه نماز عزيز علام بمسجد سيد الانام رسانيد.

حضرت امير المؤمنين علی عليه السلام نیز بجهة ادای دوگانه حضرت يگانه بکاشانه آن مسجد در آمد و قریب بابا بكر به بندگی حضرت غنی اكبر مشتغل گردید.

خالد وليد بطمع تحصيل مواعيد معهوده در وقت قریب بطلوع فجر با شمشير بقصد قتل وصی سيد البشر امير المؤمنين الامام المنصوص بيوم الغدير بمسجد آمده بپهلوی ابو بكر بنماز ايستاد و منتظر آنکه کی باشد که ابو بكر از نماز فجر فارغ گردد تا من نیز از قتل علی مستخلص و فارغ گردم.

اما چون ابو بكر دید که خالد وليد با شمشير بران رسيد بمجرد فراغ او از نماز فجر خالد وليد بی توقيح مرتكب آن فعل شنيع خواهد شد با آنکه در نماز بود ليك در فکر عواقب آن امر ناساز افتاد که مبادا خالد آن مهام بانصرام نتواند رسانيد و حضرت امير المؤمنين علی بعد از اطلاع بر آن کار خالد و ايشان را بالتمام بانصرام رساند.

مع هذا در يوم الحساب حضرت مالك الرقاب و رسالت مآب را در باب قتل ولايت مآب بچه نوع مجاب گرداند.

بناء علی هذا پشيمان از آن عهد و پیمان گردید و در میان نماز تا قریب بطلوع آفتاب در آن باب در پیچ و تاب بود و لحظه بلحظه و آنا فآنا تغيير فکر خود می نمود.

بالاخره رایش بر آن قرار گرفت که خالد وليد را از آن امر معهود نهی فرماید لهذا گفت لا تفعل يا خالد ما امرتك یعنی ای خالد آنچه ترا به آن مأمور گردانیدم باید



که مرتکب آن نشوی.

و در روایت دیگر آمده «لا تفعلن یا خالد؟؟؟ ما امرتک» یعنی ای خالد البته البته مرتکب آن فعل نگردی و بعد از آن ابو بکر باقی افعال نماز را بالتمام باتمام رسانید و سلام داد.

اما حضرت امیر المؤمنین بعد از استماع کلام ابو بکر روی بجانب خالد ولید آورد دید که خالد با شمشیر برهنه در عقب سر ایشان ایستاده.

گفت ای خالد تو مرتکب این کار فاسد می شدی خالد گفت آری و الله اگر خلیفه پیغمبر مرا ازین امر منع و زجر نمیکرد از بدن تو جایی که موی آن محل از شعر محال دیگر بیشتر است وضع میکردم.

از کلام نافرجام خالد ولید ظاهر و پدید است که اراده قطع سر مبارک آن ولی ایزد تعالی و تبارک داشت.

حضرت امیر المؤمنین حیدر گفت ای کاذب بی یاور ترا جرات و قدرت ارتکاب این امر نیست بلکه مرتکب این امر کسی گردد که حلقه است آن شخص از سوراخ کون تو تنگتر است.

بر عاقل نکته دان ظاهر و عیان است که از سخنان امیر مؤمنان واضح و درخشان شد که خالد ولید ولد الزنا و مخنث بود.

بعد از آن امیر المؤمنین گفت بحق آن خدای که دانه از زمین بیرون آرد و عباد مخلص خود را در رقاب ذلت و خواری نگذارد اگر امر و قضای آن کبر در سابق بنوع دیگر مقدر و مقرر نشدی هر آینه ای خالد میدانستی که ازین فریقین کدام بحسب منزلت و مکان اشر و بوسیله حشم و خدم اضعف و ابترند و کدام ازین دو طایفه معزز و مکرم و بقوت اقوی و اعظم اند.

نهایت من از خط حکم حضرت مهیمن و فرمان رسول ذو المنن خطوه ای بیرون نگذارم فلهدا از قوم متحمل این همه شداید و آزارم.

از بنده خاص حضرت باری ابو ذر غفاری رضی الله عنه مروی است که در آن وقت غضب بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و التحیه مستولی شد دست جلادت و تهوری از آستین مردانگی بیرون آورده و بدو انگشت سبابه و وسطی بقوت حیدری اضلاع او را چنان محکم گرفت و بنوعی فشارش داد که قریب بآن شد که تمامی عظام خالد رمیم و مقامش جحیم گردد.

بالاخره ابن الولید ببول و غایط خود ملوث و پلید گردید و از علیا و سفلائی ایشان اصوات منکر که از هیچ بشر مثل آن مسموع افراد بنی نوع انسان نشد ظاهر گردید.

تمامی حاضران از ترس جان لرزان گشتند و شروع در جزع و فزع نمودند و از بیم جان خویشان قدرت بلکه بیاد شفاعت آن خالد بدبخت نبودند و آن ولی ایزد معبود او را محکم گرفته بود و خالد ولید پایهای خود را بر زمین می زد فریاد الامان الامان میکرد و هیچ کس را قدرت حرف شفاعت نبود.

ابی بکر از قوت و قدرت امیر المؤمنین حیدر بغایت متحیر و مضطر بود در آن وقت روی بعمر آورد و گفت ای عمر این مشورت منکوسه تست یعنی این شور بعقد معاهدت و مشارطت تو تصدیر یافت یا کنایه از آنست که امثال این عهد و پیمان کار مردان نیست بلکه شغل نسوانست محض از تجویز شما این فضیحت بما رسید.

بخدای که من آن رسوائی را میدیدم بر ما شکر خدا لازم است که از دست علی جان بسلامت بیرون بردیم و او را کار بخالد ولید است نه با عمر و زید.

اما هر که اراده شفاعت خالد کرده قدمی پیش گذاشتی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنوعی از روی باس و شدت نظر بر آن کس گماشتی که آن شخص قدرت تکلم و یارای تنفس و دم نداشتی و فشارش خالد ولید را زیاده می کرد.

چون حضار را از فعل حیدر کرار اضطراب و اضطراب بسیار بهم رسید بهیئت اجتماعی در باب خالد بایی بکر مستغاثی شدند و گفتند ای خلیفه نبی المختار ناچار فکر

درین کار باید کرد و خالد ولید را خلاص باید نمود که مبادا علی از شدت غضب او را بقتل آرد.

در آن وقت از کثرت الم و تحیر ابو بکر را فکر بهیچ محیص و مقرر راهبر نمی شد بالاخره خاطرش رسید که اگر احدی را قدرت شفاعت خالد ولید و استخلاص او باشد آن عباس است فلهدا شخصی بخدمت آن حضرت در کمال شتاب و مسارعت روان کرده او را از حقیقت امر مطلع و مخیر گردانید.

عباس رضی الله عنه بعد از وصول خبر بسرعت تمامتر خود را در مسجد سید البشر بمحض انصار و مهاجر رسانید و میان هر دو چشم امیر المؤمنین حیدر را بوسیده و گفت:

ای جان عم ترا قسم بصاحب این قبر یعنی حضرت پیغمبر و فرزندان تو شبیر و شبیر و بام این هر دو سرور فاطمه بنت نبی شفیع المحشر که دست از خالد ولید بدار و او را بگذار.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنا بر التماس عباس و شفاعت ایشان دست از خالد برداشت و او را گذاشت اما خالد مدتی بیهوش بود بعد از افاتت جمعی از اقوام او را بمکان استراحت او رسانیدند و الله اعلم بحقیقة الامر.

پایان جلد اول

ص: 378

آیاتی که به احتجاج دستور می دهند 10

اخباری که به احتجاج دستور می دهند 12

دستور به احتجاج از پیغمبر خاتم 12

دستور به احتجاج از حضرت امیر المؤمنین 13

دستور به احتجاج از حضرت سید الشهداء (علیه السلام) 15

دستور به احتجاج از حضرت باقر (علیه السلام) 16

دستور به احتجاج از حضرت صادق (علیه السلام) 18

دستور به احتجاج از حضرت کاظم (علیه السلام) 19

دستور به احتجاج از حضرت رضا (علیه السلام) 20

دستور به احتجاج از حضرت هادی (علیه السلام) 22

دستور به احتجاج از حضرت عسکری (علیه السلام) 25

دستور به احتجاج از حضرت زهرا (سلام الله علیها) 27

علم آموختن امام حسن مجتبی (علیه السلام) مردی را 28

فضیلت علما و دانشمندان 30

فضیلت کمک دوستان اهل بیت (علیهم السلام) 31

احتجاج پیغمبر اکرم با طوایف مختلف

بیان گفتار حضرت صادق (علیه السلام) در باره لزوم احتجاج 34

معنی جدال به احسن 36

دستور پروردگار متعال راجع به احتجاج 37

گفتار طوایف با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) 39

احتجاج پیغمبر با یهودان 43

احتجاج پیغمبر با نصاری 48

احتجاج پیغمبر با دهریه 55

احتجاج پیغمبر با مشرکین عرب 62

گفتار حضرت رسالت‌آب با یهود و مشرکین 70

سخنان عبد الله بن ابی امیه مخزومی با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) 72

تفسیر آیه «ما لهذا الرسول يأكل الطعام.» 78

پاسخ حضرت پیغمبر به گفته های عبد الله مخزومی 82

پیغمبر باید از جنس بشر باشد 86

فضایل حضرت پیغمبر آخر الزمان 88

نیامدن آیات بر بزرگان عرب مکه و طائف 89

داشتن مال و زر نشانه پیغمبری نیست 92

پاره ای از معجزات حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) 111

دشمنیها و گفتار ابو جهل لعین 118

توطئه ابو جهل ضد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) 125

معجزات پیغمبر بر سر چاه بدر 128

احتجاج نبی گرامی راجع به نسخ شرایع 130

گفتار یهود به حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 130

ص: 380

- احتجاج پیغمبر با یهود در باره قبله 134
- گفتار امام حسن عسکری (علیه السلام) در باره قبله 138
- سخنان عبد الله بن صوريا يهودی 140
- پاسخ پیغمبر به گفته های ابن صوريا 141
- سبب نزول آیه «قل من كان عدوا لجبرئيل» 142
- تخریب بیت المقدس و داستان حضرت دانیال 148
- گفتار سلمان فارسی با ابن صوريا 151
- لزوم ولایت و محبت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام 154
- آیه ای در باره یهود 155
- استشهاد پیغمبر گرامی از کوه بر نبوت خود 159
- بعضی از معجزات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) 162
- فضیلت حضرت پیغمبر بر حضرت موسی بن عمران 167
- احتجاج حضرت پیغمبر با چهل نفر از علماء یهود 170
- تفسیر آیه اسری 171
- داستان معراج پیغمبر 173
- فضیلت رسول ایزد منان بر حضرت نوح 176
- فضیلت حضرت نبی عربی بر عیسی بن مریم 178
- فرقی که از امتنان داخل جنت کردند 181
- سوال مرد یهود از حضرت رسول 183
- داستان غزوه تبوك و ليلة العقبة با منافقین 185
- داستان منافقین با حضرت امیر المؤمنین 188

سجود ملائكه بجهت آدم (عليه السلام) 194

داستان آدم (عليه السلام) با ابليس لعين 198

ص: 381



داستان لילה العقبة و منافقین 199

احتجاج حضرت پیغمبر در غدیر خم 205

احوال سامری و پیدا کردن گوساله 209

تشبیه بعضی از صحابه به اصحاب موسی (علیه السلام) 212

اطلاع پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر حالات بعضی از منافقین 215

خطبه رسول گرامی در روز غدیر خم 217

بیان معنی قاسطین و مارقین و ناکثین 229

بیعت اصحاب با حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) 250

مکتوب لوح اسامی ائمه دین 256

فضائل حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) 262

احتجاج در باره خلافت 265

داستان سقیفة بنی ساعدة 270

کیفیت بیعت گرفتن از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) 282

احتجاج حضرت امیر بر مهاجر و انصار 286

شهادت خالد بن سعید بر ولایت امیر المؤمنین 295

شهادت سلمان فارسی بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام 298

شهادت ابو ذر غفاری بر ولایت 300

شهادت مقداد کندی بر ولایت 302

شهادت ابی بن کعب بر ولایت 308

شهادت خزیمه بن ثابت انصاری بر ولایت 310

شهادت سهل بن حنیف بر ولایت 312



گفتار خالد بن العاص 316

داستان درب خانه فاطمه (سلام الله علیها) 319

احتجاج علی (علیه السلام) در باره خلافت 337

بیعت علی علیه السلام و نماز جماعت 341

نامه ابو بکر به پدر ابو قحافه 365

جواب نامه ابو بکر 366

اقرار ابو بکر بر فضیلت علی علیه السلام 367

ص: 383

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

